معارف قرآن در المیزان

جلد نهم

محمد رسول الله «ص»
(شخصیت، تاریخ و شریعت او)

تالیف: سید مهدی امین

بسم الله الرحمن الرحیم

معارف قرآن در المیزان

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

سازمان تبلیغات اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

معارف قرآن در المیزان جلد ۹

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، مرتضی، ۱۳۳۴ -

عنوان قراردادی : المیزان فی تفسیر القرآن. فارسی. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : معارف قرآن در المیزان/ تالیف مهدی امین[برای] سازمان تبلیغات اسلامی، معاونت فرهنگی.

مشخصات نشر : [تهران]: سازمان تبلیغات اسلامی، مرکز چاپ و نشر، -۱۳۷۰

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۱۳۰۰ریال ؛ ۲۰۰۰ ریال (ج.۲، چاپ اول) ؛ ۳۰۰۰ ریال (ج.۳، چاپ اول)

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۷۳).

یادداشت : ج.۳ (چاپ اول: ۱۳۷۳).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. ۱. معارف قرآن در شناخت خدا

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : اسلام -- بررسی و شناخت

شناسه افزوده : طباطبائی، محمدحسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰ . المیزان فی تفسیر القرآن

شناسه افزوده : سازمان تبلیغات اسلامی. مرکز چاپ و نشر

شناسه افزوده : سازمان تبلیغات اسلامی. معاونت فرهنگی

رده بندی کنگره : BP۹۸/ط۲۵م ۲۱۲ ۹۰۴ ۱۳۷۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۱-۱۷۴۳

ص: ۱

اشاره

مقدمه مؤلف

اِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

فى كِتابٍ مَكْنُونٍ

لا يَمَسُّهُ اِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ

« این قرآنی است کریم! »

« در کتابی مکنون! »

« که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد! »

(۷۷ ۷۹/ واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع، طبقه بندی شده است.

در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن کریم در تفسیر المیزان قریب ۷۵ عنوان انتخاب شد که هر یک یا چند موضوع، عنوانی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هرفصل نیز به سرفصل هایی تقسیم شد. در این سرفصل ها، آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی طبقه بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است.

در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار سرفصل بالغ گردید. کار انتخاب مطالب، تلخیص، عنوان بندی و نگارش، قریب ۳۰ سال دوام داشته و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به ۱۴ رسید. در قطع جیبی هر عنوان موضوع یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به ۷۵ جلد رسید.

از این مجلدات تاکنون ۳ جلد به قطع وزیری با عنوان « معارف قرآن در المیزان» شامل عناوین: معارف قرآن در شناخت خدا، نظام آفرینش، ملائکه و جن و شیطان (از انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی،) و ۵ جلد به قطع جیبی با عنوان « تفسیر علامه- تفسیر موضوعی المیزان » شامل عناوین: قضا و قدر در نظام آفرینش، خانواده، جنگ و صلح، جن و شیطان، غذا و تغذیه انسان (از انتشارات موسسه قرآنی تفسیر جوان - مفتاح دانش و بیان جوان - آستان قدس رضوی،) چاپ و منتشر گردیده است.

مجلدات حاضر بدون امتیاز تالیف است! هر ناشری می تواند در اشاعه معارف آسمانی قرآن نسبت به چاپ و نشر آنها (با عناوین مناسب و مربوط) اقدام نماید و هر موسسه یا فردی آنها را در سایت اینترنتی خود قرار دهد!

هدف تألیف این کتاب

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصا محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه اللّه طباطبایی دریافت کنند و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند.

ضرورت تألیف این کتاب

سال های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین مان قرار می گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید جواب می دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس اللّه سرّه الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتمادِ فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود.

این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائره المعارف در دسترس همه دین دوستان قرارگیرد. این همان انگیزه ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره ها و آیات الهی قرآن نمی شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار به

شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در « تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می تواند برای پی گیری آن ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است. (ذکراین نکته لازم است که ترجمه تفسیرالمیزان در اوایل انتشار از دهه ۵۰ به بعد به صورت مجموعه ۴۰ جلدی و از دهه ۶۰ به بعد به صورت مجموعه ۲۰ جلدی منتشر شده و یا در لوح های فشرده یا در اینترنت قرار گرفته است، به تبع آن نیز در تهیه مجلدات اولیه این کتابها (تا پایان تاریخ ادیان) از ترجمه ۴۰ جلدی اولیه و در تهیه مجلدات بعدی از ترجمه ۲۰ جلدی آن و یا از لوح های فشرده استفاده شده است، لذا بهتراست درصورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، علاوه برشماره مجلدات، ترتیب عددی آیات نیز، لحاظ شود.)

... و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست و آنچه انجام شده و می شود، همه از جانب اوست !

و صلوات خدا بر محمّد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این وظیفه الهی بودند و بر علامه فقید آیه اللّه طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند ... فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِیِّی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ تَوَفَّنی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنی بِالصَّالِحینَ!

لیله القدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی (حبیبی) امین

اظهار نظرها درباره چاپ های نخست

پس از چاپ اول ۳ جلد از « معارف قرآن در المیزان » در سالهای ۷۰، استقبال محققین و دانشمندان به جائی رسید که ما را بر آن داشت تا قبل از آغاز مطالعه این کتاب، سری بزنیم به سایت های اینترنتی و جراید کشور، نقد و اظهار نظر هائی را که درباره چاپ قبلی این مجموعه با ارزش از طرف پژوهشگران محترم اظهار شده است، درج کنیم:

۱-« در سایت گودریدز www.goodreads.com/book/show/۸۵۵۳۱۲۶ » که در آن از همه جای دنیا افراد علاقمند به کتاب می توانند بهترین کتابهائی را که خوانده اند معرفی کنند، آقای محمد رضا ملائی از شهر مقدس مشهد مشخصاتی از جلد اول « معارف قرآن در المیزان» را همراه با کتابهای مورد علاقه اش درج کرده و چنین اظهار نموده است:

« ... تو تهران تو کتابخونه پیدا کردم، صد صفحه اش رو خوندم، ولی مشهد هیچ جا پیداش نکردم، آیات سنگین قرآن رو برداشته بود تفسیر علامه رو آورده بود. حیف شد واقعا، این کتاب رو هر کی داره، دو برابر قیمت ازش می خرم، بهم اطلاع بدین ...!»

۲-« روانشاد حجت الاسلام دکتر کبیری استاد دانشگاه » در یکی از سخنرانی های خود در مسجد شفا درباره « جلد دوم معارف قرآن در المیزان» اظهار داشت:

« ... این کتاب را اول شب باز کردم عناوین چنان جذبم می کردند که دیدم همان شب تا آخر کتاب را خوانده ام!»

۳-« درسایت روزنامه جمهوری اسلامی ...www.magiran.com/npview » در صفحه عقیدتی در تاریخ ۰۳/۰۷/۱۳۸۵ درباره مجموعه «معارف قرآن در المیزان» چنین آمده است:

« معارف قرآن در المیزان نام کتابی است که به کوشش سید مهدی امین تنظیم گردیده و توسط سازمان تبلیغات اسلامی منتشر شده است. این کتاب با دقت تمام معارف مختلف قرآن کریم را که در تفسیر المیزان شرح و تبیین یافته است انتخاب و تلخیص کرده و با یک طبقه بندی ارزشمند موضوعی شیفتگان فرهنگ و معارف قرآنی را برای دست یابی سریع به آن یاری و مساعدت نموده است .

تنظیم کننده این معارف غنی در مقدمه ای که بر جلد اول و دوم این کتاب نگاشته است درباره این اثر که در حکم کتاب « مرجع» برای آشنایی با فرهنگ و معارف قرآنی است، چنین می نویسد: (... نویسنده محترم روزنامه جمهوری، کلیاتی از مقدمه مولف را از جلد اول و دوم کتاب نقل کرده است.)

۴-« سایت موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی

www.tebyan.net» در موارد عدیده از کتاب « معارف قرآن در المیزان» مطالب زیادی نقل

کرده، از جمله در سال ۱۳۸۲ شرح کامل « اسماء و صفات الهی» را نقل کرده که مورد استقبال و اقتباس سایت های دیگر هم قرار گرفته است و تعداد بازدید کنندگان آن، در تاریخ مراجعه، به ۲۹۱۸۵ نفر رسیده بود.

۵-« سایت دارالقرآن کریم www.telavat.com » نیز به معرفی « معارف قرآن در المیزان » پرداخته و می نویسد:

« این کتاب فرهنگ معارف قرآن است که از تفسیر شریف المیزان انتخاب و تلخیص و بر حسب موضوع طبقه بندی شده است. طرح این منبع در ۹ جلد به شرح زیر است:

۱- معارف قرآن در شناخت خداوند؛ ۲ . معارف قرآن در شناخت جهان و نظام آفرینش؛ ۳. آفرینش انسان و موجودات قبل از او؛ ۴. فطرت انسان؛ ۵. تاریخ انسان و جریان مدنیّت و ادیان الهی؛ ۶. اسلام، حرکت نهایی و وراثت زمین؛ ۷. تمدن و قوانین جامعه صالح و موعود اسلامی؛ ۸. اصول تربیت و خانواده اسلامی؛ ۹. مراحل بعدی حیات تا لقاء الله. ظاهراً تاکنون ۳ جلد اول آن انتشار یافته و بقیه مجلدات آن آماده نشده است.»

۶-« سایت شهر مجازی قرآن www.quranct.com » از جلد اول « معارف قرآن در المیزان» مطالبی بطور مفصل در چند صفحه درباره « اسماء و صفات الهی» با سر فصل های زیر نقل کرده است: اسماء و صفات الهی. تقسیم بندی صفات الهی. تعداد اسماء حسنی.

۷-« سایت Islamquest» در پاسخ پرسش های خوانندگان خود در موارد عدیده از « معارف قرآن در المیزان» استفاده کرده است.

۸-« سایت حوزه www.hawzah.net » تحت عنوان « جوانه های جاوید» بررسی هایی درباره: «سبک های تفسیری علامه طباطبائی ره و شناخت نامه المیزان،» انجام داده، منابع تفسیر و کتابهای مربوط به المیزان را شمارش کرده است و در باره « معارف قرآن در المیزان» می نویسد:

« مجموعه معارف قرآن در المیزان که به منزله مرجع یا فرهنگ معارف قرآن است، توسط سید مهدی امین از تفسیرالمیزان انتخاب و تلخیص گردیده که بر حسب موضوع طبقه بندی شده است از این اثر تا کنون سه جلد با عنوان معارف قرآن در شناخت خدا، معارف قرآن در شناخت جهان و معارف قرآن در شناخت ملائکه، جنّ و شیطان تدوین و توسط سازمان تبلیغات اسلامی به چاپ رسیده است.» « سایت حوزه » همچنین به عنوان منابع پژوهش مقطع دبیرستان، موضوع: کنش و واکنش (عمل ها و عکس العمل ها) از « معارف قرآن در المیزان» نام برده است.

۹-« سایت اسلام پدیا – اصطلاحات قرآنی islampedia.ir » در شرح اصطلاحات «آسمان های هفت گانه در قرآن» و « الحی القیوم در آیات قرآن» همچنین «رطب و یابس و کتاب مبین در قرآن» مطالب مفصلی از « معارف قرآن در المیزان» را نقل کرده است.

علاوه بر سایت های فوق الذکر قریب به ۵۰ سایت دیگر نیز از مجلدات « معارف قرآن در المیزان» استفاده کرده و یا آنها را به عنوان منابع تحقیق و مطالعه به خوانندگان خود معرفی کرده اند که برای رعایت اختصار از شرح آنها صرف نظر می شود.

در حال حاضر هم–

مولـف همه این ۲۲جلـد را در سـایت خود تحت عنوان(معـارف قرآن در المیزان)در دو نسـخهPDF و WORD در اینترنت جهت مطاله و دانلود و کپی برداری برقرار داده که با جستجو در (گوگل)این سایت قابل مشاهده است.

در سال هـای اخیر موسسه قرآنی تفسیر جوان نسخه هـای جیبی آن را که در ۷۷ جلـد تحت عنوان (تفسر علامه یا تفسیر موضوعی المیزان)تهیه شـده در سـایت (WWW.Tafsirejavan.com)خود قرار داده تـا همگان سـریعا به آن دسترسـی داسته باشند.

اخیرا نیز موسسه قرآنی قائمیه(WWW.Ghaemiyeh.com) در شهر اصفهان از ۷۷ جلد مزبور در سایت خود با شیوه بسیار جامع و با فهرست دیجیتالی استفاده کرده که علاوه بر نسخهPDF از چند فرمت دیگر نیز امکاناتی برای سهولت دانلود و کپی برداری فراهم آورده است.

برخی افراد یا هیئت هائی علمی نیز در پژوهش های خود به « معارف قرآن در المیزان» مراجعه داشتند، بانوان دانشمندی که به تأیید خود متجاوز از ۲۵ سال در المیزان تحقیق می کردند، پس از دسترسی به این کتاب، تحقیقات خود را بر اساس عناوین آن، از متن اصلی المیزان دنبال می کنند.

حضرت آیت الله حاج سید رضی شیرازی « دامه افاضاته » در روزهای آغازین که مولف فهرست عناوین جلد اول این مجموعه را تهیه و به محضر معظم له ارائه نمود، پس از مطالعه کامل، توصیه فرمودند: « برخی عناوین بسیار جذاب بود و من چند بار دنبال این بودم که اصل مطالب را بخوانم، لذا بهتر است برای این عناوین به صورت مختصر هم شده، مطالب متن نوشته شود...!» معظم له نامی که برای کتاب پیشنهاد فرمودند همان نام پر معنای « معارف قرآن در المیزان » بود که ۳ جلد اول آن در سال های ۱۳۷۰ با همان نام انتشار یافت. از آنجائی که مولف در تمام مدت تألیف کتابها از انفاس قدسی و راهنمائی های ارزشمند آن معلم الهی بهره مند بوده است، به عنوان سپاس، تالیف این مجموعه را به محضر ایشان تقدیم می نماید!

سید مهدی حبیبی امین

رمضان مبارک ۱۳۹۲

محمد«ص»آخرین پیامبر خداو شخصیت فردی و اجتماعی او

مشخصات ظاهری پیامبر گرامی خدا "ص"

اشاره

مستند: روایات اسلامی المیزان ج ۱۲ ص ۱۸۵

مشخصات صورت رسول الله"ص"

۱–قیافه، رنگ، موی و سر

–رسول خدا"ص" مردی بود که در چشم هر بیننده بزرگ و موقر می نمود،

–بدون اینکه چهره اش درهم کشیده باشد، همیشه اندوهگین به نظر می رسید،

–و بدون اینکه بخندد، همیشه تبسمی بر لب داشت،

–صورتش رنگ مهتابی داشت،

–روی نیکویش در تلألو چون ماه تمام بود،

–سرش بزرگ بود،

–موئی کم پیچ داشت،

–اگر گاهی موهایش پریشان می شد، شانه می زد،

–اگر گیسوان می گذاشت از نرمه گوشش تجاوز نمی کرد.

۲–پیشانی، چشم و ابرو

-پیشانی و جبین رسول الله«ص» فراخ بود،

-چشمانش افتاده – یعنی نگاهش بیشتر به زمین بود تا به آسمان،

-نگاهش به قدری نافذ بود که کسی را یارای خیره شدن بر چشمان او نبود،

-نگاهش همه به گوشه چشم بود.

-آن حضرت نگاه های زیرچشمی خود را در بین اصحابش به طور مساوی تقسیم کرده بود، بدین معنی که به تمام آنها به یک جور نظر می انداخت، و همه را به یک چشم می دید،

-وقتی به جائی التفات می کرد با تمام بدن متوجه می شد،

-ابروانش باریک و طولانی بود،

-فاصله دو ابرویش فراخ بود، و به هم پیوسته نبود،

-بین دو ابروانش رگی بود که در موقع خشم از خون پر می شد، و این رگ طوری براق بود که اگر کسی دقت نمی کرد خیال می کرد دنباله بینی آن جناب است.

۳-دماغ، دهان، دندان، گونه و ریش

-بینی آن جناب کشیده و اشم بود،

-دهانش فراخ، خوشبو، و همیشه باز بود،

-دندان هایش از هم باز و جدا، و چون مروارید سفید بود،

-در حالت تبسم تنها دندان های چون تگرگش نمایان می شد.

-وقتی تکلم می کرد چیزی شبیه نور از بین ثنایای آن حضرت بیرون می جست.

-به نظر می رسید دندان های آن حضرت "فلج" است، یعنی میان ثنایای بالائی او زیاد باز است، و حال آنکه چنین نبود،

-گونه هایش کم گوشت و بدون برجستگی بود،

-ریش و محاسن شریفش پرپشت و کوتاه بود.

اندام رسول الله"ص"

۱–مشخصات قسمت بالای بدن

-گردن آن حضرت در زیبائی چنان بود که گوئی گردن آهوست، و از روشنی و صفا گوئی نقره است،

-فاصله دو شانه اش زیاد، و به اصطلاح چهارشانه بود،

-سینه اش گشاد بود،

-از بالای سینه تا سره خطی از مو داشت،

-موی وسط سینه تا شکمش باریک بود،

-بالای سینه و پشت شانه و دو پستان و شکمش, از دو ذراع، پر مو بود.

۲-اندام و قامت، عضلات و استخوان بندی

-اندام رسول الله "ص" متناسب بود،

-قامتش رعنا، و از قامت معتدل بلندتر، و از بلندبالایان کوتاهتر بود،

-بدنی فربه داشت،

-شکمش از سینه جلوتر نبود.

-رسول الله "ص" لاغرترین اهل دنیا بود از حیث تهیگاه، و گرسنه ترین شکم بود از حیث شکم،

-وقتی برهنه می شد بدنش بسیار زیبا بود،

-سراپای بدنش صاف بود،

-استخوان هایش باریک و بدون برآمدگی بود،

-مفاصل استخوان هایش ضخیم بود،

-عضلاتی به هم پیچیده داشت.

۳-دست ها و پا ها

-بند دستهای آن حضرت کشیده بود،

-محیط کف دستش فراخ بود،

-در استفاده از دست ها، دست راستش را اختصاص می داد برای خوردن، آشامیدن، دادن و گرفتن.

-آن حضرت جز با دست راست چیزی را نمی داد و نمی گرفت،

-دست چپش برای کارهای دیگرش بود.

-رسول الله "ص" وقتی به چیزی اشاره می کرد با تمام کف دست اشاره می نمود.

-وقتی آن حضرت از مطلبی به شگفت در می آمد دست ها را پشت و رو می کرد

-استخوان بندی کف دست و کف پای آن حضرت درشت بود،

-گودی کف پا و دستش از متعارف بیشتر بود،

-دو قدمش محدب، و بیشتر از متعارف برآمده و پهن بود، به طوری که آب بر آن قرار نمی گرفت.

حرکات و رفتارهای شخصی رسول الله "ص"

اشاره

مستند: روایات اسلامی المیزان ج ۱۲ ص ۱۸۵

طرزنشستن، راه رفتن و سوارشدن رسول الله"ص"

۱– نشستن

–رسول الله"ص" در موقع نشستن چون بندگان می نشست.

–آن حضرت بر زمین می نشست.

–نشستن آن حضرت بر سه گونه بود:

۱–قرفصاء: و آن عبارت از این بود که ساقهای پا را بلند می کرد، و دو دست خود را از جلو بر آنها حلقه می زد، یعنی با دست راست بازوی چپ و با دست چپ بازوی راست را می گرفت،

۲–دو زانوی خود و نوک انگشتان پا را به زمین می گذاشت،

۳–یک پا را زیر ران خود گذاشته و پای دیگر را روی آن پهن می کرد،

–هرگز دیده نشد که آن حضرت چهار زانو بنشیند.

–هرگز دیده نشد که آن حضرت در پیش روی کسی که در خدمتش نشسته پای خود را دراز کند.

–رسول خدا"ص" بیشتر اوقات رو به قبله می نشست.

۲– راه رفتن

–رسول الله"ص" به آرامی گام بر می داشت،

–با وقار راه می پیمود،

–وقتی قدم بر می داشت گوئی آن را از زمین می کند،

–وقتی راه می رفت گوئی از کوه سرازیر می شد،

–در راه رفتن سریع بود،

–وقتی راه می رفت طوری با نشاط می رفت که به نظر می رسید خسته و کسل نیست.

۳– سوار شدن

–رسول خدا"ص" بر الاغ لخت سوار می شد،

–و دیگری را هم در ردیف خود سوار می کرد.

–رسول خدا"ص" را رسم چنین بود که اگر سوار بود هیچ وقت نمی گذاشت کسی پیاده همراهی اش بکند، یا او را سوار در ترک خود می کرد و یا می فرمود: تو جلوتر برو و در هر جا که می گوئی منتظرم باش تا بیایم.

طرز سلام کردن و دست دادن رسول الله "ص"

۱– سلام کردن

–رسول الله"ص" به هرکس که می رسید سلام می داد، چه توانگر و چه درویش، چه کوچک و چه بزرگ.

–آن حضرت به هرکس که بر می خورد در سلام از او سبقت می جست.

–رسول خدا"ص" به زنان هم سلام می کرد، و آنها سلامش را جواب می دادند، (همچنین بود علی علیه السلام، که او هم این کار را می کرد، الاّ اینکه آن جناب سلام دادن به زنان را کراهت داشت و می فرمود: می ترسم از آهنگ صدای آنها خوشم آید، و آن وقت ضرر این کار از اجری که در نظر داشتم بیشتر شود.)

–برای درخواست اذن دخول عادت رسول الله"ص" چنین بود که سه نوبت سلام می کرد، و اگر جواب می شنید و اذن می گرفت، داخل می شد و گرنه بر می گشت.

۲– دست دادن

-رسول خدا"ص" با فقرا و توانگران دست می داد، و دست خود را نمی کشید تا طرف مقابل دست خود را بکشد.

-هیچ دیده نشد که آن حضرت با کسی مصافحه کند و او جلوتر از طرف مقابل دست خود را بکشد، بلکه آن قدر دست خود را در دست او نگه می داشت تا طرف دست او را رها سازد، و به همین جهت وقتی مردم این معنا را فهمیدند هرکس که با آن حضرت مصافحه می کرد دست خود را مرتباً به طرف خود می کشید تا آنکه از دست آن جناب جدا می کرد.

غذا، و غذا خوردن رسول الله "ص"

۱-غذای رسول الله"ص"

-غذاهائی را که رسول الله"ص" میل می فرمود، عبارت بودند از: نان وگوشت به انواع مختلف؛ خربزه، شکر، انگور، انار، خرما، شیر، هریسه(گندم پخته)، روغن، سرکه، کاسنی، بادروج،کلم.

-آن جناب از عسل خوشش می آمد،

-از هر میوه بیشتر انار را دوست می داشت.

-طعام رسول الله"ص" اگر به دستش می آمد جو بود، و حلوایش خرما، و هیزم منزلش برگ و شاخه درخت خرما بود.

-روزی اصحابش فالوده آوردند و آن حضرت با ایشان تناول فرمود، و پس از آن پرسید: این فالوده از چه درست می شود؟ عرض کردند: روغن را با عسل می گذاریم این طور می شود! فرمود: طعام خوبی است! (در مورد فالوده روایتی هست که مغایر این روایت است.)

-رسول خدا"ص" نان جو را الک نکرده می خورد.

-رسول خدا"ص" اصلاً نان گندم نخورد، و از نان جو هم یک شکم سیر نخورد،

-خربوزه، انگور و خرما را می خورد، و هسته خرما را به گوسفند می داد،

-هیچ وقت سیر، پیاز و تره میل نمی فرمود، همچنین عسلی را هم که در

آن مغـافیر بود، میـل نمی کرد. (مغافیر خلطی است که در بـدن زنبور هضم نشـده و در عسل می ریزد و بوی آن در دهان می ماند.)

-رسول خدا"ص" از تمامی انواع غذا ها میل می فرمود،

-هرچه را که خدا حلال کرده است با اهل بیت و خدمتگزاران خود، و هروقت که ایشان می خوردند، می خورد،

-در روزهای عید قربان دو قوچ ذبح می کرد، یکی را از طرف خود و یکی دیگر را از طرف فقرای امتش.

-تنها در رطب و خرما بود که آن جناب دست دراز می کرد و بهترش را بر می چید.

-هیچ طعامی نزد رسول الله"ص" حاضر نشد که در آن خرما باشد، مگر اینکه ابتداء از آن خرما میل می فرمود،

-هیچ نعمتی را مذمت نمی فرمود،

-در مورد طعام ها نه تنها مذمت نمی کرد، بلکه از طعم آن تعریف هم می نمود،

-هیچ وقت طعم چیزی را مذمت نمی فرمود و آن را نمی ستود،

-هیـچ وقت غـذائی را مـذمت نفرمود، و اگر آن را دوست می داشت، می خورد، و اگر از آن خوشـش نمی آمد، نمی خورد، ولی آن را مذمت نمی کرد که دیگران هم نخورند،

-اگر چیزی تعارفش می کردند آن را تحقیر نمی کرد، اگر چه یک خرمای پوسیده باشد.

۲-ادب غذا خوردن و آشامیدن رسول الله"ص"

-رسول الله"ص" وقتی غذا میل می فرمود بسم الله می گفت.

-رسول خدا"ص" بین هر دو لقمه حمد خدای را می کرد،

-از جلو خود غذا می خورد، و از جلوی کسی غذا بر نمی داشت،

-هیچ وقت تنها غذا نمی خورد،

-وقتی سفره انداخته می شد، قبل از سایرین شروع به غذا می کرد،

-وقتی بـا مردمی غـذا میل می فرمود، اولین کسـی بود که دست به غـذا می برد، و آخرین کس بود که دست بر می داشت، و

چنین می کرد تا همه مردم غذا بخورند، و خجالت نکشند.

-دست راست آن حضرت اختصاص داشت برای خوردن و آشامیدن و دادن و گرفتن...،

-غـذا را بـا سه انگشت ابهـام و انگشت پهلوی آن و انگشت وسـطی بر می داشت، و گاهی هم از انگشت چهارمی کمک می گرفت،

-همیشه با تمامی کف دست غذا می خورد، نه با دو انگشت، و می فرمود: غذا خوردن با دو انگشت خوردن شیطان است.

-رسول خدا "ص" وقتی خرما میل می فرمود، هسته آن را روی پشت دست می گذاشت، و آنگاه آن را دور می انداخت.

-وقتی رسول خـدا"ص" گوشت میـل می فرمود سـر خود را به طرف گوشت پـائین نمی انـداخت، بلکه آن را به طرف دهـان خود می برد و آن را به طور مخصوصـی و بـا تمام دنـدانها می جویـد، و مخصوصاً وقتی گوشت میل می فرمود، هر دو دسـت خود را به خوبی می شست و آنگاه دست تر را به صورت خود می کشید.

-رسول خـدا"ص" غذای داغ را نمی خورد، و صبر می کرد تا خنک شود، و می فرمود: خدای تعالی ما را آتش نخورانیده، و غذای داغ برکت ندارد.

-رسول خدا"ص" همیشه خلال می کرد، (حضرت امام صادق "ع" فرمود: خلال دهن را خوشبو می کند،)

-ظرف غذا را می لیسید و می فرمود: غذای آخر ظرف برکتش از همه آن غذا بیشتر است، و وقتی هم که از غذا فارغ می شد، هر سه انگشت خود را یکی پس از دیگری می لیسید و دست خود را از طعام می شست تا پاکیزه گردد،

-با هرکسـی از مسـلمانان که او را دعوت می کرد هم غـذا می شد، و هرچه آنها می خوردند، می خورد، مگر اینکه برای آنها میهمانی سر می رسید که در این صورت با آن میهمان غذا میل می فرمود،

-از هر غذائی بیشتر آن را دوست می داشت که شرکت کنندگان در آن بیشتر باشند.

-اگر غلامی از آن حضرت دعوت می کرد، می پذیرفت.

-شام انبیاء بعد از نماز عشاء بوده است، (امیرالمؤمنین علی علیه السـلام فرموده: شـما هم شام خوردن را ترک نکنید که باعث خرابی بدن است.)

-رسول خدا"ص" هیچ چیزی را دوست تر از آن نمی داشت که دائماً

گرسنه و از خدا خائف باشد.

-رسول الله "ص" از همه انبیاء زاهد تر بود، زیرا علاوه بر کنیزهائی که داشت، دارای سیزده همسر بود، ولی با اینهمه هیچ وقت سفره ای از طعام برایش چیده نشد، و هرگز نان گندم نخورد، و از نان جو هم هیچ شکم سیری نخورد، و سه شبانه روز گرسنه می ماند.

-آن حضرت هرگز از روی سیری آروغ نزد.

-رسول الله"ص" از خوردنی های دنیا اندك و به اطراف دندان خورد،

-دهان خود را از خوردنی های دنیا پر نکرد، و به آن التفاتی ننمود،

-لاغرترین اهل دنیا بود از حیث تهیگاه، و گرسنه ترین شکم بود از جهت شکم.

۳-طرز آشامیدن رسول الله"ص"

-رسول الله"ص" هر وقت آب می آشامید، ابتداء بسم الله می گفت . . . و آب را به طور مخصوصی می مکید و آن را به پری دهان نمی بلعید، و می فرمود: درد کبد از همین قورت دادن است.

-وقتی رسول الله"ص" چیزی می آشامید، آشامیدنش با سه نفس بود، و آن را می مکید، و مثل پاره ای از مردم آن را نمی بلعید.

-علی علیه السلام فرمود: چند بار تجربه کردم و دیدم که - رسول الله"ص" آب یا هر آشامیدنی دیگر را به سه نفس می آشامید، و در ابتدای هر نفس بسم الله و در آخر آن الحمدلله می گفت، از سبب آن پرسیدم، فرمود: حمد خدا را به منظور ادای شکر پروردگار، و بسم الله را به منظور ایمنی از ضرر و درد می گویم.

-رسول الله"ص" در ظرف آشامیدنی نفس نمی کشید، و اگر می خواست نفس تازه کند ظرف را دور می گرفت.

-رسول خدا"ص" آشامیدنی ها را هم در قدح های بلوری که از شام می آوردند، می آشامید و هم در قدح های چوبی و چرمی و سفالی.

-رسول خدا"ص" دوست می داشت از قدح شامی بیاشامد، و می فرمود: این ظرف از نظیف ترین ظرفهائی است که در دسترس شماست.

-آن جناب با کف دست هم آب می خورد و می فرمود: هیچ ظرفی پاکیزه تر از دست نیست.

۴–ادب نشستن رسول الله برای خوردن غذا

-رسول الله "ص" هیچ وقت بر خوان طعام غذا نخورد، بلکه روی زمین می خورد.

-رسول خـدا "ص" از روزی که خداونـد او را به نبوت مبعوث کرد و تا روزی که از دنیا رفت، در حال تکیه غذا نخورد، بلکه مانند بردگان غذا میل می فرمود، و مانند آنها می نشست، و این برای اظهار کوچکی و تواضع در برابر خدای عزّوجلّ بود.

-رسول خدا "ص" در حال تکیه غذا نخورد، مگر یک مرتبه، که آن هم نشـست و از در معذرت گفت: " بارالهآ من بنده تو و رسول توام ! "

-رسول خدا "ص" هیچ وقت در حال تکیه به دست راست یا به دست چپ غذا میل نمی فرمود، بلکه مثل بنده ها می نشـست، و این برای تواضع در برابر خدای عزّ و جلّ بود.

-رسول خـدا مثل بنـده ها غذا می خورد، مثل آنها می نشـست. آن حضـرت روی زمین پست غذا می خورد، و روی زمین می خوابید،

-وقتی برای خوردن می نشست، بین دو زانو و دو قدم خود را جمع می کرد، همانطور که نمازگزار می نشیند، الاّ این که یکی از زانو ها و قـدم ها را روی زانو و قـدم دیگر می گذاشت، و می فرمود: من بنده ای هسـتم و لذا مثل بنده ها غذا می خورم، و مثل آنها می نشینم!

-رسول خدا "ص" وقتی سر غذا می نشست مثل بنده ای می نشست و به ران چپ خود تکیه می کرد.

-آن حضرت روی زمین غذا می خورد، با مساکین و با بردگان هم غذا می شد.

آداب رسول الله "ص" در سفر و حضر

۱- آداب سفرهای رسول الله "ص"

-آن جناب بیشتر در روز پنجشنبه مسافرت می کرد.

-رسول خدا "ص" هر وقت به مسافرت می رفت، پنج چیز با خود بر می داشت: آئینه، سرمه دان، شانه، مسواک و قیچی.

-رسول خدا "ص" در سفر هر وقت از بلندی ها سرازیر می شد، می گفت:

–لااله الا الله!

و هر وقت بر بلندی ها بالا می رفت، می گفت:

– الله اکبر!

–رسول خدا"ص" وقتی راه می رفت طوری با نشاط می رفت که به نظر می رسید خسته و کسل نیست.

–رسول خدا از هیچ منزلی کوچ نمی داد، مگر اینکه در آن منزل دو رکعت نماز می خواند، و می فرمود: این کار را برای این می کنم که این منازل به نمازی که در آنها خواندم شهادت دهند.

۲–دعای خیر رسول الله "ص" برای مسافرین

–رسول خدا"ص" وقتی با مؤمنین خدا حافظی می فرمود، می گفت: خداوند تقوا را زاد و توشه شما قرار دهد، و به هر خیری مواجه تان سازد، و هر حاجتی را از شما برآورده کند، و دین و دنیای شما را سالم و ایمن سازد، و شما را به سلامت و با غنیمت فراوان برگرداند.

– رسول خدا"ص" به اشخاصی که از مکه می آمدند، می فرمود: خداوند عبادتت را قبول و گناهانت را بیامرزد، و در قبال مخارجی که کردی به تو نفقه روزی فرماید.

۳–رسم رسول الله "ص" در رفت و برگشت

–رسول خدا"ص" وقتی پی کاری می رفت از راهی که رفته بود، بر نمی گشت، بلکه از راه دیگری مراجعت می فرمود. (حضرت رضا علیه السلام فرموده: این عمل برای رسیدن به روزی نزدیک تر است.)

–رسول خدا"ص" همیشه بعد از طلوع آفتاب از خانه بیرون می آمد.

خنده و خوشحالی، گریه و غم رسول الله "ص"

۱– خنده رسول الله "ص"

–وقتی رسول الله"ص" می خندید، خنده اش تبسمی شیرین بود.

–در تبسم رسول الله "ص" تنها دندانهای چون تگرگش نمایان می شد.

–وقتی رسول الله"ص" خیلی خوشحال می شد، زیاد دست به محاسن

شریف خود می کشید.

-رسول الله"ص" چنان بود که اگر مسرور و راضی می شد، مسرت و رضایتش برای مردم بهترین مسرتها و رضایتها بود،

-او بدون اینکه بخندد همیشه تبسمی بر لب داشت،

-هر وقت حرف می زد، در حرف زدنش تبسم می کرد.

۲- شوخی رسول الله "ص"

-رسول خدا با اشخاص شوخی می کرد، و می خواست بدین وسیله آنان را مسرور سازد.

-رسول خدا با اشخاص مطایبه می کرد، ولی در شوخی هایش جز حق چیزی نمی گفت.

-مرد عربی به دیدن رسول الله"ص" می آمد و برایش هدیه می آورد، و همانجا به شوخی می گفت: پول هدیه ما را مرحمت فرما! رسول خدا"ص" هم می خندید، و وقتی اندوهناک می شد، می فرمود: اعرابی چه شد؟ کاش می آمد!

۳- گریه رسول الله "ص"

-رسول الله"ص" از خوف خدای عزّ و جلّ این قدر می گریست که سجاده و نمازگاهش از اشک چشم او تر می شد، با اینکه جرم و گناهی هم نداشت.

-رسول الله"ص" این قدر می گریست که بیهوش می شد. خدمتش عرض کردند: مگر خدای تعالی در قرآن نفرموده که از گناهان گذشته و آینده تو در گذشته است؟ پس اینهمه گریه چیست؟ فرمود: درست است که خدا مرا بخشیده است لکن من چرا بنده شکرگزار نباشم؟

آرایش، نظافت، و عطر رسول الله "ص"

۱- آرایش رسول الله "ص"

-رسول الله"ص" عادتش این بود که خود را در آئینه ببیند، و سر و روی خود را شانه بزند، و چه بسا این کار را در برابر آب انجام می داد.

-رسول خدا"ص" همیشه موی خود را شانه می زد، و اغلب با آب شانه می کرد، و می فرمود: آب برای خوشبو کردن مؤمن کافی است.

-رسول الله"ص" علاوه بر اهل خانه، خود را برای اصحابش نیز آرایش می داد.

-رسول الله"ص" می فرمود: خداوند دوست دارد که بنده اش وقتی برای دیدن برادران خود از خانه خارج می شود، خود را آماده ساخته و آرایش دهد.

-آن حضرت وقتی می خواست موی سر و محاسن شریف خود را بشوید، با سدر می شست.

-رسول خدا"ص" همواره خضاب می کرد، (حضرت ابی جعفر"ع" فرمود: هم اکنون موی خضاب شده آن جناب در خانه ماست.)

-رسوا خدا"ص" سرمه دانی داشت که هر شب با آن سرمه به چشم می کشید، و سرمه اش سرمه سنگ بود.

-رسول خدا"ص" فرمود: مجوس ریش خود را می تراشند و سبیل خود را کلفت می کنند، و ما سبیل خود را کوتاه می کنیم، و به ریش خود را وا نمی گذاریم.

-رسول خدا"ص" هروقت مسافرت می رفت پنج چیز باخود بر می داشت: آئینه، سرمه دان، شانه، مسواک و قیچی.

۲-نظافت رسول الله "ص"

-یکی از سنت های رسول الله"ص" گرفتن ناخن هاست.

-یکی دیگر از سنت های آن جناب دفن کردن مو و ناخن و خون است.

-ازاله موی زیر بغل از سنت هائی است که رسول الله"ص" بدان امر فرموده است.

۳- مسواک کردن رسول الله "ص"

-از سنن مرسلین یکی مسواک کردن دندان هاست.

-مسواک کردن باعث رضای خدا، و از سنت های پیغمبر"ص" و مایه خوشبوئی و پاکیزگی دهان است.

-روایات درباره عادت داشتن رسول خدا"ص" به مسواک و سنت قرار دادن آن بسیار است.

-رسول خدا"ص" همیشه خلال می کرد.

۴-عطر رسول الله "ص"

-رسول خدا"ص" بیش از آن مقداری که برای خوراک خرج می کرد، به عطر پول می داد،

-مشک را بهترین و محبوب ترین عطرها می دانست،

-مردم آن جناب را به بوی خوشی که از او به مشام می رسید، می شناختند.

-برای رسول خدا مشکدانی بود که بعد از هر وضوئی آن را به دست تر میگرفت، و در نتیجه هر وقت که از خانه بیرون تشریف می آورد، از بوی خوشش شناخته می شد که رسول الله"ص" است.

-هیچ عطری به آن جناب عرضه نمی شد، مگر آنکه خود را با آن خوشبو می کرد، و می فرمود: بوی خوشی دارد، حملش آسان است، و اگر هم خود را با آن خوشبو نمی کرد، سر انگشت خود را به آن گذاشته و از آن می بوئید.

-رسول خدا"ص" با «خودقماری» خود را بخور می داد.

-عطر به شارب زدن از اخلاق انبیاء و احترام ملائکه کرام الکاتبین است.

-بر هر بالغی لازم است که در هر شب جمعه شارب و ناخن خود را چیده و مقداری عطر استفاده کند، رسول خدا"ص" وقتی جمعه می شد، و عطر همراه نداشت، ناچار می فرمود تا چارقد بعضی از زوجاتش را می آوردند، و آن جناب آن را با آب تر می کرد، و بروی خود می کشید تا بدین وسیله از بوی خوش آن چارقد خود را معطر سازد.

-اگر در روز عید فطر برای رسول الله"ص" عطر می آوردند، اول به زنان خود می داد.

۵-نگهداری از پوست بدن

-رسول خدا"ص" به انواع روغن ها خود را ضماد می فرمود، و اغلب از روغن "بنفسج" استفاده می کرد، و می فرمود: این روغن بهترین روغن هاست.

-رسول خدا"ص" همواره روغن به خود می مالید، و هرکس بدن شریفش را روغن مالی می کرد تا حدود زیر جامه را می مالید، و مابقی را خود

آن جناب به دست خود انجام می داد.

رفتارهای حساب شده و سنت سازی رسول الله "ص"

۱- سنت هائی برای آموزش رهبران جامعه

-(رسول الله "ص " علاوه بر رفتارهای شخصی روزمره که در بالا ـ ذکر شد، رفتارهائی نیز به طور حساب شده داشت که همواره آنها را تکرار می کرد تا این رفتارهای خداپسندانه میان مردم و بزرگان جامعه سنت و ارزش شود، و در عین حال، سنت های جاهلی و اشرافی را که در هر عصر و زمان آتی به شکلی در جامعه اسلامی امکان دارد رشد پیدا کند، درهم بشکنند!)

-رسول خدا "ص " فرمود: من از پنج چیز دست بر نمی دارم تا بمیرم، برای اینکه امتم نیز بدان عادت کنند، و این خود سنتی شود برای بعد از خودم –

۴روی زمین، و با بردگان غذا خوردن،

۵سوار بر الاغ برهنه شدن،

۶بز به دست خود دوشیدن،

۷لباس پشمینه پوشیدن،

۸به کودکان سلام دادن!

۲-سنت هائی در پاکیزگی و بهداشت

-مسواک کردن باعث رضای خدا و از سنت های پیغمبر "ص " و مایه خوشبوئی و پاکیزگی دهان است،

-یکی از سنت ها گرفتن ناخن هاست،

-یکی دیگر از سنت ها دفن کردن مو، ناخن و خون است،

-ازاله موی زیر بغل بوی بد را از انسان زایل می سازد. این کار علاوه بر اینکه از پاکیزگی است، از سنت هائی است که رسول خدا "ص " بدان امر فرموده است.

-یکی از سنت های آن حضرت در امر نظافت و نزاهت این است که وقتی می خواست موی سر و محاسن خود را بشوید، با

سدر می شست.

زندگی خصوصی، و لوازم زندگی رسول اللّه "ص"

اشاره

مستند: روایات اسلامی المیزان ج ۱۲ ص ۱۸۵

خانه، و زندگی خانوادگی رسول الله"ص"

۱- رسول الله"ص" در خانه

-رسول خدا"ص" وقت خود را در خانه به سه جزء تقسیم کرده بود:

- قسمتی را برای عبادت خدا،

- قسمتی را برای به سر بردن با اهل خانه،

- قسمت دیگر را به خود اختصاص داده بود.

(درآن قسمت هم که به خود اختصاص داده بود، باز به کلی از دیگران قطع رابطه نمی کرد، بلکه مقداری از آن را به وسیله خواص خود در کارهای عامه مردم صرف می فرمود، و از آن مقدار چیزی را برای خود ذخیره نمی کرد.)

-به خانه رفتن رسول الله"ص" به اختیار خود بود،

-هیچ دقیقه ای از عمر شریفش را بیهوده و بدون عمل در راه خدا، یا کاری از کارهای لازم خویشتن، نمی گذرانید.

۲- انجام کارهای خانه

-رسول الله "ص" کفش خود را به دست خود می دوخت،

-لباس خود را خودش وصله می زد،

-گوسفند خود را خودش می دوشید،

-روی زمین می نشست و گوسفندان را بین دو پای خود گذاشته و شیر آنها را می دوشید،

-حیا مانعش نمی شد که مایحتاج خود را خودش از بازار تهیه کند، و به سوی اهل خانه ببرد.

۳- همسرداری

-رسول الله "ص" فرمود:

روشنی چشم مرا درنماز،

و لذتم را در زنان قرار داده اند.

-از اخلاق انبیاء دوستی زنان است.

-جماعتی از اصحاب، زنان و غذاخوردن در روز، و خواب در شب را، بر خود حرام کرده بودند. ام سلمه داستانش را برای رسول الله "ص" نقل کرد، حضرت برخاست و به سر وقت آنان آمد، و فرمود: آیا به زنان بی رغبتید؟ من سراغ زنانم می روم، در روز غذا می خورم، در شب هم می خوابم، و اگر کسی از این سنت من دوری کند، از من نخواهد بود.

-رسول خدا "ص" هر وقت می خواست با زنی تزویج کند، کسی را می فرستاد تا آن زن را ببیند.

-خداوند شب را، و زنان را، برای آرامش و آسایش قرار داده، و تزویج شب و اطعام طعام خود از سنت پیغمبر "ص" است.

۴- خدمتگزاران خانه

-رسول خدا "ص" دارای غلام ها و کنیزها بود، و در خوراک و پوشاک از آنان برتری نمی جست.

-اگر غلامی از آن حضرت دعوت می کرد، می پذیرفت.

-رسول خدا "ص" با برده ها هم غذا می شد.

-"انس" گفت: من ۹ سال خدمتگزاری رسول خدا"ص" را کردم، و هیچ

یـاد نـدارم که در عرض این مـدت به من فرموده باشـد که چرا فلاـن کـار را نکردی؟ و نیز یـاد نـدارم که در یکی از کارهایم خورده گیری کرده باشد.

-" انس " گفت: به آن خـدائی که رسـول الله"ص " را مبعـوث کرد، هیـچ گـاه نشـد که مرا در کـاری که کردم و او را خوش نیامد عتاب کرده باشد که چرا چنین کردی؟ نه تنها آن جناب مرا مورد عتاب قرار نداد بلکه اگر هم زوجات او مرا ملامت می کردند، می فرمود: متعرضش نشوید، مقدر چنین بوده است!

۵-مسکن و فراش رسول الله"ص"

-رسول خدا"ص " وقتی به خانه وارد می شد ظرف آب می خواست، و برای نماز تطهیر می کرد، آنگاه برخاسـته و دو رکعت نمـاز کوتـاه و مختصـر به جـا می آورد، و سـپس بر فراش خود قرار می گرفت، فراش رسول الله "ص " عبـائی بود، متکـایش از پوست، و بار آن لیف خرما،

-فراش دیگری از چرم داشت که بار آن لیف بود،

-عبائی داشت که به هرجا نقل مکان می داد آن را برایش دو طاقه فرش می کردند،

-برای آن حضـرت فراشی از پوست و بار آن لیف خرما بود، که در حدود دو ذراع طول داشت، و در حدود یک ذراع و یک وجب عرض.

-رسول خـدا"ص " را رسم بر این بود که هرکه بر او وارد می شد، تشک خود را زیرش می گسترانید، و اگر شـخص وارد می خواست قبول نکند، اصرار می کرد تا بپذیرد.

-رسول خدا"ص " وقتی در تابسـتان از در اطاق برای خواب بیرون می رفت، روز پنجشـنبه حرکت می کرد، و اگر در زمسـتان می خواست از سرما به اطاق برگردد، روز جمعه بر می گشت.

-رسول خدا"ص " از دنیا رفت در حالی که خشتی روی خشت نگذاشت.

۶-خواب، و خوابگاه رسول الله"ص"

-رسول خدا"ص " روی زمین می خوابید،

-غالباً روی حصیر و بدون فرشی دیگر می خوابید.

-فراش رسول خدا"ص" عبائی بود و متکایش از پوست و بارآن لیف خرما، شبی همین فراش را دوطاقه زیر بدنش گستردند، و آن جناب راحت تر خوابید، صبح وقتی از خواب برخاست، فرمود: این فراش امشب مرا از نماز بازداشت، و از آن پس دستور داد فراش مزبور را یک تا برایش بگسترانند.

-هیچ وقت رسول خدا"ص" از خواب بیدار نشد، مگر آنکه بلافاصله برای سجده خدا خود را به روی زمین انداخت،

-وقتی دید پرده در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: ای فلانه – این پرده را از نظرم پنهان کن تا آن را نبینم، چه هر وقت چشمم بدان می افتد به یاد دنیا و زخارف آن می افتم! آری به قلب و از صمیم دل از دنیا اعراض کرده بود...!

لوازم و وسایل زندگی رسول الله"ص"

۱– نام های انتخابی رسول الله"ص" برای تجهیزات خود

-از عادات آن جناب یکی این بود که برای مَرکب و همچنین اسلحه و اثاث خود اسم می گذاشت:

- اسم پرچمش عقاب بود،

- اسم شمشیری که با آن در جنگ ها شرکت می فرمود، ذوالفقار بود،

- اسم شمشیر دیگرش مخذوم،

- شمشیر دیگر رسوب،

- و شمشیر دیگر فضیب بود.

(قبضه شمشیرش به نقره آراسته بود، لچکی که غالباً می پوشید، از چرم، و سه حلقه نقره بدان آویزان بود.)

- اسم کمان او کتوم،

- اسم جعبه تیرش کافور،

- اسم ناقه اش غضباء،

- اسم قاطرش دُلدُل،

- اسم درازگوشش یعفور،

- اسم گوسفندی که از شیرش می آشامید، غینه بود.

- برای آن حضرت زرهی بود نامش ذات الفضول، و سه حلقه از نقره داشت، یکی از جلو و دو تا از عقب.

-رسول خدا"ص" را عمامه ای بود که آن را سحاب می گفتند.

۲- لباس و پوشاک رسول الله"ص"

-رسول خدا"ص" هر قسم لباسی که برایش فراهم می شد، می پوشید، چه لنگ و چه عبا، و چه پیراهن و چه جبه و امثال آن.

-آن حضرت از لباس سبز رنگ خوشش می آمد،

-همیشه لباس را از طرف راست می پوشید، و می گفت:

« الحمدلله الذی کسانی ما اواری به عورتی او تجمل به فی الناس – حمد خدائی را که پوشانید مرا به چیزی که عورتم را با آن پنهان کنم و خود را در بین مردم با آن زینت دهم!»

-وقتی رسول الله لباس را از تن خود بیرون می کرد، از طرف چپ آن را می کند.

-رسول خدا"ص" تیمن و تبرک را در جمیع کارهای خود دوست می داشت، حتی در لباس پوشیدن، کفش به پا کردن، و موی شانه زدن،

-بیشتر لباس سفید می پوشید و می فرمود: زنده های خود را سفید بپوشانید، و مرده های خود را هم در آن کفن کنید،

-بیشتر اوقات قبای باردار نظیر لحاف می پوشید، چه در جنگ، چه در غیر آن.

-برای آن حضرت قبائی بود از سُندُس، که وقتی آن را می پوشید از شدت سفیدیش به زیبائی اش افزوده می شد،

-عبائی داشت که آن را هر کجا که می خواست بنشیند دو تا می کرد و زیر خود می گسترانید،

-تمامی لباسهایش تا پشت پا بلند بود،

-ازار را روی همه لباسها می پوشید، و آن تا نصف ساق پایش بلند بود،

-همواره پیراهنش را با شال می بست، و چه بسا در نماز و غیر نماز

کمربند آن را باز می کرد.

-برای آن جناب پتوئی بود که با زعفران رنگ شده بود، بسیار اتفاق می افتاد که تنها همان را به دوش گرفته و با مردم به نماز می ایستاد،

-بسیار می شد که تنها یک کساء می پوشید، بدون چیز دیگر.

-برای آنحضرت کسائی بودکه بار و لائی اش پشم بود، و آن را می پوشید و می فرمود: من بنده ای هستم، و لباس بنده ها را می پوشم.

-رسول الله "ص" دوست می داشت زینت دنیا را حتی به چشم هم نبیند، تا هوس لباس فاخر نکند،

-دو جامه دیگر هم داشت که مخصوص روز جمعه و نماز جمعه بود،

-بسیار اتفاق می افتاد که تنها یک سرتاسری می پوشید، بدون جامه دیگر و دو طرف آن را در بین دو شانه خود گره می زد،

-و غالباً با آن سرتاسری بر جنازه ها نماز می خواند، و مردم به آن جناب اقتداء می کردند،

-چه بسا در خانه هم تنها با یک ازار نماز می خواند، و آن را به خود می پیچید، و گوشه چپ آن را به شانه راست، و گوشه راستش را به شانه چپ می انداخت،

-چه بسا نماز شب را با ازار می گذاشت.

-برای آن جناب کساء سیاه رنگی بود که وقتی آن را به کسی بخشید، ام سلمه پرسید: - پدر و مادرم فدایت باد، کساء سیاه شما چه شد؟

فرمود: پوسیدش! ام سلمه عرض کرد:

- هرگز زیباتر از سفیدی تو در سیاهی آن کساء ندیدم!

-انس (خدمتگزار رسول الله "ص") می گوید: خیلی از اوقات آن حضرت را دیدم که نماز ظهر را با ما در یک شمله (قطیفه کوچک) خواند، در حالتی که دو طرفش را گره زده بود.

-آن حضرت هر وقت لباس نو می پوشید لباس کهنه اش را به فقیری می داد و می گفت: هیچ مسلمانی نیست که با لباس کهنه خود مسلمانی را بپوشاند، و جز برای خدا نپوشاند، مگر اینکه آنچه را که از او پوشانیده، از خودش در ضمانت خدا و حرز و خیر او خواهد در آمد، هم در دنیا و هم در آخرت.

-لباس پنبه، لباس رسول الله"ص" است، چه آن جناب لباس پشمی و

موئی نمی پوشید، مگر به جهت ضرورت.

-انبیاء علیهم السلام پیراهن را قبل از شلوار می پوشیدند.

۳- عمامه و کلاه رسول الله"ص"

-رسول خدا"ص" عمامه سیاه رنگی داشت که گاهی به سر می گذاشت، و با آن نماز می خواند،

-بلندی عمامه آن حضرت به قدری بود که سه دور و یا پنج دور به سرش پیچیده می شد.

-رسول خدا"ص" را عمامه ای بود که آن را سحاب می گفتند، و آن را به علی علیه السلام بخشید، و گاهی که علی "ع" آن را به سر می گذاشت و می آمد، رسول خدا"ص" می فرمود: علی با سحاب می آید!

-رسول الله، خیلی از اوقات شبکلاه تنها یا زیر عمامه به سر می گذاشت، و خیلی از اوقات آن را از سر خود برداشته و به عنوان ستره پیش روی گذاشته و به طرف آن نماز می خواند.

-رسول خدا از شبکلاه هائی به سر می گذاشت که با دوخت خط خط شده بود.

۴-انگشترهای رسول الله"ص"

-رسول خدا"ص" همیشه انگشتری به دست می کرد.

-انگشتر رسول الله"ص" از نقره بود.

-رسول خدا"ص" دو انگشتر داشت، به یکی نوشته بود « لا اله الاّ الله - محمد رسول الله!» و به دیگری نوشته بود: « صدق الله!»

-(امام صادق علیه السلام فرمود:) نگین انگشتر باید که مدور باشد، نگین رسول الله"ص" هم همینطور بود،

-بسیار می شد از خانه بیرون می آمد، در حالی که نخی به انگشتری خود بسته بود تا بدان وسیله به یاد کاری که می خواست انجام دهد، بیفتد،

-با انگشتر نامه ها را مهر می کرد، و می فرمود: امضاء کردن نامه ها بهتر است از تهمت.

-رسول خدا"ص" و امیرالمؤمنین و حسن و حسین و همه ائمّه معصومین علیهم السلام همیشه انگشتر را به دست راست خود می کردند.

۵– سایر وسایل زندگی رسول الله"ص"

-رسول خـدا"ص" عصای کوچکی داشت که در پائین آن آهن به کار برده شده بود، و آن جناب بدان عصا تکیه می کرد، و در نماز عید فطر و عید اضحی آن را به دست می گرفت.

-رسول خدا "ص" هر وقت به مسافرت می رفت، پنج چیز با خود بر می داشت: آئینه، سرمه دان، شانه، مسواک و قیچی.

-برای رسول خدا"ص" مشکدانی بود که بعد از هر وضو گرفتن آن را به دست تر می گرفت، و در نتیجه هر وقت که از خانه بیرون تشریف می آورد، از بوی خوشش شناخته می شد که رسول الله"ص" است.

-برای رسول خدا"ص" سرمه دانی بود که هر شب با آن سرمه به چشم می کشید، و سرمه اش سرمه سنگ بود.

-رسول خدا"ص" آشامیدنی ها را هم در قدح های بلوری که از شام می آوردند، و هم در قدح های چرمی و چوبی و سفالی می آشامید.

-رسول الله"ص" آفتابه ای از سفال داشت، که با آن وضو می گرفت، و از آن می آشامید، و چون مردم می دانستند که آفتابه آن جنـاب مخصـوص وضـو و آشامیـدنش است، از این رو کودکـان را به عنوان تیمن و تـبرک می فرسـتادند تـا از آن آفتـابه بیاشامند، و از آب آن به صورت و بدن خود بمالند، بچه ها هم بدون پروای از آن جناب چنین می کردند.

اخلاق رسول الله "ص"

اشاره

مستند: روایات اسلامی المیزان ج ۱۲ ص ۱۸۵تا ۲۳۶

« وَ اِنَّکَ لَعَلی خُلُقٌ عَظیمٌ ! » - قرآن مجید

« من مبعوث شده ام به مکارم اخلاق و محاسن آن! »- رسول الله"ص"

سجایای اخلاقی رسول الله"ص" از نظر علی "ع"

-رسول الله"ص" کف دستش از تمامی کف ها سخی تر،

-سینه اش از همه سینه ها با جرأت تر،

-لهجه اش از همه لهجه ها و زبانها راستگوتر،

-به عهد و پیمان از همه مردم با وفا تر،

-خوی نازنین اش از خوی همه نرم تر،

-دودمانش از همه دودمانها کریم تر و محترم تر بود!

-اگر کسی ناگهانی می دیدش، از او هیبت می برد،

-اگر کسی با او آمیزش می کرد، دوستش می داشت،

-من، قبل از او، و بعد از او، هرگز کسی را مثل او ندیدم!

سخاوت و بخشندگی رسول الله"ص"

-رسول الله"ص" سخی ترین مردم بود، و بدون اینکه اسراف بورزد، سخی بود،

-هیچ وقت درهم و دیناری نزدش نمی ماند،

-حتی اگر وقتی چیزی نزدش زیادی می ماند و تا شب کسی را نمی یافت که آن را به او بدهد، به خانه نمی رفت تا ذمّه خود را از آن بری سازد، و آن را به محتاجی برساند،

-از آنچه خدا روزی اش می کرد، بیش از آذوقه یکسال از مبتذل ترین خرما و جوی که در دسترس بود، برای خود ذخیره نمی کرد، و مابقی را در راه خدا صرف می نمود،

-کسی از آن جناب چیزی درخواست نمی کرد مگر اینکه آن جناب حاجتش را، هرچه بود، برمی آورد، و همچنین می داد تا آنکه نوبت می رسید به قوت یکساله اش، که از آن هم ایثار می فرمود،

-بسیار اتفاق می افتاد که قبل از گذشت یکسال قوت خود را انفاق کرده بود، و اگر چیز دیگر عایدش نمی شد، خود محتاج شده بود،

-هرکس حاجتی از او طلب می کرد بر نمی گشت، مگر اینکه، یا حاجت خود را گرفته بود، یا با بیانی قانع و دلخوش شده بود،

-هیچ وقت چیزی از او درخواست نشد که در جواب بگوید: نه!

-حاجت هیچ حاجتمندی را رد نکرد، بلکه عملاً یا به زبان، به قدری که برایش میسور بود، آن را برآورده می ساخت.

-رسول خدا"ص" روزهای عید قربان دو قوچ ذبح می کرد، یکی را از طرف خود، و دیگری را از طرف فقرای امتش.

-رسول خدا"ص" چنین بود که احدی از او از مال دنیا چیزی درخواست نمی کرد، مگر اینکه آن حضرت می دادش، تا اینکه روزی زنی پسری را که داشت نزد آن حضرت فرستاد و گفت: از رسول الله"ص" چیزی بخواه! اگر در جوابت فرمود: چیزی در دست ما نیست! بگو: پس پیراهنت را به من بده! رسول خدا"ص" پیراهن خود را در آورد و جلوی پسر انداخت، خدای تعالی با آیه: « لا تجَعَل یَدَکَ مَغلوُلَهً اِلی عُنُقِک وَلا تَبسُطِها کُلَّ الْبَسطِ فَتَقعَد مَلوُماً مَحسوُراً ! – دست خود را بسته به گردن خود مکن، و آن را به کلی هم از هم باز مکن، تا این چنین ملامت شده و تهی دست شوی! » آن جناب را تأدیب فرموده و به میانه روی در انفاق وادارش نمود!

تواضع، مهربانی و بلند طبعی رسول الله"ص"

-رسول الله "ص" بدون اینکه از خود ذلتی نشان دهد، همواره متواضع بود،

-بسیار دل نازک و مهربان بود،

-خلق نازنینش بسیار نرم بود، نه کسی را با کلام خود می آزرد، و نه به کسی اهانت می نمود.

-او با فقرا می نشست.

-فرشته ای نزد رسول الله "ص" آمد و عرض کرد: خدایت مخیّر فرموده که اگر خواهی بنده ای متواضع و رسول باشی، و اگر خواهی پادشاهی رسول باشی؟ جبرئیل این صحنه را می دید، رسول خدا "ص" از راه مشورت به جبرئیل نگریست، و او با دست اشاره کرد که افتادگی را انتخاب بکن! و لذا رسول الله "ص" در جواب آن فرشته فرمود: بندگی و تواضع را با رسالت انتخاب کردم! فرشته مزبور در حالی که کلید خزاین زمین را در دست داشت، گفت: اینک چیزی هم از آنچه نزد خدایت داری کاسته نشد!

-خزاین دنیا بر رسول الله«ص» عرضه شد، لکن او از قبولش استنکاف فرمود.

-رسول خدا "ص" بر مرکب لخت سوار می شد، و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد.

-رسول خدا "ص" با فقرا می نشست، و با مساکین هم غذا می شد،

-خویشاوندان را در عین اینکه بر افضل از آنان مقدم نمی داشت، صله رحم می کرد.

-رسول خدا "ص" دارای غلامان و کنیزان بود، ولی در خوراک و پوشاک از ایشان برتری نمی جست.

-رسول خدا "ص" مثل بنده ها غذا می خورد، و مثل آنها می نشست روی زمین پست غذا می خورد، و روی زمین می خوابید.

-رسول خدا "ص" وقتی سر غذا می نشست مثل بنده ای می نشست، و به ران چپ خود تکیه می کرد.

-رسول خدا "ص" روی زمین می نشست، و گوسفندان را بین دو پای خود می گذاشت، و شیر آنها را می دوشید،

-اگر غلامی از او دعوت می کرد، می پذیرفت،

-هیچ وقت در حال تکیه کردن غذا میل نفرمود، تا از دنیا رحلت فرمود.

-رسول خدا"ص" از روزی که خداوند متعال او را به نبوت مبعوث فرمود، و تا روزی که از دنیا رفت، در حال تکیه غذا نخورد، بلکه مانند بردگان غذا میل می کرد، و مانند آنها می نشست ... و این برای اظهار کوچکی و تواضع در برابر خدای عزّ و جلّ بود.

-رسول خدا"ص" وقتی وارد منزلی می شد، نزدیکترین جای نسبت به محل ورودی می نشست،

-هرگز دست طمع به سوی چیزی دراز نکرد،

-هیچ وقت بین دو چیز مخیّر نشد، مگر اینکه دشوارتر آن دو را انتخاب کرد،

-اگر چیزی تعارفش می کردند، آن را تحقیر نمی کرد، اگر چه یک خرمای پوسیده باشد.

عفو و غضب، شهامت و حق طلبی، و صبر وتوکّل رسول الله"ص"

-رسول خدا"ص" از همه مردم دیرتر به غضب در می آمد،

-و از همه زودتر آشتی می کرد، و خوشنود می شد،

-از همه مردم رئوف تر به مردم بود، و بهترین مردم و نافع ترین آنان بود، برای مردم.

-رسول خدا"ص" چنان بود که اگر مسرور و راضی می شد، مسرت و رضایتش برای مردم بهترین مسرت ها و رضایت ها بود،

-به احدی از مردم جفا نمی نمود،

-و عذر هر معتذری را می پذیرفت.

-رسول خدا"ص" بسیار خفیف المؤنه و کریم الطبع، خوش معاشرت و خوشرو بود،

-بسیار نازک دل و مهربان برای همه مسلمانان بود،

-بارها می فرمود: بهترین شما خوش اخلاق ترین شماست!

-رسول خدا"ص" برای خود از احدی انتقام نگرفت، بلکه هرکسی که آزارش می کرد، عفو می فرمود.

-دنیا و ناملایمات آن هرگز رسول الله"ص" را به خشم در نمی آورد،

-وقتی فهمید که خدای تعالی چیزی را دشمن دارد، او نیز دشمن می داشت،

-هیچ وقت دیده نشد در ظلمی که به او می شد به مقام انتقام در آید، مگر اینکه محارم خدا هتک شود، که در این صورت خشم می کرد، و خشمش هم

برای خدای تعالی بود،

-هر چیزی را که خدای تعالی حقیر می دانست، او نیز تحقیرش می کرد،

-اگر غضب می کرد (و البته جز برای خدا غضب نمی کرد،) هیچ چیز تاب مقاومت در برابر غضبش را نداشت، و همچنین در تمام امورش همین طور بود.

-رسول خدا"ص" دشمنان زیادی داشت، و با این حال در بین آنان تنها و بدون محافظ رفت و آمد می کرد،

-هیچ امری از امور دنیا آن جناب را به هول و هراس در نمی آورد،

-هرگز مسکینی را برای تهی دستی یا مرضش تحقیر نمی کرد،

-از هیچ سلطانی به خاطر سلطنتش نمی ترسید، و فقیر و سلطان را به یک جور دعوت به توحید می فرمود،

-وقتی که حقی پایمال می شد، از شدت خشم کسی او را نمی شناخت،

-و از هیچ چیزی پروا نداشت، تا آنکه احقاق حق می کرد،

-هر عمل نیکی را تحسین و تقویت می کرد، و هر عمل زشتی را تقبیح و توهین می نمود،

-درباره حق کوتاهی و از آن تجاوز نمی کرد.

-رسول خدا"ص" حق را انفاذ می کرد، اگر چه ضررش عاید خودش و یا اصحابش می شد،

-اگر موعظه می کرد، موعظه اش جدی بود، نه به شوخی،

-وقتی هم که به مصیبتی و یا به ناملایمی بر می خورد، امر را به خدا واگذار می کرد، و از حول و قوه خویش تبری می جست، و از خدا راه چاره می خواست.

-رسول خدا"ص" هر وقت جوش کوچکی در بدن خود می دید، پناه به خدا می برد، و اظهار مسکنت در برابر او می نمود، و خود را به او می سپرد. خدمتش عرضه داشتند: یا رسول الله"ص" این جوش کوچک که چیز قابل توجهی نیست؟ می فرمود: آری ولکن خدای تعالی وقتی بخواهد درد کوچکی را بزرگ نماید، می تواند، و چنانکه اگر بخواهد درد بزرگی را کوچک کند، نیز می تواند!

رفتارهای اجتماعی رسول الله "ص"

اشاره

مستند: روایات اسلامی المیزان ج ۱۲ ص ۱۸۵تا ۲۳۶

ادب و رفتار رسول الله"ص" در جامعه

۱- رفتار و ادب رسول الله"ص" با عامّه مردم

-رسول خدا"ص" به هرکس برمی خورد در سلام از او سبقت می جست.

-رسول خدا"ص" با مردم انس می گرفت، و آنان را از خود رمیده نمی کرد،

-خلق نازنینش این قدر نرم بود که به مردم اجازه می داد او را برای خود پدری مهربان بپندارند،

-همیشه از مردم برحذر بود، و خود را می پائید، و در عین حال بشره و خلق خود را درهم نمی پیچید،

-هیچ دیده نشد که در پیش روی کسی که در خدمتش نشسته باشد، پای خود را دراز کند.

-رسول خدا"ص" با فقرا می نشست و با مساکین هم غذا می شد،

-با اشخاص آبرومند الفت می گرفت، به این معنی که به آنها احسان می کرد،

-به احدی از مردم جفا نمی نمود، و عذر هر معتذری را می پذیرفت،

-اگر اذن دخول می گرفت سه بار تکرار می کرد،

-عادت آن حضرت چنین بود که سه نوبت سلام می کرد، اگر جواب

می شنید و اذن می گرفت داخل می شد، و گر نه بر می گشت،

-هر عمل نیکی را تحسین و تقویت می کرد و هر عمل زشتی را تقبیح و توهین می نمود،

-در همه امور میانه رو بود، گاهی افراط و گاهی تفریط نمی کرد،

-از غفلت مسلمین و انحرافشان ایمن نبود.

-حیای رسول الله"ص" از عروس حجله بیشتر بود، و چنان بود که اگر چیزی را دوست نمی داشت، ما از قیافه اش می فهمیدیم،

-زنان اولاددار یا بی اولاد و حتی بچه ها را هم کنیه (لقب) می گذاشت، و بدین وسیله دل آنان را بدست می آورد.

-هیچ دیده نشد که رسول خدا"ص" با کسی مصافحه کند و او جلوتر از طرف دست خود را بکشد، بلکه آن قدر دست خود را در دست او نگه می داشت تا طرف دست آن جناب را رها سازد،

-هیچ دیده نشد که کسی با پرچانگی خود مزاحم آن حضرت شود و او از روی انزجار سکوت کند، بلکه اینقدر حوصله به خرج می داد تا طرف ساکت شود.

-رسول خدا"ص" با اشخاص مطایبه داشت، چیزی که هست، آن جناب در شوخی هایش جز حق نمی گفت.

-رسول الله"ص" همواره با اشخاص شوخی می کرد، و می خواست بدینوسیله آنان را مسرور سازد.

-رسول خدا"ص" رسمش این بود که وقتی مردم بچه های نورسیده خود را به عنوان تبرک خدمت آن حضرت می آوردند، آن حضرت برای احترام خانواده کودک وی را در دامن خود می نشاند، چه بسا بچه در دامن آن حضرت می شاشید و کسانی که می دیدند ناراحت می شدند و سر و صدا راه می انداختند، آن حضرت نهیبشان می زد و می فرمود: هیچ وقت شاش بچه را قطع مکنید، و بگذارید تا آخر شاش خود را بکند! خلاصه صبر می کرد بچه تا به آخر بول بکند، و آن وقت در حق او دعا می فرمود، و یا برایش اسم می گذاشت، و با این عمل، خاندان کودک را بی نهایت مسرور می ساخت، و طوری رفتار می نمود که خانواده کودک احساس نمی کردند که آن جناب از بول بچه شان متأذی شد، تا در پی کار خود می شدند، و آن وقت بر

می خواست و لباس خود را می شست.

-رسم رسول خدا"ص" این بود که اگر کسی از مسلمین را سه روز نمی دید جویای حالش می شد، اگر می گفتند سفر کرده است، حضرت دعای خیرش می فرمود، و اگر می گفتند: منزل است، به زیارتش می رفت، و اگر می گفتند: مریض است، عیادتش می فرمود.

-رسول خدا"ص" وقتی با مؤمنین خداحافظی می فرمود، می گفت: خداوند تقوی را زاد و توشه شما قرار دهد، و به هر خیری مواجهتان سازد، و هر حاجتی را از شما برآورده گرداند، و دین و دنیای شما را سالم و ایمن سازد، و شما را به سلامت و با غنیمت فراوان برگرداند.

-رسول خدا"ص" به اشخاصی که از مکه می آمدند، می فرمود: خداوند عبادتت را قبول و گناهت را بیامرزد، و در قبال مخارجی که کردی به تو نفقه روزی کند،

-وقتی کسانی را تبریک و تهنیت می داد، می فرمود: « بارك الله لكم و بارك الله علیکم – خداوند برایت مبارك كند، و آن را برتو مستدام بدارد!»

-رسول خدا"ص" به زنان هم سلام می کرد و آنها سلامش را جواب می دادند.

۲– رفتار و ادب رسول الله"ص" با اهل فضل و بزرگان قوم

-رسول خدا"ص" در میان اطرافیان خود آن را برگزیده تر و بهتر می دانست که دارای فضیلت بیشتری بود، و برای مسلمین خیرخواه تر،

-در نزد او مقام و منزلت آن کسی بزرگتر بود که مواسات و پشتیبانی اش از مسلمین بهتر بود،

-اهل فضل را به ادب خود ایثار می فرمود،

-کسانی را که دارای فضایل اخلاقی بودند، احترام می کرد،

-هرکس را به مقدار فضیلتی که در دین داشت، احترام می نمود، و حوایجشان را برطرف می ساخت، چون حوایجشان یکسان نبود، بعضی را یک حاجت بود، و بعضی را بیشتر، رسول خدا"ص" با ایشان مشغول می شد و ایشان را سرگرم اصلاح نواقصان می کرد، و از ایشان درباره امورشان پرسش می کرد، و به معارف دینی شان آشنا می ساخت،

-بزرگ هر قومی را احترام می کرد، و تولیت امور قوم را به او وا می گذاشت.

۳- رفتار و ادب رسول الله"ص" با اصحاب خود

-رسول الله«ص» همواره از اصحاب خود تفقد می فرمود، و از مردم حال مردم را می پرسید،

-هیچ یک از اصحاب یا دیگران آن جناب را نخواند مگر این که در جواب می فرمود:

" لبیک!"

-گاهی برای سرکشی به اصحاب خود به باغاتشان تشریف می برد،

-اصحاب خود را همیشه برای احترام و به دست آوردن دلهایشان به کنیه هایشان می خواند، و اگر کسی هم کنیه نداشت، خودش برای او کنیه می گذاشت، مردم هم آنها را به کنیه ای که آن جناب برایش گذاشته بود، صدا می زدند،

-هیچ اتفاق نیفتاد که آن جناب پای خود را در مقابل اصحابش دراز کند.

رسم رسول الله"ص" در تشییع جنازه مسلمین

-رسول الله"ص" وقتی جنازه ای را مشایعت می فرمودند اندوه بر دلش مستولی می شد، و بسیار حدیث نفس می کرد، و خیلی کم حرف می زد،

-وقتی به صاحبان مصیبت تسلیت می داد, می فرمود: « آجرکم الله و رحمکم – خداوند اجرتان دهد و شما را رحم کند! »

-رسول الله"ص" وقتی می خواست بعد از دفن جنازه ای خاک بر آن بریزد، تنها سه مشت می ریخت.

-سنت است که تابوت را از چهار طرفش به دوش بکشند، و اگر بخواهند اطراف دیگرش را هم حمل کنند، مستحب است.

-رسول الله"ص" نسبت به مرده های بنی هاشم کارهای مخصوص انجام می داد،که نسبت به اموات سایر خانواده ها آن کارها را نمی کرد، از آن جمله وقتی به جنازه ای از بنی هاشم نماز می خواند و قبرش را آب می پاشیدند، دست خود را بر قبر می گذاشت، به طوری که انگشتان مبارکش در گل فرو می رفت، و اگر غریب یا مسافری از اهل مدینه که داشت به شهر مدینه وارد

می شـد و از قبرسـتان می گـذشت و آن قبر تازه و اثر انگشـتان را می دید، می فهمید که صاحب این قبر از بنی هاشم است، و لذا می پرسید: از آل محمد علیهم السلام چه کسی تازه از دنیا رفته است؟

منطق و بیان، و مجالس رسول الله "ص"

اشاره

مستند: روایات اسلامی المیزان ج ۱۲ ص ۱۸۵تا ۲۳۶

سخن گفتن و سکوت کردن رسول الله"ص"

۱- تکلم، و طرز بیان رسول الله"ص"

-رسول الله"ص" دائماً با غصه ها قرین، و همیشه در فکر بود، و یک لحظه راحتی نداشت. آن حضرت بسیار کم حرف بود، جز در مواقع ضرورت تکلم نمی فرمود،

-وقتی تکلم می کرد چیزی شبیه نور از بین ثنایای آن حضرت بیرون می جست.

-رسول خدا"ص" هر وقت حرف می زد، در حرف زدنش تبسم می کرد،

-وقتی حرف می زد، کلام را از اول تا آخر با تمام فضای دهان بیان می کرد، (بسیار فصیح بود،)

-در سخن گفتن بین جملات فاصله می داد تا اگر کسی بخواهد سخنانش را حفظ کند، فرصت داشته باشد،

-جوهره صدایش بلند، و از تمامی مردم خوش نغمه تر بود،

-وقتی تکلم می فرمود، در کلام خود تکرار نداشت،

-کلامش همه روشن بود، به طوری که هر شنونده ای آن را می فهمید،

-کلامش همه کوتاه، جامع، خالی از زواید، و وافی به مقصود بود، گوئی اجزای آنها تابع یکدیگرند،

–نه کسی را با کلام خود می آزرد، و نه به کسی در کلامش اهانت می کرد،

–هیچ وقت با کسی مطالبی را که خوش آیند آن کس نبود، در میان نمی گذاشت،

–اگر موعظه می کرد، موعظه اش جدی بود، نه به شوخی،

–خطبه اش از همه خطبه ها کوتاه تر، و از هذیان دور بود،

–وقتی سخن می گفت، انگشت ابهام دست چپ را به کف دست راست می زد.

۲– سکوت و دلایل سکوت رسول الله"ص"

–سکوت رسول الله"ص" بر چهارگونه بود:

۱– حلم ۲– حذر ۳– تقدیر ۴– تفکر

– سکوت از حلم و صبر:

–سکوتش از حلم و صبر این بود که هیچ چیز آن حضرت را به خشم در نمی آورد، و از جای نمی کند!

– سکوت از حذر:

–سکوت آن حضرت از حذر در چهار مورد بود:

اول – در جائی که می خواست وجهه نیکو و پسندیده کار را پیدا کند تا مردم نیز در آن کار به وی اقتداء کنند،

دوم – در جائی که حرف زدن قبیح بود، و می خواست به طرف یاد بدهد تا او نیز از آن خودداری کند،

سوم – در جائی که می خواست درباره اصلاح امتش مطالعه و فکر کند،

چهارم – در مواردی که می خواست دست به کاری زند که خیر دنیا و آخرتش در آن باشد!

–سکوت از تقدیر:

–سکوتش از تقدیر این بود که می خواست همه مردم را به یک چشم ببیند، و به گفتار همه به یک نحو استماع فرماید!

– سکوت از تفکر:

-سکوتش از تفکر عبارت بود از تفکر در این که چه چیزی باقی است و چه

چیزی فانی!

مجالس رسول الله"ص"

۱– وضعیت مجالس رسول الله"ص"

–رسول الله"ص" هیچ نشست و برخاست نمی کرد، مگر با ذکر خدا،

–در هیچ مجلسی جای مخصوصی برای خود انتخاب نمی کرد،

–از صدرنشینی نهی می فرمود،

–در مجالس هرجا که خالی بود می نشست، و اصحاب را هم دستور می داد که چنان کنند،

–همه در نزد او در حق مساوی بودند،

–در مجلس، حق همه جلسا را ادا می کرد، به طوری که احدی از جلسایش احساس نمی کرد که او از دیگران در نزد آن حضرت محترم تر است،

–هرکسی که شرفیاب حضورش می شد، اینقدر صبر می کرد تا خود او برخیزد و برود،

–هرکسی حاجتی از او طلب می کرد، بر نمی گشت مگر اینکه حاجت خود را گرفته بود، یا با بیانی قانع و دلخوش شده بود،

–مردم برای درک فیض و طلب علم شرفیاب حضورش می شدند، و بیرون نمی رفتند مگر اینکه دلهایشان سرشار از علم و معرفت و خود از راهنمایان و ادله راه حق شده بودند،

–هر خبری را که می داد، دنبالش می فرمود: حاضرین آن را به غایبین برسانند،

–و نیز می فرمود: حاجت کسانی را که به من دسترسی ندارند، به من ابلاغ کنید، و بدانید که هر کس حاجت اشخاص ناتوان و بی رابطه با سلطان را نزد سلطان برد، و آن را برآورده سازد، خدای تعالی قدم هایش را در روز قیامت ثابت و استوار می گرداند،

–مجلسش مجلس حلم و حیا و راستی و امانت بود،

–در مجلس او آوازها بلند نمی شد، و نوامیس مردم هتک نمی گشت،

-اهل علم و اصحاب حدیث در حضورش نزاع نمی کردند،

-اگر احیاناً از کسی لغزشی سر می زد، آن جناب طوری تأدیبش می فرمود که برای همیشه مراقب می شد تا تکرار نکند،

-جلسایش همه با هم متعادل بودند و می کوشیدند که با تقوا مواصلت یکدیگر کنند، و با یکدیگر متواضع بودند، و بزرگتران را احترام نموده، و به کوچکتران مهربان بودند، و صاحبان حاجت را بر خود مقدم می شمردند، و غریب ها را حفاظت می کردند،

-هر دانشمندی که موفق به درک حضورش شد، این معنا را گفت که من به چشم خود، احدی را نه قبل از او، و نه بعد از او، نظیر او ندیدم!

۲-برخورد رسول الله"ص" در جلسات

-آن حضرت در جلساتش دائماً خوشرو و نرم خو بود،

-خشن و درشتخو، داد و فریادکن، فحاش و عیبجو، و همچنین مداح نبود،

-به هر چیزی که میل و رغبت نداشت، بی میلی خود را در قیافه خود نشان نمی داد، لذا اشخاص از پیشنهاد آن مأیوس نبودند،

-امیدواران را نا امید نمی کرد،

-خود را از سه چیز پرهیز می داد:

۴مراء و مجادله،

۵پرحرفی،

۶گفتن حرف های به درد نخور،

-نسبت به مردم نیز از سه چیز پرهیز می کرد:

۴هرگز احدی را مذمت و سرزنش نمی کرد،

۵هرگز لغزش و عیب ها را جستجو نمی کرد،

۶هیچ وقت حرف نمی زد، مگر در جائی که امید ثواب در آن می داشت،

-وقتی تکلم می فرمود، جلسایش سرها را به زیر می انداختند، گوئی مرگ بر سر آنها سایه افکنده است، وقتی ساکت می شد، آنها تکلم می کردند، و در حضور او نزاع و مشاجره نمی کردند،

-اگر کسی تکلم می کرد دیگران سکوت می کردند، تا کلامش پایان پذیرد،

-تکلمشان در حضور آن جناب به نوبت بود،

-اگر جلسایش از چیزی به خنده می افتادند، آن جناب نیز می خندید، اگر از چیزی تعجب می کردند، او نیز تعجب خود را نشان می داد،

-اگر ناشناسی از آن جناب چیزی می خواست، و در درخواستش اسائه ادب و جفائی می کرد، آن جناب تحمل می نمود، به حدی که اصحابش در صدد رفع مزاحمت او بر می آمدند، و آن حضرت می فرمود: همیشه صاحبان حاجت را معاونت و یاری کنید!

-هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت مگر اینکه به وی احسانی کرده باشد،

-کلام احدی را قطع نمی کرد، مگر اینکه می دید از حد مشروع تجاوز می کند، که در این صورت کلامش را قطع می کرد، یا به نهی و بازداریش از تجاوز یا به برخاست از مجلس!

عبادات رسول الله "ص"

اشاره

مستند: روایات اسلامی المیزان ج ۱۲ ص ۲۲۲ تا ۲۳۶

طهارت رسول الله"ص"

۱- طرز وضو گرفتن رسول الله"ص"

حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود:

- آیا نمی خواهید وضوی رسول اللّه صلی الله علیه و آله را برایتان حکایت کنم؟ پس دستور داد قدح کوچک و ضخیمی که مقدار کمی آب در آن بود، آوردند و آن را جلوی خود گذاشت، و دو آستین خود را بالا زد و دست راست خود را در آن فرو برد، و سپس فرمود - البته این وقتی است که دست پاک باشد! - آن گاه آن دست را پر از آب کرد، و بر پیشانی خود ریخت و گفت: «بِسْمِ اللّه» و آن آب را به اطراف محاسن خود جریان داد و بعدا یک مرتبه دست خود را به صورت و پیشانی خود کشید.

سپس دست چپ را در آب فرو برده و به پری آن آب به آرنج دست راست خود ریخت و کف دست چپ را به ساعد دست راست کشید به طوری که آب تا نوک انگشتان آن جریان یافت.

آن گاه با دست راست کفی از آب پر کرده و به آرنج چپ ریخت و آن را با کف دست راست به ساعد و سرانگشتان دست چپ مرور داد.

جلوی سر و پشت پا را با تری دست راست و بقیه تری دست چپ مسح کرد. ابو جعفر علیه السلام فرمود:

خدا تک است و تک را دوست می دارد، از این جهت در وضو هم سه مشت آب بس است: یکی برای صورت، و دو تا برای دو ذراع، و با رطوبت دست راست جلوی سرت را، و با بقیه آن پشت پای راستت را مسح می کنی، و با رطوبت دست چپ پشت پای

چپ را !

ابوجعفر علیه السلام فرمود:

مردی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید؟

– وضوی رسول اللّه صلی الله علیه و آله چطور بود؟

آن حضرت همین طور که من برای شما حکایت کردم برای آن شخص حکایت کرد.

– رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی وضو می گرفت در همه جای وضو، اول سمت راست را می شست،

– رسول خدا صلی الله علیه و آله با یک مد آب (تقریبا یک چارک من تبریز) وضو می گرفت، و با یک صاع (تقریبا یک من تبریز) غسل می کرد،

– رسول خدا صلی الله علیه و آله برای هر نمازی وضوئی می گرفت، تا آن که سال فتح مکه فرا رسید و از آن به بعد برای خواندن چند نماز به یک وضو اکتفاء کرد. عمر پرسید: یا رسول اللّه! می بینم کاری کردی که تا کنون نکرده بودی؟ فرمود: متوجه هستم و عمدا چنین می کنم!

– مضمضه کردن (قبل از وضو آب در دهان گرداندن،) و استنشاق کردن (آب در بینی کشیدن،) از چیزهائی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را سنت قرار داده است.

۲ طرز غسل کردن رسول اللّه «ص»

حسن بن محمد از جابربن عبداللّه درباره چگونگی غسل رسول اللّه صلی الله علیه و آله پرسید، جابر گفت:

– رسول خدا «ص» با مشت سه مرتبه آب به سر خود می ریخت،

حسن بن محمد گفت:

– موی من همین طور که می بینی زیاد و انبوه است؟! جابر گفت:

– این حرف را نزن! برای این که موی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از موی تو پر پشت تر و پاکیزه تر بود!

– رسول خدا صلی الله علیه و آله با یک صاع آب غسل می کرد، – و اگر با او یکی از زنانش بود، با یک صاع و یک مد غسل می کردند،

امام صادق علیه السلام فرمود:

- غسل جمعه سنتی است که بر مرد و زن، و در خانه و سفر، واجب است... غسل جمعه پاکیزگی بدن و هم کفاره گناهان بین دو جمعه است! علت غسل جمعه این بود که انصار در ایام هفته به کار شتران و رسیدگی به سایر اموال خود سرگرم

بودنـد، جمعه که می شد با همان بدن کثیف خود به مسـجد می آمدند، و رسول اللّه صـلی الله علیه و آله از بوی گند زیر بغل های ایشان متأذی می شـد، از این رو دسـتور فرمودنـد که روز جمعه همگی غسل کننـد، و این خود باعث شد که غسل جمعه سنت شود.

- از جمله سنت های آن حضرت در غسل، غسل روز عید فطر و غسل در جمیع اعیاد و غسل های دیگر بسیار است.

نماز رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۱ تعداد، و اوقات نمازهای رسول اللّه «ص»

- رسول اللّه صلی الله علیه و آله تعداد ۵۰ رکعت در روز و شب نماز می خواند، به شرح زیر:

۱ - هشت رکعت نماز نافله ظهر،

۲ - چهار رکعت نماز ظهر،

۳ - هشت رکعت نافله عصر،

۴ - چهار رکعت نماز عصر،

۵ - سه رکعت نماز مغرب،

۶ - چهار رکعت نافله مغرب،

۷ - چهار رکعت نماز عشاء،

۸ - هشت رکعت نماز نافله شب،

۹ - سه رکعت نماز شفع و وتر،

۱۰ - دو رکعت نماز نافله فجر،

۱۱ - دو رکعت نماز صبح!

(راوی گوید: من به امام صادق علیه السلام عرض کردم:)

- فدایت شوم! اگر من بتوانم بیشتر از این ها نماز بخوانم،خداوند تعالی مرا به خواندن نماز زیاد عذاب می کند؟

فرمود: نه! ولکن تو را عذاب می کند به ترک سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله

(از روایت فوق استفاده می شود: دو رکعت نماز نشسته بعد از عِشاء «عَتَمه» جزو پنجاه رکعت نماز یومیه نیست، بلکه متمم آن است، و برای این است که با آن - بنابر این که دو رکعت نشسته یک رکعت ایستاده حساب می شود - عدد نمازها به ۵۱ برسد. و نیز

برای این تشریع شده که بدل از نماز یک رکعتی «وَتْر» باشد! بدین معنی که اگر کسی ده رکعت نافله شب را خواند و مرگ مهلتش نداد که یک رکعت نماز «وَتْر» را بخواند، این دو رکعت نشسته «عَتَمَه» به جای آن حساب شود!)

حضرت ابی عبداللّه علیه السلام فرمود:

- کسی که ایمان به خدا و روز جزا دارد هرگز نماز «وَتْر» نخوانده نخوابد!

(ابی بصیر می گوید، عرض کردم:)

- مقصود شما از «وَتْر» همان دو رکعت نشسته بعد از عشاء است؟ فرمود:

- آری! این دو رکعت، یک رکعت حساب می شود، و اگر کسی آن را بخواند و در آن شب مرگ او را از خواندن نماز «وَتْر» باز دارد، مثل کسی می ماند که «وَتْر» را خوانده باشد و اگر هم نمرد که آخر شب برخاسته و «وَتْر» را می خواند! عرض کردم:

- آیا رسول اللّه صلی الله علیه و آله هم این دو رکعت نماز را خواند؟ فرمود:

- نه! برای این که به رسول اللّه صلی الله علیه و آله وحی می آمد، و می دانست که آیا امشب می میرد، یا نه، و این دیگران هستند که چنین علمی ندارند، از همین جهت بود که خودش نخواند و به دیگران دستور داد تا بخوانند....

(ممکن است مقصود امام علیه السلام از این که فرمود رسول اللّه صلی الله علیه و آله این دو رکعت نماز را نخواند، این باشدکه آن حضرت به طور دائمی این نماز را نمی خواند، بلکه گاهی می خواند و گاهی نمی خواند، کما این که از بعضی از احادیث دیگر این معنا استفاده می شود.)

- رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ روزی تا ظهر نمی شد نمازی نمی خواند،

- وقتی که ظهر می شد و به قدر نصف انگشت سایه می گشت، هشت رکعت می خواند،

- وقتی سایه به قدر یک ذراع می شد نماز ظهر را می خواند،

- بعد از نماز ظهر هم دو رکعت،

- و قبل از نماز عصر دو رکعت می خواند، (در این روایت تمامی نافله عصر را ذکر نکرده!)

- تا آن که سایه به قدر دو ذراع می شد آن وقت نماز عصر را به جای می آورد، - وقتی آفتاب غروب می کرد نماز مغرب را می خواند، - و بعد از زوال سرخی شفق عشاء را می خواند، (می فرمود: وقت عشاء تا ثلث شب امتداد دارد!)

- بعد از عشاء نماز دیگری نمی خواند تا شب به نصف می رسید، آن گاه برخاسته و سیزده رکعت نماز می خواند، که سیزدهمی آن نماز وتر بود و دو رکعت از آن نافله صبح،

- وقتی فجر طالع و هوا روشن می گشت، نماز صبح را می خواند!

- رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب هائی که باران می بارید، نماز مغرب را مختصر می خواند و در خواندن عشاء هم عجله می کرد، و آن را زودتر از وقت فضیلتش یعنی با مغرب می خواند، و می فرمود: - کسی که به مردم رحم نکند، در حقش رحم نمی کنند!

- رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسافرت ها گاهی که با شتاب راه می پیمود، نماز مغرب را تأخیر می انداخت و آن را با عشاء می خواند،

- رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی که در سفر بود، و هم چنین در مواقعی که کار فوتی داشت، ظهر و عصر را با هم می خواند، و هم چنین بین مغرب و عشاء فاصله نمی انداخت،

- بسیار می شد که مؤذن در گرمای ظهر می آمد دنبال رسول اللّه صلی الله علیه و آله و حضرت می فرمود: « ابرد ! ابرد ! بگذار هوا خنک شود!»

۲ کیفیت نماز خواندن رسول اللّه صلی الله علیه و آله

- رسول خدا صلی الله علیه و آله موقع خواب، ظرف آب را روپوشیده بالای سر خود می گذاشت،و مسواک خود را هم زیر رختخواب خود قرار می داد، و می خوابید، تا چندی که خدا بخواهد، و وقتی از خواب بیدار می شد، می نشست، و نظری به آسمان می افکند و آیاتی را که در سوره آل عمران است - « اِنَّ فی خَلْقِ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ...» (۱۹۰ / آل عمران) می خواند، و سپس دندان ها را مسواک می کرد،و تطهیر می نمود. و به مسجد می رفت، و چهار رکعت نماز می خواند، که رکوع هر رکعتش به اندازه قرائت آن، و سجودش به قدر رکوع آن طول می کشید، به حدی طولانی بود که گفته می شد چه وقت سر برمی دارد؟

- آن گاه به بستر خود برمی گشت و تا خدا می خواست می خوابید، سپس بیدار می شد و می نشست، و همان آیات را تلاوت می کرد، و چشم به آسمان می انداخت و آن گاه مسواک می زد و تطهیر می نمود و به مسجد می رفت و باز هم مثل بار اول چهار رکعت نماز می گذاشت.

- مجددا به بستر خود مراجعت می کرد، و مقداری می خوابید، و سپس بیدار

می شـد، و نگـاهی به آسـمان می انـداخت، و همـان آیـات را تلاـوت می فرمود. و بـاز مسواک و تطهیر را انجـام می داد و به مسجد تشریف می برد، و یک رکعت نماز وتر و دو رکعت دیگر را می خواند و برای نماز صبح بیرون می شد.

- رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وقتی به نمـاز می ایسـتاد، از ترس خـدا رنگش می پریـد، و از انـدرون دل و قفسه سـینه اش صدائی نظیر صدای اشخاص خائف و وحشت زده شنیده می شد.

- رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی نماز می خواند، پارچه ای را می ماند که در گوشه ای افتاده باشد.

- (عـایشه گفته است:) رسول خـدا صـلی الله علیه و آله برای مـا و مـا برای او سـخن می گفتیم، همین که موقع نمـاز می شـد، حالتی به خود می گرفت که گوئی نه او ما را می شناسد و نه ما او را می شناسیم.

- امیرالمؤمنین علی علیه السـلام وقتی که محمد ابوبکر را ولایت مصـر داد، دسـتورالعملی به او مرحمت نمود، و در ضـمن آن فرمود: مواظب رکوع و سـجود خودت بـاش، زیرا رسول اللّه صـلی الله علیه و آله از همه مردم نمـازش کامل تر و در عین حال عملیاتش در نماز از همه سبک تر و کمتر بود!

- هر وقت دهن دره و کش واکش رسول خـدا صـلی الله علیه و آله را می گرفت، آن حضـرت آن را بـا دست راست خود رد می کرد.

- رسول خدا صـلی الله علیه و آله همیشه صـفوف نماز ما را منظم می فرمود، به طوری که اگر تیری رها می شد، فاصله همه از آن تیر یکسان بود، تا این که رفته رفته برای همه عادت شد، اتفاقا روزی به مسـجد تشریف آورد و به نماز ایستاد و خواست تا تکبیره الاحرام را بگوید، متوجه شدکه مردی سینه اش جلوترازسایرین است، فرمود:

« بندگان خدا! صفوف خود را منظم کنید، و گرنه میان شما اختلاف خواهد افتاد!»

- رسول خـدا صـلی الله علیه و آله دست به شانه های ما می گـذاشت و ما را پس و پیش می کرد و می فرمود: «منظم بایستید!» وگرنه در ایستادن اختلاف داشته باشید، « دلهایتان هم مختلف خواهدشد!»

رسول خدا صـلی الله علیه و آله در حین نماز، هیچ کس به خدمتش نمی آمد و نمی نشـست مگر این که برای خاطر او نماز را کوتـاه می کرد و متوجه او می شـد و می فرمود: آیا حاجتی داری؟ پس از آن که حاجت او را برمی آورد، مجـددا به نماز می ایستاد.

۳ نوافل رسول اللّه «ص»

- رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز مستحبی را مثل نماز واجب، و روزه مستحبی را مثل روزه واجب به جا می آورد.

- رسول خدا صلی الله علیه و آله نافله صبح را در اول فجر، سبک و مختصر می خواند، و برای نماز صبح بیرون می رفت.

- رسول خدا صلی الله علیه و آله هر وقت ماه رمضان می شد، نماز خود را بیشتر می کرد. (مقصود از این بیشتر کردن همان خواندن نماز هزار رکعتی «تراویح» است، و این نماز نافله ماه رمضان، غیر از پنجاه رکعت نافله های یومیه است، در کیفیت تقسیم کردن این هزار رکعت نماز بر شب های رمضان اخبار زیادی وارد شده است.) - از طریق امامان اهل بیت علیه السلام وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله این نمازها را بدون جماعت می خواند، و از خواندن آن به جماعت نهی می کرد، و می فرمود: « در نافله جماعت نیست!»

۴ دعای قنوت ها و ذکرهای رسول اللّه «ص»

رسول خدا صلی الله علیه و آله در قنوت نماز «وتر» خود می گفت:

«اَللّٰهُمَّ اهْدِنی فیمَنْ هَدَیْتَ، وَ عافِنی فیمَنْ عافَیْتَ! وَ تَوَلَّنی فیمَنْ تَوَلَّیْتَ، وَ بارِکْ لی فیما اَعْطَیْتَ! وَقِنی شَرَّ ما قَضَیْتَ! اِنَّکَ تَقْضی وَ لا یُقْضی عَلَیْکَ! سُبْحانَکَ رَبَ الْبَیْتِ! اَسْتَغْفِرُکَ وَ اَتُوبُ اِلَیْکَ وَ اوُ مِنُ بِکَ وَ اَتَوَکَّلُ عَلَیْکَ! وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ اِلّابِکَ... یا رَحیمُ!»

- «پروردگارا! ما را با آنان که هدایتشان کردی، هدایت فرما! و با آنان که عافیتشان دادی، عافیت ده! و با آنان که امورشان را خودت به دست گرفتی، امور مرا هم عهده دار شو! و در آن چه مرا داده ای برکت قرار ده! و مرا از شر قضا و قدری که گذراندی نگهدار! چون توئی که قضاء به دست توست، و توئی که حکم می کنی، و کسی نیست که علیه تو حکم کند! منزهی تو، ای پروردگار خانه (بیت!) از تو طلب مغفرت می کنم! و به تو رجوع می کنم! و به تو ایمان می آورم! و به تو توکل می کنم! و حول و قوه ای نیست، مگر از ناحیه تو، ای خدای مهربان!»

حضرت ابی عبداللّه علیه السلام فرمود:

- هر کس در نماز وترش هفتاد مرتبه بگوید: «اَسْتَغْفِرُاللّهَ رَبّی وَ اَتُوبُ اِلَیْه!» و بر این کار تا یکسال مداومت و مواظبت داشته باشد، خدای تعالی اسمش را در زمره کسانی می نویسد که در سحرها طلب مغفرت می کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله هم

همین طور در نماز وتر خود هفتاد بار استغفار می کرد، و هفت بار می گفت: «هذا مَقامُ الْعائِذِ بِکَ مِنَ النّار - این موقف کسی است که از آتش دوزخ پناهنده تو شده است!»

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به معراج بردند و در آن جا نماز گذاشت و ذکر گفت و از عظمت خداوند دید آن چه را که دید، بندهای بدنش مرتعش شد و بدون اختیار به حالت رکوع درآمد و در آن حال گفت:

« سُبْحانَ رَبِّیَ الْعَظیمِ وَ بِحَمْدِه!»

وقتی که از آن حالت برخاست، نظرش به خدای خود در مکان بالاتری که از آن بلندتر تصور نمی شود. افتاد و بدون اختیار صورت خود را به خاک نهاد و گفت:

« سُبْحانَ رَبِّیَ الْاَعْلی وَ بِحَمْدِه!»

و هم چنین تکرار می کرد تا پس از گفتن هفت مرتبه قدری از آن رعبی که دلش را پر کرده بود، کاسته گردید. از این جهت در امتش هم این دو ذکر سنت شد!

روزه و اعتکاف رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۱ روزه های رسول اللّه «ص» در ایام مخصوص

- رسول خدا صلی الله علیه و آله یک مرتبه این قدر زیاد روزه می گرفت که می گفتند: دیگر افطار نمی کند! و یک مرتبه این قدر پشت سر هم افطار می کرد که می گفتند دیگر روزه نمی گیرد!

- بعضی اوقات هم یک روز روزه می گرفت، و یک روز افطار می کرد. - بعضی اوقات تنها روزهای دوشنبه و پنجشنبه را روزه می گرفت، تا آن که به این جا رسید که در هر ماه تنها سه روز - پنجشنبه اول ماه، چهارشنبه وسط ماه، و پنجشنبه آخر ماه - را روزه می گرفت و می فرمود: اگر کسی چنین کند، مثل این است که تمام عمرش روزه باشد.

- (امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم بارها می فرمود که هیچ کسی نزد خدا دشمن تر و مغبوض تر از کسی نست که وقتی به او می گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین و چنان می کرد — مثلاً زیاد روزه نمی گرفت - و تو چرا این قدر روزه می گیری و نماز می خوانی در جواب بگوید: خدا مرا به خواندن نماز زیاد و گرفتن روزه بسیار عذاب نخواهد کرد، زیرا معنی این حرف این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیش از آن نمی توانسته عبادت کند!)

- رسول خدا صلی الله علیه و آله در اوایل بعثت روزه گرفتنش این طور بود که یک مدت

این قـدر پی در پی روزه می داشت که می گفتند، هیچ روزی را بدون روزه به سـر نمی برد، و مدتی دیگر این قدر پی در پی بی روزه می بـود که گفته می شـد: روزه نمی گیرد! - آن گـاه این رویه را ترک کردنـد و مـدتی یـک روز در میـان روزه می گرفتند کما این که روزه حضرت داود علیه السلام هم همین طور بوده است.

- پس از مـدتی این را نیز ترک کرد، و مـدتی همـان ایـام البیض هر ماه را روزه می گرفت، نهایتا این را نیز ترک کرده و سـه روزی را که در ایام البیض روزه می گرفت، در دهه های ماه تقسـیم کرد، یکی را در پنجشـنبه دهه اول، یکی را در چهارشـنبه دهه دوم، و یک را در پنجشنبه دهه سوم می گرفت، و تا زنده بود این رویه را داشت.

- رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمود، در حالی که رویه اش در روزه داشتن این بود که ماه شعبان و رمضان و سه روز از هر مـاه را روزه می گرفت. - (از سـماعه نقل شـده که از امام صادق علیه السـلام پرسـیدم:) آیا رسول اللّه صـلی الله علیه و آله ماه شعبان را هم روزه می گرفت؟ فرمود: آری، ولکن همه آن را روزه نگرفت... .

۲ آداب رسول اللّه «ص» در ماه رمضان

- رسول خدا صـلی الله علیه و آله وقتی که ماه رمضان فرا می رسـید، تمامی اسـیران جنگی را آزاد و به تمام سائل ها عطیه می داد،

- رسول خـدا صـلی الله علیه و آله در دهه آخر ماه رمضان بکلی لحاف و تشک خود را جمع می کرد، و همه را به عبادت می پرداخت،

- و در شب بیست و سوم اهل خانه خود را بیدار می کرد و در آن شب به روی خوابیده ها آب می پاشید، تا خواب از سرشان برود،

- و هم چنین حضـرت فاطمه زهرا علیهاالسـلام احـدی از اهل خانه خود را اجازه نمی داد که در آن شب بخوابنـد، و برای این که خوابشان نبرد، غـذای کمتری به آنان می داد، و از روز خود را برای شب زنـده داری آن شب آماده می کرد، و می فرمود: محروم است کسی که از خیرات امشب استفاده نکند!

۳ اعتکاف های رسول اللّه «ص» در ماه رمضان

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وقتی که دهه آخر مـاه رمضـان می شـد، در مسـجد اعتکـاف می کرد، برایش خیمه موئی می زدند، و در آن ایام لحاف و بسترش را برمی چیدند، بعضـی از اصـحابش گفته اند که از زنان هم کناره می گرفت، ولکن امام صادق علیه السلام فرمود: این حرف صحیح نیست، و از زنان کناره گیری نمی کرد، (مقصود از

کناره گیری آمیزش و معاشرت با آنان است، نه جماع.)

- رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماه رمضان، در دهه اول معتکف شد، سال بعد، از دهه دوم اعتکاف کرد، ولی پس از آن همیشه در دهه سوم اعتکاف می کرد،

- جنگ بدر در ماه رمضان اتفاق افتاد، در آن سال رسول اللّه صلی الله علیه و آله اعتکاف نکرد، سال بعد که شد آن جناب دو دهه اعتکاف کرد، یکی برای همان سال و یکی هم قضاء اعتکاف سال پیش.

۴ روزه وصال مخصوص رسول اللّه «ص»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در امر روزه سنت هائی هم مخصوص به خود داشت، از آن جمله روزه وصال است که عبارت است از روزه بیشتر از یکروز، به طوری که درمیان آن ها افطار نشود. رسول خدا صلی الله علیه و آله خودش چنین روزه ای داشت، ولکن امت را از آن نهی می کرد، و می فرمود: شما طاقت آن را ندارید، و اگر می بینید که من روزه وصال می گیرم و چند روز پیاپی بدون افطار و سحری به سر می برم برای این است که خدای تعالی مرا از غذاهای آسمانی خود سیر و از شراب های بهشتی اش سیراب می سازد!

۵ افطارهای رسول اللّه «ص»

- غذای رسول اللّه صلی الله علیه و آله شربتی بود که در افطار می آشامید، و شربتی بود که در سحر می خورد، و خیلی اوقات این شربت عبارت بود از - شیر، و خیلی از اوقات مقداری آب بود که در آن نان را حل کرده بودند... .

- رسول خدا صلی الله علیه و آله در روزهائی که روزه می گرفت، اولین چیزی که با آن افطار می فرمود، خرمای تازه و یا خرمای خشک بود،

- رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی روزه می گرفت، و برای افطار به شیرینی دست نمی یافت با آب افطار می کرد، و در بعضی روایات دارد که با کشمش افطار می فرمود، - از آل محمد علیه السلام روایت کرده اند: مستحب است این که روزه دار سحری بخورد ولو به یک شربت آب، و روایت شده بهترین سحری ها خرما و قاووت است، زیرا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در سحر از آن دو استفاده می فرمود،

- رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر اوقات، و از هر غذائی بیشتر، هریسه (گندم پخته) را، مخصوصا در سحرها میل می فرمود،

- سنت در افطار عید قربان این است که بعد از نماز انجام شود، و در عید

فطر قبل از نماز!

قرآن خواندن رسول اللّه «ص»

- رسول خدا صلی الله علیه و آله را هیچ امری از تلاوت قرآن باز نمی داشت، مگر جنابت،

- رسول خدا صلی الله علیه و آله قرائت خود را آیه آیه وقف می کرد،

- رسولخدا صلی الله علیه و آله از رختخواب برنمی خاست مگر این که مسبّحات را تلاوت می کرد، و می فرمود: در این چند سوره آیه ای است که فضلش از هزار آیه بیشتر است، پرسیدند: مسبّحات کدامند!

- فرمود: سوره حدید، سوره حشر، سوره صف، سوره جمعه، و سوره تغابن!

- رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ وقت نیم خوابید، مگر این که سوره تبارک، و الف لام میم تنزیل، را می خواند،

- وقتی آیه « وَاذْکُرُوا اللّهَ کَثیرا ! » (۴۵ / انفال) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول به ذکر خدا گشت تا جائی که کفار می گفتند: این مرد جنّی شده است.

- رسول خدا صلی الله علیه و آله سوره «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الاَْعْلی!» (۱ / اعلی) را دوست می داشت و اولین کسی که گفت «سُبْحانَ رَبّی الاَْعْلی!» همانا میکائیل بود،

- رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: سوره هود مرا پیر کرد! (البته مقصود آن جناب آیه « فَاسْتَقِمْ کَمآ اُمِرْتَ!» "۱۱۲ / هود" است)،

- از ابن مسعود روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا دستور دادند که مقداری از قرآن را بخوانم، و من چند آیه ای از سوره یونس را برایش تلاوت کردم، تا آن که رسید به جمله « وَ رُدُّوا اِلَی اللّهِ مَوْلیهُمُ الْحَقِّ...!» (۳۰ / یونس) دیدم اشک در دوچشمان نازنینش حلقه زد!

رسالت پیامبر خاتم

اشاره

مستند: آیه۱ تا ۵ سوره بینه "لَم یَکُنِ الَّذینَ کَفَروُا مِن اَهلِ الکِتابِ وَالمُشرِکینَ مُنفَکّینَ حَتّی...."

المیزان ج ۴۰ ص ۳۳۳

یک پیامبر برای تمام ادیان

این سوره رسالت حضرت محمد بن عبدالله خاتم النبیّین صلوات الله علیه و آله را برای عوام از اهل کتاب و مشرکین مسجل می کند، و به عبارتی ساده تر، برای عموم اهل ملت و غیر اهل ملت، و باز ساده تر بگوئیم: برای عموم بشر، تسجیل می کند، و می فهماند آن جناب از ناحیه خدا به سوی عموم بشر گسیل شده است، و این عمومیت رسالت آن جناب مقتضای سنت الهیه، یعنی سنت هدایت است، همان سنتی که آیات قرآنی بدان اشاره دارد و می فرماید:

- اِنّا هَدَیناهُ السَّبیلَ اِمّا شاکِراً وَ اِمّا کَفوُراً ! (انسان ۳)

- وَ اِن مِن اُمَّهٍ اِلاّ خَلا فیها نَذیرٌ ! (فاطر۲۴)

- « هیچ امتی نبوده مگر آنکه هدایتگری بیم رسان در آن بوده است ! »

خدای متعال بر عمومیت دعوت پیامبر گرامی اسلام استدلال فرموده به این که دعوت آن حضرت متضمن صلاح مجتمع انسانی است، و عقاید و اعمال افراد و جوامع را صالح می سازد:

- « به هیچ وجه کفار، چه مشرکین و چه اهل کتاب، رها نخواهند شد، تاآنکه حجت نبوت خاتم الانبیاء صلوات الله علیه و آله و حقیقت دعوتش، و قرآنش بر آنان تمام شود،

رسولی که از ناحیه خداست،

و صحیفه هائی منزه از باطل را بر آنان تلاوت کند،

صحیفه هائی که در آن کتابهائی گرانبها هست!

و اگر اهل کتاب دعوت او را نپذیرفتند،

و از مسلمانان جدا و متفرق گشتند،

باری بعد از تمامیت حجت علیه شان, جدا شدند،

با اینکه رسالت این رسول جز این نبود که:

به مشرکین و اهل کتاب بفهماند که از طرف خدا مأمورند که:

الله تعالی را به عنوان یگانه معبود, خالصانه بپرستند،

و چیزی را شریک او نسازند،

و نماز را به پا دارند، و زکات را بدهند،

و دین قیّم همین است! »

آیات این سوره در سیاقی است که به قیام حجت علیه کافران به دعوت اسلامی اشاره می کند، چه از اهل کتاب و چه مشرکین، و نیز علیه عده ای از اهل کتاب که بعد از آمدن حجت به خاطر اختلافهای ناشی از منیّت حجت خدا را رها کردند!

با در نظر داشتن این سیاق از ظاهر آیات بر می آید که منظور اشاره به این معناست که:

-رسول خدا"ص" از مصادیق حجت بیّنه ای است که علیه مردم اقامه شده است، و سنت الهیه که جاری در بندگان است، اقتضا کرده که این حجت قائم گردد، و این رسول مبعوث گردد! چون سنت جاریه خدا ایجاب می کرد بیّنه و حجت روشنگرش به سوی این طوایف نیز بیاید، همانطور که به طوایف و اقوام گذشته قبل از اختلافشان همین اقتضا را کرد، و برایشان حجت فرستاد. چیزی که هست، خودشان از آن حجت استفاده نکردند، و با یکدیگر اختلاف راه انداختند!

بنابراین مراد به عبارت " الذین کفروا !" در آیه شریفه همه کافران به دعوت اسلامی است، چه از اهل کتاب و چه مشرکین، و مراد به مشرکین غیر اهل کتاب است، حال چه بت پرست باشند و چه اصناف دیگر مشرکین، و منظور از جداشدن – جدا شدن از مقتضای سنت هدایت و بیان است! گویا سنت الهیه دست بردار از آنان نبوده تا حجت و بیّنه بیاید، و همین که آمد، آن وقت رهایشان می سازد و به حال خودشان واگذار می کند.

و منظور از بیّنه، همانا محمد رسول الله "ص" است آنجا که می فرماید:

. . . حَتیّ تَأتِیَهُمُ البَیِّنَهُ، رَسوُلٌ مِنَ اللهِ یَتلوُا صُحُفاً مُطَهَّرَهً، فیها کُتُبٌ قَیِّمَهٌ !

آن حجت بینه و روشنی که از ناحیه خدای تعالی بر آنان آمده، عبارت است از رسولی از ناحیه خدا، که برای مردم صحف آسمانی پاک را می خواند، پاک از پلیدی باطل، صحفی که در آن احکام و قضایائی است قائم به امر مجتمع انسانی، و اداره کننده آن به بهترین وجه، و حافظ مصالح آن!

نزول کتاب برای عموم بشر

در قرآن کریم تصریح فرموده به اینکه خدای تعالی در اولین روز تشکیل اجتماع بشری، و بروز اختلافهای حیوانی در بین آنها، کتاب برای آنان نازل کرد، یعنی شریعت و قانونی برایشان تشریع کرد تا در اختلافهائی که در امور زندگی و حیوانی شان رخ می دهد، حکومت کند، ولی بشر بعد از آمدن شریعت هم آن اختلافهای قبلی را در شریعت خدا سرایت دادند، با اینکه حق برایشان روشن شده و حجت بر آنان تمام گشته بود!

پس، به حکم این آیات، عموم بشر مشمول کتب آسمانی بوده و هستند، چیزی که هست در اثر اختلاف ناشی از پیروی هوای نفس بشر چند طایفه شدند. بعضی ها به کلی فراموش کردند که کتابی از ناحیه آفریدگارشان برایشان نازل شده است، و بعضی دیگر این معنا را از یاد نبردند، و لکن هوای نفس را در دین خدا دخالت دادند، و به دینی تحریف شده، متدین گشتند!

طایفه ای دیگر دین خدا را بدون کم و کاست حفظ کردند و بدان متدین شدند!

(۱)

جهانی بودن دعوت اسلام و قرآن

« ... این قرآن به من وحی شده که انذار کنم و هشدار دهم شما را و هر کسی را که این قرآن به گوشش می خورد ! »

این آیه دلالت دارد بر اینکه رسالت پیامبر گرامی اسلام "ص" رسالت عمومی و قرآنش ابدی و جهانی است! هرچند که ظاهر آیه خطاب به مشرکین مکه یا عموم قریش و یا جمیع عرب باشد.

از نظر دعوت اسلام، هیچ فرقی بین کسانی که قرآن را از خود رسول الله "ص" می شنوند و یا کسانی که از غیر او می شنوند، نیست.

۱- مستند: آیه ۱۹سوره انعام " وَ اُوحِیَ اِلَیَّ هذاَ القُرآنَ لِاَنذِرَکُم بِهِ وَ مَن بَلَغَ ...! " المیزان ج ۱۳ ص ۵۸

قرآن برای هر کسی که الفاظ آن را بشنود، و معنایش را بفهمد، و به مقاصدش پی ببرد، و یا کسی که برایش ترجمه و تفسیر کنند – خلاصه بر هر کسی که مضامین آن به گوشش بخورد – حجت است.

لازم نیست کتاب یا نامه ای که به سوی قومی ارسال می شود، حتماً به زبان آن قوم باشد، بلکه شرط آن این است که:

۱-مضامینش شامل آنان شود,

۲-حجت خود را بر آن قوم اقامه نماید.

رسول الله"ص" به مردم حبشه و مصر و روم و ایران نامه ها نوشت و حال آنکه زبان آنان غیر از زبان قرآن بود. و همچنین عده ای از قبیل: سلمان فارسی، بلال حبشی و صهیب رومی به آن جناب ایمان آوردند و بسیاری از یهود که زبانشان عبری بود به آن حضرت گرویدند.

(۱)

او به اسلام دعوت می کند!

قرآن مجید در آیه فوق می فرماید:

« هیچ ظالم، ظالمتر از آن کس نیست که بر خدا دروغ می بندد و وقتی دعوت می شود به اینکه دین اسلام را بپذیرد، در پاسخ دین اسلام را از خدا نفی می کند، با اینکه دین اسلام جز این که بندگان تسلیم خدا شوند، چیزی نمی گوید!

چنین دینی بدون شک دین خداست!

و خدا این ستمکاران را و هیچ ستمکار دیگری را هدایت نمی کند! »

مراد به " اسلام" آن دینی است که رسول گرامی اسلام"ص" بشر را به سویش دعوت می فرمود. چون اساس دین تسلیم شدن در برابر فرامینی است که در مورد عقاید و اعمال دارد و بدون تردید مقتضای ربوبیت و الوهیت خدای تعالی هم همین است که بندگانش در برابر فرامینش تسلیم مطلق باشند, پس در نتیجه، دینی که اساسش این تسلیم است، بدون شک دین حق است, که عقل بر هر انسانی تدین بدان را واجب می داند!

دین خدا خاموش نمی شود!

۱- مستند: آیه ۷ سوره صف " وَ مَنْ اَظلَمُ مِمَّن اِفتَری عَلیَ اللهِ الکَذِبَ وَ هُوَ یُدعی اِلیَ الاِسلامِ...!" المیزان ج ۳۸ ص ۱۵۹

کفـار پنداشـته انـد که نور خـداماننـد نور شـمع است که بـا یـک فوت خاموش گردد و همین که آن را سِـحر بخواننـد نورش خاموش گشته و رابطه اش با خدا قطع می شود ولی در این پندار خطا کردند، چون دین نور خداست که به هیچ وجه خاموشی نمی پـذیرد و نه تنهـا خاموش نمی شود بلکه خـدا تمامیت آن را اراده فرموده است، هرچنـد که کافران کراهت داشـته باشـند, چون خدا به کارش اهتمام دارد!

حاصل آیات این است که کفار با این سـخنان خود که باد دهان ایشان است، می خواهنـد نور خدا را خاموش کنند ولکن خدا ایشان را به مقصدشان هدایت نمی کند، بلکه نور خود را تمام و دین خود را بر همه ادیان غلبه می بخشد!

اسلام دین غالب، و نور خدا در زمین

- « خدا آن کسی است که رسول خود را به هدایت و دین حق فرستاد,

تا آن را بر همه ادیان غلبه دهد، هرچند که مشرکین کراهت داشته باشند.»

وقـتی خداونـد تعـالی می فرمایـد: " دین الحق " عنـایت لطیفی در آن به کـار رفته که هر یـک از حق و باطـل برای خود دینی دارند، که مطابق اقتضای خاص آنهاست و خدای تعالی از بین آن دو، دین حق را پسندیده است, برای این که خودش هم حق است و بدین جهت رسول خود را به ابلاغ دین حق گسیل داشته است !

در آیه از کلمه " اظهـار دین " اسـتفاده فرموده است که به معنی غلبه است. وقـتی می فرمایـد که دین اسـلام را بر سـایر ادیـان اظهـار دارد، معنایش این است که آن را بر سایر ادیان غلبه داد و منظور از همه ادیان, همه روش های غیر خـدائی است که در بین بشر سلوک می شود.

معنای آیه این است که:

-« خدا نور خود را تمام می کند،

برای اینکه خدا آن کسی است که رسول خود را با نورش گسیل داشت،

نوری که همان هدایت و دین حق است،

تا آن را بر همه ادیان غلبه دهد! »

(۱)

معرفی رسالت رسول الله "ص" در قرآن

خدای سبحان در معرفی رسول گرامی اسلام به مردم در قرآن شریف می فرماید:

- « به سوی شما آمد رسولی مهربان، از جنس خود شما،

رسولی است که ضرر شما بر او گران و ناگوار است،

و بر هدایت یافتن شما حریص است،

و نسبت به مؤمنین رئوف و مهربان است! » (توبه ۱۲۸)

در جای دیگر می فرماید:

- « بعضی از منافقین کسانی هستند که رسول الله "ص" را می آزارند،

و می گویند: او هر حرفی را قبول می کند!

بگو: اینگونه بودن او به صلاح شماست!

زیرا او ایمان می آورد به خدا و پیامهایش را قبول می کند،

و ایمان می آورد به مؤمنین و گفتارشان را می پذیرد،

و رحمتی است برای کسانی که از شما به وی ایمان آوردند! » (توبه ۶۱)

درباره خُلق عظیم آن پیامبر گرامی می فرماید:

« وَ اِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ !

-بدرستی که تو هر آینه متخلق به خُلقی عظیم هستی ! » (قلم۴)

و آن چه را که در سایر آیات در معرفی آن جناب فرموده بود در آیه ۱۰۷ سوره انبیاء خلاصه کرده و فرموده: - « وَ ما اَرسلناکَ اِلاّ رَحمَهً لِلعالَمینَ !

- و من تو را نفرستادم مگر به منظور اینکه برای جهانیان رحمتی باشی ! »

۱- مستند: آیات مندرج در متن المیزان ج ۱۲ ص ۱۸۴

(۱)

تعریف روحیات و اخلاق رسول الله"ص" در قرآن

قرآن کریم، رسول و آورنده خود را چنین تعریف می کند:

- « هان ای مردم !

پیغمبری از جنس خود شما، ای مردم، بیامده است،

که از اوصافش یکی این است که از خسارت دیدن شما،

و از نابود شدنتان، ناراحت می شود!

و دیگر اینکه: او در خیرخواهی و نجات شما،

چه مؤمنان و چه غیر مؤمن، حریص است!

سوم اینکه: او نسبت به مؤمنین رئوف و رحیم است!

با این که اوصافش چنین است، آیا باز هم جا دارد که از او سرپیچی کنید؟

بلکه سزاوار است از او اطاعت کنید!

چون او رسولی است که قیام نکرده مگر به امر الله،

و اطاعت کردن از او اطاعت خداست!

جای دارد که به او نزدیک شوید، با او انس گیرید!

چون او هم مثل شما بشر است،

پس به هرچه دعوت می کند، بپذیرید!

و هر خیرخواهی که نمود به کار گیرید ! »

ادامه این آیه شریفه دلالت می کند که رسول خدا "ص" اهتمام عجیبی نسبت به هدایت یافتن مردم داشته است. خدای رحمن

او را دلداری می دهد و می فرماید:

- « در آنچه که همت گماشته ای بر خدا توکل کن! »

و در خود آیه نیز بیان کرده بود که همه همت او، وحرص و ولعش هدایت یافتن مردم و رسیدنشان به سعادت است!

۱- مستند: آیه ۱۲۸ سوره توبه " لَقَد جآءَ کُم رَسولٌ مِن اَنفُسِکُم عَزیزٌ عَلَیهِ ماعَنِتُّم حَریصٌ عَلَیکُم...! " المیزان ج ۱۸ص ۳۶۲

(۱)

گواهی خدا به رسالت رسول اللّه"ص" در قرآن

این آیات آغاز سوره مبارکه رعد است. غرض سوره رعد بیان حقیقت قرآنی است که بر رسول خدا"ص" نازل شده است، و این که این قرآن معجزه و آیت رسالت است، و این که کفار آن را آیت و معجزه نشمردند و به عنوان تعریض بر آن گفتند: « چرا آیتی از ناحیه پروردگارش نازل نشد؟ » گفتارشان مردود است، و رسول خدا "ص" نباید بدان اعتنا کند و ایشان هم سزاوار نیست که چنین سخنی بگویند!

دلیل بر این معنا آیه آغازین سوره است که در آن می فرماید:

- « آنچه از پروردگارت به تو نازل شده، حق است!

ولی بیشتر مردم باور نمی دارند .»

همچنین آیه آخر سوره است که می فرماید:

« و کسانی که کافر شدند می گویند:

تو فرستاده خدا نیستی!

بگو : - خدا و آن کس که علم کتاب نزد اوست،

برای گواهی میان من و شما بس است ! »

آیات مبارکه، رسول خدا"ص" را مخاطب قرار می دهد به اینکه این قرآن که بر تو نازل شده، حق است، حقی که مخلوط به باطل نیست، چه آنچه که این قرآن بدان دعوت می کند توحید است، که آیات تکوینی از قبیل به پاداشتن آسمانها و گستردن زمین و تسخیر آفتاب و ماه و سایر عجایبی که خدا در تدبیر آسمانها و زمین و غرایبی که در تقدیر آنها به کار برده، همه بر آن دلالت دارند!

و نیز دلیل دیگر بر حقیقت آن, اخبار و آثار گذشتگان است که رسولان با بیّناتی به سویشان آمدند و ایشان کفر ورزیدند و تکذیب کردند و خدا هم ایشان را به گناهانشان بگرفت.

این است آنچه که این کتاب مشتمل بر آن است و همین خود آیتی است که بر رسالت تو دلالت می کند!

اولاً، تعریض آنها به قرآن مردود است، زیرا که خداوند تعالی می فرماید:

۱- مستند: آیه۱ تا ۴ سوره رعد " المر تِلکَ آیاتُ الکِتابِ وَالَّذی اُنزِلَ اِلَیکَ مِن رَبِّکَ الْحَقُّ...!" المیزان ج ۲۲ص ۱۶۰

- « تو ای رسول خدا شأنی به جز انذار مردم نداری!

و این طور نیست که هر وقت هر کاری بخواهی بکنی، بتوانی،

تا آنکه از تو معجزاتی دلبخواه بخواهند،

و به مثل این کلمات بر تو تعریض کنند! »

ثانیاً، هدایت و اضلال هم آنطور که ایشان پنداشته اند, در وسع آیات و معجزات نیست، تا انتظار داشته باشند با آوردنت با معجزه ای که اقتراح کرده اند, هدایت شوند و از ضلالت رهائی یابند؛ چه هدایت و ضلالت دست خداست و اوست که بر اساس نظامی حکیمانه هرکه را بخواهد هدایت و هر که را بخواهد گمراه می کند!

اما، اینکه گفتند: " تو فرستاده خدا نیستی! " در جوابشان همین یک دلیل تو را کافی است که خدا در کلام خود به رسالت تو شهادت داده است و معارف حقه ای که در قرآن توست، شاهد آن است!

از جمله حقایق باهره و روشنی که درخصوص این سوره آورده، حقیقتی است که جمله « اَنزَلَ مِنَ السَّماۤءِ ماۤءً !» و « اَلا بِذِکرِ اللهِ تَطمَئِنُّ الْقُلوُبُ! » و « یَمحوُاللهُ ما یَشاۤءُ وَ یُثبِتُ وَ عِندَهُ اُمُّ الْکِتابِ! » و « فَلِلّهِ الْمَکرُ جمَیعاً !» متضمن آن است!

حدود وظایف و رسالت پیامبرخاتم"ص"

اشاره

مستند: آیه ۲ سوره جمعه" هُوَالَّذی بَعَثَ فی الْاُمّیّینَ رَسولاً مِنهُم یَتلوُا عَلَیهِم آیاتِه وَ یُزَکّیهِم و یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَاللْحِکمَهَ! "

المیزان ج۳۸ص۱۷۷

تزکیه، و تعلیم کتاب و حکمت

قرآن مجید در آیات آغازین سوره مبارکه جمعه، قسمتی از وظایف رسالت رسول گرامی اسلام"ص" را چنین مشخص و تبیین فرموده است:

-« اوست خدائی که در میان عرب اُمّی پیغمبری بزرگوار از همان اُمّیّین بر انگیخت تا بر آنان تلاوت کند آیات خدا را، و آنها را تزکیه کند، و شریعت کتاب آسمانی و حکمت الهی را بر آنان بیاموزد، با آنکه پیش از این همگی در ورطه جهالت و گمراهی غرق بودند! »

۱-تزکیه:

تزکیه به معنای آن است که ایشان را به نموّی صالح رشد دهد و اخلاق فاضله و اعمال صالحه را عادتشان سازد و در نتیجه انسانها در انسانیت خود به کمال برسند و حالشان در دنیا و آخرت استقامت یابد و سعید زندگی کنند و سعید بمیرند!

۲-تعلیم کتاب:

تعلیم کتاب به معنای بیان الفاظ و تفسیر معانی مشکل و مشتبه آن است.

۳-تعلیم حکمت

تعلیم حکمت به معنای بیان معارف حقیقی ای است که قرآن مجید متضمن آن است.

در آیه شریفه مسئله " تزکیه " را جلوتر از" تعلیم کتاب و حکمت،" ذکر کرد، زیرا آیه در مقام توصیف تربیت رسول خدا "ص" بر مؤمنین امت است، و در مقام تربیت، تزکیه مقدم بر تعلیم علوم حقه و معارف حقیقی است.

دو نکته دیگر در این آیات وجود دارد که:

نکته اولی نشان می دهد: امت اُمّی قبل از بعثت پیامبر اسلام "ص" در ضلالتی آشکار بودند.

نکته دوم اینکه می فرماید: خدای تعالی مبعوث کرد رسولش را در میان "مردم اُمّی" و « مردمی دیگر، که هنوز به آنان ملحق نشده اند - وَ آخَرینَ مِنهُم لمّاً یَلحَقوُا بِهِم ! » که غرض از مردم دیگر را روایات اسلامی مردم ایران دانسته اند و در یک روایتی نقل شده که شخصی پرسید این مردم بعدی کیستند؟ حضرت دست به شانه سلمان فارسی گذاشت و فرمود: "اگر ایمان در ثریا باشد مردانی از نژاد این مرد آن را به دست می آورند! "

خدای تعالی در میان قومی اُمّی رسولی از خود آنان مبعوث کرد تا آیات او را بر آنان بخواند و با اعمال صالح و اخلاق پاک تزکیه شان کند و کتاب و حکمتشان بیاموزد و به همین منظور کتاب خدا را و معارف دینش را به بهترین وجهی بر آنان و بر افرادی که به آنان ملحق می شوند و نسل های بعد از آنان تحمیل کرد و زنهارشان داد از این که مثل یهود نباشند که خدای تعالی تورات را بر آنان تحمیل کرد ولی آنان آن را حمل نکردند و به معارف آن معتقد نشدند و به احکامش عمل نکردند و در نتیجه مانند الاغی شدند که بارش کتاب باشد.

خدای تعالی عظمت این موهبت را چنین می رساند که:

-« این بعث، و این که رسول خدا"ص"، خدا را بخواند، و مردم را تزکیه کند، و کتاب و حکمت یادشان دهد، خود فضلی و عطائی است از خدای تعالی، که به هرکس که مشیتش تعلق گرفت، می دهد و مشیتش تعلق گرفت که آن را به محمد بن عبدالله صَلَّ الله علیه و آله و سَلَّم بدهد!

- و خدا دارای فضلی عظیم است!

(۱)

نبوت، مسئولیتها و وظایف رسول اللّه"ص"

سوره یس که قلب قرآن است، در بیان سه اصول اساسی دین یعنی توحید و نبوت و معاد است.

در آیات نخستین به موضوع نبوت پرداخته و می فرماید:

- « یس !

به قرآن سراسر حکمت سوگند !

که تو به درستی و به یقین از مرسلینی !

و بر صراط مستقیم قرار داری !

و راهدار و مهیمن بر آنی !

خدای عزیز و رحیم آن را نازل کرده است،

تا تو با آن مردمی را انذار کنی که پدرانشان انذار نشده بودند،

و در غفلت قرار داشتند!

سوگند می خورم که فرمان عذاب بر بیشتر آنان صادر شده،

و در نتیجه، دیگر ایمان نخواهند آورد،

زیرا ما بر گردنهایشان غل هائی افکنده ایم که تا چانه آنها را گرفته،

به طوری که دیگر نمی توانند سر پائین آورده و خود را ببینند،

دیگر انذار کردن و نکردنت به حال آنان یکسان است،

چه انذار بکنی و چه نکنی، ایمان نمی آورند!

تو تنها کسی را انذار می کنی و انذارت در حقش مؤثر می افتد،

که خود قرآن را تصدیق کرده باشد،

و از رحمان نادیده خشیت داشته باشد،

تو او را به آمرزشی و اجری کریم بشارت ده ! »

همـان طور که گفتیم غرض سوره یس بیان سه اصول اصلـی دین است، یعنی توحیـد, نبوت و معاد، ولی چیزی که هست، اول از مسئله نبوت شروع کرده است و حال مردم در قبول یا رد دعوت انبیاء را بیان می کند و می فرماید:

۱- مستند: آیه۱تا۱۱سوره یس" یسٍ وَالقُرآنِ الْحَکیمِ , اِنَّکَ لَمِنَ المُرسَلینَ عَلی صِراطٍ مُستَقیمٍ...!" المیزان ج۳۴ص۹۹

-« نتیجه دعوت انبیاء احیای مردم است و این که آنها را به راه سعادت بیندازند و حجت را بر مخالفین تمام کنند و به عبارت دیگر، تکمیل هردو دسته از مردم است: عده ای را در طریق سعادت و جمعی را در طریق شقاوت !»

خدای تعالی در اول سوره یس به قرآن حکیم سوگند می خورد بر این که رسول خدا"ص" از مرسلین است.

در این آیه قرآن را به وصف " حکیم " توصیف می کند، زیرا حکمت در آن جای گرفته است. حکمت عبارت است از معارف حقیقی و فروعات آن از شرایع و عبرت ها و مؤعظه ها .

مطلبی که خداوند به خاطر آن سوگند خورده، همانا رسالت رسول الله"ص" است که به وسیله رسالتش مردم را به راه راست هدایت می کند. راه مستقیم آن طریقی است که عابر خود را به سوی خدا می رساند، یعنی به سعادت انسانی خود که مساوی است با قرب به خدا و کمال عبودیت !

سپس قرآن را نازل شده از طرف عزیز و رحیم می داند که تنها به خاطر عزتش و رحمتش رسول را فرستاده و قرآن را بر او نازل کرده است، قرآنی حکیم، تا مردم را انذار کند، و در نتیجه کلمه عذاب بر بعضی و کلمه رحمت بر بعض دیگر مسلم گردد!

او برای هرکس که تابع ذکر (قرآن) شود، و به غیب از او خشیت داشته باشد، دارای رحمتی واسع است، اما نه برای این که از پیروی آنان و ایمانشان به غیب استفاده کند، بلکه برای این که آنان را به سوی آنچه مایه کمال و سعادتشان است، هدایت فرماید!

تبیین وظیفه خاص انذار حدود مسئولیت رسول الله(ع)

تبیین وظیفه خاص انذار با همین آیه صورت می گیرد که می فرماید:

-« ما تو را به این غرض فرستادیم،

و قرآن را بر تو نازل کردیم،

تا مردمی را که پدرانشان انذار نشده بودند و غافل بودند،

انذار کنی ! »

منظور از اینکه گفت: " پدران کفار انذار نشده بودند، " اشاره به پدران نزدیک آنان است نه پدران دورتر، زیرا پدران دورتر همه به پیامبران می رسند، مانند: پدران

عرب که به اسماعیل و ابراهیم علیه السلام می رسند و پدران سایر مردم، که در مسیر تاریخ همگی به پیامبرانی چون عیسی و موسی می رسند، که انذار شده بودند.

(۱)

حدود مسئولیت رسول الله"ص"

رسول الله "ص" تأسف می خورد و ناشکیبی می کرد که چرا مردم ایمان نمی آورند؟ و به کتابی که برایشان نازل شده، چرا نمی گروند؟ و چرا دعوت حقه او را قبول نمی کنند؟!

قبلا در این سوره، خدای متعال رسول الله "ص" را تسلیت می داد به این که دار دنیا دار بلاء و امتحان است و آنچه زینت دارد به زودی به صورت خاک خشک در می آید، پس دیگر سزاوار نیست به خاطر این مردم خود را ناراحت کنی و دلتنگ شوی که چرا دعوتت را نمی پذیرند و به کتاب خدا ایمان نمی آورند.

به او می فرمود:

-آنچه بر تو واجب است صبر و حوصله کردن با این مشت فقرائی است که ایمان آورده اند و لا یزال پروردگار خود را می خوانند و هیچ توجهی به این توانگران کافر کیش، که همواره به ثروت خود و زینت حیات دنیایشان می بالند، ندارند، چون می دانند این زینت ها به زودی به صورت خاکی خشک مبدل می شود، لذا همواره دنیاداران را به سوی پروردگارشان می خوانند، ولی کاری به کارشان ندارند، چه هرکه می خواهد ایمان بیاورد، و هرکه بخواهد کفر بورزد، چیزی به عهده رسول خدا"ص" نیست، و آنچه وظیفه اوست که باید در مواجهه با آنان رعایت کند، این است که در صورت آوردن ایمان با مسرت و در صورتیکه ایمان نیاورند با تأسف روبرویشان نشود، بلکه همان ثواب و عقاب خدای را تذکر دهد:

-« تو ای رسول من !

خودت را بر اثر کفر ورزیدن مردم،

و از تأسف خوردن بر آنان مکش !

آنچه از کتاب پروردگارت به تو وحی می شود, تلاوت کن !

زیرا هیچ چیز کلمات او را تغییر نمی دهد،

چون کلمات او حق و ثابت است!

۱- مستند: آیه ۲۸ سوره کهف " وَاصبِر نَفسَکَ مَعَ الَّذینَ یَدعوُنَ رِبَّهُم...! " المیزان ج۲۶ص۱۵۶

و نیز برای این که تو غیر از خدا و کلمات او جائی نداری که دل به سوی آن متمایل سازی!

-تو فرستاده اوئی ! و جز اینکه به سوی فرستنده ات تمایل کنی،

و رسالت او را ادا کنی، وظیفه دیگری نداری ! »

(۱)

جذب مؤمنین و بی اعتنائی به اشراف

از جمله ادب انبیاء را که قرآن شریف نقل و معرفی می کنـد، احترام متساوی آنها به فقیر و غنی بوده و فقط در مورد اهل علم و تقوی احترام بیشتری نشان می دادند.

قرآن مجید در آیات زیر، یکسان بودن امتیازات و مزایای اجتماعی طبقات مختلف جامعه را بیان می دارد:

-« هان ای مردم !

ما همه شما را از مردی و زنی آفریدیم،

و شما را تیره تیره و قبیله قبیله کردیم تا یکدیگر را به آسانی بشناسید،

و نه که به یکدیگر برتری جوئید،

گرامی ترین شما نزد خدا پارساترین شماست ! » (حجرات ۱۳)

در این منطق, آن استکباری که اقویـا به قـوت خود و اغنیـا به ثروت خود می کردنـد، جـای خود را به تواضع و پیشـدستی از یکـدیگر به سوی مغفرت و رحمت و مسـابقه در خیرات و جهاد در راه خـدا و طلب مرضات او داد و در نتیجه، همانطوری که اغنیا احترام می شدند، فقرا نیز احترام شدند, و همانطور که اقویا رعایت ادبشان می شد، از ضـعفا نیز شد، بلکه فقرا و ضـعفا به احترام بیشتر و رعایت ادب زیادتری اختصاص یافتند!

خدای تعالی در تأدیب نبی محترم خود می فرماید:

- « نفس خود را چنان تربیت کن که معاشـرت و آمیزش با کسانی را که صـبح تا شام پروردگارشان را می خوانند و رضای او را می جویند، تحمل کند،

و به طمع زینت حیات دنیا چشم از ایشان مگردان !

۱- مستند: آیات مندرج در متن المیزان ج۱۲ص۱۸۱

و به همین منظور اقویائی را که ما دلشان را از یاد خود غافل کرده ایم،

و در نتیجه هوای نفسشان را از حد بیرون پیروی می کنند،

اطاعت مکن! » (کهف ۲۸)

در آیه ۵۲ سوره انعام می فرماید:

- « و کسانی را که پروردگار خود را در صبح و شام می خوانند،

و رضای او را می جویند،

از خود طرد مکن!

و بدان که از حساب آنان چیزی بر تو نیست،

و از حساب تو نیز چیزی بر ایشان نیست،

تا به این منظور مؤمنین را از خود برانی و آنان را به خود راه ندهی،

و در نتیجه از ظالمین باشی!!! »

در آیه ۸۹ سوره حجر می فرماید:

-« چشم های خود را در نعمت هائی که به این گروه ناچیز داده ایم، مچران!

و در این باره غم مخورا!

و با مؤمنین به نرمی و تواضع رفتار کن!

و بگو : من همان نذیری هستم که مواقف خطرناک را اعلام،

و رسالتها را بیان می کنم ! »

امتیازات و درجات پیامبرخاتم"ص خاتَم النَّبِیّین"

اشاره

(۱)

خاتَم النَّبِیّین

کلمه « خـاتَم» به معنـای هر چیزی است که بـا آن چیزی را مهر کننـد، ماننـد طابَع و یا قالَب که به معنای چیزی است که با آن چیزی را طبع یا قالب می کنند.

مراد به « خاتَم النَّبِیّین» بودن رسول گرامی اسلام "ص" این است که نبوت با او ختم شده و بعد از او دیگر نبوتی نخواهد بود!

" رسول" عبـارت است از کسـی که حامل رسالتی از خـدا به سوی مردم باشـد، و " نبیّ " کسـی است که حامل خبری از غیب باشد، و آن غیب از دین و حقایق آن است.

لازمه این حرف آن است که وقتی نبوتی بعـد از رسول خـدا "ص" نباشـد، رسالتی هم نخواهد بود، چون رسالت خود یکی از اخبار و انباء غیب است، وقتی بنا باشد که انباء غیب منقطع گردد و دیگر نبوتی و نبیّ ای نباشد، قهراً رسالتی هم نخواهد بود.

از اینجا روشن می شود که وقتی رسول خدا "ص" خاتَم النَّبِیّین باشد، خاتَم الرُّسُل هم خواهد بود!

(۲)

خُلق عظیم

در این سوره, خـدای متعال رسول گرامی اش را دلـداری می دهـد و به وعده های جمیل و پاسداری از خلق عظیمش دلخوش می سازد، زیرا مشرکین تهمت های ناروا به او زده و او را دیوانه خوانده بودند.

۱- مستند: آیه ۴۰ سوره احزاب " ... وَ لکِن رَسوُل اللهِ وَ خاتَمَ النَّبِیّین ...! " المیزان ج۳۲ ص ۲۰۰
۲- مستند: آیه ۱تا۳سوره قلم " . . . وَ اِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ ! " المیزان ج۳۹ ص ۴۸

ضمناً آن جناب را به شدیدترین وجهی از اطاعت مشرکین و مداهنه آنان نهی نموده و امر اکید می کند که در برابر حکم پروردگارش صبور باشد:

- « تو زحمات رسالت خدا را تحمل کن!

که اجرت نزد پروردگار قطع نمی شود!

و زحماتت به هدر نمی رود! »

آنگاه به عظیم ترین صفات رسولش تکیه می کند و می فرماید:

- « وَ اِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ!

تو ای پیامبر ! سجایای اخلاقی عظیمی داری ! »

این آیه شریفه هرچند فی نفسه حسن خلق رسول الله "ص" را می ستاید و آن را بزرگ می شمارد، لکن با در نظر گرفتن خصوص سیاق، به خصوص اخلاق پسندیده اجتماعی اش نظر دارد، اخلاقی که مربوط به معاشرت است، از قبیل استواری بر حق، و صبر در مقابل آزار مردم، و خطاکاری های اراذل، و عفو و اغماض از آنان، و سخاوت و مدارا و تواضع و امثال اینها.

خدای تعالی در ادامه آیات می فرماید:

- « پس به زودی خواهی دید و خواهند فهمید،

که کدامتان مبتلا به جنون هستید،

مسلماً پروردگارت داناتر است به اینکه چه کسی از راه او گمراه شده،

و چه کسانی راه یافتگانند،

پس تکذیب گران را اطاعت مکن !

آنها همین را می خواهند که تو سازش کنی، و آنها هم با تو بسازند،

و نیز هر فرومایه عیب جو که برای هر حق و باطلی سوگند می خورد،

و در بین مردم سخن چینی و افساد می کند،

و مانع رسیدن خیر به مردم می شود،

و نیز هر تجاوزگر دل آلوده ای را اطاعت مکن ! »

ص:۹۹

(۱)

شرح صدر

در سوره انشراح خدای تعالی رسول گرامی خود را امر می کند به اینکه کمر خدمت در راه خدا ببندد و به سوی او رغبت کند. بدین منظور نخست منت هائی را که بر او نهاده تذکر می دهد:

- « آیا سینه تو را گشاده نکردیم ؟

و بار سنگین از تو بر نداشتیم،

باری که پشت تو را شکسته بود؟

و نامت را بلند آوازه کردیم ؟

از این به بعد هم دل خوشدار که،

بعد از هر دشواری گشایشی است!

بلکه با هر دشواری دو گشایش است !

پس هرگاه از کار روزانه فراغت یافتی،

به نماز و شکرانه پروردگارت بایست!

و به سوی پروردگارت تمایل کن ! »

منظور از " شرح صدر" رسول خدا "ص" در این آیات این است که خدای تعالی آن جناب را طوری کند که قلب نازنینش وسعتی داشته باشد که حقایق و معارفی که به وی القا می شود, بپذیرد و از پذیرش آن تنگ نشود، و نیز تحمل آزارهائی را که از ناحیه مردم می بیند، داشته باشد.

ترتیب آیات سه گانه اول سوره، که مضمون هر یک مترتب بر آیه قبلی خود می باشد، و سپس تعلیل آنها به آیه " فَإِنَّ مَعَ العُسرِ يُسراً ! " که از ظاهرش بر می آید با وضع رسول الله "ص" در اوایل بعثتش و اواخر آن منطبق باشد، و سپس تکرار این تعلیل و نیز تفریع دو آیه آخر سوره به ما قبل، همه شاهد بر آنند که مراد به شرح صدر رسول خدا "ص" گستردگی و وسعت نظر وی است, به طوری که ظرفیت تلقی وحی را داشته باشد، و نیز نیروی تبلیغ آن و تحمل ناملایماتی را که در این راه می بیند، داشته باشد، و به عبارتی دیگر نفس شریف آن جناب را طوری نیرومند کند که نهایت درجه استعداد را برای قبول

افاضات الهی پیدا کند!

در آن قسمت از آیات که می فرماید: سنگینی هائی که بر دوشت بود

۱- مستند: آیه۱تا۸سوره انشراح " اَ لَم نَشرَح لَکَ صَدرَکَ ...؟ " المیزان ج ۴۰ ص۲۸۷

برداشتیم، منظور این است که دعوت آن جناب را انفاذ و مجاهداتش در راه خدا را امضا نمود. بدین معنی که اسباب پیشرفت دعوتش را فراهم کرد، چون رسالت و دعوت و فروعات آن ثقلی بود که به دنبال شرح صدر بر آن جناب تحمیل نمود.

خدای تعالی می فرماید: " وَ رَفَعنا لَکَ ذِکرَکَ ! " که منظور از رفع ذکر به معنای بلند آوازه کردن کسی است به طوری که نامش و گفتگویش از همه نامها و همه خاطره ها بلندتر باشد، و خدای تعالی نام آن حضرت را چنین کرد که همه جا سخن از آن حضرت بود.

یکی از مصادیق بلند آوازه کردن ذکر آن جناب این بود که خدای تعالی نام او را قرین نام خود فرمود، و در نتیجه، در مسئله شهادتین، که اساس دین خداست، نام او قرین نام پروردگارش قرار گرفت، و بر هر مسلمانی واجب کرد که در هر روز در نمازهای پنجگانه واجب نام آن جناب را با نام خدای تعالی بر زبان جاری سازد!

اِنَّ مَعَ الْعُسرِ یُسراً

با هر دشواری آسانی است !

رسالتی که خدای تعالی بر آن جناب تحمیل کرد و دستور داد مردم را به سوی آن دعوت کند، سنگین ترین باری است که بر دوش یک بشر تحمیل می شود. معلوم است که با قبول این مسئولیت کار بر آن جناب دشوار شده است. و همچنین تکذیبی که قومش نسبت به دعوت او نموده و استخفافی که به آن جناب روا داشتند، و اصراری که در محو نام او می ورزیدند، همه برای آن جناب دشواری روی دشواری بوده که خدای تعالی در آیه قبلی فرمود:

–ما این دشواری را از دوش تو برداشتیم !

معلوم است که این عمل خدای تعالی مانند همه اعمالش بر طبق سنتی بوده که در عالم به جریان انداخته است، و آن این است که همیشه بعد از هر دشواری سهولتی پدید می آورد، و به همین جهت مطلب دو آیه قبلی را تعلیل کرده به این که اگر از تو " وضع وزر " کردیم، و اگر نامت را بلند ساختیم، برای این بود که سنت ما بر این جاری شده که بعد از عسر یسر بفرستیم !

می خواهد بفرماید: جنس عسر این طور است که دنبالش یسر می آید! نه تمامی فرد فرد عسرها ! و بعید هم نیست که یسر یا عسر از مصادیق سنتی دیگر باشند، و آن سنت تحول حوادث و تقلب احوال, و بی دوامی همه شئون زندگی دنیاست !

در پایان آیات نتیجه آیات قبلی را چنین بیان می فرماید:

-« حال که معلوم شد هر عسری که تصور شود بعدش یسر می آید،

و زمام عسر و یسر تنها به دست خداست، ولا غیر!

پس هرگاه از انجام آنچه بر تو واجب شده, فارغ گشتی،

نفس خود را در راه خدا، یعنی عبادت و دعا خسته کن!

و در آن رغبت نشان بده، تا خدا بر تو منت نهاده،

و راحتی را که دنبال این تعب است،

و یسری را که دنبال عسر است،

به تو روزی فرماید ! »

(۱)

شاهد و مبشّر و نذیر

خدای سبحان پیامبر گرامی خود را از در تعظیم و تکریم چنین معرفی می فرماید:

« ما تو را فرستادیم تا شاهد امت باشی،

و امت را بشارت و انذار دهی ! »

او را شاهد و مبشر و نذیر فرستاده است. اطاعت او اطاعت خدا و بیعت با او بیعت باخداست:

- « به درستی آنهائی که با تو بیعت می کنند, با خدا بیعت می کنند!

چون دست خدا بالای دستشان است ! »

مراد به "شاهد" بودن رسول الله "ص" شهادتش بر اعمال امت، یعنی بر ایمان و کفرش، و بر عمل صالح و طالحش، است.

مسئله " شهادت" رسول الله "ص" در قرآن کریم مکرر آمده است، و مراد به آن شهادت عمل در دنیاست، و اما ادای شهادت

جایش در آخرت است!

"مبشر" بودن آن جناب به این بود که افراد با ایمان و تقوی را به قرب خدا و ثواب جزیل او بشارت می داد.

و " نذیر " بودن آن جناب به این جهت بود که کفار و اعراض کنندگان را به

۱- مستند: آیه۸سوره فتح " اِنّا اَرسَلناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذیراً ...! " المیزان ج۳۶ ص۱۱۸

عذاب دردناک خدا انذار و تخویف می کرد!

(۱)

رسول کریم

آنچه از سیاق آیه فوق بر می آید، این است که, منظور از رسول کریم، پیامبر اسلام صَلَّ اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم است، و این آیه می خواهد در مقابل سخنان کفار که او را شاعر و کاهن می خواندند، رسالت آن جناب را تصدیق کند.

-وَ ما هُوَ بِقَولِ شاعِرٍ ، قَلیلًا ما تؤُ مِنوُنَ !

در این آیه شعر بودن قرآن را نفی می کند، چون آورنده آن که رسول خدا"ص" است و تا به آخر عمر حتی یک شعر نسرود، تا چه رسد به اینکه شاعر باشد! عبارت " قَلیلاً ـ ما تؤُ مِنوُنَ ! " توبیخ مجتمع انسان هاست که اکثریت آنان ایمان نداشتند، و به جز اندکی از ایشان ایمان نیاوردند!

-وَ لا بِقَولِ کاهِنٍ، قَلیلًا ما تَذَکَّرونَ !

در این آیه کهانت بودن قرآن و کاهن بودن رسول خدا "ص" انکار شده است. کهانت به عقیده کاهنان عبارت است از اینکه کاهن پیام ها و اطلاعاتی را از جن دریافت کند...! عبارت " قَلیلًا ما تَذَکَّرونَ !" نیز توبیخ مجتمع مشرکین است.

- تَنزیلٌ مِن رَبِّ العالَمینَ!

یعنی قرآن نازل شده ای از ناحیه رب العالمین است، نه این که رسول آن را ساخته و پرداخته و به دروغ به خدا نسبت داده باشد!

در ادامه می فرماید :

-اگر این پیامبر کریم، که ما رسالت خود را به دوش او نهادیم، و با قرآن کریم به سوی شما فرستادیم، پاره ای از اقوال را از پیش خود بتراشد و به ما نسبت دهد، ما او را مانند مجرمین دست بسته می کنیم، و یا دست راست او را قطع می کنیم، و یا با دست خود که همان قدرت ماست، او را گرفته و انتقام از او می ستانیم، و سپس او را به جرم آنکه دروغ به ما بسته، می کشیم، آن وقت هیچ کس از شما نیست که بتواند او را از ما پنهان کند، و ما را از انتقام گیری از وی مانع شود، و در نتیجه از عقوبت و اهلاک ما برهاند.

۱- مستند: آیه۳۸تا۴۸ سوره الحاقه " ... اِنَّهُ لَقَولُ رَسوُلٍ کَریمٍ وَ .... " المیزان ج۳۹ ص۱۱۹

این آیات تهدیدی است به پیامبر فرضی که آن جناب سخنی را که از خدا نیست به خدا نسبت دهد، و چگونه ممکن است این فرض تحقق یابد, با این که او فرستاده ای است از ناحیه خدا، و خدای تعالی او را به نبوت گرامی داشته و به رسالت خود برگزیده است!؟

تهدید در این آیه متوجه شخص رسول صادق است، و چنین رسولی که در دعوی رسالتش صادق است، و اگر چیزی به دروغ به خدا نسبت دهد خدا با او چنان معامله ای می کند، نه تهدید به مطلق مدعیان نبوت و مفتریان بر خدا در دعوی نبوت و در خبر دادن از ناحیه خدای تعالی!

(۱)

رضای رسول الله"ص" و شفاعت او

بعضی گفته اند چند روزی به رسول الله"ص" وحی نشد, به طوری که مردم گفتند خدا با او وداع کرده است، در پاسخشان این سوره نازل شد، و خدای تعالی بدین وسیله آن حضرت را شاد کرد:

-« سوگند به هنگام چاشت، که نور خورشید گسترده می شود!

و به شب هنگام، که سکونت و آرامش می بخشد!

که پروردگارت نور وحی را از تو قطع نمی کند!

و تو را با قطع وحی در تاریکی حیرت رها نمی کند!

بلکه آنچه برای آخرت ذخیره کرده بسی بالاتر از دنیائی است،

که در آن مورد عنایت او واقع شده ای!

و پروردگارت به زودی عطائی به تو می بخشد که راضی شوی! »

آنگاه در آیات بعدی، خدای سبحان به بعضی از نعمت های بزرگی اشاره می کند که به رسول گرامی خود انعام کرده بود.

آری ! رسول خدا"ص" هنوز در شکم مادر بود که پدرش از دنیا رفت، و دو ساله بود که مادرش درگذشت، و هشت ساله بود که کفیل و سرپرست و جدش عبدالمطلب از دنیا رفت، که از آن به بعد در تحت تکفل عمویش ابوطالب قرار گرفت.

-« آیا نبود که تو را یتیم یافت،

۱- مستند: آیه۱تا ۱۱ سوره اضحی " وَالضُّحی وَاللَّیلِ اِذا سَجی ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَماقَلی! " المیزان ج ۴۰ ص۲۷۹

و جایگاهت داد؟

و آیا نبود که راه به جائی نمی بردی،

و قدم به قدم هدایتت کرد؟

و تهی دستت یافت،

و پس بی نیازت کرد؟ »

اشاره ای به تهی دستی رسول الله"ص" دارد که از مال دنیا چیزی نـداشت، و خدای تعالی او را بعد از ازدواج با خدیجه"سـلام الله علیها" بی نیاز کرد، و خدیجه تمامی اموالش را با همه کثرت که داشت به آن جناب بخشید.

در پایان آیات به عنوان نتیجه گیری از عنایاتی که به رسول خدا"ص" شده، می فرماید:

- « تو طعم ذلتی را که یتیم می چشد،

چشیده ای،

تو ذلت و شکسته شدن دل او را،

احساس کرده ای،

پس هیچ یتیمی را خوار مشمار !

و مال او را هم خوار مدار و در آن تجاوز مکن!

تو تلخی گمراهی و احتیاج به هدایت را،

و تلخی فقر و تهی دستی را درک کرده ای،

پس هیچ سائلی را که از تو حاجت می خواهد از خود مران !

و حاجتش اگر هدایت است و اگر معاش، برآورده ساز !

و تو طعم انعام خدا را بعد از فقر و تهی دستی چشیده ای،

و ارزش جود و کرم و رحمت خدا را می دانی،

پس نعمت او را سپاس گوی !

و همه جا نعمتش را یادآور شو !

و از مردم پنهان مدار ! »

در روایات اسلامی از ابن مسعود (در درمنثور) روایت شده که رسول خدا"ص" فرمود:

-ما اهل بیتی هستیم که خدای تعالی برای ما آخرت را بر دنیا

برگزید، و ترجیح داد، و لذا فرمود:

وَلَسوفَ یُعطیکَ رَبُّکَ فَتَرضی !

در همان کتاب است که از جابربن عبدالله روایت کرده اند که گفت:

« روزی رسول خدا"ص" بر علی و فاطمه در آمد و دید فاطمه مشغول دستاس کردن است، در حالی که به جای لباس جل شتر بر خود افکنده است، و همینکه چشمش به او افتاد، فرمود:

-یا فاطمه!

بشتاب و تلخی دنیا را بچش،

برای فردا و نعیم آخرتش!

و دنبال این جریان بود که آیه « وَلَسوفَ یُعطیکَ رَبُّکَ فَتَرضی !» نازل شد.»

در همان کتاب است که از طریق حرب بن شریح روایت کرده اند که گفت:

« من به ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین (امام باقر"ع") گفتم:

-به نظر شما این شفاعتی که اهل عراق بر سر زبانها دارند، حق است؟

فرمود:

- آری، به خدا سوگند! عمویم محمد بن حنفیه از علی بن ابیطالب"ع" نقل کرد که رسول خدا"ص" فرمود:

-آن قدر از امتم شفاعت می کنم که خدای تعالی خطاب می کند:

-ای محمد راضی شدی؟ عرضه می دارم:

-بلی, پروردگارا، راضی شدم!

آنگاه (امام) رو به من (ابن شریح) کرد و فرمود:

شما به اهل عراق می گوئید: از تمامی آیات قرآن آیه ای که بیش از همه امیدبخش است آیه زیر است:

" یا عِبادی الَّذینَ اَسرَفوُا عَلی اَنفُسِهِم لا تَقنَطوُا مِن رَحمَهِ اللهِ اِنَّ اللهَ یَغفِرِالذِّنوُبَ جَمیعاً!

- ای بندگانم که بر نفس خود ستم روا داشتید از رحمت الهی مأیوس نشوید، که خدا همه گناهان را می آمرزد! "

عرضه داشتم: - بلی، ما اینطور معتقدیم! فرمود:

-لکن مـا اهـل بیت می گوئیم از همه آیات در کتاب خـدا امیـدبخش تر آیه ای است که راجع به شـفاعت است، آنجا که می فرماید:

« پروردگارت به زودی عطائی می کند که راضی شوی !

وَلَسوفَ یُعطیکَ رَبُّکَ فَتَرضی !»

(۱)

صلوات خدا و ملائکه بررسول الله"ص"

« بی گمان، خدا و ملائکه او بر پیامبر درود می فرسـتند، ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و سـلام کنید، سلام کردنی ! »

در روایـات اسـلامی از حضـرت علی علیه السـلام نقل شـده که در موردی در پاسـخ سؤال یکی از اهل کتاب، که از معجزات رسول خدا"ص" و احترام او نزد خدا، با اشاره به احترام و سجده ملائکه بر آدم ابوالبشر، پرسید، جواب داد:

سجده ملائکه برای آدم اطاعت و عبادت آدم نبود، و ملائکه آدم را در مقابل خدا نپرستیدند، بلکه خدای تعالی آنان را بر این کار واداشت، تا اعترافی باشد از ملائکه بر برتری آدم، و رحمتی باشد از خدا بر او.

ولی محمـد "ص" را فضـیلتی بالاـتر از این داد. خـدای عزّ و جـلّ بـا آن بزرگی و جبروتی که دارد، و با تمامی ملائکه اش, بر محمد صلوات و درود فرستاد، و صلوات فرستادن مؤمنین بر او را عبادت خود خواند!

(۲)

امتیاز حضور رسول الله در بین امت

« بدانید که رسول الله در بین شـماست، و باید که از او اطاعت کنید! و اگر او شما را در بسیاری از امور اطاعت کند، خود شما به تعب می افتید و هلاک می شوید! »

مضـمون آیه روشن کردن مؤمنین است به اینکه خدای سـبحان ایشان را به جاده رشد انداخته است، و به همین جهت است که ایمان را محبوبشان کرده و در

۱- مستند:آیه ۵ سوره احزاب " اِنَّ اللهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلّوُنَ عَلیَ النَّبی ...! " المیزان ج۱ ص۲۳۶

۲- مستند: آیه۷ سوره حجرات " وَاعلَموُا اَنَّ فیکُم رَسوُلَ اللهِ ...! " المیزان ج۳۶ ص۱۷۹

دلهایشان زینت داده، و کفر و فسوق وعصیان را از نظرشان انداخته است.

پس باید که از این معنا غفلت نکنند که رسول الله"ص" را دارند، کسی را دارند که مؤید از ناحیه خداست، کسی را دارند که از ناحیه پروردگارش بیّنه ای و چراغی دارد که هرگز جز به راه رشد نمی برد، و به سوی گمراهی نمی کشاند، پس باید او را اطاعت کنند, و اصرار نورزند که آن جناب ایشان را در آراء و اهواء شان اطاعت کند، چون اگر او ایشان را در بسیاری از امور اطاعت کند، هلاک می شوند و به تعب می افتند!

طرز بیان جمله می رساند که انحصار امتیاز با رسول الله"ص" بودن چقدر والاست!

و می فهماند این شما تنهائید که چنین نعمتی در اختیار دارید، و نیز به لازمه این انحصار هم اشاره کرده و می فهماند، که لازمه اینکه رسول الله"ص" تنها در اختیار شماست این است که شما هم به رشد او چنگ بزنید و از گمراهی اجتناب بکنید، و در امور به او مراجعه نمائید و اطاعتش کنید، و دنبال راهش بروید، نه اینکه دنبال هواهای نفسانی خود را بگیرید و توقع داشته باشید که آن جناب هم تابع هواهای شما شود!

منظور از « فراموش نکنید که رسول الله"ص" تنها در بین شماست!» کنایه است از اینکه واجب است در امور خود به او مراجعه کنید، و شما با سایر اقوامی که از چنین نعمتی برخوردار نیستند، فرق دارید، باید که در هر پیش آمدی که با آن مواجه می شوید طبق نظریه آن جناب رفتار نمائید، و هرچه دستور می دهد اجرا کنید، بدون این که کمترین دخالتی به هوای نفس خود بدهید!

(۱)

شق القمر – معجزه رسول الله"ص"

« ساعت بسیار نزدیک شد،

و قرص قمر دو نیم گشت،

ولی آنانکه کافرند هر آیتی ببینند روی برگردانند،

و گویند: سحری است مستمر!

پیامبر, و آنچه او آورده است را تکذیب کردند،

و هواهای نفسانی خود را پیروی نمودند،

اما بزودی هر امری در مستقر خود قرار خواهد گرفت...! »

۱- مستند: آیه۱ سوره قمر " اِقتَرَبَتِ الّساعَهُ وَانشَقَّ القَمَرُ...! " المیزان ج۳۷ ص۱۰۹

این آیات به معجزه شق القمر که خدای تعالی به دست رسول خدا"ص" در مکه و قبل از هجرت و به دنبال پیشنهاد مشرکین مکه جاری ساخت، اشاره می کند.

روایات این داستان هم بسیار است، و به طوری که می گویند همه اهل حدیث ومفسرین بر قبول آن احادیث اتفاق دارند، جز چند تن از آنها، که استدلال آنها درباره شق القمر در قیامت، به دلیل آیه بعدی آن، بی پایه است!

در تفسیر قمی آمده که قریش از رسول الله "ص" خواستند تا معجزه ای برایشان بیاورد. رسول الله "ص" دعا کرد و از خدا خواست قرص قمر را برایش دو نیم کند، و خدای تعالی این کار را کرد, به طوری که مشرکین همه آن را دیدند، و دوباره آن دو قسمت به هم چسبیدند، با این حال گفتند: سحری است مستمر !

این روایت در درمنثور از قول ابن مسعود آمده و آنجا اضافه شده که کفار گفته اند: اگر این دو نیم شدن قرص ماه صحیح باشد باید غیر از ما کسان دیگر در خارج از مکه هم باید آن را دیده باشند، و منتظر شدند تا مسافرانی از راه رسیدند و این امر را تأئید کردند.

در همان کتاب از ابن عمر آمده که وقتی قرص ماه دونیم شد، یک نیمه آن نزدیک به این کوه قرار گرفت و نیم دیگرش تا پشت کوه رفت.

و در همان کتاب از جبیر بن مطعم روایت کرده که گفت: نیمی بالای این کوه قرار گرفت و نیمی دیگر بر بالای کوه دیگر ایستاد.

و از ابن عباس روایت شده که این جریان قبل از هجرت اتفاق افتاده است، به طوری که دیگران گفته اند در اوایل شب چهاردهم ذی الحجه سال ششم بعثت یعنی پنج سال قبل از هجرت اتفاق افتاده است.

این واقعه ای است که هم قرآن بر آن دلالت دارد و هم روایات متواتر، ولی بحث در مورد علمی بودن این واقعه نشان می دهد که یک کره آسمانی تنها به وسیله معجزه می تواند دو نیم شود و دوباره به هم وصل شود.

اینکه یک کره آسمانی دو نیم شود چنین چیزی فی نفسه ممکن است، و عقل دلیلی بر محال بودن آن ندارد. از سوی دیگر معجزه هم امری است خارق العاده، و وقوع حوادث خارق العاده نیز ممکن است، و عقل دلیلی بر محال بودن آن ندارد!

یکی از روشن ترین شواهد بر وقوع شق القمر قرآن کریم است، پس باید آن را بپذیریم هرچند که از ضروریات دین نباشد!

(۱)

ولایت رسول الله "ص"

محتوای این آیات پاره ای از آدابی است که بندگان خدا باید در مورد رسول الله "ص" رعایت کنند.

در اول آیه می فرماید:

- « ای کسانی که ایمان آورده اید!

در جائیکه خدا و رسول او حکمی دارند, شما حکم نکنید !

یعنی حکمی نکنید مگر به حکم خدا و رسول او،

و باید که همواره این خصیصه در شما باشد،

که پیرو و گوش به فرمان خدا و رسول باشید! »

اتباع حکم رسول الله

از آن جائی که هر فعل و ترکی که آدمی دارد بدون حکم نمی تواند باشد، و همچنین هر تصمیم و اراده ای که نسبت به فعل و یا ترکی دارد، آن اراده نیز خالی از حکم نیست، در نتیجه می توان گفت که نه تنها در فعل و ترکش باید گوش به فرمان خدا باشد، بلکه در اراده و تصمیمش هم باید پیرو حکم خدا باشد، و نهی در آیه شریفه ما را نهی می کند از اینکه هم به سخنی اقدام کنیم که از خدا و رسول نشنیده ایم، و هم به فعلی یا ترکی اقدام کنیم که حکمش را از خدا و رسول نشنیده ایم، و هم نسبت به عملی اراده کنیم که حکم آن اراده را از خدا و رسولش نشنیده ایم!

این اتباعی که در جمله « لا تُقَدِّمُوا بَینَ یَدَی اللهِ وَ رَسُولَهُ... !» بدان دعوت می کند، همان داخل شدن در ولایت خدا و وقوف در موقف عبودیت و سیر در آن مسیر است، به طوری که عبد در مرحله تشریع، مشیت خود را تابع مشیت خدا کند، همان طور که در مرحله تکوین، مشیتش تابع مشیت خداست، و خدای تعالی در آن باره فرموده است:

- « شما نمی خواهید, مگر بعد از آن که خدا خواسته باشد! »

و « خدا سرپرست مؤمنان است! »

و « وَاللهُ وَلِیُّ الْمُتَّقینَ ! »

ادب کلام در حضور رسول الله"ص"

۱- مستند: آیه۷ سوره حجرات " وَاعلَموُا اَنَّ فیکُم رَسوُلَ اللهِ ...! " المیزان ج۳۶ ص۱۷۹

خدای تعالی به مؤمنین دستور می دهد:

« ای کسانی که ایمان آورده اید!

صدای خود را بلندتر از صدای رسول الله مکنید! »

منظور از اینکه می فرماید صدای خود را بلندتر از صدای رسول الله "ص" مکنید این است که وقتی با آن جناب صحبت می کنید، صدایتان بلندتر از صدای آن جناب نباشد، برای اینکه (همانطور که گفته اند) دو تا عیب در این عمل هست:

یا این است که منظور شخصی که صدای خود را بلند می کند این است که توهینی به آن جناب کرده باشد، که کفر است، و یا منظوری ندارد و تنها شخص بی ادبی است و رعایت مقام آن جناب را نمی کند، و این خلاف دستور است, چون مسلمانان دستور دارند آن جناب را احترام و تعظیم نمایند.

می فرماید:

با آن جناب آن طور که با یکدیگر صحبت می کنید، داد و فریاد مکنید! چون رعایت احترام و تعظیم آن جناب اقتضا دارد در هنگام خطاب گوینده صدایش کوتاه تر از صدای آن حضرت باشد، پس به طور کلی با صدای بلند صحبت کردن فاقد معنای تعظیم است، و با بزرگان به صدای بلند صحبت کردن نظیر مردم عادی، خالی از اسائه ادب و وقاحت نیست!

حبط اعمال دراثرغفلت از رعایت احترام رسول الله"ص"

خداوند متعال نتایج بلند کردن صدا روی صدای رسول الله "ص" و عدم تعظیم او را چنین اعلام می کند:

« اَن تَحبَطَ اَعمالُکُمْ وَ اَنتُمْ لاتَشعُروُنَ ! »

یعنی به صدای بلند سخن مگوئید تا اعمال شما حبط نشود!

معنای آیه این است که — اگر گفتیم به روی آن جناب فریاد نزنید و اینکه گفتیم به صدای بلند صحبت نکنید, آن طور که در بین خودتان صحبت می کنید, برای این بود که اعمالتان بدین وسیله و ندانسته باطل نشود, چون این دو عمل باعث حبط و بطلان اعمال صالح است!

ظاهر آیه شریفه این است که بلند کردن صدای خود از صدای رسول الله"ص" و بلند سخن گفتن در حضور آن جناب، دو عمل گناه و موجب حبط عمل است. از این مطلب استفاده می شود که غیر از کفر گناهان دیگری نیز وجود دارد که باعث حبط عمل می شود!

کسانی که در صدر اسلام مرتکب این عمل می شدند، خود مؤمن بودند، و مؤمنین با تشخیص اینکه این عمل زشت است، مرتکب آن می شدند، و چون در خیلی از گناهان مسامحه می کردند، خیال می کردند که خیلی مهم نیست، ولی نمی دانستند که این عمل باعث حبط و بطلان عبادات و اعمال صالحشان می گردد، و اگر می دانستند هرگز راضی به بطلان آن نمی شدند.

لذا خدای تعالی متوجه شان کرد به اینکه این عمل چنین خطری دارد و شما نمی دانید، و شما نمی دانید که این عمل شما اثری هولناک و خطری عظیم دارد، و آن این است که اعمالتان را حبط می کند، پس زنهار متوجه باشید و هیچ یک از این دو قسم حرف زدن را مرتکب نشوید، که اعمالتان باطل می شود و خودتان متوجه نیستید!

مؤمنین قبل از نهی نمی دانستند که این عملشان چقدر زشت است، و زشتی اش به این حد از عظمت است، و اما بعد از صدور بیان الهی فهمیدند که خطر احباط در این عملشان وجود دارد.

وصف رعایت کنندگان احترام رسول الله "ص"

خداوند سبحان برای تشویق مؤمنین به رعایت احترام رسول الله"ص" می فرماید:

« کسانی که صدای خود را نزد رسول الله پائین می آورند،

کسانی هستند که خداوند دلهای آنها را با تقوی تمرین داده،

و امتحان کرده است ! »

سیاق آیه سیاق وعده جمیلی است در برابر آهسته کردن صدا پیش رسول الله "ص". بعد از آنکه مؤمنین را توصیف می کند به اینکه خداوند دلهایشان را برای تقوی تمرین داده است، و این خود تأکیدی است برای مضمون آیه قبلی تا مؤمنین را تشویق کند به اینکه نهی در آیه را عمل کنند.

کسانی که چنین ادبی دارند تقوی خلق آنها شده، و خداوند دلهایشان را برای تقوی تمرین داده است، و پاداش این حالت وعده جمیلی است که فرمود: « لَهُم مَغفِرَةٌ وَ

اَجرٌ عَظیم ! »

منع خطاب رسول اللّه"ص" از پشت حجره ها

-« کسانی که تو را از پشت حجره ها صدا می کنند،

اغلبشان تعقل ندارند! »

از سیاق آیه چنین بر می آید که از واقعه ای خبر می دهد که واقع شده است، و اشخاص جفاکاری بوده اند که آن جناب را از پشت دیوار حجره هایش صـدا می زدنـد، و در حقش رعایت ادب و احترام نمی کردنـد، و خـدای تعالی در این آیه مذمتشان می کنـد و آنها را به نادانی و نداشـتن عقل توصـیف می نماید و به حیوانان و چارپایان تشبیه شان می کند, سـپس توصـیه می فرماید:

-« اگر این جفاکاران صبر کنند و تو را صدا نزنند،

تا خودت به دیدن آنها از خانه در آئی،

برای آنان بهتر است،

برای اینکه هم ادبی است نیکو،

و هم تعظیم و احترام مقام رسالت،

و رعایت این ادب آنان را به مغفرت خدا و رحمت او نزدیک می کند،

چون او پروردگاری است غفور و رحیم ! »

یعنی آنچه از این افراد جفاکار صادر شد و آن جهالت و سوء ادبشان مورد عفو قرار گرفت چون از روی عقل مرتکب نشدند, بلکه ناشی از قصور فهمشان بود، و خدا هم غفور و رحیم است !

(۱)

فرمان اطاعت تامّ از رسول اللّه "ص"

در این آیه کسـانی را که ایمـان آورده انـد امر می کنـد به تقـوی و به ایمـان به رسـول، بـا اینکه این اشـخاص دعوت دینی را پـذیرفته انـد، و قهراً به خـدا و رسول ایمان آورده انـد, پس همین امر مجدد به ایمان به رسول دلیل بر این است که مراد به این

ایمان پیروی کامل و اطاعت تام و تمام است، چه اینکه امر و نهی رسول مربوط به حکمی از

۱- مستند: آیه۲۸ سوره حدید " یا اَیُّهاَ الَّذینَ آمَنوُا اَتَّقوُا اللهَ وَ آمَنوُا بِرَسوُلِهِ یؤُتِکُم کِفلَینِ مِن رَحمَتِهِ وَ...! " المیزان ج۳۶ ص۱۷۹

احکام شرع باشد، و چه اعمال ولایتی باشد که آن جناب بر امور امت دارد.

قرآن مجید در جای دیگر می فرماید:

« نه ! به پروردگارت سوگند!

ایمان نخواهند آورد مگر وقتی که تو را در مشاجراتی که بین شان واقع می شود، حاکم بدانند،

و چون حکم کردی به هیچ وجه در دل ناراحت نشوند،

بلکه به طور کلی تسلیم باشند! » (نساء ۶۵)

پس ایمانی که در آیه مورد بحث بدان امر شده، ایمانی بعد از ایمان، و مرتبه ای است از ایمان بالاتر از مرتبه ای که قبلاً داشتند و تخلف از آثارش ممکن بود، مرتبه ای است که به خاطر این که قوی است اثرش از آن تخلف نمی کند، و به همین مناسبت بود که فرمود:

« ای کسانی که ایمان آوردید، به این پایه از ایمان اکتفا نکنید!

تقوی پیشه کنید، و به رسول او ایمان بیاورید!

تا دوباره رحمت خود را به شما بدهد،

و برایتان نوری قرار دهد که با آن زندگی کنید،

و شما را بیامرزد، و خدا آمرزگار و رحیم است ! »

پس کسی که دارای این مرتبه بالای از ایمان باشد، ثوابی روی ثواب دارد، همچنانکه ایمانی روی ایمان دارد!

(۱)

ارتباط رسول الله"ص" با سایر انبیاء

روایات زیادی از ائمه اهل بیت علیهم السلام رسیده که آیه شریفه فوق به روشنی دلالت دارد بر این که رسول خدا"ص" در همین دنیا که بوده با عالم برزخ که انبیاء سابق در آن هستند, اتصال و ارتباط داشته است، همچنانکه تشریع سلام در آخر نماز مسلمانان به صورت بیان « السلام علیك ایها النبی و رحمه الله و برکاته ! » به روشنی دلالت دارد بر این که آن جناب بعد از رحلت هم با عالم دنیا ارتباط و اتصال دارد و سلام ما را می شنود.

۱- مستند: آیه۴۵سوره زخرف " وَسئَل مَن اَرسَلنا مِن قَبلِکَ مِن رُسُلِنا ...! " المیزان ج۳۵ ص۱۷۰

در آیه فوق خدای سبحان خطاب به پیامبر اسلام "ص" می فرماید:

« از رسولانی که قبل از تو فرستاده بودیم سؤال کن،

آیا غیر از رحمان خدایانی معین کرده بودیم که مردم آنها را بپرستند!؟»

(۱)

رفع اتهام جنون و کهانت از رسول الله "ص"

در این آیات قرآنی خداوند سبحان رسول گرامی خود را دستور می دهد دعوت خود را همچنان ادامه دهد و تذکر خود را متوقف نسازد، و اشاره می کند به این که آن جناب صلاحیت اقامه دعوت حقه را دارد:

« تو به دعوت خود ادامه بده !

چون تو هر تذکری می دهی بحق است،

و به نعمت و عنایت پروردگارت،

نه کاهنی و نه مجنون ! »

و می فرماید: این تکذیب کنندگان در تکذیب رسول خدا "ص" و رد دعوت او هیچ عذری ندارند، و عذرهائی را که از جانب خود تراشیده اند، همگی بی پایه اند.

عذرهائی که در مقابل رسول خدا"ص" تراشیده بودند بالغ بر شانزده نوع بود که بعضی از آنها مربوط به رسول خدا"ص" می شد، که اگر موجه بود، معنایش این می شد که آن جناب صلاحیت برای پیروی ندارد، عذرهائی است که از قبول سخن او جلوگیری می کند، مانند اینکه آن جناب کاهن، یا جن زده، یا شاعر، و یا دروغپرداز بر خدا باشد و یا خواسته باشد با دعوتش مردم را سرکیسه کند. و قسمت دیگر از آنها مربوط به خود تکذیب کنندگان می شد، مثل اینکه ایشان بدون خالق به وجود آمده باشند، و یا خود خالق خویشتن باشند، و یا عقلشان حکم کند به این که باید دعوت آن جناب را تکذیب کنند، و از این قبیل عذرهائی دیگر !

و آیات مورد بحث علاوه بر رد این عذرها، کفار را به خاطر تکذیبشان شدیداً توبیخ می فرماید.

اینکه کاهن و مجنون نبودن را مقید کرد به نعمت پروردگار، خواست مخصوصاً بر آن جناب منت گذارد، و بفرماید: کاهن نبودن و مجنون نبودن اختصاص به تو ندارد، بیشتر مردم همین طورند، ولی در تو نعمت خاصی است که نمی گذارد در

۱- مستند: آیه ۲۹ تا ۴۴سوره طور" فَذَکِّر فَما اَنتَ بِنِعمَهِ رَبِّکَ بِکاهِنٍ وَلا مَجنوُن ...! " المیزان ج۳۷ ص۳۵

صفاتی قرار گیری، و کهانت و دیوانگی و امثال آن از تو محال است، به خلاف سایر مردم که در معرض آن هستند:

« و تو در برابر حکم پروردگارت صبر کن!

که تو در تحت نظر مائی !

و پروردگارت را با حمدش تسبیح گوی!

هم در حال قیام،

و هم پاره ای از شب،

و هنگام صبح که ستارگان پنهان می شوند ! »

معراج رسول اللّه "ص"

اشاره

مستند: آیه۱سوره اسری " سُبحانَ الَّذی اَسری بِعَبدِهِ لَیلًا مِنَ الْمَسجِدِ الْحَرامِ اِلیَ الْمَسجِدِ الاَقصیَ!"المیزان ج۲۵ ص۱۰

شرح معراج در قرآن

قرآن مجید در این آیه وقوع معراج رسول الله"ص" از مسجد الحرام به مسجد الاقصی را بیان فرموده است. مسجد الاقصی همان بیت المقدس، و هیکلی است که داود و سلیمان علیهماالسلام برای بنی اسرائیل بنا نمودند، و خدا آن را خانه مقدس ایشان قرار داد.

" اَسری" به معنی سیر در شب است که نشان می دهد خداوند متعال رسول الله"ص" را شبانه سیر داده است. کلمه " لیلًا ،" نشان می دهد که این سیر همه اش در شب انجام گرفته است، هم رفتنش و هم برگشتنش.

مراد از " مسجد الاقصی" به قرینه آن که فرمود: - اَلَّذی بارَکنا حَولَهُ: یعنی مبارک کردیم پیرامون آن را - همان " بیت المقدس" است.

کلمه " اقصی" به معنای دوری است. اگر " مسجد بیت المقدس" را مسجد الاقصی نامیده بدین جهت است که این مسجد نسبت به مسجد الحرام و شهر مکه که محل زندگی رسول الله "ص" و مخاطبین اویند، دورتر است.

نتیجه این سیر دادن را قرآن کریم در عبارت « لِنُریَهُ مِن آیاتِنا، » بیان می کند و آن اینکه خداوند سبحان خواست: « تا پاره ای از آیات خود را به او نشان دهد ! »

سیاق کلام نشان می دهد که این آیات از آیات عظیم بوده است که در سوره نجم بدان اشاره کرده و فرموده:

« آیه های بزرگی از آیات پروردگارش را مشاهده نمود-

لَقَدَ رَای مِن آیاتِ رَبِّهِ الْکُبری ! »

در آخر آیه که فرمود خداوند متعال شنوای گفته های بندگان و بینای افعال آنان است دلالت دارد بر این که او تقاضای حال رسول گرامی خود را دیده که چنین اکرامی را اقتضا می کند، او را برای نشان دادن پاره ای از آیاتش شبانه سیر داده است.

این "اَسرای شبانه " و آثار مترتب بر آن یعنی نشان دادن آیات، امری بوده که از ساحت عظمت و کبریائی و موطن عزت و جبروت حق تعالی صادر شده، و در آن سلطنت عظمای او به کار رفته، و خداوند سبحان با آیات کبرای خود برای او تجلی کرده است!

معنای آیه این است که:

-باید تنزیه کند، تنزیه کردن مخصوص،

آن خدائی را که به عظمت و کبریائی اش بنده خود محمد را،

شبانه سیر داد،

نهایت قدرت و سلطنت خود را به وی نشان داد،

و در دل یک شب او را از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی برد،

همان بیت المقدسی، که پیرامونش را مبارک گردانیده بود!

و این بدان جهت کرد که عظمت و کبریائی،

و آیات کبرای خود را به وی بنمایاند،

چون او شنوای به گفتار و بصیر و دانای به حال او بود،

و می دانست که او لایق چنین مکرمتی است !

(۱)

معراج رسول الله "ص" نهایت کمال انسانی

در روایات اسلامی نکات بسیار زیادی درباره جزئیات معراج رسول الله"ص" آمده که موقف و مقام آن جناب را در پیشگاه ربوبی و حد نهایت سیر کمالی این رسول مکرم را نشان می دهد، از آن جمله روایتی است در کافی از حضرت امام صادق علیه السلام که به ابوبصیر فرمود:

« . . . در معراج، جبرئیل رسول الله "ص" را در موقفی برد و به او گفت:

-اینجا باش که در جائی قرار گرفته ای که تاکنون نه فرشته ای بدان راه یافته و نه پیغمبری !

اینجاست که پروردگارت صلاه می گزارد !

پرسید: چگونه صلات می گزارد ؟ گفت، می گوید:

-سُبّوُحٌ قُدّوُسٌ ! منم پروردگار ملائکه و روح !

رحمتم از غضبم پیشی گرفته است!

رسول الله"ص" گفت:

-عفوک ! عفوک !

. . .

امام فرمود: در آن حال نزدیکی رسول الله "ص" به پروردگار همانقدر بوده است که قرآن درباره اش فرموده:

« قابِ قَوسَینَ اَو اَدنی ! »

ابوبصیر به آن جناب عرض کرد:

-« قابِ قَوسَینَ اَو اَدنی ! » یعنی چه ؟

فرمود:

-مابین دستگیره کمان تا سر کمان !

سپس فرمود:

-میانه آن دو حجابی است دارای تلؤلؤ ! (به نظرم می رسد فرمود: حجابی است از زبرجد و دارای تلؤلؤ،) رسول خدا"ص" از دریچه ای به قدر سوراخ سوزن عظمتی را، که مگر خدا بداند, مشاهده نمود.

...

۱- مستند: تحلیل روایتی المیزان ج۲۵ ص۴۷

(صلواتی که در این روایت بود قاعدتاً باید درست باشد، چون معنای صلوات در اصل لغت به معنی میل و انعطاف است، میل و انعطاف از خدای سبحان به طوری که گفته شد رحمت، و از عبد دعاست! گفتاری هم که جبرئیل از خدای تعالی در صلواتش نقل کرد که می فرماید:

« رحمتم از غضبم پیشی گرفته ! »

خود مؤید این معناست، و به همین جهت بود که جبرئیل آن جناب را در آن موقف نگاه داشت، موقفی که هم او گفت – هیچ فرشته ای و پیغمبری بدانجا راه نیافته است!

لازمه این وصفی که برای آن موقف کرد، این است که موقف نامبرده واسطه ای میان خلق و خالق و آخرین حدی از کمال بوده که ممکن است یک انسان بدانجا برسد!

پس حد نامبرده همان حدی است که رحمت الهی در آن ظهور کرده و از آنجا به مادون و پائین تر افاضه می شود. به همین جهت در آنجا بازداشته شد تا رحمت خدای را به خود و به مادون خود ببیند!)

(۱)

معراج، و اتمام دین و انتخاب وزیر

از عبداله بن عباس روایت شده که گفت: « وقتی رسول الله"ص" به آسمان عروج نمود، جبرئیل او را به کنار نهری رسانید که آن را " نهر نور" گویند، و آیه " وَ جَعَلَ الظُّلُماتِ والنّوُر ! " اشاره به آن است.

وقتی به آن نهر رسیدند، جبرئیل او را گفت:

–ای محمد! به برکت خدا عبور کن !

چه خداوند چشمت را برایت نورانی کرده،

و جلوی رویت را وسعت داده است!

آری، این نهری است که تاکنون احدی از آن عبور نکرده است، نه فرشته ای مقرب، و نه پیامبری مرسل، تنها و تنها من روزی یک بار در آن آب تنی می کنم و وقتی بیرون می شوم بالهایم را به هم می زنم و هیچ قطره ای نیست که از بالم بچکد مگر آنکه خدای تعالی از آن قطره فرشته ای مقرب خلق می کند که بیست هزار روی و چهل هزار بال دارد، و به هر زبانی با لغتی جداگانه حرف می زند، که زبان دیگری آن را

۱- مستند: بحث روایتی المیزان ج۲۵ ص۳۱

نمی داند و نمی فهمد!

رسول خدا"ص" از آن نهر عبور کرد, تا رسید به حجاب ها - حجاب ها پانصد عدد بودند که میان هر دو حجابی پانصد سال راه بود.

آنگاه جبرئیل به وی گفت:

-ای محمد ! جلو برو !

رسول خدا"ص" پرسید:

-چرا با من نمی آئی ؟

گفت:

-من نمی توانم از اینجا پا فراتر بگذارم!

رسول خدا"ص" آن قدر که خدا می خواست جلو رفت تا آنکه گفتار خدای سبحان را شنید که می فرمود:

-من محمودم و تو محمدی !

اسمت را از اسم خود مشتق نمودم !

پس هرکه با تو بپیوندد من با او می پیوندم !

و هرکه با تو قطع کند من با او قطع می کنم !

پائین رو ! و به سوی بندگانم !

و ایشان را از کرامتی که به تو کردم خبر ده !

هیچ پیغمبری بر نگزیدم مگر آنکه برای او وزیری قرار دادم!

و تو پیغمبر من، و علی بن ابیطالب وزیر توست !

(۱)

اعتبار روایات مربوط به معراج

اشاره

اخبار معراج بسیار زیاد است و به حد تواتر می رسد. جمع کثیری از صحابه آن را نقل کرده اند، مانند: علی بن ابیطالب"ع"، مالك، شداد بن اویس، ابوسعید خدری، ابوهریره، عبداله بن مسعود، عمر بن خطاب، عبداله بن عمر، عبداله بن عباس، ابی بن کعب، سمره بن جندب، بریده، صهیب بن سنان، حذیفه بن یمان، سهل بن سعد، ابو ایوب انصاریف جابر بن عبداله، ابوالحمراء، ابوالدرداء، عروه، ام هانی، ام سلمه، عایشه و

۱- مستند: تحلیل روایات اسلامی المیزان ج۲۵ ص۵۳

اسماء دختر ابوبکر؛ که همگی از رسول خدا"ص" آن را نقل نموده اند.

در این روایات درباره زمان و مکان، و دو مرحله ای بودن معراج و کیفیت آن از لحاظ روحانی بودن یا جسمانی بودن نظراتی به شرح زیر اعلام شده است

۱– زمان و مکان آغاز معراج

از دانشمندان اسلامی هم همه آنهائی که کلامشان مورد اعتناست، اتفاق دارند بر این که معراج در مکه معظمه و قبل از هجرت به مدینه اتفاق افتاده است، همچنانکه خود آیه نیز نشان می دهد آن حضرت از مسجدالحرام در مکه به معراج رفته است.

در اینکه معراج در چه سالی اتفاق افتاده، نظرات مختلفی ابراز شده است. بعضی آن را در سال سوم بعثت و بعضی در سال پنجم یا ششم و بیشتر از آن دانسته اند.

در محل حرکت معراج نیز اختلاف در روایت وجود دارد. بعضی آن را " شعب ابیطالب" دانسته و گفته اند که آن حضرت از شعب ابیطالب به معراج رفته است، ولی خصوصیات و جزئیاتی را که برای آن تعریف می کنند، تصور نمی رود چنین خصوصیاتی در ایامی اتفاق افتاده باشد که ابیطالب علیه السلام در شعب محاصره و دست به گریبان شداید و بلایای زیاد بوده است!

به هر حال معراجی که آیه شریفه آن را اثبات می کند، معراجی که به بیت المقدس بوده، ابتدائش مسجدالحرام بوده است. و آیه شریفه در این معنا کمال ظهور را دارد.

۲– دو مرحله ای بودن معراج

آنچه باید خاطر نشان ساخت این است که روایات وارده از امامان اهل بیت، معراج را در دو نوبت می دانند، و از آیات سوره نجم هم همین معنا استفاده می شود، زیرا در آنجا دارد که :

« وَلَقَد رَآهُ نَزلَهً اُخری – به تحقیق آن را دفعه دیگری بدید ! »

بنابراین جزئیاتی که درباره معراج در روایات وارد شده و باهم سازگاری ندارند، ممکن است یک دسته از آنها مربوط به معراج اول و یک دسته دیگر راجع به معراج دوم بوده و پاره ای دیگر مشاهداتی باشد که آن حضرت در هر دو معراج مشاهده کرده است.

۳– جسمانی یا روحانی بودن معراج

بعضـی در کیفیـت معراج گفتـه انـد که هم روحـانی و هم جسـمانی بـوده است، و رسـول خـدا "ص" بـا بـدن خـاکی خـود از مسجدالحرام به بیت المقدس و از آنجا نیز با جسد

و روحش به آسمانها عروج نموده است.

برخی دیگر معتقدند آن حضرت با روح و جسدش تا بیت المقدس و از آنجا با روح شریفش به آسمانها عروج نموده است، و خود از رؤیاهای صادقی است که خداوند به پیغمبرش نشان داده است.

عده دیگری گفته اند: از اول تا به آخر حتی آسمانها را هم با جسد و روح خود معراج کرده است.

سابقه این امر در قرآن است، و آن معراج موسی بن عمران علیه السلام است که خدای تعالی او را با جسد و روحش تا طور سینا برد.

همچنین در قرآن مجید آمده که خداوند تعالی ابراهیم علیه السلام را تا آسمان دنیا بالا برد و ملکوت را به او نشان داد.

و حضرت عیسی علیه السلام را تا آسمان چهارم برده است:

« او را تا جائی بلند عروج دادیم ! »

و درباره رسول خدا"ص" در قرآن فرموده:

« فَکانَ قابَ قَوسَینَ - پس تا اندازه قاب دو قوسی رسید! »

و معلوم است که این به خاطر علوّ همت آن حضرت بود!

آنچه سزاوار است در این خصوص گفته شود، این است که، اصل اسراء و معراج از مسائلی است که هیچ راهی به انکار آن نیست! چون قرآن مجید درباره آن به تفصیل بیان فرموده و اخبار متواتره از رسول خدا"ص" و امامان اهل بیت"ع" بر طبق آن رسیده است.

اما درباره چگونگی جزئیات آن از ظاهر آیه و روایات محفوظ به قرائنی است که آیه را دارای ظهور نسبت به آن جزئیات می کنند، ظهوری که هیچگونه قابل دفع نیست! و با در نظر داشتن آن قرائن از آیه و روایات چنین استفاده می شود که:

-آن حضرت با روح و جسدش از مسجدالحرام تا مسجد الاقصی رفته است. و اما عروجش به آسمانها، از ظاهر آیات سوره نجم و صریح روایات بسیار زیادی بر می آید که این عروج واقع شده و به هیچ وجه نمی توان آن را انکار نمود، و چیزی که هست ممکن است بگوئیم که این عروج با روح مقدسش بوده است، ولی نه آن طور که قائلین به معراج روحانی معتقدند که به صورت رؤیای صادقانه بوده است، چه اگر صرف رؤیا می بود دیگر جا نداشت آیات قرآنی این

قدر درباره آن قدرت نمائی کنند، و در مقام اثبات کرامت درباره آن جناب برآیند!

مقصود از روحانی بودن آن این است که روح مقدس آن جناب به ماوراء این عالم مادّی، یعنی آنجا که ملائکه مقربین منزل دارند، و اعمال بندگان بدانجا منتهی و مقدرات از آنجا صادر می شود، عروج کرده, و آن آیات کبرای الهی را مشاهده و حقایق اشیاء و نتایج اعمال برایش مجسم شده است، و ارواح انبیاء عظام را ملاقات و با آنان گفتگو کرده است و ملائکه کرام را دیده و با آنان صحبت نموده است، و آیات الهیه ای را دیده که جز با عبارات: عرش، حجب و سرادقات تعبیر از آنها ممکن نبوده است! و این است معنای معراج روحانی !

(۱)

تاریخچه معراج در روایات اسلامی

اشاره

یکی از روایاتی که تفصیل کامل معراج رسول الله"ص" را بیان کرده، از امام صادق علیه السلام، در تفسیر قمی است.

در این روایت و در تمام روایاتی که به تواتر از حضرت محمد"ص" رسول گرامی اسلام در این باره نقل شده، نکاتی وجود دارد که به دلیل ارتباط مسئله با ماوراء الطبیعه به صورت تمثیل و تمثل بیان گردیده و اخبار معراج از این گونه مشاهدات مثالی پر است، و این معنا در تمام اخبار دیده می شود، و هیچ اشکالی هم ندارد. البته در برخی موارد نسبت به توضیح چنین مطالبی اشاره خواهد رفت:

۱- شروع حرکت

جبرئیل و میکائیل و اسرافیل اسبی به نام " براق" برای رسول الله"ص" آورده بودند. (براق اسبی است که برای مسافرت تا بیت المقدس و طی منازل اولیه و با سرعت مثالی به کار رفته است.)

یکی از این ملائکه مهار اسب را گرفت و یکی رکاب آن را، و یکی دیگر جامه رسول الله"ص" را در هنگام سواری مرتب کرد. در این موقع براق بنای چموشی گذاشت و

۱- مستند: روایات اسلامی المیزان ج۲۵ ص۱۴

جبرئیل لطمه ای به او زد و گفت:

-آرام باش ای براق !

قبل از این پیامبر، هیچ پیغمبری سوار تو نشده،

و بعد از این هم کسی مانند او سوارت نخواهد شد!

براق بعد از لطمه آرام شد، و او را مقداری که خیلی زیاد هم نبود، بالا برد، در حالی که جبرئیل هم همراهش بود، و آیات خدائی از آسمان و زمین را به وی نشان می داد.

۲- شرح وسیله حرکت

در مجمع البیان آمده که رسول الله"ص" فرمود: جبرئیل در موقعی که من در مکه بودم نزد من آمد و گفت:

-ای محمد برخیز!

من برخاستم و با او به طرف درب به راه افتادم و دیدم که میکائیل و اسرافیل هم با او آمده اند.

جبرئیل " براق " را که حیوانی بزرگتر از الاغ و کوچکتر از قاطر بود، و صورتی چون گونه انسان، و دمی چون دم گاو، و یالی چون یال اسب، و پاهائی چون پاهای شتر داشت, حاضر کرد، و بر پشت آن جُلی بهشتی بود، و دو بال از قسمت رانهایش جدا شده بود، و گامش به اندازه چشم اندازش بود.

جبرئیل به من گفت:

-سوار شو !

من سوار شدم و به راه افتادم تا به بیت المقدس رسیدم.

۳- مشاهدات بین راه مکه تا بیت المقدس

رسول الله"ص" فرمود: در حینی که داشتیم می رفتیم، ناگهان یک منادی از سمت راست ندایم داد که:

-هان ای محمد !

ولی من به گفته او توجهی نکردم. منادی دیگر از طرف چپم ندا داد که:

-هان ای محمد !

او را نیز پاسخی نگفته و التفاتی ننمودم.

زنی با دست و ساعد برهنه و غرق در زیورهای دنیوی به استقبالم آمد و گفت:

-ای محمد! به من نگاه کن تا با تو سخن گویم!

به او نیز التفات نکردم.

همچنان پیش می رفتم که ناگهان آوازی شنیدم که از شنیدنش ناراحت شدم, از آن نیز گذشتم.

(شرح این صداها متعاقباً بیان خواهد شد.)

۴- نماز پیامبر در طور سینا و بیت اللحم

اینجا بود که جبرئیل مرا پائین آورد و گفت:

-ای محمد! نماز بخوان !

من مشغول نماز شدم، سپس گفت:

-هیچ می دانی که کجاست که نماز می خوانی؟ گفتم: نه !

گفت:

-اینجا طور سیناست، همان جائی است که خداوند با موسی تکلم فرمود، تکلمی مخصوص!

آنگاه سوار شدم و خدا می داند که چقدر رفتیم که به من گفت:

-پیاده شو و نماز بگذار !

من پائین آمدم و نماز گزاردم. گفت:

-هیچ می دانی کجا نماز خواندی؟ گفتم: نه !

گفت:

-این بیت اللحم بود!

(بیت اللحم ناحیه ای است از زمین بیت المقدس، و همان جاست که عیسی بن مریم "ع" متولد شده است.)

۵– رسول الله "ص" در بیت المقدس و در نماز پیامبران

آنگاه سوار شدیم و به راه افتادیم تا به بیت المقدس رسیدیم. پس براق را به حلقه ای که قبلاً انبیاء مرکب خود را بدان می بستند بستم و وارد مسجد شدم، در حالی که جبرئیل همراه و در کنارم بود.

در آنجا به ابراهیم خلیل و موسی و عیسی علیهم السلام در میان عده ای از

خیل انبیاء که – خدا می داند چقدر بودند – برخورد نمودم، که همگی به خاطر من اجتماع کرده بودند و مهیای نماز بودند و من شکی نداشتم در این که جبرئیل جلو می ایستد و بر همه ما امامت می کند ولی وقتی صف نماز مرتب شد جبرئیل بازوی مرا گرفت و جلو برد و بر آنان امامت نمودم (و البته افتخار هم نمی کنم !)

۶– آزمایش های رسول الله"ص" و شرح ماجراهای بین راه

آنگاه خازنی نزدم آمد در حالی که سه ظرف همراه داشت: یکی شیر، یکی آب، و یکی شراب؛ و شنیدم که می گفت:

–اگر آب را بگیرد، هم خودش و هم امتش غرق می شوند، اگر شراب را بگیرد، هم خودش و هم امتش گمراه می گردند، و اگر شیر را بگیرد، هدایت شده و امتش نیز هدایت می شوند!

آنگاه فرمود: من شیر را گرفتم و از آن آشامیدم!

جبرئیل گفت:

–هدایت شدی و امتت نیز هدایت شد !

آنگاه از من پرسید:

–در مسیرت چه دیدی؟

گفتم: هاتفی را شنیدم که از طرف راستم مرا صدا زد.

جبرئیل پرسید:

–آیا تو هم جوابش دادی؟

گفتم: نه ! و هیچ به سویش توجه نکردم! گفت:

–او مبلغ یهود بود, و اگر پاسخش گفته بودی امتت بعد از خودت به یهودیگری می گرائیدند!

سپس پرسید:

–دیگر چه دیدی ؟

گفتم: هاتفی از طرف چپم صدایم زد! جبرئیل پرسید:

-آیا تو جوابش دادی؟

گفتم: نه ! و توجهی هم به سویش نکردم! گفت:

-او داعی مسیحیت بود, و اگر جوابش می دادی امت تو بعد از تو مسیحی می شدند!

آنگاه پرسید:

-چه کسی از پیش رویت در آمد؟

گفتم: زنی دیدم با بازوانی برهنه که بر او بود همه زیورهای دنیوی، و به من گفت: ای محمد به سوی من نگر تا با تو سخن گویم !

جبرئیل پرسید: آیا تو هم با او سخن گفتی؟ گفتم: نه به او توجهی کردم و نه سخن گفتم!

گفت: او دنیا بود! و اگر با او همکلام می شدی امت تو دنیا را بر آخرت ترجیح می دادند!

آنگاه آوازی هول انگیز شنیدم که مرا به وحشت انداخت.

جبرئیل گفت:

-ای محمد می شنوی؟ گفتم: آری !

گفت:

-این سنگی است که من هفتاد سال قبل از لب جهنم به داخل آن پرتاب کردم, الان در قعر جهنم جای گرفت و این صدا از آن بود !

(اصحاب می گویند: به همین جهت رسول خدا"ص" تا زنده بود, خنده نکرد!)

۷- شروع معراج آسمانی رسول الله"ص"

آنگاه رسول الله"ص" فرمود: جبرئیل بالا رفت و من هم با او بالا رفتم تا به آسمان دنیا رسیدیم.

(در مجمع البیان، در شرح بالا رفتن و وسیله آن نوشته که رسول الله"ص" فرمود: جبرئیل دست مرا گرفت و بالای صخره برد و در آنجا نشاند که ناگهان نردبام و معراجی را دیدم که هرگز به زیبائی و جمال آن ندیده بودم. پس به آسمان صعودم داد و عجایب و ملکوتش را دیدم و ملائکه آنجا به من سلام کردند.)

۸- مشاهده فرشتگان(در آسمان اول – آسمان دنیا)

رسول الله"ص" فرمود:

وقتی به آسمان دنیا رسیدیم، در آن فرشته ای را دیدم که او را اسماعیل

می گفتند و هم او بود صاحب " خطفه" که خدای عزوجل درباره اش فرموده: « اِلّا مَن خَطِفَ الْخَطفَةَ فَاتَّبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ - مگر کسی که خبر را بقاپد, پس تیر شهاب او را دنبال می کند! » او هفتاد هزار فرشته زیر فرمان داشت، که هریک از آنان هفتاد هزار فرشته دیگر زیر فرمان داشتند.

فرشته نامبرده پرسید:

-ای جبرئیل این کیست که همراه توست؟ گفت:

-این محمد رسول خدا ست! پرسید:

-مبعوث هم شده؟ گفت: آری !

فرشته در را باز کرد و من به او سلام کردم او نیز به من سلام کرد و من جهت او استغفار کردم، او نیز جهت من استغفار کرد و گفت:

-مرحبا به برادر صالح و پیغمبر صالح !

و همچنین, ملائکه یکی پس از دیگری به ملاقاتم می آمدند تا به آسمان دوم وارد شدم.

۹- مشاهده جهنم

در آنجا هیچ فرشته ای ندیدم، مگر آنکه خوش و خندان یافتم، تا اینکه فرشته ای دیدم که از او مخلوقی بزرگتر ندیده بودم، فرشته ای بود کریه المنظر و غضبناک و او نیز مانند سایرین با من برخورد نمود و هرچه آنها گفتند او نیز گفت و هر دعا که آنها در حق من کردند، او نیز کرد. اما در عین حال هیچ خنده ای نکرد، برخلاف آنچه که دیگر ملائکه می کردند.

پرسیدم: ای جبرئیل این که باشد که این چنین مرا به فزع انداخت؟

جبرئیل گفت:

-جا دارد که ترسیده شود! خود ما هم همگی از او می ترسیم! او خازن و مالک جهنم است و تا کنون خنده نکرده است. و از روزی که خدا او را متصدی جهنم کرده تا به امروز روز به روز بر غضب و غیظ خود نسبت به دشمنان خدا و گنهکاران می افزاید و خداوند به دست او از ایشان انتقام می گیرد و اگر بنا بود به روی احدی تبسم کند، چه آنها که قبل از تو بودند و چه بعدی ها, قطعاً به روی تو تبسم می کرد.

پس من بر او سلام کردم و او بر من سلام کرد و به نعیم بهشت بشارتم داد.

پس من به جبرئیل گفتم:

-آیا ممکن است او را فرمان دهی تا آتش دوزخ را به من نشان دهد؟

جبرئیل یعنی آن کسی که دارای مقامی است که خداوند متعال درباره اش فرموده: « مُطاعٌ ثَمَّ اَمین ! » گفت: آری؟ و به آن فرشته گفت:

-ای مالك! آتش را به محمد نشان بده !

او پرده جهنم را بالا زد و دری از آن را باز نمود و لهیبی از آن بیرون جست و به سوی آسمان سرکشید و همچنان بالا گرفت که گمان کردم مرا نیز خواهد گرفت. به جبرئیل گفتم:

-دستور بده پرده اش را بیندازد!

او نیز مالك را گفت تا به حال اولش برگرداند.

۱۰- دیدار با آدم ابوالبشر

آنگاه به سیر خود ادامه دادم. مردی گندمگون و فربه را دیدم و از جبرئیل پرسیدم این کیست؟ گفت:

-این پدرت آدم است !

سپس مرا بر آدم عرضه نمود و گفت:

-این ذریّه توست !

آدم گفت:

-آری ! روحی طیب و بوئی طیب، از جسدی طیب !

رسول خدا "ص" در اینجا که رسید سوره مطففین را از آیه هفدهم تا آخر سوره تلاوت فرمود:

« کَلاّ اِنَّ کِتابَ الاَبرارِ لَفی عِلِّیّینَ وَما اَدریاکَ ما عِلِّیونَ کِتابٌ مَرقوُمٌ یَشهَدُهُ الْمُقَرَّبوُنَ ...! »

پس آنگاه فرمود: من به پدرم آدم سلام کردم، او هم بر من سلام کرد. من جهت او استغفار نمودم، او هم جهت من استغفار کرد و گفت:

-مرحبا به فرزند صالحم، پیغمبر صالح و مبعوث در روزگار صالح !

۱۱– دیدار با ملک الموت

آنگاه به فرشته ای از فرشتگان گذشتم که در مجلسی نشسته بود، فرشته ای بود که همه دنیا در میان دو زانویش قرار داشت. در این میان دیدم لوحی از نور در

دست دارد و آنرا مطالعه می کند و در آن چیزی نوشته بود و او سرگرم دقت در آن بود، نه به چپ می نگریست و نه به راست و قیافه ای چون قیافه مردم اندوهگین به خود گرفته بود!

پرسیدم این کیست، ای جبرئیل ؟

گفت:

-این ملك الموت است که دائماً سرگرم قبض ارواح است!

گفتم: مرا نزدیکش ببر تا قدری با او صحبت کنم. وقتی مرا نزدیکش برد، سلامش کردم و جبرئیل وی را گفت که این محمد نبی رحمت است، که خدایش به سوی بندگان گسیل و مبعوث داشته است!

عزرائیل مرحبا گفت و با جواب سلام تحیتم داد و گفت:

-ای محمد مژده باد تو را که تمامی خیرات را می بینم که در امت تو جمع شده است!

گفتم:

-حمد خدای منان را که منت ها بر بندگان خود دارد! این خود از فضل پروردگارم است! آری، رحمت او شامل حال من است!

جبرئیل گفت:

-این از همه ملائکه شدیدالعمل تر است!

پرسیدم:

-آیا هرکه تاکنون مرده و از این به بعد می میرد، او جانش را می گیرد؟

گفت: آری !

از خود عزرائیل پرسیدم:

-آیا هرکس, در هرجا به حال مرگ می افتد تو او را می بینی؟ و در آن واحد بر بالین همه آنها حاضر می شوی؟

گفت: آری !

ملـک الموت اضـافه کرد که تمامی دنیا در برابر آنچه خـدا مسـخر من کرده و مرا بر آن سـلطنت داده، بیش از یک پول سـیاه نمی ماند که در دست مردی باشد و آن را در دست بگرداند. من هیچ خانه ای نیست مگر آنکه در هر روز

پنج نوبت وارسی می کنم و وقتی می بینم مردمی برای مرده خود گریه می کنند، می گویم: گریه مکنید که باز نزد شما بر می گردم! و اینقدر می آیم و می روم تا احدی از شما را باقی نگذارم!

رسول خدا"ص" فرمود:

-ای جبرئیل! فوق مرگ طامه ای نیست؟

جبرئیل گفت:

-مسائل بعد از مرگ شدیدتر از خود مرگ است !

۱۲- مشاهده وضع حرام خواران

آنگاه به راه خود ادامه دادیم تا به مردمی رسیدیم که پیش رویشان طعام هائی از گوشت پاک و طعام هائی دیگر از گوشت ناپاک بود و ناپاک را می خوردند و پاک را فرو می گذاشتند. پرسیدم: ای جبرئیل اینها کیانند؟ گفت:

-اینها حرام خوران از امت تواند که حلال را می گذارند و از حرام لذت می برند!

۱۳- مشاهده فرشته موکّل زمین

فرمود: آنگاه فرشته ای از فرشتگان را دیدم که خداوند امر او را عجیب کرده بود، چه نصفی از جسد او آتش و نصف دیگرش یخ بود، نه آتش یخ را آب می کرد و نه یخ آتش را خاموش می ساخت.

او با صدای بلند داد می زد:

-منزه است خدائی که حرارت این آتش را گرفته و نمی گذارد این یخ را آب کند, و برودت یخ را گرفته و نمی گذارد این آتش را خاموش سازد!

بارالها ! ای خدائی که میان آتش و آب را سازگاری دادی، میان دلهای بندگان با ایمانت الفت قرار ده !

پرسیدم: ای جبرئیل این کیست؟

گفت:

-فرشته ای است که خدا او را به اکناف آسمان و اطراف زمین ها موکل نموده است و او خیرخواه ترین ملائکه است و نسبت به

بندگان مؤمن از سکنه زمین! و از روزی که خلق شده همواره این دعا را که شنیدی به جان آنان می کند.

و دو فرشته در آسمان دیدم که یکی می گفت:

-پروردگارا ! به هر کس که انفاق می کند، خلف و جاپرکنی بده!

و به هرکس که از ا نفاق دریغ می ورزد، تلف و کمبودی بده !

۱۴- مشاهده صورت واقعی اعمال انسانها

آنگاه به سیر خود ادامه دادم و به اقوامی برخوردم که لبهائی داشتند مانند لبهای شتر، گوشت پهلویشان را قیچی می کردند و به دهانشان می انداختند. از جبرئیل پرسیدم اینها کیانند؟

گفت:

-سخن چینان و مسخره کنندگان اند!

باز به سیر خود ادامه دادم و به مردمی برخوردم که فرق سرشان را با سنگ های بزرگ می کوبیدند، پرسیدم اینها کیانند؟

گفت:

-کسانی هستند که نماز عشاء را نخوانده می خوابند!

باز به سیر خود ادامه دادم و به مردمی برخوردم که آتش در دهانشان می انداختند و از پائین شان بیرون می آمد.

پرسیدم: اینها کیانند؟ گفت:

-اینها کسانی اند که اموال یتیمان را به ظلم می خورند، که در حقیقت آتش می خورند و به زودی به سعیر جهنم می رسند!

آنگاه پیش رفتم و به اقوامی برخوردم که از بزرگی شکم احدی از ایشان قادر به برخاستن نبود.

از جبرئیل پرسیدم, اینها چه کسانی هستند؟

گفت:

-اینها کسانی هستند که ربا می خورند و بر نمی خیزند مگر برخاستن کسی که شیطان ایشان را مس نموده و در نتیجه مخبط شان کرده است!

در این میان به راه آل فرعون بگذشتم که صبح و شام بر آتش عرضه می شدند و می گفتند:

-پروردگارا ! قیامت کی برپا می شود؟

رسول خدا"ص" فرمود: پس، از آنجا گذشته و به عده ای از زنان برخوردم که از پستانهای خود آویزان بودند و از جبرئیل پرسیدم اینها چه کسانی اند؟

گفت:

-اینها زنانی هستند که اموال همسران خود را به اولاد دیگران ارث می دادند!

آنگاه رسول خدا"ص" فرمود: غضب خداوند شدت یافت درباره زنی که فرزندی را که از یک فامیل نبود، داخل آن فامیل کرد و او در آن فامیل به عورات ایشان واقف گشته و اموال آنان را حیف و میل کرده است!

۱۵- مشاهده تسبیح فرشتگان

آنگاه فرمود: از آنجا گذشتم و به عده ای از فرشتگان خدا برخوردم که خدا به هر نحو که خواسته خلقشان کرده و صورت هایشان را هر طور که خواسته، قرار داده است. هیچ یک از اعضای بدنشان نبود مگر آنکه جداگانه از همه جانب و به آوازهای مختلف خدا را حمد و تسبیح می کرد و فریاد آنان به ذکر خدا و گریه از ترس او بلند بود!

من از جبرئیل پرسیدم: اینها چه کسانی اند؟

جبرئیل گفت:

-خداوند اینها را همین طور که می بینی خلق کرده است و از روزی که خلق شده اند هیچ یک از آنان به رفیق پهلو دستی خود نگاه نکرده و حتی یک کلمه با او حرف نزده است و از ترس خدا و خشوع در برابر او به بالای سر خود و پائین پایش نظر نینداخته است!

من به ایشان سلام کردم، آنها بدون اینکه به من نگاه کنند با اشاره جواب دادند. آری! خشوع در برابر خدای سبحان اجازه چنین توجهی به ایشان نداد!

جبرئیل مرا معرفی کرد و گفت:

-این محمد, پیغمبر رحمت است، که خدایش به سوی بندگان خود

به عنوان نبوت و رسالت گسیل داشته است.

آری! این خاتم النبیین و سید المرسلین است!

آیا با او حرف نمی زنید؟

ملائکه وقتی این را شنیدند، روی به من آورده و سلام کردند و احترام نمودند و مرا و امتم را به خیر مژده دادند!

۱۶- ملاقات رسول الله"ص" با عیسی و یحیی "ع"(در آسمان دوم)

سپس به آسـمان دوم صـعود کردیم و در آنجا ناگهان به دو مرد برخوردیم که شـکل هم بودند. از جبرئیل پرسیدم: این دو تن کیانند؟

جبرئیل گفت:

-اینان دو پسر خاله های تو "یحیی" و "عیسی بن مریم" علیهماالسلامند.

من بر آن دو سلام کردم، ایشان نیز بر من سلام کردند و برایم طلب مغفرت نمودند و من هم برای ایشان طلب مغفرت کردم.

به من گفتند:

-مرحبا به برادر صالح، و پیغمبر صالح !

در این میـان نگـاهم به ملائکه ای افتاد که در حال خشوع بودنـد. خداونـد روی آنها را آنطور که خواسـته بود قرار داده بود و احدی از ایشان نبود مگر اینکه خدای را به حمدش و با صوت های مختلف تسبیح می کردند.

۱۷- ملاقات رسول الله"ص" با یوسف "ع"(در آسمان سوم)

آنگاه به آسمان سوم صعود کردیم و در آنجا به مردی برخوردم که صورتش آنقدر زیبا بود که از هر خلق دیگری زیباتر بود، آنچنان که ماه شب چهارده از ستارگان زیباتر است.

از جبرئیل پرسیدم این کیست ؟

گفت:

-این برادرت یوسف است!

من بر او سلام کردم و جهتش استغفار نمودم، او هم بر من سلام کرد و برایم.

طلب مغفرت نمود و گفت:

-مرحبا بر پیامبر صالح, برادر صالح, و مبعوث در زمان صالح !

در این بین ملائکه ای دیدم که در حال خشوع بودند و به همان نحوی که درباره ملائکه آسمان دوم توصیف کردم و جبرئیل همان حرف هائی که در آسمان دوم در معرفی من زد، اینجا نیز به میان آورد، ایشان هم همان عکس العمل دیگران را نشان دادند.

۱۸- ملاقات رسول الله"ص" با ادریس "ع"(در آسمان چهارم)

آنگاه به سوی آسمان چهارم صعود کردیم و در آنجا مردی را دیدم و از جبرئیل پرسیدم: این مرد کیست؟

گفت:

-این ادریس است، که خداوند به مقام بلندی رفعتش داده است.

من به او سلام کردم و برایش طلب مغفرت نمودم. او نیز جواب سلامم را داد و برایم طلب مغفرت نمود.

در اینجا نیز از ملائکه در حال خشوع همان را دیدم که در آسمانهای قبلی دیده بودم. همه مرا و امتم را بشارت به خیر دادند.

بعلاوه در آنجا فرشته ای دیدم که بر تخت نشسته و هفتاد هزار فرشته زیر فرمان داشت، که هر یک از آنها هفتاد هزار ملک زیر فرمان داشتند.

در اینجا به خاطر رسول الله"ص" خطور کرد که نکند این همان باشد، پس جبرئیل با صیحه و فریاد به او گفت: بایست ! و او اطاعتش نموده و به پا خاست و تا قیامت همچنان خواهد ایستاد!

۱۹- ملاقات رسول الله"ص" با هارون "ع"(در آسمان پنجم)

آنگاه به آسمان پنجم صعود کردیم و در آنجا مردی سالخورده و درشت چشم دیدم که به عمرم پیرمردی به آن عظمت ندیده بودم و نزد او جمع کثیری از امتش بودند. من از کثرت ایشان خوشم آمد و از جبرئیل پرسیدم: این کیست؟

گفت:

-این پیغمبری است که امتش دوستش می داشتند. این هارون پسر عمران است!

من سلامش کردم و جوابم داد. برایش طلب مغفرت کردم، او نیز برای من طلب مغفرت نمود.

در همان آسمان باز از ملائکه در حال خشوع همان را دیدم که در آسمانهای قبلی دیده بودم.

۲۰- ملاقات رسول الله"ص" باموسی کلیم الله "ع"(درآسمان ششم)

آنگاه به آسمان ششم صعود نمودیم و در آنجا مردی بلند بالا و گندمگون دیدم که گوئی از قبیله " شنوه " عرب است. (مردان این قبیله عرب به بلندی قد معروفند.) اگر هم دو تا پیراهن روی هم می پوشید، باز موی بدنش از آنها بیرون می زد.

شنیدم که می گفت:

-بنی اسرائیل گمان کردند که من محترم ترین فرزندان آدم نزد پروردگار هستم و حال آنکه این مرد گرامی تر از من است!

از جبرئیل پرسیدم: این کیست؟

گفت:

-این برادر تو موسی بن عمران است!

پس او را سلام کردم، او نیز به من سلام کرد. من جهت او و او جهت من استغفار کردیم.

و باز در آنجا از ملائکه در حال خشوع همان ها را دیدم که در آسمانهای قبلی دیده بودم.

۲۱- ملاقات رسول الله"ص" با ابراهیم خلیل الله "ع"(در آسمان هفتم)

رسول الله "ص" سپس فرمود: آنگاه به آسمان هفتم صعود کردیم و در آنجا به هیچ فرشته ای از فرشتگان عبور ندادیم، مگر آنکه گفتند:

-ای محمد! حجامت کن! و به امتت بگو حجامت کنند!

در آنجا مردی را دیدم با سر و ریش جوگندمی که بر یک کرسی نشسته بود.

از جبرئیـل پرسـیدم: این کیست که تـا آسـمان هفتم بالاـ آمـده و در کنار بیت المعمور و در جوار پروردگار عالم، مقام گرفته است؟

گفت:

-ای محمد! این پدر تو ابراهیم است!

و در اینجا محل تو و منزل پرهیزکاران از امت توست!

آنگاه, رسول خدا"ص" این آیه را تلاوت فرمود:

« اِنَّ اوُلی النّاس بِابراهیمَ لَلَّذینَ اَتَّبَعوُهُ وَ هذاالنَّبیُّ وَالَّذینَ آمَنوُا, وَاللهُ وَلِیِّ المُؤ مِنینَ ! »

پس به وی سلام کردم، بعد از جواب سلامم گفت:

-مرحبا بر پیغمبر صالح، فرزند صالح, و مبعوث در روزگار صالح !

در آنجـا نیز از ملاـئکه در حـال خشوع همان را دیـدم که در دیگر آسـمانها دیـده بودم. ایشان نیز مرا و امتم را به خیر بشارت دادند!

۲۲- مشاهده دریاهای نور و ظلمت(درآسمان هفتم)

رسول خـدا"ص" اضافه کرد که در آسـمان هفتم دریاها از نور دیدم که آن چنان تلؤلؤ داشت که چشم ها را خیره می ساخت و دریاهـا از ظلمت و دریاها از رنـج دیـدم که نعره می زد و هر وقت وحشت مرا می گرفت یا منظره هول انگیزی می دیـدم از جبرئیل پرسش می کردم، می گفت:

-بشارت باد تو را ای محمد!

شکر این کرامت الهی را به جای آر !

و خدای را در برابر این رفتاری که با تو کرد، سپاسگزای کن!

خداوند هم دل مرا با گفتار جبرئیل سـکونت و آرامش می داد. وقتی این گونه تعجب ها و وحشت ها و پرسشـهایم بسیار شد، جبرئیل گفت:

-ای محمد! آنچه می بینی به نظرت عظیم و تعجب آور می آید، اینها که می بینی یک خلق از مخلوقات پروردگار توست!

پس فکر کن خالقی که این ها را آفریده، چقدر بزرگ است!

با این که آنچه تو ندیده ای خیلی بزرگتر است از آنچه دیده ای !

آری ! میان خدا و خلقش هفتاد هزار حجاب است،

و از همه خلایق نزدیک تر به خدا من و اسرافیلم،

و بین ما و خدا چهار حجاب فاصله است،

حجابی از نور،

و حجابی از ظلمت،

و حجابی از ابر،

و حجابی از آب !

۲۳- مشاهده تسبیح خروس سحری

(در آسمان هفتم)

رسول خدا "ص" افزود: از عجایب خلق خدا، که هر کدام بر آنچه که خواسته اوست، مسخر ساخته، خروسی دیدم که دو بالش در بطون زمین های هفتم و سرش نزد عرش پروردگار است و این خود فرشته ای از فرشتگان خدای تعالی است که او را آن چنان که خواسته خلق کرده است.

دو بال این خروس در بطون زمین های هفتم بوده و آن وقت رو به بالا گرفته تا سر از هوا در آورده و از آنجا به آسمان هفتم و از آنجا همچنان بالا گرفته, تا اینکه شاخش نزدیک به عرش خدا رسیده است!

شنیدم که می گفت:

-منزه است پروردگار من!

هرچه هم که بزرگ باشی،

نخواهی دانست که پروردگارت کجاست،

چون شأن او عظیم است!

این خروس دو بال در شانه داشت که وقتی باز می کرد، از شرق و غرب می گذشت و چون سحر می شد بالها را باز می کرد و به هم می زد و به تسبیح خدا بانگ بر می داشت و می گفت:

-منزه است خدای ملك قدوس!

منزه است خدای کبیر متعال!

معبودی نیست جز خدای حی و قیوم!

و وقتی این را می گفت، خروس های زمین همگی شروع به تسبیح می کردند، و بالها را به هم می زدند و مشغول خواندن می شدند و چون او ساکت می شد همگی

آنها ساکت می شدند.

این خروس پرهائی ریز و سبز رنگ و پری سفید داشت، که سفیدی اش از هر چیز سفیدی که دیده بودم بیشتر بود و زغب (پرهای ریز) سبزی هم زیر پرهای سفید داشت، آن هم سبز تر از هر چیز سبزی بود که دیده بودم.

۲۴- ورود رسول الله "ص" به بیت المعمور

رسول خدا"ص" چنین ادامه داد: سپس به اتفاق جبرئیل به راه افتادم و وارد بیت معمور شدم و در آنجا دو رکعت نماز خواندم و عده ای از اصحاب خود را با خود دیدم با لباس های نو، و عده ای دیگر با لباس های کهنه, آنها که لباس های نو در بر داشتند با من به بیت معمور در آمدند و آن دیگر نفرات به جای ماندند.

۲۵- انهار بهشتی " کوثر" و " رحمت "

از آنجا بیرون آمدم و دو نهر را در اختیار خود دیدم یکی به نام " کوثر" و دیگری به نام " رحمت ". از نهر کوثر آب نوشیدم و در نهر رحمت شستشو کردم و آن گاه هر دو برایم رام شدند، تا اینکه وارد بهشت گشتم، که ناگهان در دو طرف آن خانه های خودم و اهل بیتم را دیدم و دیدم که خاکش مانند مشک معطر بود!

دختری را دیدم که در نهرهای بهشت غوطه می خورد. پرسیدم: دختر تو از کیستی؟ گفت: از آن "زید بن حارث ام صبح" این مژده را به زید دادم.

۲۶- مشاهده درخت طوبی

نگاهم به مرغان بهشت افتاد که مانند شتران بختی (عجمی) بودند. انار بهشت را دیدم که مانند سطل های بزرگ بود.

درختی دیدم که از بزرگی آن قدر بود که اگر مرغی می خواست دور تنه آن را طی کند، هفتصد سال می بایستی پرواز کند و در بهشت هیچ خانه ای نبود مگر اینکه شاخه ای از آن درخت بدانجا سرکشیده بود.

از جبرئیل پرسیدم: این درخت چیست؟ گفت:

-این درخت طوبی است که خداوند آن را به بندگان صالح خود وعده داده و فرموده: « طوُبی لَهُم وَ حُسنَ مَـآب طوبی و سرانجام نیک مر ایشان راست! »

۲۷- مشاهده درخت سدره المنتهی

رسول خدا"ص" فرمود: وقتی وارد بهشت شدم به خود آمدم و از جبرئیل از آن دریاهای هول انگیز و عجایب حیرت انگیز پرسش نمودم, گفت:

–اینها سرادقات و حجاب هائی هستند که خداوند سبحان به وسیله آنها خود را در پرده انداخته و اگر این حجاب ها نبود، نور عرش تمامی آنچه را که در آن بود، هتك می کرد و از پرده بیرون می ریخت!

آنگاه به درخت سدره المنتهی رسیدم, که یك برگ آن یك امتی را سایه می افکند و فاصله من با آن درخت همانقدر بود که خدای تعالی درباره اش فرموده:

« قابَ قَوسَینِ اَو اَدنی ! »

۲۸– تعلیمات مستقیم الهی به رسول الله"ص"

در اینجا بود که خداوند ندایم داد و فرمود:

–« آمَنَ الرَّسولُ بِما اُنزِلَ اِلَیهِ مِن رَبِّهِ ! »

و من در پاسخ, از قول خودم و امتم عرض کردم:

–« وَالْمؤُمِنوُنَ کُلٌ آمَنَ بِاَللهِ وَ مِلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسِلِهِ لانُفَرِّق بَینَ

اَحَدٍ مِن رُسُلِهِ, وَ قالوُا سَمِعنا وَ اَطِعنا غُفرانَکَ رَبَّنا وَ اِلَیکَ الْمَصیرُ ! »

خدای تعالی فرمود:

–« لا یُکَلِّفُ اللهِ نَفساً اِلاّ وُسعَها, لَها ماکَسَبَت وَ عَلَیها ماَاکتَسَبَتْ ! »

من عرض کردم:

–« رَبَّنا لا تؤُآخِذنا اِن نَسِیْنا اَو اَخطأنا ! »

خدای تعالی فرمود:

–« تو را مؤآخذه نمی کنم ! »

عرض کردم:

-« رَبَّنا وَلا تَحمِّل عَلَینا اِصراً کَما حَمَلتَهُ عَلی الَّذینَ مِن قَبلِنا ! »

خداوند تعالی خطاب فرمود:

-« نه, تحمیلت نمی کنم ! »

من عرض کردم:

-« رَبَّنا وَلا تُحَمِّلنا مالا طاقَهَ لَنا بِهِ !

- وَ اَعفُ عَنّا ! وَ اغْفِرلَنا ! وَ ارحَمنا !

- اَنتَ مَولَینا !

- فَانصُرنا عَلیَ الْقَوْمِ الْکافِرینَ ! »

خدای تعالی فرمود:

-« این را که خواستی به تو و به امت تو دادم ! »

(امام صادق علیه السلام در اینجا فرمود: - هیچ مهمانی به درگاه خدای تعالی گرامی تر از رسول خدا"ص" در آن وقتی که این تقاضا ها را برای امتش می کرد، نبوده است!)

رسول خدا"ص" عرض کرد:

-« پروردگارا !

تو به انبیاء خود فضایلی کرامت فرمودی،

به من نیز عطیه ای کرامت کن ! »

فرمود:

-« به تو نیز در میان آنچه که داده ام دو کلمه عطیه داده ام که در زیر عرشم نوشته شده، و آن کلمه:

-لاحَولَ وَلا قُوَّهَ اِلّا بِالله !

و کلمه:

-لا مَنجاً مِنکَ اِلّا اِلَیک !

است.

۲۹- تعلیمات ملائکه به رسول الله "ص"

رسول خدا"ص" فرمود: در این جا ملائکه هم کلامی را به من آموختند تا در هر صبح و شام بخوانم و آن این است:

-« خدایا اگر ظلم می کنم، دلگرم به عفو تو هستم !

و اگر گناه می کنم، پناهنده به مغفرت تو هستم !

خدایا ذلتم از دلگرمی به عزت توست!

فقرم پناهنده به غنای توست !

و وجه فانی ام مستجیر به وجه باقی توست !

اللّهم ان ظلمی اصبح مستجیراً بعفوک!

–و ذنبی اصبح مستجیراً بمغفرتک!

–و ذلّی اصبح مستجیراً بعزتک !

–و فقری اصبح مستجیراً بغناک!

–و وجهی الفانی اصبح مستجیراً بوجهک الباقی الذی لایفنی !»

و من این را در موقع عصر می خوانم .

۳۰– فرشته مؤذن، و تعلیم اذان

آنگاه صدای اذانی شنیدم و ناگهان دیدم فرشته ای است که دارد اذان می گوید، فرشته ای است که تا قبل از آن شب کسی او را در آسمان ندیده بود.

وقتی دو نوبت گفت:

–الله اکبر ! الله اکبر !

خدای تعالی فرمود:

–درست می گوید بنده من، من از هر چیز بزرگترم !

او گفت:

–اشهد ان لا اله الاّ الله ! اشهد ان لا اله الاّ الله !

خدای تعالی فرمود:

–راست می گوید بنده ام, منم الله! که معبودی نیست الاّ من! و معبودی نیست به غیر از من !

او گفت:

–اشهد انّ محمداً رسول الله ! اشهد انّ محمداً رسول الله !

پروردگار فرمود:

–راست می گوید بنده ام! محمد بنده! و فرستاده من است! و من او را مبعوث کرده ام !

او گفت:

–حیّ علی الصلوه ! حیّ علی الصلوه !

خدای تعالی فرمود:

–راست می گوید بنده من! و به سوی واجب من دعوت می کند، هرکس از روی رغبت و به امید اجر دنبال واجب من برود، همین رفتنش کفاره گناهان گذشته او خواهد بود!

او گفت:

-حیّ علی الفلاح ! حیّ علی الفلاح !

خدای تعالی فرمود:

-آری نماز صلاح و نجاح و فلاح است !

آنگاه در همان آسمان بر ملائکه امامت کردم و نماز گزاردم آنطور که در بیت المقدس بر انبیاء امامت کرده بودم.

(ناگفته نماند: این روایت از دستبرد عامه محفوظ نمانده وگرنه

جا داشت « حی علی خیر العمل! » هم در آن ذکر شده باشد!!)

۳۱- تشریع نماز های واجب

سپس فرمود: بعد از نماز مهی چون ابر مرا فراگرفت و به سجده افتادم. پروردگارم مرا ندا داد:

-من بر همه انبیاء قبل از تو پنجاه نماز واجب کرده بودم،

همان پنجاه نماز را بر تو و امت تو نیز واجب کردم!

این نماز هارا در امتت بپای دار !

رسول خدا"ص" می گوید:

من برخاسته و به طرف پائین به راه افتادم. در مراجعت به ابراهیم"ع" برخوردم، چیزی از من نپرسید، به موسی"ع" برخوردم، پرسید: چه کردی ؟

گفتم: پروردگارم فرمود: بر هر پیغمبری پنجاه نماز واجب کردم و همان را بر تو و امتت نیز واجب کردم.

موسی گفت:

-ای محمد! امت تو آخرین امت هاست و نیز ناتوان ترین امت هاست، پروردگار تو نیز هیچ خواسته ای برایش زیاد نیست و امت تو طاقت اینهمه نماز را ندارد، برگرد و درخواست کن تا قدری بر امت تو تخفیف دهد.

من به سوی پروردگارم برگشتم تا به سدره المنتهی رسیدم و در آنجا به سجده افتادم و عرض کردم:

-پروردگارا ! پنجاه نماز بر من و امتم واجب کردی که نه من طاقت آن را دارم و نه امتم. پروردگارا قدری تخفیفم بده !

خدای تعالی ده نماز تخفیفم داد.

بار دیگر نزد موسی برگشتم و قصه را گفتم، گفت تو و امت طاقت این مقدار را هم ندارید، برگرد!

به سوی پروردگارم برگشتم ده نماز دیگر از من برداشت.

نزد موسی شدم و قصه را گفتم. گفت باز هم برگرد!

و در هر بار که بر می گشتم تخفیفی می گرفتم تا آنکه پنجاه نماز را به ده نماز رساندم و نزد موسی برگشتم. گفت:

-نه طاقت این را هم نداری !

به درگاه خدا شدم و پنج نماز دیگر تخفیف گرفتم و برگشتم به نزد موسی و قصه را گفتم. گفت:

-این هم زیاد است و طاقتش را نداری! گفتم:

-من دیگر از پروردگارم خجالت می کشم و زحمت پنج نماز برایم آسان تر است از درخواست تخفیف بیشتر!

اینجا بود که گوینده ای ندا در داد:

-حال که بر پنج نماز صبر کردی،

در برابر همین پنج نماز ثواب پنجاه نماز را داری !

هر یک نماز به ده نماز!

و هرکه از امت تو تصمیم گیرد که به امید ثواب کار نیکی بکند، اگر آن کار را انجام داد، ده برابر ثواب برایش می نویسم,

و اگر به مانعی برخورد و نتوانست انجام دهد – به خاطر همین تصمیم – یک ثواب برایش می نویسم!

و هرکه از امتت تصمیم بگیرد کار زشتی انجام دهد,

اگر انجام داد فقط یک گناه برایش می نویسم!

و اگر منصرف شد و انجام نداد، هیچ گناهی برایش نمی نویسم !

(امام صادق علیه السلام در اینجا فرمود: خداوند از طرف

این امت به موسی"ع" جزای خیر دهد، او باعث شد که

تکلیف این امت آسان شود!)

دعاهای رسول الله"ص"

اشاره

مستند: آیات مندرج در متن المیزان ج۱۲ ص۱۶۹

عالی ترین مضامین ادعیه رسول الله"ص"

در قرآن کریم برای رسول الله"ص" تأدیب های الهی و تعلیمات عالی وجود دارد در انواع و اقسام ثنا بر پروردگار، تا با رعایت آن, پروردگار خود را ثنا گوید و آن آداب را در درخواستهای خود به کار بندد، مانند:

-قُلْ اَللهُمَ مالِکَ الْملک ...!

-بگو: بارالها !

ای مالک ملک عالم !

توئی که به هرکس که بخواهی ملک را عطا می کنی ...! (آل عمران۲۶)

در آیه شریفه دیگر می فرماید:

-بگو: بارالها !

ای آفریدگار آسمانها و زمین!

و ای دانای غیب و شهود!

توئی حاکم در میان بندگانت ...! (زمر۴۶)

در آیه شریفه زیر می فرماید:

-بگو:

سپاس همه از برای خداست!

و درود بر آن بندگانش که برگزیدشان ...! (نمل ۵۹)

و در آیه شریفه زیر:

-بگو:

نماز من، و عبادت من،

و زندگی من، و مرگ من،

همه برای خداست ...! (ا نعام ۱۶۳)

و در آیه های شریفه دیگر:

-بگو:

پروردگارا !

مرا از علم عنایت بیشتری فرما ...! (طه ۱۱۴)

-بگو:

پروردگارا ! پناه می برم بر تو !

از وسوسه های شیاطین که در دلها القاء می کنند...! (نور ۹۷)

آیات بسیاری هست که جامع جهات آن ها مشتمل بر تعلیم آداب عالی خدای تعالی است به رسول گرامی خود که آن جناب را به آن مؤدب فرموده و رسول خدا"ص" هم امتش را به رعایت آن توصیه نموده است.

(۱)

دعای« آمن الرسول...!» پیامبر و امت

قرآن مجید دعائی را از پیامبر گرامی اسلام نقل می کند که مؤمنین امتش را نیز در آن سهیم گردانیده است:

« آمَنَ الرَّسوُلُ بِما اُنزِلَ اِلَیهِ مِن رِبَّهِ وَالْمؤُمِنوُنَ ...

-رسول ایمان آورد به آنچه از ناحیه پروردگارش به سوی او نازل شد،

مؤمنین هم هر یک ایمان آوردند:

به خدا ،

و ملائکه او ،

و کتابهای او ،

و رسولان او !

۱- مستند: آیات مندرج در متن المیزان ج۱۲ ص۱۶۵

گفتند:

-بین هیچ یک از فرستادگان او در ایمان به آنان فرق قائل نیستیم !

گفتند:

-شنیدیم پیام خدا را،

و اطاعت کردیم!

گفتند:

-پروردگارا !

غفران تو را مسئلت داریم!

و به سوی جزای توست بازگشت!

خداوند هیچ نفسی را جز به مقدار طاقتش تکلیف نمی کند،

برای هر نفسی ثواب همان طاعتی است که کرده!

و بر هر نفسی کیفر همان گناهانی است که مرتکب شده!

و نیز می گویند:

-پروردگارا !

ما را اگر دچار نسیان و خطا شدیم مؤآخذه نفرما !

و تکلیف شاق بر دوشمان بار مکن،

همانگونه که به دوش آنان که قبل از ما می زیستند، بار کردی!

-پروردگارا !

و بر ما تحمیل مکن چیزی را که ما را طاقت تحمل آن نیست!

و از ما در گذر !

و بر ما ببخشای !

و ما را رحم کن !

و چون یاور ما و مولای ما توئی!

ما را بر مردم کافر یاری فرما ! (بقره ۲۸۶)

این آیات همان طور که می بینید، ایمان رسول اکرم"ص" را به قرآن کریم، و به همه آنچه از اصول معارف و فروع احکام الهی مشتمل است، حکایت فرموده و سپس

مؤمنین را به او ملحق نموده است.

البته مقصود از مؤمنین، نه تنها معاصرین آن حضرتند, بلکه جمیع مؤمنین از امت او هستند!

لازمه آنچه در بالا گفته شد، این است که اقرار و ثنا و دعائی که در این آیات است، نسبت به غیر معاصرین حکایت از زبان حال باشد و نسبت به معاصرین، اگر آنان گفته باشند، و یا رسول الله"ص" اگر آن جناب از قِبَل خود، و از قِبَل مؤمنین که به وسیله ایمان جزو شاخه های شجره طیبه مبارکه وجود نازنین وی شده اند، گفته باشد، زبان قال بوده باشد!

مضمون این دو آیه مقایسه و موازنه ای است بین اهل کتاب و بین مؤمنین این امت در نحوه تلقی کتاب آسمانی خود, و یا در نحوه تأدبشان به ادب عبودیت در برابر کتابی که بر ایشان نازل شده است و این ثنائی که خدای تعالی در این دو آیه بر اینان فرموده, و تخفیفی که نسبت به تکالیفشان داده است، عیناً در مقابل توبیخی است که در آیات دیگری در سوره بقره، اهل کتاب را نموده است.

در آیات سوره بقره اهل کتاب را به اینکه بین ملائکه خدا فرق گذاشته و جبرئیل را دشمن، و سایرین را دوست داشتند، و بین کتب آسمانی فرق گذاشته، و به قرآن کفر ورزیدند، و به غیر آن ایمان آوردند، و بین پیغمبران خدا فرق گذاشتند، و به موسی"ع" یا به او و عیسی"ع" ایمان آورده، و به محمد"ص" کفر ورزیدند، و بین احکام خدا فرق گذاشتند و به بعضی از آنچه در کتاب خداست ایمان آورده و به بعضی کفر ورزیدند، ملامت و مذمت می فرماید:

در این دو آیه می فرماید: مؤمنین از این امت چنین نیستند بلکه ایمان به خدا و همه ملائکه و تمامی کتب آسمانی و جمیع پیامبران الهی ایمان آورده، و بین احدی از پیغمبران خدا فرق نمی گذارند. اینان با تسلیم در برابر معارف حقه ای که به ایشان القاء شده، نسبت به پروردگار خود ادب به خرج می دهند.

دیگر اینکه خدا را در احکامی که بر پیغمبرش نازل فرموده، لبیک و « سمعنا و اطعنا ! » می گویند و نه چون یهود که گفتند:« سمعنا و عصینا! »

دیگر اینکه خود را بندگانی مملوک پروردگار خود می دانند و برای خاطر ایمان و اطاعتشان به خدا منت نمی گذارند، بلکه می گویند: « غفرانک ربنا !»

آن حضرت با عبارت « ربنا لا تؤآخذنا ...!» از درگاه الهی مسئلتی می کند و مقصودش تخفیف در احکامی است که ممکن است به عناوین ثانویه از ناحیه حکم، یا از

لجاج و عناد مکلفین ناشی شود، جعل گردد، نه اینکه خدای تعالی بدون هیچ یک از این دو جهت چنین تکالیفی را مقرر نماید.

اشتمال این دعا بر ادب عبودیت و رعایت آن در تمسک به ذیل عنایت ربوبی، یکی پس از دیگری، و اعتراف به مملوک بودن، و در موقف ذلت و مسکنت و عبودیت قرار داشتن در مقابل ربّ العزّه, مطلبی است که هیچ حاجتی به بیان ندارد!

(۱)

فرازی از خطبه وداع رسول الله"ص"

از جابر بن عبدالله روایت شده که گفت: « در روز بین ایام تشریق (یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه که روز میانی اش دوازدهم باشد،) رسول خدا "ص" برای ما خطبه وداع خواند و فرمود:

-یا ایها الناس !

آگاه باشید! که پروردگارتان یکی است!

آگاه! که پدرتان یکی است!

و آگاه! که هیچ فضیلتی برای عربی بر غیر عرب نیست!

و هیچ غیر عرب بر عرب فضیلتی ندارد!

هیچ سیاهی بر سرخی،

و هیچ سرخی بر سیاهی فضیلت ندارد،

مگر به تقوا !

که گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست !

با شما هستم ! آیا ابلاغ کردم؟

همه گفتند:

-بله یا رسول الله !

فرمود:

- پس حاضرین به غایبین برسانند! » (نقل از در منثور)

جانشین رسول اللّٰه «ص»و اهل بیت نبوت

اهل بیت رسول اللّٰه "ص"(ذوی القربی)

اشاره

۱- مستند:بحث روایتی المیزان ج۳۶ ص۲۱۵

ص:۱۵۱

مستند:آیه ۲۸ تا ۳۵ سوره احزاب " اِنَّما یُریدُاللهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ اَهلَ الْبَیتِ وَ یُطَهِّرُکُم تَطهیراً ! "

المیزان ج۳۲ ص۱۷۶

اهل بیت کیست ؟

آیات ۲۵ تا ۳۵ سوره احزاب مربوط می شود به همسران رسول الله"ص" که آیه مشهور تطهیر در ضمن آنها قرار گرفته و اهل بیت رسول الله"ص" را عصمت بخشیده است.

به خاطر اهمیتی که آیه تطهیر دارد و شناخت اهل بیت را متعین می سازد، دو موضوع را از هم جدا بحث می کنیم :

۱-اهل بیت کیست؟

۲-مفهوم تطهیر چیست؟

این آیه که با عبارت " اِنَّما " شروع شده است، انحصار خواست خداوند تعالی را می رساند و می فهماند که خدای سبحان خواسته تا رجس و پلیدی را تنها از اهل بیت دور کند و به آنان عصمت بخشد.

این مسئله ای است مختص به آنان که می فرماید:

« بدانید ! خدا می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت ببرد,

و پاک کند شما را, پاک کردنی ! »

در حقیقت, خداوند متعال در این آیه، اول انحصار اراده و خواست خود را در بردن و دور کردن پلیدی، و تطهیر اهل بیت، می رساند، و سپس این عصمت و دوری از پلیدی را در اهل بیت منحصر می سازد.

روایاتی که در شأن نزول این آیه وارد شـده نشان می دهد که این آیه در شأن رسول خدا"ص،" علی علیه السـلام، فاطمه زهرا سلام الله علیها، و حسن و حسین علیهماالسلام نازل شده است، و احدی در این فضیلت با آنان شرکت ندارد!

این روایـات بسـیار زیـاد, و بیش از هفتـاد حـدیث است، که بیشتر آنهـا از طریق اهل سـنت است، و اهل سـنت آنها را از طرق بسـیاری: از ام سـلمه، عـایشه، ابی سـعید خـدری، سـعد، وائله بن القع، ابی الحمراء، ابن عبـاس، ثوبان (غلام آزاد شـده رسول الله"ص"،) عبدالله بن جعفر، علی علیه السلام و حسن بن علی علیه السلام؛ در قریب چهل طریق نقل کرده اند.

شیعه آن را از علی علیه السـلام، امام سـجاد، امام باقر، امام صادق و امام رضا علیهم السـلام. و همچنین از ام سلمه، ابی ذر، ابی لیلی، ابی الاسود دؤلی، عمرو بن میمون اودی و سعد بن ابی وقاص در قریب سی طریق نقل کرده اند.

بسـیاری از این روایات و مخصوصاً آنچه از ام سـلمه (که آیه در خانه او نازل شده،) روایت شده، تصـریح دارد بر این که آیه مخصوص همان پنج تن است و شامل هیچ کس دیگر حتی همسران رسول خدا"ص" نیست!

بـا این که آیه نامبرده ضـمن آیات مربوط به همسـران رسول خـدا"ص" قرار داده شـده است، ولی روایات کلاً اشاره دارنـد بر اینکه آیه مورد بحث به تنهـائی، و در یـک واقعه جـداگانه، نـازل شـده است و حتی در بین این هفتاد روایت، یک روایت هم وجود ندارد که بگوید آیه شریفه دنبال آیات مربوط به همسران رسول خدا"ص" نازل شده است.

حتی احدی از مفسرین هم این حرف را نزده اند. و آنهائی هم که آیه مورد بحث را مخصوص همسران رسول خدا"ص" گفته اند (مانند عکرمه و عروه,) نگفته اند که این آیه در ضمن آن آیات نازل شده است!

پس آیه مورد بحث از نظر نزول جزو آیات مربوط به همسران رسول خدا"ص" و متصل به آن نیست!

حال یا این است که به دسـتور رسول خـدا"ص" دنبال آن آیات قرارش داده انـد و یا بعـد از رحلت آن حضـرت، اصـحاب در هنگام تألیف آیات قرآنی در آنجا نوشته اند.

بنا بر آنچه که گفته شد, عبارت " اهل بیت" در عرف قرآن اسم خاص است، که هرجا برده شود، منظور همان پنج تن هسـتند (که به پنج تن آل عبا مشهورند،) یعنی:

رسول الله صل الله علیه و آله و سلم،

علی علیه السلام،

فاطمه زهرا سلام الله علیها،

حسن علیه السلام

و حسین علیه السلام،

و بر هیچ کس دیگر اطلاق نمی شود، هرچند که از خویشاوندان و اقربای آن جناب باشد.

این معنا، معنائی است که البته قرآن کریم لفظ نامبرده را بدان اختصاص داده است و گرنه در عرف عام، کلمه نامبرده بر خویشاوندان نیز اطلاق می شود.

مفهوم تطهیر و معصوم بودن اهل بیت

مفهوم تطهیر اهل بیت با توجه به فقرات آیه چنین می شود:

-خدا می خواهد تمامی انواع پلیدی ها و هیئت های خبیثه و رذیله را از نفس شما ببرد، هیئت هائی که اعتقاد حق و عمل حق را از انسان می گیرد و چنین ازاله ای با عصمت الهیه منطبق می شود و آن عبارت است از صورت علمیه ای در نفس، که انسان را از هر باطلی، چه عقاید و چه اعمال، حفظ می کند!

این آیه با شرح فوق، یکی از دلایل عصمت اهل بیت علیهم السلام است.

در تحلیل آیه باید دقت شود که اگر مراد چنین معنائی نباشد و بلکه مراد به آن تقوی یا تشدید در تکالیف باشد(چنانکه برخی گفته اند،) دیگر اختصاصی به اهل بیت نخواهد داشت و خدا از همه بندگانش تقوی می خواهد، نه تنها از اهل بیت، و نیز باید توجه کرد که یکی از اهل بیت خود رسول الله"ص" است، و با اینکه آن جناب به اتفاق عموم مسلمانان، از شیعه و سنی، معصوم است، دیگر معنی ندارد که خدا از او تقوی بخواهد!

پس چاره ای جز این نیست که آیه شریفه را حمل بر عصمت اهل بیت کنیم و بگوئیم – مراد به بردن رجس، عصمت از اعتقاد و عمل باطل است. و مراد به تطهیر در عبارت « یُطَهِّرُکُم تَطهیراً !» زایل ساختن اثر رجس، به وسیله وارد کردن مقابل آن است و آن عبارت است از اعتقاد بحق!

پس تطهیر اهل بیت، عبارت شد از این که:

–ایشان را مجهز به ادراک حق کند، حق در اعتقاد، و حق در عمل،

و آن وقت مراد به اراده این معنا در عبارت – خدا می خواهد چنین کند – نیز اراده تکوینی می شود!

مسلم است که اراده تشریعی که منشأ تکالیف دینی و منشأ متوجه ساختن آن تکالیف به مکلفین است، اصلاً با این مقام سازگار نیست! (و اراده تشریعی را خدا نسبت به تمام مردم دارد، نه تنها نسبت به اهل بیت.)

پس معنای آیه این شد که:

–خدای سبحان مستمراً و دائماً اراده دارد،

شما را به این موهبت، یعنی موهبت عصمت اختصاص دهد،

به این طریق که اعتقاد باطل و اثر عمل زشت را از شما اهل بیت ببرد،

و در جای آن عصمتی بیاورد که حتی اثری از آن اعتقاد باطل و عمل زشت در دلهایتان باقی نگذارد !

(۱)

روایاتی در شناخت اهل بیت

در روایات اسلامی، در " در منثور " است که از طبرانی، از ام سلمه، روایت کرده که گفت:

« رسول الله "ص " به فاطمه "س " فرمود:

– همسرت، و دو پسرانت را نزدم حاضر کن!

فاطمه ایشان را به خانه آورد.

پس رسول الله "ص " پتوئی بافت فدک بر سر ایشان انداخت،

و دست خود روی سر همگی آنان گذاشت، و گفت:

–بار الها !

اینهایند اهل محمد ! (در نقل دیگر: آل محمد!)

پس صلوات و برکاتت را بر آل محمد قرار ده !

۱- مستند:بحث روایتی المیزان ج۳۲ ص۱۸۷

همانطور که بر آل ابراهیم قرار دادی،

و تو حمید و مجیدی !

ام سلمه می گوید:

پس من پتو را بلند کردم که من نیز جزو آنان باشم،

رسول خدا"ص" از دستم کشید و فرمود:

-تو عاقبت به خیری ! »

در روایت دیگر از ابی سعید خدری روایت شده که گفت:

« رسول خدا "ص" فرمود: آیه

" اِنَّما یُریدُاللّهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ اَهلَ الْبَیتِ وَ یُطَهِّرُکُم تَطهیراً ! "

درباره پنج نفر نازل شد:

من، علی، فاطمه، حسن و حسین ! »

در روایت دیگری نیز از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت:

« چون علی علیه السلام با فاطمه زهرا سلام الله علیها ازدواج کرد، چهل روز صبح رسول خدا"ص" به در خانه او آمد و گفت:

- سلام بر شما اهل بیت، و رحمت و برکات او !

وقت نماز است، خدا رحمتتان کند !

" اِنَّما یُریدُاللّهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ اَهلَ الْبَیتِ وَ یُطَهِّرُکُم تَطهیراً !"

من دشمن حربی کسی هستم که با شما بجنگد،

و دوست هستم با کسی که با شما دوست باشد! »

(۱)

حدیث ثقلین

در روایات اسلامی، در "غایه المرام" از یزید بن حیان روایتی آمده که گفت:

« داخل شدیم روزی بر "زید بن ارقم" او گفت: روزی رسول خدا"ص" ما را خطاب کرد و فرمود:

-آگاه باشید!

که من در بین شما امت اسلام دو چیز گران می گذارم، و می

۱- مستند: بحث روایتی المیزان ج۳۲ ص۱۹۰

روم،

یکی: کتاب خدای عزّ و جلّ است،

که هرکس پیروی اش کند، هدایت می شود،

و هرکه آن را به پشت سر بیندازد، در ضلالت است!

دومی: اهل بیتم !

من خدا را به یاد شما می آورم، در اهل بیتم ...!

(و این کلمه را سه بار تکرار کرد.)

ما از زید بن ارقم پرسیدیم:

-اهل رسول خدا "ص" که بود؟ آیا همسرانش بودند؟ گفت:

- نه ! اهل بیت او دودمان اویند، که بعد از آن جناب صدقه خوردن بر آنان حرام است – یعنی: آل علی، آل عباس، آل جعفر، و آل عقیل. »

(در این روایت کلمه اهل بیت به " نسب" تفسیر شده، همچنانکه عرفاً هم بر این معنا اطلاق می شود، لکن در روایات ام سلمه و غیر او روشن می شود که در خصوص رسول الله "ص" اهل بیت فقط – علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هستند!)

(۱)

تحلیلی از ذی القربی

« بگو ! من از شما در برابر رسالتم مزدی طلب نمی کنم، به جز مودت نسبت به اقرباء ! و کسی که علاوه بر مودت احسانی هم بکند، ما حسن آن احسان را برایش اضافه می کنیم! که خدا آمرزگار و قدردان است...! »

آن چیزی که در این آیه درخواست مزد در مقابل آن نفی شد، تبلیغ رسالت و دعوت دینی است. خدای تعالی این معنا را از عده ای از انبیاء از قبیل نوح و هود و صالح و لوط و شعیب علیهم السلام حکایت کرده است، که در ضمن سخنانی که به امت خود می گفتند، این را نیز خاطر نشان می ساختند.

در آیه ۹۰ سوره انعام به علت مزد نخواستن اشاره کرده و می فرماید:

- قرآن تذکری است برای تمام عالم،

نه برای یک طایفه معین،

تا من از آن طایفه مطالبه مزد بکنم!

چون وقتی قرآن مال همه مردم شد،

۱- مستند:آیه ۲۳ سوره شوری « قُل لا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجراً اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فی الْقُربی ...! » المیزان ج۳۵ ص ۷۰

اگر من از کسی مزد بگیرم در برابر مال خود او بهائی گرفته ام!

در آیات مختلف قرآن مزد و اجر رسول خدا"ص" را موارد مختلفی ذکر فرموده، مانند آیه ۵۷ سوره فرقان که در آن می فرماید:

- بگو ! مزد من این است:

که یکی از شما بخواهد راهی به سوی پروردگارش اتخاذ کند!

یعنی دعوت مرا بپذیرد، همین مزد من است!

و خلاصه چیزی به جز دعوت در کار نیست،

نه اجری و نه مزدی !

اما خدای تعالی در آیه سوره شوری بر خلاف آیاتی که ذکر آن رفت، اجری برای رسول خدا"ص" معین کرده است و آن عبارت است از:

« مودت به اقربای آن حضرت ! »

ذی القربی در نقش مراجع علمی مردم

حال ببینیم مودت ذی القربای رسول خدا"ص" به چه معناست؟

مفسرین در این رابطه حرف های زیادی زده اند و خواسته اند گروه های خاصی را (مانند قریش و غیره) از لحاظ نزدیکی با رسول الله"ص" شامل این آیه بدانند، ولی مودتی که اجر رسالت فرض شده، چیزی ماورای خود رسالت و دعوت دینی و بقا و دوام آن نیست!

لذا، مراد به مودت در قربا، با توجه به آیات قبلی سوره فوق که می فرماید: « اَن اَقیموُاالدّینَ وَلا تَتَفَرَّقوُا ! » و اقامه دین و احکام آن را واجب می نماید، ایجاد وسیله ای است که در واقع می خواهد این محبت را وسیله ای قرار دهد برای همین که مردم را به اهل بیت، به عنوان مرجع علمی ارجاع دهد، لذا مراد به مودت در قربا، دوستی خویشاوندان رسول خدا"ص" است که همان عترت او از اهل بیتش می باشند.

بر طبق این تفسیر, روایاتی هم از طرق اهل سنت، و اخبار بسیاری از طرق شیعه، وارد شده است که همه آنها آیه را به مودت عترت، و دوستی با آن حضرات علیهم السلام, تفسیر کرده اند، و اخبار متواتری هم که از طریق دو طایفه بر وجوب مودت

اهل بیت و محبت آن حضرات رسیده، که این تفسیر را تأئید می نماید!

و اگر در یک طایفه دیگر اخبار، که آن نیز متواتر است، یعنی اخباری که به هر دو طریق از رسول خدا"ص" رسیده و مردم را در فهم کتاب خدا و معارف اصولی و فروعی

دین، و بیان حقایق آن، به اهل بیت علیهم السلام ارجاع داده است (مانند: حدیث ثقلین و حدیث سفینه و امثال آن،) دقت کافی به عمل آوریم، هیچ شکی باقی نمی ماند که منظور از واجب کردن مودت اهل بیت، و آن را اجر رسالت قرار دادن، تنها این بوده که این محبت را وسیله ای قرار دهد برای همین که مردم را به ایشان ارجاع دهد، و اهل بیت مرجع علمی مردم قرار گیرند!

پس به طوری که گفتیم، مودتی که اجر رسالت فرض شده چیزی غیر از خود رسالت و دعوی دینی و بقا و دوام آن نیست!

در نتیجه، برگشت معنای آیه به این می شود که من از شما اجری درخواست نمی کنم، چیزی که هست، از آنجا که خدای تعالی مودت به عموم مؤمنین را که قرابت من هم از ایشانند، بر شما واجب فرموده، من مودت شما را نسبت به اهل بیتم اجر رسالتم می شمارم!

خدای تعالی فرموده:

« اِنَّ الَّذینَ آمَنوُا و عَمِلوُاالصّالِحاتِ سَیَجعَلُ لَهُمُ الرَّحمنُ وُدّاً !»

کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح کردند(که اهل بیت علیهم السلام در این وادی راهنمایان سایریند،) خدای رحمن به زودی محبتشان را در دلها می اندازد.

و نیز فرموده: « مؤمنین و مؤمنات دوستان یکدیگرند! »

ضمناً این اجر مودت در عین حال نفعی است که عاید خود بشر می گردد، نه عاید عترت!

(۱)

صلوات بر محمد و آل محمد

« خدا و فرشتگان او بر پیامبر اسلام درود می فرستند. شما هم، ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او صلوات بفرستید! و آن طور که باید تسلیم شوید! »

صلاه خدا بر پیغمبر به معنای انعطاف او به وی است، به وسیله رحمتش، البته انعطافی مطلق (چون در آیه شریفه صلات را مقید به قیدی نکرده است.)

صلات ملائکه خدا بر پیامبر به معنای انعطاف ملائکه است به پیامبر، به این که او را تزکیه کنند، و برایش استغفار نمایند.

صلات مؤمنین بر پیامبر، انعطاف ایشان است به وسیله درخواست رحمت برای

۱- مستند:آیه ۵۶ سوره احزاب « إِنَّ اَللَّه وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلّوُنَ عَلَى النَّبِيِّ ...!» الميزان ج۳۲ ص۲۲۱

او!

در اینکه خدای تعالی، قبل از امر به مؤمنین(که برپیامبر صلوات بفرستند،) نخست صلوات خود و ملائکه خود را ذکر کرد، دلالتی هست بر این که صلوات مؤمنین بر آن جناب پیروی خدای سبحان و متابعت از ملائکه اوست!

از طریق شیعه و سنی روایات بسیاری رسیده در این که طریقه صلوات فرستادن مؤمنین بر آن جناب این است که از خدا بخواهند بر « او» و « آل او» صلوات بفرستد.

نحوه صلوات فرستادن

در روایات اسلامی در " در منثور" آمده که مردی از رسول خدا"ص" پرسید:

-ما سلام کردن به تو را فهمیدیم که چگونه است، بفرمائید که صلوات را چگونه بفرستیم؟

فرمود بگو:

- اللهم صَلِّ علی محمد وعلی آل محمد, کما صَلَّیتَ علی آل ابراهیم, انک حمیدٌ مجید!

- اللهم بارِک علی محمد و علی آل محمد, کما بارَکتَ علی ابراهیم, انک حمید مجید!

(این روایت در مآخذ اهل تسنن در " در منثور" است که از عبدالرزاق، ابن ابی شیبه، احمد، عبد بن حمید، بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، ابن مردویه، از کعب بن عجزه روایت کرده است.)

سیوطی در " در منثور" غیر از این حدیث هیجده حدیث دیگر آورده که همه دلالت دارند بر این که باید " آل محمد" را نیز در صلوات اضافه کرد و گفت:

- اللهم صلّ علی محمد و آل محمد !

(این روایات را صاحبان سنن و جامع حدیث از عده ای از صحابه رسول الله"ص" از آن جمله: ابن عباس، طلحه، ابوسعید خدری، ابوهریره، ابومسعود، کعب بن عجزه، و علی علیه السلام نقل کرده اند، و روایات شیعه نیز در این زمینه از حد شمار بیرون است!)

معنا و ضرورت صلوات

در معنی صلوات از حضرت ابی الحسن علیه السلام در کتاب ثواب الاعمال نقل شده که از آن جناب سؤال شد که معنای صلوات خدا و صلوات ملائکه و صلوات مؤمنین بر رسول الله"ص" چیست؟ فرمود:

« صلوات خدا رحمت خداست!

صلوات ملائکه تزکیه ایشان وی راست!

و صلوات مؤمنین دعایشان برای اوست! »

در کتاب خصال، از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده که فرمود:

-صلوات را بر محمد و آل او بفرستید، که خدای تعالی دعای شما را هنگامی که نام محمد را ببرید و حق او را رعایت کنید، مستجاب می کند.

پس وقتی می خوانید:

« اِنَّ اللّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلّوُنَ عَلَی النَّبیِّ ...!»

چه در نماز آن را بخوانید و چه در غیر نماز، صلوات را بفرستید!

(۱)

فاطمه زهرا "س" کوثرعطیه خدا

« ما به تو کوثر عطا کردیم,

به شکرانه اش نماز برای پروردگارت بخوان، و نحر کن!

بدانکه دشمن تو نسلش منقطع است! »

خدای منان در این سوره منتی بر رسول خدا"ص" نهاده به اینکه به آنجناب "کوثر " عطا فرموده است. این بدان منظور است که آنجناب را دلخوش سازد.

در این مورد کلمه " اعطاء " را به کار برده، و آن را به خود نسبت داده تا عظمت این عطیه را برساند!

این جمله از این دلالت خالی نیست که فرزندان حضرت فاطمه زهرا "س" ذریه رسول خدا"ص" هستند، و این خود یکی از خبرهای غیبی قرآن کریم است!

همانطور که می بینیم خـدای تعالی بعـد از درگذشت آن حضـرت برکتی در نسل آنجناب قرار داد، به طوری که در همه عالم هیچ نسلی معادل آن دیده نمی شود، آن هم

۱- مستند:آیه ۳ سوره کوثر "اِنّا اَعطَیناکَ الْکوُثَر . . . ! " المیزان ج۴۰ ص ۴۰۹

با آن همه بلاها که بر سر ذریه آن جناب آوردند، و گروه گروه از ایشان کشتند!

بحثی در معنی کوثر

در معنا و تفسیر کلمه " کوثر" و اینکه کوثر چیست، اختلاف عجیبی بین مفسرین وجود دارد. در مجمع البیان کوثر به معنای " خیر کثیر" تفسیر شده است.

سایرین به شرح زیر آن را تفسیر کرده اند:

۱-نهری است در بهشت،

۲-حوض خاص رسول خدا"ص" در بهشت یا در محشر،

۳-اولاد رسول خدا"ص"،

۴-اصحاب و پیروان آن جناب است تا روز قیامت،

۵-علمای امت او،

۶-قرآن و فضایل بسیار آن است،

۷-مقام نبوت است،

۸-تفسیر قرآن است،

۹-تخفیف شرایع و احکام است،

۱۰-اسلام است،

۱۱-توحید است،

۱۲-علم و حکمت است،

۱۳-فضایل رسول خدا"ص" است،

۱۴-مقام محمد است،

۱۵-نور قلب شریف رسول خدا"ص" است.

. . . از این قبیل اقوال دیگرکه برخی از مفسرین نقل کرده اند، بالغ بر ۲۶ قول است.

صاحبان دو قول اول استدلال کرده اند به بعضی روایات، ولی بقیه اقوال هیچ دلیلی ندارند جز حرف زدن بی دلیل!

به هر حال، اینکه در آخر سوره فرموده: « دشمن تو مقطوع النسل است!» با در نظر گرفتن این که کلمه " ابتر" در ظاهر به معنای " اجاق کور" است، چنین دست می دهد که منظور از کوثر تنها و تنها کثرت ذریه ای است که خدای تعالی به آنجناب ارزانی داشته، و برکتی است که در نسل آنجناب قرار داده است.

و یا مراد هم " خیر کثیر" است، و هم " کثرت ذریه"، چیزی که هست کثرت ذریه یکی از مصادیق خیر کثیر است، و اگر منظور مسئله ذریه به استقلال یا به طور ضمنی نبود، آوردن کلمه " اِنَّ " در جمله « اِنَّ شانِئَکَ هُوَ الاَبتَر - بدانکه محققاً دشمن و شماتت گوی تو اجاق کور است! » فایده ای نداشت، زیرا کلمه « اِنَّ » علاوه بر تحقیق، تعلیل را هم می رساند، و معنا ندارد که بفرماید ما به تو حوض دادیم، چونکه بدگوی تو اجاق کور است، و یا بی خیر است!؟

روایات هم بسیار زیاد رسیده که سوره مورد بحث در پاسخ کسی نازل شده که رسول خدا"ص" را به اجاق کور بودن زخم زبان زد، و این زخم زبان هنگامی بود که قاسم و عبدالله دو فرزند رسول الله"ص" از دنیا رفتند.

در بعضی از تواریخ آمده که شماتت کننده عاصی بن وائل بوده است، ولی برخی نیز نام ولیدبن مغیره، ابوجهل، عقبه بن ابی معیط، و کعب بن اشرف را ذکر کرده اند، ولی معتبر همان است که می گفت: عاصی بن وائل بوده است، چون در احتجاج حضرت امام حسن "ع" علیه عمروبن عاصی پسر عاصی، به نقل از مرحوم طبرسی مفصل در این باره احتجاج شده است.

(۱)

ابرار و وصف آنها در قرآن

سیاق این آیات، سیاق سرودن یک داستان است، داستان مردمی از مؤمنین که قرآن نامشان را ابرار خوانده، و از پاره ای کارهایشان، یعنی وفای به نذر، و اطعام مسکین و یتیم و اسیرشان خبر داده است، و ایشان را می ستاید و وعده جمیل شان می دهد!

معلوم می شود که سبب نزول این آیات هم همین داستان بوده که در تاریخ اسلام ثبت شود. این داستان در خارج واقع شده است، نه اینکه بخواهد یک قصه فرضی را جعل کند و آنگاه آثار خوب آن را شمرده و کسانی را که آنچنان عمل کنند وعده جمیل دهد.

نکته مهمی که از لحاظ تاریخی باید بدان توجه داشت این است که این آیات یکی از سه طایفه ای را که به وسیله ابرار اطعام شده اند، اسیر دانسته است. این خود شاهد بر این است که آیات مزبور در مدینه نازل شده است و داستان بعد از هجرت رسول الله"ص" و قوت یافتن اسلام و غلبه مسلمین بر کفار و مشرکین اتفاق افتاده است، نه قبل

۱- مستند:آیه ۸و۹ سوره دهر " وَ یُطعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسکیناً وَ یَتیماً وَ اَسیراً ! " المیزان ج۳۹ ص۳۵۷

از آن.

در این آیات، هـدف عملکرد این افراد را « لِوَجهُ الله !» دانسـته است. معنای اینکه عملی به خاطر وجه الله انجام شود، این اسـت که در انجـام عمـل این نتیجه منظور گردد که رحمت خـدای تعالی و خوشـنودی اش جلب شود! منظور تنها و تنها این باشـد و ذره ای از پاداش هائی که در دست غیر الهی است, منظور نباشد:

« بندگانی که به نذر خود وفا کنند و از روزی بترسند که،

شر آن روز به همه سو گسترده باشد،

و غذای خود را برای دوستی او،

به مسکین و یتیم و اسیر، می دهند!

و گویند: ما شما را در راه خدا طعام می دهیم!

از شما نه پاداشی می خواهیم و نه هیچ سپاسگزاری ! »

در روایات اسـلامی، از ابن عباس (در کشاف) روایت شده که حسن و حسـین علیهماالسـلام بیمار شدند و رسول خدا"ص" با جمعی از صـحابه از ایشان عیادت کردنـد و مردم به علی علیه السـلام گفتند: چه خوب است که برای بهبودی فرزندانت نذری کنی ! علی و فاطمه و فضه (کنیز آنها) نـذر کردند که اگر کودکان بهبودی یابند، سه روز روزه بدارند. بچه ها بهبودی یافتند و اثری از کسالت باقی نماند.

بعد از بهبودی کودکان، علی"ع" از شمعون خیبری یهودی سه من جو قرض کرد و فاطمه"س" یک من آن را دستاس و سپس خمیر کرد و پنج قرص نان به عدد افراد خانواده پخت و سهم هر کسی را جلوش گذاشت تا افطار کنند.

در همین بین سائلی به در خانه آمد و گفت:

- سلام بر شما اهل بیت محمد!

مسکینی از مساکین مسلمینم,

مرا طعام دهید که خدا شما را از مائده های بهشتی طعام دهد!

خانـدان پیامبر آن سائل را بر خود مقـدم شـمردند و افطار خود را به او دادنـد و آن شب را جز آب چیزی نخوردند و با شـکم گرسنه دوباره نیت روزه کردند.

هنگـام افطـار روز دوم طعـام را پیش خود نهادنـد تا افطار کننـد، یتیمی بر در سـرای ایسـتاد. آن شب هم یتیم را بر خود مقـدم داشتند و در شب سوم اسیری آمد و همان عمل را با او کردند!

صبح روز چهارم که شد، علی علیه السلام دست حسن و حسین"ع" را گرفت و نزد رسول الله"ص" آمدند و پیامبر اکرم وقتی بچه ها را دید که چون جوجه ضعیف از شدت گرسنگی می لرزند، فرمود:

- چقدر بر من دشوار می آید که من شما را به چنین حالی ببینم!

و آن گاه با علی و کودکان به طرف فاطمه رفت و او را در محراب خود یافت و دید که شکمش از گرسنگی به دنده های پشت چسبیده و چشم هایش گود افتاده است.

از مشاهده این وضع، رسول گرامی ناراحت شد. در همین حال جبرئیل نازل شد و عرضه داشت:

-این سوره را بگیر، که خدا تو را به خاطر داشتن چنین اهل بیتی تهنیت می گوید!

آنگاه این سوره را قرائت کرد.

ولایت و جانشینی رسول الله "ص"

اشاره

مستند:آیه۴ سوره مائده " اَلیَومَ یَئِسَ الَّذینَ کَفَروُا مِن دینِکُم! ... اَلیَومَ اَکمَلتُ لَکُم دینَکُم ! "

المیزان ج۹ ص۲۵۸

ولایت و جانشینی پیغمبر اسلام از نظر قرآن

آیه فوق در قرآن کریم بیانگر حادثه ای تاریخی در صدر اسلام، یعنی تعیین "جانشین" پیامبر اکرم و صدور امر" ابلاغ ولایت " است!

قبل از تفسیر و تحلیل آیه، خلاصه ای از چگونگی ابلاغ " ولایت" و قرائت آیه فوق را از مجموع احادیث و روایات اسلامی، بیان می کنیم:

فریضه ولایت

احادیث و روایات همه اتفاق دارند که واقعه " غدیر خم" هنگام بازگشت رسول الله"ص" از مکه به مدینه اتفاق افتاده است.

« مَن کُنتُ مَولاهُ ، فَعَلِیٍ مَولاهُ ! »

این "ولایت" مانند " تولی" و " تبری" که قرآن کریم درباره آن در آیات زیادی نص صریح دارد، از جمله " فرایض " است!

و اگر چنین است پس نمی توانیم جعل این فریضه را متأخر از این آیه، یعنی «اَلیَومَ اَکمَلتُ لَکُم دینَکُم ! » قرار دهیم و بنا براین حتماً این آیه بعد از آنکه این فریضه از طرف خدا واجب گشته، نازل شده است. (المیزان ج۹ص۳۰۲)

زمان ابلاغ ولایت

از لحاظ زمانی، این واقعه مدت کوتاهی مانده به رحلت حضرت رسول اکرم"ص" اتفاق افتاده است و آن یک روز پنجشنبه بوده که هفده شب از ذی الحجه سنه دهم

هجری گذشته بود.(۱)

رسول خدا"ص" از "حجه الوداع" بر می گشت، به سرزمینی فرود آمد که به آن "ضوجان" می گفتند. پس این آیه نازل شد:

« یا اَیُّهاَ الرَّسوُل !

-بَلِّغ ما اُنزِلَ اِلَیکَ مِن رَبُّکَ !

-وَ اِن لَم تَفعَل فَما بَلَّغتَ رِسالَتَهُ !

-وَاللهُ یَعصَمُکَ مِنَ النّاس !

-ای رسول !

آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده, ابلاغ کن !

و اگر عمل نکنی, پس رسالت خود را ابلاغ نکرده ای !

خدا تو را از مردم حفظ می کند ! »

چون این آیه نازل شد که از شر مردم محفوظش خواهد داشت، فریاد برآورد:

-اَلصَّلوه الجامِعه!

- نماز جماعت !

آنگاه مردم اجتماع کردند و پیغمبر فرمود:

-کیست که از خودتان به شما اولی باشد!

پس مردم به طور دسته جمعی ضجه کردند و گفتند:

-خدا و رسول او !

آنگاه دست علی بن ابیطالب را گرفت و فرمود:

« من کنت مولاه, فعلی مولاه! هرکه را من مولا هستم, پس علی مولای اوست!

اللهم وال من والاه!خدایا ! هرکه علی را دوست بدارد, دوستش بدار!

و عاد من عاداه!و هرکه دشمن بدارد, دشمنش دار!

وانصر من نصره!هرکه او را یاری کند, یاری اش کن!

واخذل من خذله!و هرکه او را براندازد, براندازش!

لِاَ نَّهُ مِنّی وَ اَنَاَ مِنهُ ! و هو منّی بمنزله هارون من موسی اِلّا انه لانبیّ بعدی!

علی از من است و من از او هستم !

و نسبت او به من به منزله هارون است به موسی,

الّا اینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود ! »

۱- المیزان ج۹ص ۳۰۰

و این آخرین فریضه ای بود که خدا بر امت محمد"ص" واجب کرد و پس از آن خدا این آیه را بر پیغمبر نازل فرمود:

« امروز آنان که کافر شدند از دین شما مأیوس گشتند،

پس از آنان مترسید و از من بترسید!

امروز دین شما را برایتان کامل کردم

و نعمتم را بر شما تمام کردم

و اسلام را برای شما (به عنوان) دین پسندیدم ! »

(معنی " اکمال دین" کامل ساختن دین، از حیث فرایض است، که دیگر بعد از این آیه، هیچ فریضه ای باقی نماند که تشریع نشده باشد.) (المیزان ج۹ص۳۰۷)

مردم هر یک از فرایض را که خدا به ایشان دستور داده بود، اعم از نماز و روزه و زکات و حج از پیغمبر"ص" پذیرفته، و وی را در این زمینه تصدیق کرده بودند.

(۱)

دلیل تأخیر ابلاغ فریضه ولایت

اگر در دو آیه فوق الذکر تدبر کنیم و همچنین در احادیثی که از طریق شیعه و سنی در زمینه این دو آیه رسیده و در روایات متواتر غدیر خم تأمل کنیم و به همین ترتیب، اوضاع داخلی جامعه اسلامی را در اواخر عهد رسول الله"ص" به خوبی بررسی و عمیقاً در آن فکر کنیم، قطع پیدا می کنیم که امر « ولایت » ایامی چند قبل از روز غدیر نازل شده بود، ولی پیغمبر"ص" در اظهار آن از مردم پرهیز می کرد و می ترسید مردم این امر را تلقی به قبول نکنند و یا نسبت به حضرتش قصد سوئی کنند و در نتیجه امر دعوت مختل شود و بدین جهت در تبلیغ این امر به مردم، امروز و فردا می کرد تا اینکه آیه: « یا اَیُّهاَ الرَّسول ! بَلِّغ ما اُنزِلَ اِلَیکَ مِن رَبُّکَ ...! » نازل شد و آن وقت دیگر پیغمبر"ص" مهلت نداد.

و بنا بر این، ممکن است خداوند، قسمت معظم سوره را که آیه : « اَلیَومَ اَکمَلتُ لَکُم دینَکُم ! » در بین آن بوده، و همچنین امر « ولایت » را با این آیه، و همه اینها را، روز عرفه نازل کرده باشد، ولی پیغمبر"ص" بیان « ولایت » را تا روز " غدیر خم" به تأخیر انداخته، ولی آیه ولایت را روز "عرفه" خوانده باشد، و این که برخی از روایات نزول آن را

۱- نقل از حضرت باقر"ع" در المناقب الفاخره - المیزان ج۹ص۲۹۹

روز غدیر خم گفته اند، بعید نیست از این جهت باشد که پیغمبر"ص" این آیه را از نظر اینکه در شأن ولایت نازل شده، مقارن با تبلیغ امر « ولایت» قرائت کرد.(۱)

انتخاب جانشین: استحکام شالوده دین

شروع آیه ولایت با عبارت زیر، اولین نقطه اهمیت فریضه ولایت را گوشزد می کند:

« امروز, آنان که کافر شدند, از دین شما مأیوس گشتند,

پس از آنها مترسید, ولی از من بترسید! »

کفار در دین مسلمانان، یعنی " اسلام" طمع داشتند و امیدوار بودند که تا پس از یک مدت، به نحوی از بین برود. این طمع و امید، اسلام را هر زمان تهدید می کرد و دین، هر روز از طرف آنان در معرض خطر بود، و مسلمانان حق داشتند و بجا بود که از این مطلب بترسند و حذر داشته باشند.

پس عبارت " از آنان مترسید! " از طرف خدای سبحان، مؤمنین را از آن خطری که متوجه آنان بود و از رخنه نهانی آن ترس داشتند، امان می دهد.

مشرکین سعی داشتند این شجره طیبه را از ریشه قطع کنند و این بنیان رفیع را با فریب دادن مؤمنین و اشاعه نفاق در جماعت آنان، و منتشر کردن شبهات و خرافات به منظور فاسد کردن دین مسلمین، از پایه و شالوده خراب کنند. در ابتداء شروع کردند تصمیم و همت پیغمبر را در دعوت دینی، با مال و جاه سست کنند و تصمیم حضرت را ازبین ببرند. سپس کوشیدند بر اثر آمیزش و مداهنه پیغمبر را سست کنند... آخرین چیزی که کفار امید بدان داشتند و امیدوار بودند که با آن دین از بین برود و دعوت حق پیغمبر بمیرد این بود که عنقریب دین با وفات این شخصی که امر دین را بپا داشته و فرزند ذکوری در پی ندارد، می میرد!

لذا تمام نا امیدی کفار هنگامی محقق می شود که خدای سبحان برای این دین کسی را منصوب کند که در پاسداری و تدبیر امر دین و ارشاد و هدایت امتی که بر اثر دین سرپا ایستاده اند، قائم مقام پیغمبر باشد! دنباله این کار، ناامیدی کفار از دین مسلمانان است، زیرا مشاهده می کردند که دین از مرحله خطر خارج شده و به مرحله ای رسیده که عهده دار " شخصی" آن را به عهده دار " نوعی " تحویل داده است و این کامل ساختن دین است، که دین را از حالت زوال پذیری به حالت دوام و بقاء برگرداند. و این تمام کردن نعمت دین است!

۱- المیزان ج۹ص۳۰۲

(منظور از کفار، اعم از بت پرستان و یهودیان و مسیحیان و دیگران هستند.)

(۱)

اخلال در جانشینی و ولایت: زوال نعمت

خدای متعال پس از مژده برطرف شدن خطر دشمنان به وسیله تعیین جانشین پیامبر، مسلمین را از یک خطر بالاتری می ترساند و آن چیست که می فرماید: « از آنها مترسید و از من بترسید ؟ »

مفاد کلام این است که - بر شما واجب است در امر دین ترس داشته باشید، ولی سبب این ترس، تا امروز با کفار بود و شما از آنان ترس داشتید، زیرا در دین شما امید داشتند، ولی امروز دیگر نا امید شده اند و سبب ترس حالا دیگر منتقل شده به چیزی که نزد خداست، پس تنها از او بترسید!

این عبارت خالی از تهدید نیست:

آن چیزی که خداوند متعال دستور داده درباره آن از خودش بترسند، این است که خدا دینش را از دست مسلمانان بگیرد و این نعمتی را که به آنان بخشیده، از آنان سلب نماید!

خدای سبحان این مطلب را بیان کرده که سلب نعمت، سببی غیر از کفر به آن ندارد و کفران کنندگان نعمت را با شدیدترین وجهی در آیات قرآنی تهدید فرموده است.

حالا- که دین با فریضه " ولایت" کامل گشته است، خطری از جانب کفار نیست، ولی عوامل و موجبات فساد و هلاک می تواند از ناحیه خود مسلمانان در دین رخنه کند. و این، بر اثر کفران مسلمانان به این نعمتِ تمام شده، و کنار گذاشتن این دین کامل و مورد پسند است، که در چنین روزی خدا نعمتش را از ایشان می گیرد و به نقمت تغییرش می دهد و جامه گرسنگی و ترس بر ایشان می پوشاند. . . البته مسلمانان این کار را کردند و خدا هم کرد....!

(هرکه بخواهد اندازه صدق و راستی این آیه را در این پیش بینی دریابد، لازم است در وضع و حال امروز عالم اسلام تأمل کند و آنگاه به عقب برگردد و حوادث تاریخی را تحلیل کند تا به ریشه این وضع دست یابد!)

همه آیات " ولایت " در قرآن کریم، ارتباط تامّی با تحذیر این آیه دارد، و خدا به غیر از باب ولایت، جای دیگر مردم را از خودش تحذیر نکرده است، که پشت سر هم می فرماید: « وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفسَهُ ! »

دین چگونه کمال یافت؟

۱- المیزان ج۹ص۲۶۸

آیه شریفه می فرماید:

-« امروز دین شما را برایتان کامل گرداندم! »

مراد از " دین " مجموع معارف و احکام تشریع شده است، که آن روز یک چیز بر عددشان اضافه و " تکمیل " شد.

و دنباله آیه می فرماید:

- « و نعمتم را بر شما تمام کردم ! »

مراد از نعمت (هرچه باشد،) امری است معنوی واحد که گویا ناقص بوده و اثری نداشته و حالا تمام شده و اثری که از آن انتظار می رفت، بر آن بار شده است.

" اسلام " - که مجموع چیزهائی است که از طرف خدا نازل شده تا او را بپرستند- " دین " است، و از آن جهت که از حیث " عمل کردن " به آن، مشتمل بر ولایت خدا، ولایت رسول و ولایت اولیاء امر بعد از رسول است، " نعمت " است.

ولایت خدا (یعنی تدبیر امور بندگان به وسیله دین،) تمام نمی شود مگر به ولایت رسول او، و ولایت رسول او نیز جز به واسطه ولایت " اولی الامر " بعد از رسول (یعنی تدبیر امور دینی مردم به اذن خدا،) تمام نمی شود!

پس خدای تعالی می فرماید:

-امروز - یعنی روزی که کفار در آن روز از دین شما مأیوس گشتند - مجموع معارف دینی که بر شما نازل کرده بودم، به واسطه واجب کردن " ولایت " کامل ساختم، و نعمتم را — یعنی ولایت را که عبارت از اراده و تدبیر الهی امور دینی است — بر شما تمام کردم، زیرا تا امروز تنها ولایت خدا و رسول بود، و این ولایت مادام که وحی نازل می شود کافی است، ولی برای دوره بعد، از زمان انقطاع وحی، که رسول در بین مردم نیست که از دین خدا حمایت و دفاع کند، کافی نیست، بلکه لازم و واجب است که کسی را منصوب کنند تا بدین امر قیام کند و او همان « ولیّ امر » بعد از رسول خداست، که قیم امور دین و امت است!

پس " ولایت " یک " قانون " است، که ناقص بود و تمام نبود، و با نصب ولیّ بعد از رسولف تمام شد، و حالا که تشریع دین کامل شده و نعمت ولایت تمام گشته، من از حیث دین، اسلام را برای شما پسندیدم، که دین توحید است، و در این دین به جز خدا

پرستش نمی شود، و غیر از خدا یا ولیّ و رسولی که خدا امر به اطاعت او کرده باشد، از کس دیگری اطاعت نمی شود!

(۱)

ولایت علی بن ابیطالب "ع"

در این مبحث، تاریخ ولایت واقعی و امامت امام اول مسلمین، و بررسی و تحلیل آیات و روایات برگزیده شدن آن حضرت به این مقام الهی، مطرح است، نه خلافت تاریخی آن حضرت بعد از سه تن از خلفا، به عنوان خلیفه چهارم مسلمین!

آیات مربوط به خلافت و ولایت آن حضرت نشان می دهند که لزوماً حکومت و خلافت واقعی آن حضرت، بلافاصله پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام"ص" برقرار بوده است، هرچند به دلایل سیاسی روز، این حکومت و ولایت تعیین شده از طرف خدا و رسول او، پس از مدتی طولانی و سپری شدن دوران حکومت سه خلیفه پیشین ظاهر شده است.

همانگونه که در تاریخ ثبت است، اتفاقات تاریخی آن دوره نیازمند بحث و بررسی جداگانه ای است، که مربوط به بحث تفسیری حاضر نیست، لذا در این مطالب، تاریخ ولایت آن حضرت صرفاً از لحاظ آیات قرآنی مربوط مورد تحلیل قرار می گیرد.

آیات متعددی در قرآن مجید وجود دارد که بر ولایت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام دلالت دارند. یکایک این آیات جداگانه در این کتاب نقل شده است. آیه ای که در بالا ذکر گردیده یکی بارزترین آنهاست، و این آیه دستور اصلی ابلاغ ولایت، به شمار می رود، که به موجب آن خداوند سبحان در قرآن مجید به رسول گرامی خود"ص" چنین فرمان می دهد:

- « ای رسول ما !

آنچه را که از ناحیه پروردگارت به تو نازل گشته

ابلاغ کن !

و اگر نکنی, رسالت او را نرسانده ای !

و خدا تو را از مردم حفظ می کند،

خدا کافران را هدایت نمی کند ! »

در این آیه، دو نکته به طور روشن بیان گردیده است:

-یکی, دستوری است که خدای تعالی به رسول الله "ص" داده است، البته

۱- مستند:آیه۶۷ سوره مائده " یا اَیُّهاَ الرَّسوُلُ بَلِّغ ما اُنزِلَ اِلَیکَ مِن رَبِّکَ! " المیزان ج۱۱ ص۷۰

دستور اکیدی که پشت سرش فشار و تهدید است، به اینکه پیغام تازه ای را به بشر ابلاغ کند!

-دومی، وعده ای است که خدای تعالی به رسول خود داده است، که او را از خطراتی که در این ابلاغ ممکن است متوجه وی شود، نگهداری کند!

بررسی خطرات ممکن در ابلاغ آیه ولایت

اشاره

از عبارت « وَاللّهُ یَعصِمُکَ مِنَ النّاس – خدا تو را از مردم حفظ می کند! » بر می آید که حکمی که این آیه متصدی آن است و رسول الله"ص" مأمور تبلیغ آن شده، امر مهمی است، که در تبلیغ آن بیم خطر هست، یا بر جان رسول الله"ص" و یا بر پیشرفت دینش !

حال بررسی می کنیم که این چگونه خطری است و از جانب چه کسانی می تواند باشد:

۱– خطر یهود

اوضاع و احوال یهود و نصارای آن روز طوری نبود که از ناحیه آنان خطری متوجه رسول الله"ص" بشود، تا مجوز این باشد، که رسول الله"ص" دست از کار تبلیغ خود بکشد، و یا برای مدتی آن را به تعویق بیندازد، و حاجت به این بیفتد که خدای تغالی رسول خود را در صورتی که پیغام تازه را به آنان برساند، وعده حفظ و حراست از خطر دشمنش بدهد؟!

علاوه, اگر این خطر چشم زخمی بوده، که احتمالاً ـ ممکن بوده از اهل کتاب به آن حضرت برسد، جا داشت این سوره در اوایل هجرت نازل می شد، چه در اول هجرت که رسول الله"ص" در شهر غربت و در بین عده معدودی از مسلمین آن شهر به سر می برد و از چهار طرفش یهودیان او را محصور کرده بودند، آن هم یهودیانی که با حدت و شدت هرچه بیشتر به مبارزه علیه رسول الله "ص" برخاسته و صحنه های خونینی نظیر خیبر و امثال آن را به راه انداخته بودند. لکن نزول این سوره در اواخر عمر شریف آن حضرت اتفاق افتاده است، که همه اهل کتاب از قدرت و عظمت مسلمین در گوشه ای خزیده بودند. علاوه بر همه، در این آیه تکلیفی طاقت فرسا به اهل کتاب نشده که از ناحیه آنها خطری متوجه رسول الله"ص" گردد؟!

پس به طور روشن معلوم شد که آیه مورد بحث هیچ گونه ارتباطی با اهل کتاب ندارد.

۲– خطر جانی

این امر هرچه هست امری است که رسول خـدا "ص" از تبلیغ آن می ترسد و در دل بنا دارد آن را تا یک روز مناسب به تأخیر بیندازد، چه اگر ترس آن جناب و تأخیرش در بین نبود، حاجتی به این تهدید نبود که خداوند متعال بفرماید: « اگر آن را ابلاغ نکنی، رسالت خود را ابلاغ نکرده ای! »

این چنین تهدیـد ها حتی در اوایل بعثت دیده نمی شود، لذا می بینیم رسول الله "ص" خطرات محتملی در تبلیغ این حکم پیش بینی می کنـد. آیـا این خطر یک خطر جانی است برای آن جناب؟ نه ! زیرا سـیره خود آن جناب و مظاهر زنـدگی شـریفش و آیات قرآنی این احتمال را رد می کند.

۳- خطر تعطیل دعوت دینی

آیا رسول الله "ص" از این می ترسـید که خطری متوجه او شود، و در نتیجه کار دعوت دین خـدا متوقف گردد؟ نه ! این حرف صحیحی نیست، زیرا کار دین خدا با مرگ پیامبر در زمین نمی ماند!

این احتمـال اگر در اول دوره بعثت فرض شود، فرض صـحیحی نیست، زیرا در آن موقع هنوز دین تبلیغ نشـده است تـا احتمال خطر از بین رفتن آن باشد!؟

اگر این امر یکی از احکام باشـد و این حکم حکمی باشد که چنان حایز اهمیت باشد که رسول الله "ص" از ابلاغ آن و عکس العمل مردم اندیشـناک باشـد و خداونـد هم وعـده پشتیبانی دهـد، بایـد حکمی باشد که در اهمیت به درجه ای است که تبلیغ نشـدنش به منزله تبلیغ نشـدن همه احکـام دین است! احکام دین با هم فرق دارنـد، مثلاً نگاه کردن به نامحرم حرام است، ولی شدت حرمت آن به اندازه حرمت زنای محصنه نیست .

پس این حکمی که چنان حایز اهمیت است، که رسول الله "ص" از ابلاغ آن اندیشـناک است باید حکمی باشد که دین با نبود آن جسمی است بدون روح، که نه دوامی دارد و نه حس و حرکت و خاصیتی!

و این مطلب به خوبی از آیه اسـتفاده می شود و آیه کشف می کند آن حکم حکمی است که مایه تمامیت دین و اسـتقرار آن است، حکمی است که انتظـار می رود مردم علیه آن قیام کننـد و در نتیجه ورق را برگردانـده و آنچه را که رسول الله "ص" از بنیان دین بنا کرده منهدم و متلاشی سازند و نیز کشف می کند از این که رسول الله "ص" هم این معنی را تفرس می کرده و از آن اندیشناک بوده است و لذا در انتظار

فرصتی مناسب و محیطی آرام بود که بتوانـد مطلب را به عموم مسـلمین ابلاغ کنـد و مسـلمین هم آن را بپذیرنـد، امروز و فردا می کرده است. و در چنین موقعی این آیه نازل شده است و دستور فوری و اکید به تبلیغ آن حکم داده است.

۴– ترس از کفار یا از مسلمین؟

باید دانست که این انتظار از ناحیه مشـرکین و وثنیت عرب و سایر کفار نمی رفته است، بلکه از ناحیه مسـلمین بوده است، زیرا دگرگون سـاختن اوضـاع و خنثی کردن زحمـات رسول الله"ص" وقتی از نـاحیه کفـار متصور است که دعوت اسـلامی منتشـر نشده باشد، اما پس از انتشار اگر انقلابی فرض شود جز به دست مسـلمین تصور ندارد و کارشکنی ها و صحنه سازی هائی که از طرف کفار تصور دارد همان افترائاتی است که در قرآن کریم از اول بعثت تا کنون از آنان نقل شده است. پس اگر خطری بوده (و مسلماً هم بوده،) امری بوده که از جهت کیفیت و زمان با گرفتاری های فوق الذکر منطبق نمی شود و وقوعش جز در بعد از هجرت و پای گرفتن دین در مجتمع اسلامی تصور ندارد!

۵– وضع جامعه و مسلمین آن روز

مجتمع آن روز مسـلمین طوری بوده که می توان آن را به یـک معجون تشـبیه کرد. جـامعه آن روز مسـلمین مخلوطی بوده از یـک عـده مردان صالـح و مسـلمانان حقیقی، و یـک عـده قابل ملاحظه ای از منافقین که به ظاهر در سـلک مسـلمین درآمـده بودند، و یک عده هم از مردمان بیماردل و ساده لوح که هر حرفی را از هرکسی باور می کردند، و قرآن کریم هم بر این چند جور مردم آن روز اشـاره صـریح دارد، و آنان در عین اینکه به ظاهر و یا واقعاً ایمان آورده بودنـد، رفتارشان با رسول الله"ص" رفتار رعیت با شاه بوده است، و همچنین احکام دینی را هم به نظر قانونی از قوانین ملی و قومی می نگریسته اند.

بنابراین ممکن بوده تبلیغ بعضی از احکام مردم را به این توهم گرفتار کند که (العیاذ بالله) رسول الله"ص" این حکم را از پیش خود تشریع کرده است و از تشریع این حکم سودی عاید آن جناب می شود!؟

چون جای چنین توهمی بوده که رسول الله "ص" از اظهار آن اندیشـناک بوده است، و از همین جهت بوده که خداونـد تعالی امر اکیـد فرموده که بـدون هیـچ ترسـی آن را ابلاغ کنـد و او را وعـده داده که اگر مخالفین در صدد مخالفت برآیند، آنها را هدایت نکند!

این مطلبی است که روایات اسلامی از طریق شیعه و سنی آن را تأئید می کند:

۶- ولایت علی بن ابیطالب"ع"

مضمون روایات اسلامی نشان می دهد که این آیه شریفه درباره ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب"ع" نازل شده است.

در این آیه خداوند متعال رسول الله"ص" را مأمور تبلیغ آن نموده است. آن جناب از این عمل بیمناک بوده، که مبادا مردم خیال کنند وی از پیش خود پسر عم خود را جانشین قرار داده است، و به همین ملاحظه انجام ابلاغ این امر را به انتظار موقعیت مناسب به تأخیر انداخته بود، تا این که آیه فوق نازل شد، و ناچار در " غدیرخم" آن را عملی ساخت و در آنجا فرمود:

« هر که من مولای اویم، این که علی بن ابیطالب است، مولای اوست! »

وجوب ولایت و جانشینی

باید دانست همنطور که در زمان رسول الله"ص" امور امت و رتق و فتق آن به دست آن جناب اداره می شد، به طور مسلم و بدون هیچ ابهامی، پس از رحلت وی نیز شخصی لازم است که این امر مهم را عهده دار باشد. و قطعاً هیچ عاقلی به خود اجازه نمی دهد که توهم کند دینی چنین وسیع و عالمگیر، دینی که از طرف خدای جهان، ابدی و جهانی اعلام و معرفی شده است، دینی که وسعت معارفش جمیع مسائل اعتقادی و همه اصول اخلاقی و احکام فرعی را که تمامی قوانین مربوط به حرکات و سکنات فردی و اجتماعی انسانی را متضمن است، برخلاف سایر قوانین احتیاج به حافظ و کسی ندارد که آن طور که باید و شاید آن را نگهداری کند؟! و یا توهم کند که مجتمع اسلامی استثنائاً و برخلاف همه مجتمعات انسانی بی نیاز از والی و حاکمی است که امور آن را تدبیر و اداره نماید؟!

کیست که چنین توهمی را بکند؟

و اگر کرد، جواب کسی را که از سیره رسول الله"ص" بپرسد، چه می گوید؟ زیرا رسول الله"ص" سیره اش بر این بود که هر وقت به عزم جنگ از شهر بیرون می رفت کسی را به جانشینی خود و به منظور اداره امور اجتماعی مسلمین جای خود می گذاشت. کما اینکه علی بن ابیطالب "ع" را در جنگ تبوک جانشین خود در مدینه قرار داد. . . و علی "ع" هم که عشق مفرط به شهادت در راه خدا داشت عرض کرد:

-آیا مرا خلیفه و جانشین خود در مدینه قرار می دهی, با اینکه در شهر جز زنان و کودکان کسی باقی نمانده است؟

فرمود:

-آیا راضی نیستی که نسبت تو به من نسبت هارون باشد به موسی، با این تفاوت که بعد از موسی پیغمبرانی آمدند و پس از من پیغمبری نخواهد آمد؟!

و هم آن حضرت در سایر شهرهائی که آن روز به دست مسلمین در آمده بود، مانند مکه و طائف و یمن و امثال آنها جانشینان و حکامی را نصب می فرمود، و نیز بر لشکرها چه کوچک و چه بزرگ که به اطراف می فرستادند، به امر او پرچمدارانی می گماردند.

این بوده است رفتار رسول الله"ص" در ایام حیات خود، و چون فرقی بین آن زمان و زمان پس از رحلت آن جناب نیست، از اینرو باید برای زمان غیبت خود هم فکری بکند، و شخصی را برای اداره امور امت تعیین بفرماید، بلکه احتیاج مردم به والی در زمان غیبت آن جناب بیشتر است از زمان حضورش، با این حال چگونه می توان تصور کرد که آن جناب برای آن روز مردم هیچ فکری نکرده است؟!

بررسی تحلیلی آیه ولایت(عنوان و خطاب آیه)

در این آیه رسول الله"ص" با اینکه دارای القاب زیادی است، به عنوان « رسالت» مورد خطاب قرار گرفته است. دلیل این امر آن است که موضوع آیه گفتگو از « تبلیغ » است، و مناسب ترین عنوان آن جناب در این مقام همان عنوان « رسالت » است. به کار رفتن این لقب خود اشاره ای است به چگونگی حکم، یعنی وجوب تبلیغی که به وسیله همین آیه گوشزد رسول الله"ص" شده است، و می فهماند که « رسول » جز انجام «رسالت » و رسانیدن پیغام کاری ندارد، و کسی که زیر بار رسالت رفته البته به لوازم آن که همان تبلیغ و رسانیدن پیغام است، قیام می کند.

چرا ذکر آیه صریح نیست؟

در این آیه، از خود آن مطلبی که باید تبلیغ شود، اسم نبرده است، تا هم به عظمت آن اشاره کرده باشد و هم به آن چیزی که لقب « رسالت» بدان اشاره داشت،

اشاره کند - یعنی بفهماند که این مطلب امری است که رسول الله"ص" در آن هیچ گونه اختیاری ندارد!

بنابراین در آیه شریفه دو برهان برای سلب اختیار از رسول الله"ص" در تبلیغ کردن و یا تأخیر در تبلیغ اقامه شده است: یکی تعبیر از آن جناب به عنوان « رسول» و دیگری عدم ذکر « اصل مطلب»!

در عین حال که این دو امر دو برهان است، دو عذر قاطع هم هست برای رسول الله"ص" در جرأتش بر اظهار مطلب و علنی ساختن آن برای عموم، و در عین حال تصدیق فراست رسول الله"ص" هم هست- یعنی می فهماند که رسول الله"ص" درست فراست کرده و در احساس خطر مصیب بوده است؛ و می رساند که مطلب از مسائلی است که تا رسول الله"ص" زنده است، باید به زبان مبارک خودش به مردم ابلاغ شود و کسی در ایفای این وظیفه جای خود آن جناب را نمی گیرد!

اهمیت موضوع ولایت

خداوند متعال رسول گرامی خود را تهدید می فرماید که:

-اگر این مطلب را ابلاغ نکنی, رسالت خود را انجام نداده ای!

منظور از « رسالت » مجموع آن وظایفی است که رسول الله"ص" به دوش گرفته بود.

از لحن آیه اهمیت و عظمت آن حکمی که بدان اشاره کرده، استفاده می شود، و فهمیده می شود که حکم نامبرده حکمی است که اگر تبلیغ نشود، مثل این است که هیچ چیز از رسالتی را که به عهده گرفته است، تبلیغ نکرده باشد!

بنابراین می توان گفت: گرچه کلام صورت تهدید دارد، لکن در حقیقت در صدد بیان اهمیت مطلب است، و می خواهد بفهماند مطلب این قدر مهم است که اگر در حق آن کوتاهی شود حق چیزی از اجزای دین رعایت و ادا نشده است. آیه در صدد اعلام اهمیت این حکم است به آن جناب و به سایر مردم، و اینکه رسول الله"ص" در تبلیغ آن هیچ جرمی و گناهی ندارد، و مردم حق هیچگونه اعتراض به او را ندارند!

رسول الله"ص" از چه شری محافظت می شود؟

آیه می فرماید:

-« خداوند تو را از مردم نگه می دارد! »

کلمه " یعصمک " در آیه مورد بحث ظاهرش این است که به معنی نگهداری و

حفاظت از شر مردم باشد, شری که انتظار می رفته متوجه نفس شریف رسول الله"ص" شود و یا مانع مقاصد و هدف های مقدس دینش و یا موفقیت در تبلیغش، و یا به نتیجه رسیدن زحماتش، و خلاصه آنچه مناسب ساحت مقدس اوست، بشود.

اینکه نگهداری از شر مردم را معلق گذاشت و بیان نفرمود که آن چه شری است، و مربوط به چه شأنی از شئون مردم است؟ آیا از قبیل کشتن و مسموم کردن و غافلگیر ساختن است؟ یا مقصود آزارهای روحی از قبیل دشنام و افتراست؟ یا از قبیل کارشکنی و بکار بردن مکر و خدعه است؟ و خلاصه از بیان نوع شکنجه و آزار مردم سکوت کرد تا افاده عموم کند، و همه انواع آزارها را شامل شود، و لکن از همه بیشتر همان کارشکنی ها و اقداماتی به ذهن می رسد که باعث سقوط دین و کاستن از رونق و نفوذ آن شود.

ترس از کدام مردم؟

در آیه مورد بحث مراد از " ناس- مردم " بعید نیست که " سواد مسلمین " باشد، سوادی که همه رقم اشخاص از مؤمن و منافق و بیماردل به طور غیر متمایز و آمیخته با هم در آن وجود دارند. بنابراین اگر کسی از چنین سوادی بیمناک باشد از همه اشخاص آن بیمناک خواهد بود. چه بسا جمله « اِنَّ اللّهَ لایَهدی الْقَومِ الکافِرینَ ! » هم آمیختگی و عمومیت و بی نشانی را برساند، زیرا معلوم می شود کسانی از کفار بی نام و نشان در لباس مسلمین و در بین آنها بوده اند، و این هیچ استبعادی ندارد، زیرا آیه مورد بحث بعد از هجرت و در ایامی نازل شده است که اسلام شوکتی به خود گرفته و جمعیتی انبوه به آن گرویده بودند؛ و معلوم است که در چنین ایامی صرف نظر از اینکه مسلمانان واقعی انگشت شمار بودند؛ سواد مسلمین سواد عظیمی بوده، و ممکن بوده است کسانی از کفار خود را در بین آنها و به عنوان مسلمان جا بزنند, و عملیات خصمانه و کارشکنی های خود را به سهولت انجام دهند؛ و لذا می بینیم خداوند تعالی در مقام تعلیل آیه « خدا تو را از مردم حفظ می کند!» می فرماید: « خداوند قوم کافرین را هدایت نمی کند! » چه بعد از اینکه وعده حفاظت به رسول گرامی خود می دهد، مخالفین را کفار می خواند!

۱-در اینجا این سؤال پیش می آید که همان طور که از آیه مورد بحث استفاده می شود آیا خداوند رسول خود را از شر کفار حفظ فرمود؟

و اگر چنین است پس آن همه آزار و محنت ها که از کفار و از امت خود دید چه بود؟

۲-سوآل بعدی این است که آیه می فرماید: « خداوند کفار را هدایت

نمی کند! » آیا این جمله منافی قرآن و عقل نیست؟ آیا جز این است که ما به چشم خود می بینیم که خداوند کفار را یکی پس از دیگری هدایت می کند!؟

جواب سؤال اول این است که:

-خداوند با تعلیل آخر آیه عملاً عمومیت این « حفظ» را مقید به مشکلات و آزار و شری کرده که ممکن بود رسول الله"ص" در قبال تبلیغ این حکم ببیند، و ارتباطی با عموم آزار هائی که رسول الله"ص" قبلًا دیده، ندارد!

حالا این شر به چه صورتی ناشی می شد, فرق نمی کند، اعم از اینکه احتمال داشت آن جناب را در حین تبلیغ حکم به قتل برسانند، و یا بر او شورش کرده و اوضاع را دگرگون سازند، یا حیله و سیاست هائی به کار ببرند که این حکم را قبل از اینکه به مرحله عمل برسد، خفه کنند؟ و لکن خدای تعالی کلمه حق و دین مبین را بر هرچه بخواهد و هرکجا و هر وقت و هرکس که بخواهد اقامه و اظهار می نماید!

جواب سؤال دوم این است که:

-باید دانست که مقصود از « کفر» در اینجا کفر به خصوص آیه ای است که متضمن حکم مورد بحث است، یعنی – آنچه از پروردگارت به تو نازل شده – اشاره به آن حکم است، نه کفری که به معنی استکبار از اصل دین و از اقرار به شهادتین است، زیرا کفر به این معنی با مورد آیه مناسبت ندارد!

بنابراین، وقتی خدای تعالی می فرماید- این کفار را هدایت نمی کند – منظور هدایت به راه راست نیست، بلکه مراد « هدایت به مقاصد شوم» آنها است و معنی اش این است که: خداوند ابزار کار و اسباب موفقیت را در دسترس آنان قرار نمی دهد! خداوند آنها را مطلق العنان نمی گذارد تا هر لطمه که بخواهند به دین و به کلمه حق وارد آورند، و نوری را که از جانب خود نازل کرده، خاموش سازند!

چگونگی ابلاغ ولایت در روایات اسلامی

در روایات اسلامی نقل شده که خدای تعالی نبی اکرم خود محمد"ص" را مأمور کرد که علی علیه السلام را به عنوان علمیت در بین مردم نصب کند و مردم را به ولایت او آگاهی دهد؛ و از همین جهت رسول الله"ص" ترسید مردم متهمش کنند و زبان به طعنش بگشایند و بگویند که در بین همه مسلمانان علی را نامزد این منصب کرده است،

لذا خدای تعالی این آیه را فرو فرستاد و ناگزیر رسول الله"ص" در روز غدیر خم به امر ولایتعهدی علی علیه السلام قیام نمود.

(این روایت در تفسیر عیاشی از ابی صالح از ابن عباس و جابرین عبدالله نقل شده است.)

و تفصیل این ابلاغ را از قول امام ابی جعفر علیه السلام چنین روایت کرده است:

-« وقتی که جبرئیل در حیات رسول الله"ص" در حجه الوداع برای اعلام ولایت علی علیه السلام نازل شد و این آیه را فرود آورد، رسول الله"ص" سه روز در انجام آن مکث کرد تا رسید به " جُحفه " و در این سه روز از ترس مردم دست علی را نگرفت و او را بالای دست خود بلند نکرد، تا این که در روز غدیر، در محلی که آن را " مهیعه " می گفتند، بار گرفته و پیاده شد، و آنگاه دستور داد بانگ نماز در داده و مردم را به نماز دعوت کنند. مردم بر حسب معمول اجتماع کردند و رسول الله"ص" در برابرشان قرار گرفت و فرمود:

-چه کسی از خود شما بر شما اولویت دارد؟

همه به بانگ بلند عرض کردند:

-خدا و رسول او !

آنگاه بار دیگر همین کلام را تکرار فرمود و همه همان جواب را دادند.

بار سوم نیز همان را پرسید و همان جواب را شنید و آنگاه دست علی را گرفته و فرمود:

-هرکه من مولای اویم، علی مولای اوست!

-پروردگارا ! دوست بدار دوستان علی را !

-و دشمن بدار کسی را که با علی دشمنی کند!

-یاری کن هر که را به علی یاری دهد!

-و تنها بگذار کسی را که در موقع حاجت علی را تنها بگذارد!

-چونکه علی از من و من از علی هستم!

-علی نسبت به من بمنزله هارون است نسبت به موسی، با این تفاوت که بعد از موسی پیامبرانی بودند و پس از من پیغمبری نخواهد آمد! »

اخبار زیادی است که دلالت دارد آیه مورد بحث درباره علی علیه السلام در روز غدیر خم نازل شده است.

« حدیث غدیر » یعنی فرمایشی را که رسول الله"ص" آن روز درباره علی علیه السلام فرمود، خود حدیثی است متواتر که هم از طریق شیعه و هم از طرق اهل سنت به بیشتر از صد طریق، و از جمع کثیری از صحابه نقل شده است، از آن جمله: براء ابن عازب- زید بن ارقم- ابو ایوب انصاری- عمر بن خطاب - علی بن ابیطالب- سلمان فارسی- ابوذر غفاری- عمار یاسر – بریده - سعد بن ابی وقاص- عبدالله بن عباس – ابو هریره- جابر بن عبدالله - ابوسعید خدری – انس بن مالک – عمران بن حصین- ابن ابی اوفی - سعدانه – همسر زید بن ارقم . . . .

بعلاوه این که همه امامان اهل بیت رسول الله"ص" بر صحت آن اجماع دارند!

احمد بن حنبل و بسیاری دیگر روایت را اینطور نقل کرده اند که:

-« رسول الله فرمود: ایها الناس آیا مگر معتقد نبودید که من اولایم به مؤمنین از خود آنها ؟ گفتند: چرا !

فرمود:

-هر کس که من مولای اویم علی مولای اوست ! »

کتابهای بسیاری در خصوص این یک حدیث و به دست آوردن عده طرق روایتی آن و بحث درباره متن آن, چه به قلم علمای اهل سنت و چه به قلم علمای شیعه تألیف شده است که به قدر کفایت در آنها درباره این حدیث شریف بحث شده است.

(در عصر اخیر, بزرگترین تحقیق در این زمینه به وسیله مرحوم علامه امینی, در سلسله مجلدات معروف به « الغدیر » تألیف یافته است که در آنها سعی شده از منابع اهل سنت، روایات مربوط به این حدیث شریف و واقعه تاریخی مهم صدر اسلام، جمع آوری شود.)

(۱)

معرفی ولایت علی "ع" در آیات و روایات

یکی از مهمترین و بزرگترین مسائل تاریخی اسلام مسئله جانشینی پیامبر گرامی اسلام"ص" به وسیله امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب "ع" و ولایت آن حضرت می باشد.

این موضوع غیر از حکومت ظاهری آن حضرت بعد از مرگ عثمان است بلکه مربوط به زمانی است که پیامبر گرامی اسلام"ص" قبل از رحلت خود، جانشین خود را معرفی کرده و خداوند تعالی نیز در قرآن در آیات فوق آن را تأئید فرموده است. روایات راجع به ولایت در تاریخ اسلام مضبوط است.

آیه قرآن شریف ولایت آن حضرت را چنین معرفی می کند:

-« جز این نیست که ولیّ شما خداست، و رسول او، و آنان که ایمان آورده اند، همان ایمان آورندگانی که اقامه نماز و اداءِ زکات می کنند، در حالی که در رکوع نمازند.

و کسی که خدا و رسولش و این مؤمنین را دوست بدارد،

در حزب خدا، که البته سرانجام غلبه با آنهاست، وارد شده است. »

در قرآن مجید آیات زیادی وجود دارد که ولایت تکوینی و تشریعی برای خدای متعال ثابت می کند. مفهوم این ولایت یک نحوه قربی است که باعث و مجوز نوع خاصی از تصرف و مالکیت تدبیر می شود.

آیات قرآنی ولایت تشریعی خدا را به رسول او نیز استناد می دهد، و در آیه مورد بحث همان را برای امیرالمؤمنین علیه السلام نیز ثابت می کند.

آیات ولایت, قیام به تشریع و دعوت به دین و تربیت امت و حکومت بین آنان و قضاوت در امور آنان را از شئون و مناسب رسالت پیامبر"ص" می داند, تا جائی که در آیه ۳۶ سوره احزاب می فرماید:

« وقتی خدا و رسولش در کاری حکم و فرمانی صادر می کنند، هیچ مؤمن یا مؤمنه ای اختیار در امر خود را ندارند! »

همانگونه که بر مردم اطاعت خدای تعالی واجب است، اطاعت رسول او نیز بدون قید و شرط واجب است.

۱- مستند:آیه ۶۰ سوره مائده " اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسوُلُهُ وَالَّذینَ آمَنوُا الَّذینَ یُقیموُنَ الصَّلوهَ وَ یُؤتوُنَ الزَّکوهَ وَ هُم راکِعونَ !" المیزان ج۱۱ ص۲۴

آیـاتی نیز وجود دارد که همین ولاـیتی را که برای رسول خـدا"ص" ثـابت می کرد، برای امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب"ع" نیز ثابت می کند.

از این آیات یکی همین آیه مورد بحث است که بعـد از اثبات ولایت تشـریع برای خـدا و رسول با (واو عطف) عنوان « الذین آمنوا !» را که جز بر امیرالمؤمنین"ع" منطبق نیست، به آن دو عطف نموده، و به یـک سیاق این سـنخ ولاـیت را که در هر سـه مورد ولاـیت واحـده ای است، برای پروردگار متعال، البته به طور اصالت، و برای رسول خـدا"ص" و امیرالمؤمنین "ع" به طور تبعیت و به اذن خدای تعالی ثابت می کند.

حال بررسـی خلاصه ای می کنیم از روایات بسـیار زیادی که در این زمینه وارد شـده است. و قبل از نقل خلاصه روایت تذکر می دهیم که روایات راجع به این که دو آیه مزبور درباره داسـتان « انگشتر به صدقه دادن علی علیه السـلام،» نازل شده، بسـیار است. بـا اینکه دربـاره کیفیت وقوع حادثه اختلاف دارنـد، اما روایت کننـدگان آن در مرحله اول از صـحابه رسول الله"ص" و بعد امامان اهل بیت و مفسرین می باشند، از جمله –

از صحابه:

اباذر غفاری – عبدالله ابن عباس – انس ابن مالک –عمار – جابر– سلمه بن کهیل – ابی رافع – عمرو بن عاص

از امامان اهل بیت:

حضرت امام حسین"ع"

حضرت امام سجاد علی بن حسین "ع"

حضرت امام باقر محمد بن علی"ع"

حضرت امام صادق جعفر بن محمد"ع"

حضرت امام هادی علی بن محمد "ع"

از ائمه تفسیر:

–احمـد، نسائی، طبری، طبرانی، عبـد بن حمید و غیر ایشان از حفاظ و ائمه حدیث و متکلمین که همه صدور این روایات را از ناحیه مقدس رسالت"ص" مسلم دانسته اند و هیچ یک در آنها خدشه نکرده اند.

–فقها در بحث نماز، روایات مزبور را با آیه شریفه منطبق دانسته اند.

-عموم علمای ادب و مفسـرینی که در تفسـیر قرآن بیشتر متعرض جهات ادبی قرآننـد، یا اینکه بیشترشان از بزرگان و ائمه اهل ادبند، مانند: زمخشری صاحب " کشاف" و ابوحیان، که این انطباق را پذیرفته اند.

و هیچ یک از ناقلین این روایات با اینکه همه عرب و اهل زبان بوده اند در این انطباق مناقشه و ایراد نکرده اند.

روایت ابن عباس:

-از ابن عباس نقل شده که گفت روزی علی علیه السلام در حال رکوع بود که مسکینی نزدش آمد و آن جناب انگشتری خود را به وی داد. پس از آن رسول الله"ص" از سائل پرسید: چه کسی این انگشتر را به تو داد! عرض کرد: این مردی که در رکوع است! دنبال این ماجرا این آیه نازل شد.

« جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و آنان که ایمان آورده اند، همان ایمان آورندگانی که اقامه نماز و اداءِ زکات می کنند، در حالی که در رکوع نمازند! »

(روایت فوق به دلیل خلاصه بودن آن در این زمینه نقل شد، برای مطالعه مفصل این روایات رجوع شود به المیزان ج ۱۱ ص ۲۸ به بعد.)

(۱)

تعریف اولی الامر در قرآن

قرآن شریف می فرماید:

« ای آن کسانی که ایمان آورده اید-

فرمان برید خدا را،

و فرمان برید رسول او را !

و صاحبان امر را از خودتان !

پس اگر در چیزی نزاع داشتید،

پس به " خدا " و " رسول" مراجعه کنید،

اگر ایمان آورده اید به خدا و روز رستاخیز !

این بهتر و نیکوتر تأویلی است برای شما ! »

مفهوم اطاعت از خدا و رسول

جای شک نیست که آیه « اَطیعوُا اللّه ...! » مقدمه ای برای امر به حواله کار و رجوع در دعاوی به خدا و رسول است، گرچه مضمونش اساس همه شرایع و احکام

۱- مستند:آیه۵۹ تا۷۰سوره نساء " یا اَیُّهاَ الَّذینَ آمَنوُا اَطیعوُا اللّه و اَطیعوُا الرَّسوُلَ وَ اوُلِی الاَمرِ مِنکُم! " المیزان ج۸ ص۲۳۵

آسمانی می باشد.

شکی نیست در این که خداوند از اطاعت خود قصدی جز اطاعت احکام تشریعی اش که به وسیله وحی در معارف و شرایع فرستاده، ندارد.

اما، رسول وی نیز دارای دو جنبه است:

۱-جنبه تشریع و رساندن آن چه بدون کتاب به وی وحی شده است، که به تفصیل آن چه را که در قرآن مجمل و خلاصه است، و هر آنچه بدان مرتبط است، برای مردم بیان بفرماید.

۲-حکومت و قضاوت آن حضرت، و آنچه را رأی صواب بداند.

این همان رأیی است که حضرت به ظاهر قوانین بین مردم قضاوت می فرمود و در کارهای مشکل حکم می کرد - لِتُحکِمَ بَینَ النّاسَ بِما اَراکَ الله !

در اینجاست که خداوند او را به مشاوره امر فرموده – وَ شاوِرهُم فِی الاَمرِ فَاِذا عَزَمتَ فَتَوَکَّل عَلَی اللهِ ! - که او را در مشورت با مردم شریک, ولی در تصمیم گیری و قصد و عزم یکتا ساخته است.

از اینجا معلوم می شود که " اطاعت خدا" و " اطاعت رسول" باهم فرق دارند، گرچه اطاعت رسول در حقیقت اطاعت خدا نیز می باشد زیرا اطاعت او را خدا واجب ساخته است – وَما اَرسَلنا مِن رَسوُلٍ اِلّا لِیُطاع ! – یعنی مردم باید بیان وحی و رأی او را در کارها اطاعت کنند.

مفهوم اطاعت اولی الامر

اولی الامر هر کس و به هر معنا که باشند از وحی نصیبی ندارند، بلکه شأن آنان دادن رأی مقبول است، زیرا که مانند پیغمبر واجب الاطاع در رأی و قول هستند و لذا وقتی وجوب رجوع و تسلیم در مشاجرات است, فقط از خدا و رسول وی نام می برد نه از ایشان, و می فرماید - « پس اگر در چیزی نزاع داشتید پس به خدا و رسول مراجعه دهید, اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده اید...!»

البته تنازع فقط بین خود مؤمنین مورد نظر است, و اطاعت در رأی شخصی آنها نیست, بلکه در حکم خدائی است که مورد نزاع می باشد، به قرینه آیات بعد از آن، که مذمت کسانی را می کند که به حکم طاغوت رجوع می نمایند، نه به حکم خدا و رسول، و این حکم باید به احکام دین مبین اسلام، که در قرآن و حدیث هست، بر گردد.

قرآن و احادیث هم برای کسی که آنها را می فهمد دو حجت قطعی در کار

دیننـد، و گفتن اولی الامر که قرآن و احادیث این چنین حکم می کننـد، نیز حجت قاطع است، زیرا آیه وجوب اطاعت آنها را بدون هیچ قید و شرطی بر ما گذاشته، و همه اینها بالاخره به قرآن و حدیث بر می گردد.

از اینجا معلوم می شود که اولی الامر – هرکس که باشند – نمی توانند حکم جدیدی وضع کنند، و نمی توانند حکم ثابت در کتاب، و یا سنتی را، نسخ نمایند، و گرنه وجوب رجوع در موقع نزاع به کتاب و سنت و خدا و رسول معنائی نداشت.

فقط اولی الامر می تواننـد در موارد نفوذ ولایتشان اظهار رأی نمایند، و در قضایا و موضوعات عامه از حکم خدا و رسول پرده بردارند.

با اینکه در آیه, بین رسول و اولی الامر را جمع کرده و برای هر دو با هم یک اطاعت خواسته، برای رسول که امر به معصیت خدا یا اشتباه در حکم محال است، اگر در اولی الامر محال نبود، چاره ای نبود جز آنکه قید آن را ذکر نماید، و چون قید ذکر نشده است، پس آیه مطلق است و لازمه اش آن است که در اولی الامر هم عصـمت قائل شویم، و همانطور که در پیغمبر"ص" قائلیم، بدون هیچ فرقی!

معنی " امر" در کلمه اولی الامر، شأن مربوط به دین یا دنیای مؤمنین مورد خطاب است.

مراد از " اولی الامر" افرادی از این امتند که در اقوال خود معصومند، و اطاعتشان واجب، و شناسائی شان هم محتاج به تصریح خداوند متعال یا رسول وی"ص" می باشد. و این فقط با روایاتی که از ائمه اهل بیت رسیده، که خود را اولی الامر معرفی می کنند، تطبیق می کند!

امـا این سـخن که " اولی الـامر" عبارتنـد از خلفـای راشـدین یـا امراء و علمـاء و غیره که آراء و اقوالشان مورد قبول باشـد، دو جواب دارد:

۱-اینکه آیه دلالـت بر عصـمت اولی الـامر می کنـد، و بـدون شـک در این طبقات معصوم وجود نـدارد، مگر در اعتقاد امامیه نسبت به خصوص حضرت علی علیه السلام.

۲-اینکه هیچ یک از سه نظر دلیلی ندارند!

امـا اشـکالی که بر اولی الامر بودن اهل بیت عصـمت وارد کرده انـد، یکی این است که این امر محتاج تصـریح خـدا و رسول است، جواب آن است که این مطلب در قرآن و روایـات هر دو تصـریح شـده است! مثـل آیه ولاـیت، آیه تطهیر و امثال آن؛ و مثل حدیث

سفینه و حدیث ثقلین وسایر احادیث مربوط به اولی الامر، که از طرق شیعه و سنی رسیده است!

(اشکالات دیگری نیز وارد کرده اند که در این باره به مفصل آن در المیزان مراجعه شود که جواب های لازم نیز در هر مورد داده شده است.)

نتیجه مطلب این می شود که مراد به " اولی الامر" در آیه فوق، مردانی از ملت اسلام هستند که حکم هریک در عصمت حکم پیغمبر است!

در روایات اسلامی، در تفسیر برهان، ابن بابویه از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند:

« وقتی آیه فوق بر پیغمبر"ص" نازل شد، گفتم:

-یا رسول الله خدا و تو را شناختیم، اولی الامر که خداوند اطاعتشان را همراه اطاعت تو قرار داد، چه کسانی هستند؟

فرمود:

-آنان جانشینان منند، ای جابر !

و پیشوایان مسلمین پس از من!

اول ایشان علی بن ابیطالب است!

و پس از وی حسن و حسین و علی بن حسین، و فرزند علی، محمد معروف در تورات به " باقر" که تو او را خواهی دید! وقتی دیدی سلام مرا به او برسان!

و سپس صادق جعفر بن محمد، و بعد موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، و حسن بن علی، و بعد، همنام و هم کنیه من، که حجت خدا و بقیه او در روی زمین و نزد بندگان است و او فرزند حسن بن علی است، که خدا به دست وی مشرق و مغرب زمین را خواهد گشود، و کسی است که از شیعیان و دوستان خود پنهان خواهد بود، و به امامت وی کسی پابرجا نخواهد ماند مگر آن کس که خدا قلبش را به ایمان آزموده باشد!

جابر می گوید، پرسیدم:

-یا رسول الله ! آیا شیعه در غیبت او از وی استفاده خواهند برد؟

فرمود:

-آری! سوگند به کسی که مرا به پیامبری فرستاده، از نور او روشنائی می گیرند، و از ولایت وی در غیبتش منتفع می شوند، مانند استفاده مردم

از نور خورشید، گرچه ابر آن را بپوشاند!

-ای جابر! این از اسرار مخفی خداوند است، و از غیر اهلش پنهان ساز ! »

(۱)

جانشینان پیامبران، محافظان دین الهی

آیه شریفه دلالت می کند بر اینکه خدای تعالی را در هر زمانی بنده ای و یا بندگانی هستند که موکل بر هدایت الهیه اویند، و دین او، و آن طریقه مستقیمی را که کتاب و حکم و نبوت انبیاء علیهم السلام متضمن آن است، حفظ می کنند، و آن را از انقراض نگهداری می نمایند!

این بندگان کسانی هستند که شرک و ظلم به آنها راه ندارد و آنها به عصمتی الهی معصومند، و این گروه عبارتند از: انبیاء و جانشینان آنها !

از این روی آیه شریفه مخصوص به معصومین علیهم السلام خواهد بود، و یا خیلی هم که بتوانیم آن را توسعه دهیم، ممکن است مؤمنین صالح و آن پارسایانی را که به عصمت تقوی و صلاح و ایمان خالص از شوائب شرک و ظلم معتصمند، و خلاصه آن کسانی را که از ولایت شیطان بیرون شده اند، ملحق به اوصیاء انبیاء علیهم السلام نموده و بگوئیم آیه شریفه شامل اینگونه از مردان صالح نیز می شود.

این اشخاص مردمی هستند که تصور نمی شود روزی کفر یا شرک در دل آنان رخنه کند، چون خدای تعالی به ایمان آنان اعتماد کرده و ایشان را موکل بر حفظ دین نموده است.

فرموده :

-« من کسانی را موکل و مستحفظ آن کرده ام که اعتماد و اطمینان دارم نسبت به آن کافر نیستند، و با اینکه چنین اشخاصی نگهبان دین منند، هیچ وقت این دین از بین نمی رود! »

همسران رسول الله "ص"(ازدواج های پیامبر)

اشاره

۱- مستند:آیه۸۹سوره انعام " فَإن یَکفُر بِها هؤلاءِ فَقَد وَکَلنا بِها قَوماً لَیسوا بِها بِکافِرینَ !" المیزان ج۱۴ ص۸۶

مستند:آیه ۵۰تا۵۵سوره احزاب " یا اَیُّهاَ النَّبِیُّ اِنّا اَحلَلْنا لَکَ اَزواجِکَ ا لّتی ...! " المیزان ج۳۲ ص۲۱۶

طبقات مجاز وغیرمجاز برای همسری پیامبر

خدای سبحان در این آیات برای رسول خدا "ص" بیان می فرماید که از زنان آنچه من حلال کرده ام هفت طایفه اند:

طایفه اول - آنهائی که مهریه هایشان را داده ای،

طایفه دوم - کنیزانی که به عنوان غنیمت و در جنگ ها خدا در اختیار شما قرار داد،

طایفه سوم و چهارم - از زنانی که حلالند و می توان با آنان ازدواج کرد،

عبارتند از : دختر عموها، و دختر عمه ها،

طایفه پنجم و ششم - دختران دائی و دختران خاله.

خداوند متعال در این مرحله ازدواج با گروه فوق الذکر را مشروط کرده به این که (آنهائی که با تو هجرت کرده اند،) یعنی زنان نامبرده به شرطی بر تو حلالند که با تو هجرت کرده باشند، و گرنه ازدواج تو با آنان حرام است. (البته, به طوری که در مجمع البیان گفته: این مربوط به قبل از حلال شدن غیر مهاجرات است و آیه بالا بعداً نسخ شده است!)

طایفه هفتم - از زنانی که آن جناب می توانسته با آنان ازدواج کند، زن مؤمنی است که خود را به رسول الله"ص" هبه کند و ببخشد، و آن جناب هم بخواهد با او ازدواج کند، که خداوند تعالی چنین زنی را که بخواهد بدون مهریه خود را در اختیار آن جناب بگذارد، برای آن جناب حلال کرده است، واگر بخواهد می تواند با او ازدواج کند.

قرآن می فرماید: این حکم، یعنی حلال شدن زنی برای مردی به صرف اینکه خود را به او ببخشد، از خصایصی است که مختص آن جناب می باشد، و در مؤمنین جریان ندارد! ضمناً اجازه می دهد که آن جناب مخیر باشد در رد یا قبول چنین پیشنهادی، و حتی اگر یکی از آن زنهائی را که خود را به او بخشیده، رد کند، و دوباره بخواهد بپذیرد، منعی نیست، نه گناهی دارد، و نه سرزنشی!

قرآن می فرماید:

-« بعد از آنان، دیگر هیچ زنی برایت حلال نیست،

و نیز حلال نیست که همسرانت را به همسری دیگر مبدل کنی،

هرچند که حسن او تو را به شگفت آورد، مگر کنیزکان؛

که خدا بر همه چیز مراقب است! »

این آیه را به دو نوع معنا کرده اند که

-به فرض اول آیه ارتباطی با طایفه هائی از زنان که در بالا شمرد نداشته باشد، و در آن صورت زنان را بر آن جناب حرام می کند مگر آن زنی را که آن جناب مختارش کند، و او خدا را اختیار کند. اینکه فرمود: جایز نیست زنان را عوض کنی، خود مؤید این احتمال است.

- فرض دوم این است که آیه ارتباط به آیه ماقبل داشته باشد، که در آن صورت مفادش تحریم ماسوای شش طایفه ای است که قبلا شمرد.

(۱)

شرایط همسری با رسول الله"ص"

« ای پیامبر! به همسرانت بگو:

۱- مستند:آیه ۲۸ تا ۳۵ سوره احزاب " یا اَیُّهاَ النَّبِیُّ قُل لِاَزواجِکَ ...!" المیزان ج ۳۲ ص۱۶۸

اگر زندگی دنیا و زینت آن را می خواهید بیائید تا چیزی از دنیا به شما بدهم و رهایتان سازم، طلاقی نیکو و بی سر و صدا !

–و اگر خدا و رسول او و خانه آخرت را می خواهید،

بدانید که خدا برای نیکوکاران از شما اجری عظیم تهیه دیده است!

–ای زنان پیامبر !

هر یک از شما گناه کبیره آشکاری را انجام دهد،

عذابش دو چندان خواهد بود،

و این بر خدا آسان است!

و هر یک از شما برای خدا و رسولش مطیع شود،

و عمل صالح انجام دهد،

اجر او نیز دوچندان داده می شود،

و ما برایش رزقی آبرومند, فراهم کرده ایم ...! »

این آیات مربوط است به همسران رسول خدا"ص" که دستور می دهد:

اولاً– به ایشان تذکر دهد که از دنیا و زینت آن جز عفت و رزق کفاف بهره ای ندارند، البته این در صورتی است که بخواهند همسر او باشند، و گر نه مانند سایر مردمند.

سپس– ایشان را خطاب می کند که متوجه باشند در چه موقفی دشوار قرار گرفته اند، و به خاطر افتخاری که نصیبشان شده، چه شدایدی را باید تحمل کنند! پس اگر از خدا بترسند خداوند اجر دو چندانشان می دهد، و اگر هم عمل زشتی مرتکب شوند، عذابشان نزد خدا دو چندان خواهد بود!

آنگاه ایشان را امر می کند به عفت، و اینکه ملازم خانه خود باشند، و چون سایر زنان خود را به نامحرم نشان ندهند، و نماز بگذارند و زکات دهند، و از آنچه در خانه هایشان نازل و تلاوت می شود، از آیات قرآنی و حکمت آسمانی، یاد کنند، و در آخر، عموم صالحان، چه از مردان و چه از زنان را وعده مغفرت و اجر عظیم می دهد.

امتیاز همسران پیامبر، و شرایط رفتار و گفتار آنها

خدای تعالی می فرماید:

-« ای زنان پیامبر!

شما مثل احدی از سایر زنان نیستید،

البته اگر تقوی پیشه سازید!

پس در صحبت کردن دلربائی مکنید که بیمار دل به طمع افتد!

و سخن نیکو گوئید!

و در خانه های خود بنشینید!

و چون زنان جاهلیت اولیه خود نمائی مکنید!

و نماز را بپا دارید،

و زکات را بدهید!

و خدا و رسولش را اطاعت کنید!

خدا می خواهد که پلیدی را از شما اهل بیت ببرد،

و شما را تطهیر کند!

و آنچه در خانه های شما از آیات خدا و حکمت که تلاوت می شود،

به یاد آرید!

که خدا همواره دارای لطف بوده، و با خبر است ! »

این آیات برابری زنان پیامبر با سایر زنان را نفی می کند، و می فرماید که شما با سایر زنان یکی نیستید، اگر تقوی به خرج دهید، و مقام آنها را به همان شرطی که گفته شد، بالا می برد، و آن گاه از پاره ای کارها نهی، و به پاره ای از کارها امر می کند، امر و نهیی که متفرع بر برابر نبودن آنان با سایر زنان است.

می فرماید:

-« در سخن خضوع مکنید،

و چون بعضی زنان آهنگ صدا را فریبنده نسازید،

و در خانه های خود بنشینید،

و کرشمه و ناز مکنید...! »

با این که این امور بین زنان پیغمبر و سایر زنان مشترك است.

پس از اینجا می فهمیم که آوردن جمله « شما مثل سایر زنان نیستید» برای تأکید است و می خواهد این تکالیف را بر آنان تأکید کند، و مثل اینکه بگوید: واجب است در امتثال این تکالیف کوشش و رعایت بیشتری بکنید، و در دین خدا بیشتر از سایر زنان احتیاط به خرج دهید. دلیل سخت تر بودن تکلیف آنان نیز روشن است، زیرا به آنان دو برابر پاداش یا کیفر معین می کند، و لذا معقول نیست تکالیف یکسان باشد و پاداش و کیفر مضاعف !

محدودیت رفتارهای اجتماعی همسران پیامبر

بعد از آنکه علو مقام و رفعت منزلت همسران رسول الله"ص" را به خاطر انتسابشان به آن جناب بیان فرمود، و این علو مقامشان را مشروط به تقوی نمود، و فرمود که فضیلت آنان به خاطر اتصالشان به رسول خدا"ص" نیست، بلکه به خاطر تقوی است، اینک در ادامه آیه ایشان را از خضوع در کلام نهی می کند.

خضوع در کلام به معنای این است که در برابر مردان آهنگ سخن گفتن را نازك و لطیف نکنند تا دل طرف را دچار ریبه و خیالهای شیطانی کرده و شهوت او را برانگیزند، و در نتیجه آن مردی که در دل بیمار است، به طمع بیفتد!

منظور از بیماری دل، نداشتن نیروی ایمان است، و آن نیروئی که آدمی را از میل به سوی شهوات باز می دارد.

سپس آنان را دستور داده که سخن را به طور معمول و مستقیم بگوئید، سخنی که شرع و عرف اسلامی (نه هر عرفی) آن را پسندیده دارد، و آن سخنی است که تنها مدلول خود را برساند (نه اینکه کرشمه و ناز را بر آن اضافه کنند، تا شنونده علاوه بر درك مدلول آن دچار ریبه هم بشود.)

آنگاه به زنان پیامبر دستور می دهد در خانه هایشان بمانند، و مانند زنان عصر جاهلیت قبل از اسلام در برابر مردم ظاهر نشوند!

و دستور بعدی اینکه آنان باید اوامر دینی را امتثال کنند، و نماز بخوانند، و زکات دهند! اگر از بین همه اوامر الهی نماز و زکات را ذکر کرد، برای این بود که این دو دستور رکن عبادات و معاملات است.

بعد از ذکر این دو به طور جامع فرمود:

-و خدا و رسولش را اطاعت کنید!

اطاعت خدا به این است که وظایف شرعی او را امتثال کنند، و اطاعت رسولش به این است که آنچه با ولایتی که دارد امر و نهی می کند, امتثال نمایند. چون امر و نهی او نیز از ناحیه خدا جعل شده است، و خدا او را به حکم آیه « النَّبِیّ اَولی بِالمؤُمِنینَ مِن اَنفُسُهُم ! » ولی مومنین کرده, و فرمان او را فرمان خود خوانده است.

(در این قسمت از آیات اشاره به موضوع تطهیر اهل بیت شده که درباره آن جداگانه بحث شد.)

سپس خداوند متعال زنان پیامبر را دستور می دهد که شما آنچه را که در خانه هایتان از آیات الهی و حکمت تلاوت می شود، حفظ کنید، و همواره در خاطرتان بوده باشد، تا از آن غافل نمانید، و از خط سیر و مشیی که خدا برایتان معین کرده، عدول و تجاوز نکنید!

(۱)

تعداد همسران رسول الله"ص"

رسول خدا"ص" با ۱۵ زن ازدواج کرد. با ۱۳ نفر از آنان درآمیخت. چون از دنیا می رفت ۹ نفر از آنان همسرش بودند. اما آن دو نفری که آن جناب با آنها آمیزش نکرد، یکی عمره بود و دیگری سنا.

آن ۱۳ زنی که با ایشان بیامیخت:

-اول خدیجه"س" دختر خویلد بود،

-و بعد از او با سوده دختر زمعه،

-و سپس با ام سلمه (که نامش هند، و دختر ابی امیه بود،) ازدواج کرد،

-سپس با ام عبدالله عایشه دختر ابی بکر،

-و آنگاه با حفصه دختر عمر،

-و سپس با زینب دختر خزیمه بن حارث، ام المساکین،

-و بعد از او با زینب دختر جحش،

-و آنگاه با ام حبیب رمله دختر ابی سفیان،

-و بعد از او با میمونه دختر حارث،

-و سپس با زینب دختر عمیس،

-آنگاه با جویریه دختر حارث،

-و بعد از او با صفیه دختر حیی بن اخطب ازدواج کرد.

-و آنکه خود را به رسول الله"ص" بخشید خوله (دختر حکیم سلمی بود.)

۱- مستند:بحث روایتی المیزان ج۳۲ ص۱۸۵

ص:۱۹۵

و آن نه نفری که در هنگام رحلت آن جناب همسرش بودند، عبارتند از:

عایشه، حفصه، ام سلمه، زینب دختر جحش، میمونه دختر حارث، ام حبیب دختر ابوسفیان، جویریه، سوده، و صفیه

از همسران رسول الله"ص" از همه فاضل تر:

حضرت خدیجه"س"،

و بعد از او ام سلمه،

و سپس میمونه بود،

(۱)

دلایل تعدد زوجات رسول الله"ص"

اشاره

از اعتراضاتی که شده جریان تعدد زنان پیامبر گرامی اسلام است.

گفته اند: « تعدد زوجات ذاتاً خود خالی از حرص و تسلیم شدن به قوه شهوت نیست. آنوقت پیامبر اسلام"ص" به چهار زن که خداوند برای امتش قانونی کرده بود, راضی نشد, و تا با نه زن ازدواج کرد؟ »

این مسئله با آیات قرآنی زیادی ارتباط دارد.

قصه تعدد زوجات پیامبر"ص" به این سادگی نیست که در علاقه زنان افراط کرد تا شماره زنانش به نه رسید؟! انتخاب های پیامبر اکرم هر یک از آنان را در طول حیاتش روی روش خاصی بوده است:

۱- ازدواج با حضرت خدیجه کبری

رسول الله"ص" ابتداء با حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها ازدواج فرمودند. مدت بیست و اندی سال (که تقریباً دو سوم عمر پس از ازدواج آن حضرت است،) تنها با او به سر بردند، و همسر دیگری اختیار نفرمودند!

۱۳ سال آن پس از نبوت آن حضرت، و پیش ازهجرتش از مکه بوده است.

حضرت به مدینه هجرت فرمودند، و به نشر دعوت و اعلاء کلمه دین شروع فرمودند، و سپس زنانی را که بعضی دوشیزه و

بعضـی دیگر بیوه بودنـد، که از آنها هم برخی جوان و برخی پیر و کامل بودنـد، اختیار فرمودند. سـپس ازدواج با زنان، به جز آنهائی که در حباله نکاحش بودند، بر او حرام شد.

۱- مستند:بحث تحلیلی المیزان ج۷ ص۳۲۲

روشن است که این کارها را با این خصوصیات نمی توان به صرف علاقه زنان و شهوت نزدیکی آنان تفسیر نمود که ابتدا و انتهای این روش با این مطلب ضدیت دارد!

علاوه اینکه, همان طور که مشاهده می کنیم، عادتاً چنین است که کسی که مفتون زنان و گرفتار و علاقمند آنهاست، حریص به خلوت، و مجذوب زینت و عاشق جمال و مفتون غنچ و دلال، و حریص جوانی و کم سنی و زیبائی آنهاست.

این خصوصیات هم با روش پیامبر اسلام"ص" سازش ندارد. آن حضرت پس از ازدواج با دختر باکره با زن بیوه ازدواج کرده، و پس از ازدواج با دختر جوان با زن پیر ازدواج کرده است. مثلاً ام سلمه را که زنی سالمند بود، و زینب دختر جحش را که آن وقت بیش از پنجاه سال داشت، پس از اینکه زنانی جوان چون عایشه و ام حبیبه داشت، اختیار فرمود.

پیامبر"ص" زنان خود را میان بهره گرفتن از زینت های دنیا با رهائی نیکو، یعنی طلاق، و بی میلی به دنیا و ترک تجمل و زینت در راه طلب خدا و رسول و سرای آخرت، مخیر فرمود، همانطور که قرآن در این باره در سوره احزاب آیه ۲۹ فرموده است:

-« ای پیامبر، به زنانت بگو!

اگر زندگی دنیا و زینت آن را می خواهید،

بیائید برخوردارتان کنم و شما را رهائی نیکی دهم،

و اگر خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را می خواهید،

خداوند برای نیکوکاران از شما پاداش بزرگی آماده کرده است! »

به طوری که ملاحظه می فرمائید، این معنی با حال مردی که مفتون جمال زنان و دلداده وصال آنان است، نمی سازد.

بنابراین شخص بحث کننده عمیق اگر انصاف دهد راهی برای توجیه تعدد زنان آن حضرت در اول و سرانجام کار آن حضرت، جز توجیه به عوامل دیگری غیر از عامل شهوت و حرص و ولع ندارد!

حضرت برخی از این زنان را برای کسب نیرو و زیاد کردن کمک و قبیله اختیار فرمود، بعضی را برای به دست آوردن دلها و حذر از شر عده ای، و برخی را برای اینکه قیام به امرشان نموده و معاش آنان را تأمین و مخارجشان را بدهد- تا یک سنت جاری میان مؤمنین شده و در حفظ بیوه ها و عجوزها از بیچارگی و درماندگی بکوشند -و پاره ای را برای تثبیت و اجرای عملی حکم شرعی، تا با عمل آن حضرت سنت های پست و بدعت های باطلی که میان مردم رواج داشت، کوبیده شود، چنانکه جریان تزویج آن

حضرت زینب دختر جحش را که عیال زید بن حارثه بود، و زید او را طلاق گفته بود، از این قبیل بود. این زید به طور پسرخواندگی، پسر پیامبر نامیده می شد، و در نظر آنان زن پسر خوانده همچون زن صلبی بر پدر حرام بود، پیامبر"ص" او را اختیار فرمود تا این عقیده را بکوبد. آیاتی از قرآن مجید هم در این باره نازل شد.

۲- ازدواج با سوده دختر زمعه

پیامبر"ص" پس از وفات حضرت خدیجه"س" نخستین بار « سوده» دختر زمعه را که شوهرش پس از بازگشت از هجرت دوم به حبشه، فوت کرده بود، به زنی گرفت.

این سوده زنی با ایمان بود که در راه ایمانش از مکه هجرت کرده بود، و اگر به اهل خود که در آن روز کافر بودند، بر می گشت، همانند عده ای دیگر از مردان و زنان با ایمان مورد فتنه گری آنها واقع می شد، و با زجر و قتل و اکراه با کفر مواجه می گشت!

۳- ازدواج با زینب دختر خزیمه

پیامبر"ص" زینب دختر خزیمه را که شوهرش عبدالله بن جحش در جنگ احد کشته شده بود، به زنی گرفت. زینب در دوران جاهلیت از جمله خانم های با فضیلت بود، و به خاطر نیکی هائی که به فقرا و بیچارگان می نمود، او را" ام المساکین – مادر بیچارگان " می نامیدند. پیامبر برای حفظ آبروی او وی را به زنی گرفت.

۴- ازدواج با ام سلمه

آن حضرت، " ام سلمه " را که نامش " هند " بود، و سابقاً عیال عبدالله ابوسلمه پسر عمه و برادر رضاعی آن حضرت، و اولین هجرت کننده به حبشه بود، به زنی گرفت.

" ام سلمه " زنی با زهد و تدین و با فضیلت و عقیده بود. وقتی شوهرش از دنیا رفت او زنی سالمند بود، و آن وقت با حضرت ازدواج کرد.

۵- ازدواج با صفیه دختر حیّ بن اخطب

آن حضرت، " صفیه " دختر حی بن اخطب، رئیس قبیله " بنی نضیر" را که شوهرش در جریان جنگ خیبر، و پدرش درجنگ بنی نضیر کشته شده بود، و در میان اسیران خیبر بود، برای خود اختیار کرد، و او را آزاد نمود، و سپس تزویج کرد، و با این کار او را از ذلت نجات داد، و با بنی اسرائیل پیوندی پیدا نمود.

۶- ازدواج با جویره

آن حضرت، " جویره " را که نامش " بره" و دختر حارث، رئیس قبیله " بنی مصطلق" بود, پس از جنگ بنی مصطلق تزویج نمود. مسلمانان، دویست خانه از آنها را با زن و بچه هایشان به اسیری گرفته بودند. وقتی پیامبر جویره را تزویج کرد، مسلمانان گفتند که اینها خویشاوندان پیامبرند و شایسته نیست که اسیر باشند، لذا همه شان را آزاد کردند. بدین جهت قبیله بنی مصطلق ایمان آوردند، و همه شان که جمعیتی زیاد بودند به مسلمانان پیوستند. این کار در سایر عرب ها هم اثر به سزائی داشت.

۷- ازدواج با میمونه دختر حارث

آن حضرت, " میمونه" را که نامش " بره " و دختر حارث هلالی بود، تزویج کرد. " بره " همان است که پس از وفات شوهر دومش ابو رهم بن عبدالعزی، خود را به پیامبر"ص" هدیه کرد. پیامبر او را آزاد نمود و سپس تزویج فرمود. قرآن هم درباره آن سخن گفت.

۸- ازدواج با ام حبیبه

آن حضرت، " ام حبیبه " را هم که نامش " رمله " و دختر ابوسفیان بود، به زنی گرفت.

ام حبیبه عیال " عبیدالله بن جحش " بود و با او در هجرت دوم به حبشه رفته بود. عبیدالله در آنجا دین مسیح را اختیار کرده بود، ولی ام حبیبه بر اسلام باقی مانده بود. پدرش ابوسفیان هم در آن روز لشکرها علیه اسلام تهیه می دید. پیامبر"ص" او را تزویج نمود، و بدین وسیله حفظش فرمود.

۹- ازدواج با حفصه دختر عمر

آن حضرت، " حفصه" دختر عمر را هم که شوهرش " خنیس بن خداقه " در جنگ بدر کشته شده و او بیوه مانده بود، تزویج فرمود.

۱۰- ازدواج با عایشه دختر ابوبکر

آن حضرت, " عایشه " دختر ابوبکر را هم به زنی گرفت. (عایشه دختر باکره بود.)

روش و سفارش پیامبر درباره زنان

دقت در خصوصیات فوق الذکر، با آن روش نیکوی رسول الله"ص" در ابتداء و سرانجام کارش، و آن زهد و ترک زیور دنیا که داشت، و زنان خود را به آن دعوت می نمود، دیگر جای هیچ شکی برای شخص محقق باقی نمی گذارد که ازدواج آن حضرت با این زنان همانند سایر مردم نبود!

روش زیبای آن حضرت را هم درباره زنان به این مطلب اضافه کنید. او حقوقی از زنان را که دوران جاهلیت و اعصار بربریت از بین برده بود، و وزن آنها را در اجتماع انسانی پائین آورده بود، زنده فرمود، و بدانها رسانید تا آنجا که نقل شده، آخرین کلامی که آن حضرت فرمود، سفارشی بود که به مردان فرموده و گفت:

« نماز ! نماز ! و برده هایتان !

آنها را بیش از مقدار طاقتشان تکلیف نکنید!

خدا را ! خدا را ! در زنان!

آنها در دست شما نیمی از عمر خود را از دست می دهند...! »

روش آن حضرت"ص" در عدالت میان زنانش، و حسن معاشرت آنان، و رعایت آنها روشی مخصوص به خودش دارد.

حکم تجویز « تعدد زوجات بیش از چهار زن» مانند حکم روزه « وصال» از مختصات آن حضرت بود، که سایر افراد امت از آن ممنوع بودند.

این خصلت های نیکو، که بر مردم هم روشن و معلوم بود، جلو دشمنان آن حضرت را گرفته بود، و با آنکه در پی کوچکترین فرصتی بودند که ایرادی بگیرند، راهی برای اعتراضشان باقی نگذاشته بود!

(۱)

اثبات اختیار کامل برای رسول الله"ص"

در آیات فوق الذکر موضوع ازدواج رسول الله"ص" با همسر آزادکرده خود زید مطرح شده، که آن جناب قبلاً زید را فرزند خود خوانده بود. آیات چنین شروع می شود:

« هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را نمی رسد که وقتی خدا و رسولش امری را صادر فرمودند، باز هم در امور خود، خود را صاحب اختیار بدانند،

۱- مستند:آیه۳۶تا۴۰سوره احزاب " وَما کانَ لِمؤُمِنٍ وَلا مؤُمِنَهٍ اِذا قَضیَ اللهُ وَ رَسوُلُهُ اَمراً اَن یَکوُنَ لَهُمُ الخِیَرَهُ مِن اَمرِهِم...!"

الميزان ج٣٢ص١٩٣

و هرکس خدا و رسولش را نافرمانی کند به ضلالتی آشکار گمراه شده است! »

سیاق آیات فوق شهادت می دهد بر اینکه مراد به " قضاء " در اینجا قضاءِ تشریعی و گذراندن قانون است نه قضای تکوینی، پس مراد به قضاءِ خدا، حکم شرعی اوست، که در هر مسئله ای که مربوط به اعمال بندگان است مقرر داشته و بدان وسیله در شئون و امور آنان دخل و تصرف می کند. البته این احکام را به وسیله یکی از فرستادگان و پیامبرانش بیان می فرماید.

اما، قضاءِ رسول او، به معنای قضاءِ دومی از قضاء است، و آن عبارت است از اینکه رسول او به خاطر ولایتی که خدا برایش قرار داده، در شأنی از شئون بندگان دخل و تصرف کند. در آیه زیر از این ولایت که خدا برای رسول گرامی اسلام"ص" قرار داده، خبر داده است:

- « اَلنَّبِیُّ اَولی بِالمؤُمِنینَ مِن اَنفُسِهُم ! »

به حکم آیه قبلی قضاءِ رسول الله"ص" قضای خدا نیز می باشد، چون خدا قرار دهنده ولایت برای رسول خویش است، و اوست که امر رسول را در بندگانش نافذ کرده است!

سیاق عبارت « ... وقتی خدا و رسولش امری را صادر فرمودند... .» از آن جائی که یک مسئله را هم مورد قضاء خدا دانسته و هم قضاء رسول خدا، شهادت می دهد بر اینکه مراد به قضاء، تصرف در شأنی از شئون مردم است، نه تنها حکم شرعی، که مختص به خدای تعالی است.

می دانیم که رسول خدا"ص" به شخصه جاعل و قانونگذار قوانین دین نیست، و این کار مختص به خدای تعالی است، و رسول او تنها بیان کننده وحی اوست، پس معلوم شد که مراد به قضاءِ رسول، تصرف در شئون مردم است.

و این آیه صراحتاً بیان می کند که:

-احدی از مؤمنین و مؤمنات حق ندارند در جائی که خدا و رسول او در کاری از کارهای ایشان دخالت می کنند، خود ایشان باز خود را صاحب اختیار بدانند، و فکر کنند که آخر کار مال ماست و منسوب به ما، و امری از امور زندگی ماست، چرا اختیار نداشته باشیم؟ آنوقت چیزی را اختیار کنند که مخالف اختیار و حکم خدا و رسول او باشد، بلکه بر همه آنان واجب است پیرو خواست خدا و رسول او باشند، و از خواست خود صرف نظر کنند.

این آیه شـریفه هرچند عمومیت دارد، و همه مواردی را که خدا و رسول حکمی برخلاف خواسته مردم دارند، شامل می شود، اما به خاطر اینکه در سیاق آیات بعدی قرار دارد که داستان ازدواج رسول خدا"ص" با همسر پسر خوانده اش "زید" را بیان می کند، می توان گفت که به منزله مقدمه برای بیان داستان مزبور است، و می خواهد به کسانی که به آن جناب اعتراض و سرزنش می کردند. (که داستانش در روایات آمده است،) پاسخ دهد، که این مسئله ربطی به شما ندارد, و شما نمی توانید در آنچه خدا و رسول حکم می کنند، مداخله کنید!

(۱)

ازدواج پیامبر با مطلّقه پسرخوانده خود

زید بن حارثه قبلاً برده پیامبر بود و سپس آنجناب آزادش کرد و او را فرزند خود خواند. این انعامی بود که رسول الله"ص" به وی کرد. انعام دیگرش این بود که دختر عمه خود زینب دختر جحش را همسر او کرد.

زید بعد از مدتی آمد نزد رسول الله"ص" تا مشورت کند که اگر صلاح بداند زنش را طلاق دهد. رسول الله"ص" او را از این کار نهی کرد ولی سرانجام زید همسرش را طلاق داد و رسول خدا"ص" با او ازدواج کرد. آیه زیر بیان این موضوع تاریخی و شرعی است:

« به یاد آر! به آن کس که خدا به او نعمت داد،

و تو نیز به او احسان کردی، و گفتی:

-همسرت را برخلاف میلت نگه دار، و از خدا بترس!

(با اینکه تو از پیش می دانستی که سرانجام و بر حسب تقدیر الهی، او همسرش را طلاق می دهد و تو باید او را بگیری،)

تو آنچه در دل داشتی، و می دانستی که خدا بالاخره آشکارش خواهد کرد،

از ترس مردم پنهان کردی،

و خدا سزاوار تر است به اینکه از او بترسی!

پس همینکه زید بهره خود از آن زن بگرفت، و طلاقش داد،

۱- مستند:آیه ۳۷ سوره احزاب " ... فَلَمّا قَضی زَیدٌ مِنها وَطَراً زَوَّجناکَها . . . ! " المیزان ج۳۲ص۱۹۵

ما او را به همسری تو درآوردیم،

تا دیگر مؤمنان نسبت به همسر پسر خوانده های خود، وقتی مطلقه می شوند،

دچار زحمت نشوند، و آن را حرام نپندارند،

و امر خدا سرانجام عملی می شود!

بر پیغمبر اسلام هیچ حرجی در خصوص عملی که خدا بر شخص او واجب کرده، نیست!

این سنتی است از خدا !

که در امت های پیشین نیز جاری بوده است،

و امر خدا سنجیده و حساب شده است!

کسانی که رسالت های خدا را ابلاغ می کنند، از او می ترسند،

و از احدی غیر خدا نمی ترسند،

و خدا برای حساب کشیدن کافی است!

محمد، پدر احدی از مردان فعلی شما نیست،

بلکه او فرستاده خدا و خاتم پیامبران است،

و خدا بر هر چیزی داناست ! »

خدای تعالی بر پیامبر گرامی خود واجب کرده بود که باید با همسر زید پسر خوانده اش ازدواج کند، تا بدین وسیله همه بفهمند که همسر پسرخوانده محرم انسان نیست! و سایر مسلمانان نیز بتوانند با همسر مطلقه پسرخوانده شان ازدواج کنند.

رسول خدا"ص" این معنا را در دل پنهان می داشت، چون از اثر سوء آن در مردم می ترسید. خدای تعالی با این عتاب او را امنیت داد و آن جناب را نصرت و تأئید فرمود، تا جبران طعن طاعنان بیمار دل را بکند. دلیل این امر در خود آیه است که می فرماید:

« همینکه زید از همسرش صرف نظر کرد، ما او را به ازدواج تو درآوردیم ! »

از این تعبیر به خوبی پیـداست که گوئی ازدواج بـا زینب از اراده و اختیار رسول الله"ص" خارج بوده، و خـدا این کار را کرده است. بار دیگر این مطلب را در پایان آیه تأئید می فرماید و می گوید:

« وَ کانَ اَمرُاللهِ مَفعوُلاً - کارهای خدا انجام شدنی است! »

که داستان ازدواج را کار خدا دانسته است.

نکته جالب اینکه, تمامی آیه نشان می دهد آنچه رسول خدا"ص" در دل پنهان می داشته، همین حکم به ازدواج با زینب بوده, تا قانونی شود که ازدواج با همسر مطلقه پسرخوانده ها جایز شود، و این عمل قبلًا برای آن جناب واجب شده بود، نه اینکه رسول خدا"ص" خدای نکرده عاشق زینب شده باشد و عشق خود را پنهان کرده باشد، بلکه وجوب این عمل را پنهان می کرده است، به طوری که برخی مفسرین گفته اند!!؟

برخی از مفسرین معلوم نیست چگونه چنین جرأتی را به خود داده اند و مطلب چنین مهمی را که قانون الهی بوده، به عشق و عاشقی پیامبر نسبت داده و در اثر این اشتباه به حیص و بیص افتاده اند، و در مقام توجیه عشق رسول الله"ص" برآمده اند، که: « البته او هم بشر بوده و عشق یک حالت جبلی است... و از این چرندیات !!؟ » غافل از اینکه اولاً با این توجیه نیروی تربیت الهی را از نیروی جبلت و طبیعت بشری کمتر دانسته اند، ثانیاً، در چنین فرضی دیگر معنی ندارد که خدا آن جناب را عتاب کند،که چرا عشق خود را پنهان داشتی؟ چون معنایش این می شود که باید عشق خود را نسبت به زن مردم اظهار می کردی، و چرا نکردی ؟!

رسوائی این حرف از آفتاب روشن تر است، چون از یک فرد عادی پسندیده نیست که دنبال ناموس مردم حرفی بزند و به یاد آنان باشد و برای به چنگ آوردن آنان تشبث کند، تا چه رسد به خاتم پیامبران خدا صلواه الله علیه و آله و سلّم !

خداوند متعال در پایان آیه بیان می فرماید:

-« محمد، پدر احدی از این مردان (که همان مردان شما باشند،) نیست، تا آنکه ازدواجش با همسر یکی از آنان، بعد از جدائی، ازدواج با همسر فرزندش باشد و زید بن حارثه هم یکی از همین مردان شماست. پس ازدواج رسول خدا "ص" با همسر او، پس از آنکه همسر خود را طلاق داد، ازدواج با همسر پسرش نمی باشد.

-اما اینکه پیامبر وی را پسر خود خواند، صرف خواندن بوده، و هیچ اثری از آثار پدر و فرزندی، بر آن مترتب نمی شود، چون خدا پسرخوانده های شما را فرزند شما نمی داند!

-ولکن رسول الله و خاتم نبیین:

بلکه او فرستاده خدا و خاتم پیامبران است ! »

در این آیه اشاره به این حقیقت است که ارتباط و بستگی آنجناب به شما مردم، ارتباط رسالت و نبوت است، و آنچه او می کند به امر خدای سبحان است!

(۱)

رعایت حریم پیامبر و همسران او

قرآن مجید نشان می دهد که پیامبر خدا"ص" شرم رو بود، و وقتی مردم برای خوردن طعام به خانه آن حضرت می آمدند، به موقع بلند نمی شدند تا بروند، آن حضرت خجالت می کشید که به آنها تذکر بدهد, لذا خداوند متعال که از بیان حق شرم نمی کند, به کمک او آمده، و چنین دستور می دهد:

-« ای کسانی که ایمان آورده اید!

به خانه های پیامبر درنیائید، مگر آنکه شما را به طعامی دعوت کند،

به شرطی که به انتظار طعام زودتر نروید،

بلکه وقتی شما را خواندند, داخل شوید، و چون طعام خوردید متفرق شوید،

و آنجا را محفل انس و گفتگو مکنید،

که این امر پیامبر را ناراحت می کند، ولی او از شما خجالت می کشد،

ولی خدا از بیان حق خجالت نمی کشد...! »

سؤال از پشت پرده و حجاب

متعاقب دستور فوق، خدای تعالی دو دستور مشهور به دستور حجاب و رفتار با زنان رسول الله"ص" را صادر می فرماید:

« چون از همسران پیامبر چیزی می پرسید، از پشت پرده بپرسید!

این برای طهارت دل شما و دل آنان بهتر است،

و شما حق ندارید رسول خدا را اذیت کنید! »

منع ابدی ازدواج با همسران پیامبر

« شما حق ندارید بعد از وفات پیامبر با همسران او ازدواج کنید!

این کار تا ابد ممنوع است! چون نزد خدا کاری عظیم است،

۱- مستند:آیه۵۴تا۵۵سوره احزاب " یا اَیُّها الَّذینَ آمَنوُا لا تُدخُلوُا بُیوُتَ النَّبِیِّ اِلّا...! " المیزان ج۳۲ ص۲۱۹

چه آن را اظهار کنید، و چه پنهان دارید،

خدا به هر چیزی داناست ! »

محارم همسران رسول الله"ص"

« هیچ حرجی بر همسران در خصوص نامبردگان زیر نیست،

یعنی لازم نیست خود را در برابر آنها بپوشانند:

پدران، فرزندان، برادران، برادرزادگان، پسران خواهران، و زنان آنها و کنیزانی که دارند، و باید که از خدا بترسند!

که خدا همواره بر هر چیزی شاهد و ناظر است ! »

دستور پوشش حجاب همسران پیامبر و زنان مؤمنین

« هان ای پیامبر !

به همسرانت، دخترانت و زنان مؤمنین بگو:

-چادرهای خود به خود فرو پیچند!

این نزدیک تر است به اینکه آنها را بشناسند و آزار دهند! »

(بدین وسیله بهتر معلوم می شود که زن مسلمان هستند و در نتیجه اذیت نمی بینند.)

در مورد زنان پیامبر در آیه شریفه استثنائی هست از عمومیت حکم حجاب، و می فرماید:

-اینکه گفتیم مسلمانها باید از پس حجاب با ایشان گفتگو کنند، شامل پدران و فرزندان و برادران و برادرزادگان و خواهرزادگان، و خلاصه محرم های ایشان نمی شود. نامبردگان می توانند بدون حجاب با آنان گفتگو کنند.

و نیز زنان قوم و خویش ایشان را نیز استثنا کرده و فرموده:« و زنان ایشان،» اشاره دارد به این که مراد به زنان ایشان تنها آن زنان از فامیل ایشان است که ایمان داشته باشند، نه کفار! و البته از کسانی که استثنا شده اند کنیزان خود ایشان است.

حجاب چیست و چگونه باید پوشید؟

در آیه ذکر کلمه « جلابیب» به معنای حجاب به کار رفته است. کلمه جلابیب جمع جلباب است و آن جامه ای است سرتاسری و تمام بدن را می پوشاند و یا روسری مخصوصی است که صورت و سر را ساتر می شود.

منظور از عبارت قرآنی که می فرماید:

« پیش بکشند مقداری از جلباب خود را ! »

این است که آن را طوری بپوشند که زیر گلو و سینه هایشان در انظار ناظرین پیدا نباشد. دلیل این امر را چنین فرموده:

-پوشاندن همه بدن به شناخته شدن به اینکه اهل عفت و حجاب و صلاح و سدادند, نزدیک تر است در نتیجه وقتی به این عنوان شناخته شدند دیگر اذیت نمی شوند یعنی اهل فسق و فجور متعرض آنان نمی گردند.

(۱)

حجره های رسول الله "ص"

از داود بن قیس (در کتاب الادب بخاری) روایت شده که گفت: « من حجره های همسران رسول الله"ص" را دیدم که از شاخه های بی برگ درخت خرما ساخته شده بود و از پشت آن را با پلاس موئی پوشانده بودند و به گمانم عرض و فاصله بین درب خانه تا درب حجره، چادری حدود شش یا هفت ذراع بود. (ذراع به معنای فاصله بین آرنج و نوک انگشت وسطی است، که برخی از اهل لغت آن را بین پنجاه تا هفتاد سانتی متر تخمین زده اند و در نتیجه اگر حد متوسط ذراع را شصت سانتی متر بگیریم، هفت ذراع حدود چهار متر و بیست سانتی متر خواهد بود.) و آخرین نقطه خانه که به اصطلاح فارسی پستوی خانه گفته می شود، ده ذراع بود و من به گمانم بلندی سقف این حجره ها بین هفت تا هشت ذراع بوده است. »

نظیر صدر این روایت را در منثور از ابن عطاء خراسانی روایت کرده که گفت: «من حجره های همسران رسول خدا"ص" را دیدم که از شاخه های بی برگ درخت خرما ساخته شده بود و بر درب خانه ها پلاسی از موی سیاه افتاده بود. »

۱- مستند: بحث روایتی المیزان ج۳۶ ص۱۸۹

(۱)

دو همسر رسول الله"ص"

سوره تحریم با داستانی که بین رسول خدا"ص" و بعضی از همسران او اتفاق افتاده بود، آغاز شده است و آن این بود که آن جناب به خاطر حادثه ای که شرحش می آید، پاره ای از حلال ها را بر خود حرام کرده بود و بدین سبب در این آیات خدای تعالی آن جناب را مورد عتاب قرار می دهد که چرا به خاطر رضایت بعضی از همسرانت، حلال خدا را بر خود حرام کردی؟!

و در حقیقت و به طوری که از سیاق آیه بر می آید عتاب متوجه همسر است و می خواهد رسول گرامی خود را علیه آن همسر یاری کند.

بعد از نقل این داستان، مؤمنین را خطاب می کند به اینکه جان خود را از عذاب آتشی که آتشگیرانه آن انسان و سنگ است، نگه بدارند و بدانند که به جز اعمال خود آنان به ایشان جزائی نمی دهند و جزای آنها خود اعمال آنهاست!

و معلوم است که هیچ کس نمی تواند از عمل خود بگریزد، پس هیچ کس از این جزا خلاصی ندارد، مگر پیغمبر و آنهائی که به وی ایمان آورده اند.

موضوع آیه با خطابی آمیخته به عتاب شروع می شود, که چرا آنجناب پاره ای از حلال های خدا را بر خود حرام کرده است، ولی تصریح نکرده که آنچه حرام کرده، چیست و قضیه چه بوده است؟

چیزی که هست، جمله « آیا خشنودی همسرانت را می خواهی؟ » اشاره دارد بر اینکه آنچه آنجناب بر خود حرام کرده است، عملی از اعمال حلال بوده است، که رسول خدا"ص" آن را انجام می داده است و بعضی از همسرانش از آن عمل ناراضی بوده اند و آنجناب را در مضیقه قرار می دادند و اذیت می کرده اند تا آنجناب ناگزیر شده سوگند بخورد که دیگر آن عمل را انجام ندهد!

پس اگر در جمله « یا ایها النبی! » خطاب را متوجه آنجناب, بدان جهت که نبی است، کرده، و نه بدان جهت که رسول است، دلالت دارد که مسئله مورد عتاب مسئله شخصی آنجناب بوده است، نه مسئله ای که جزو رسالت های او برای مردم باشد و معلوم است که وقتی صحیح و مناسب بود بفرماید: «یاایهاالرسول!» که مسئله مورد بحث مربوط به یکی از رسالت های آن جناب باشد.

۱- مستند:آیه ۱ تا ۹ سوره تحریم " یا اَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ ما اَحَلَّ اللهُ لَکَ تَبتَغی مَرضاتَ اَزواجِکَ...!" المیزان ج۳۸ص۳۰۷و۳۳۶

مراد به تحریم، تحریمی از طرف خدا نبوده، بلکه تحریم به وسیله نذر یا سوگند بوده است، که آیه بعدی هم بر همین معنا دلالت دارد، چون در آنجا سخن از سوگند گفته و فرموده است: « خداوند راه چاره شکستن سوگند را برای شما بیان کرد...!» معلوم می شود آن حضرت با سوگند آن حلال را بر خود حرام کرده است، چون خاصیت سوگند همین است که وقتی به عملی متعلق شود آن را واجب می کند و چون به ترک عملی متعلق شود، آن عمل را حرام می سازد، پس معلوم می شود آن جناب سوگند به ترک آن عمل خورده است و آن عمل را بر خود حرام کرده است، اما حرام به وسیله سوگند!

آری منظور از تحریم، چنین تحریمی است، نه اینکه حرمت آن عمل را برای شخص خود تشریع کرده باشد، چون پیامبر نمی تواند چیزی را که خدا حلالش کرده برخود و یا بر همه تحر یم کند و چنین اختیاری را ندارد!

آیه چنین ادامه می یابد:

« زمانی که رسول خدا"ص" سری از اسرار خود را نزد بعضی از همسرانش (حفصه دختر عمر،) افشاء کرد و به وی سفارش فرمود که این مطلب را به کسی نگوید، همین که حفصه آن سر را بر خلاف دستور آن جناب به دیگری گفت و قسمتی از سرّ آن جناب را فاش نمود و از فاش کردن بقیه آن سرّ خودداری کرد، رسول خدا"ص" جریان را به عنوان اعتراض به خود او خبر داد، یعنی خبر داد که تو سرّ مرا فاش کردی! آن زن پرسید: چه کسی به تو خبر داد که من این کار را کرده ام و سرّ تو را فاش ساخته ام؟ رسول خدا"ص" فرمود:

-خدای علیم و خبیر به من خبر داد!

او خدائی است که عالم به سرّ و آشکار،

و با خبر از سرایر و اسرار است! »

آیه بعدی مسئله را روشن تر می سازد و نشان می دهد که دست دو تا از زنان آن حضرت در کار بوده است و می فرماید:

-« اگر شما دو زن به سوی خدا برگردید،

وسیله برگشتن خدا به سوی خود را فراهم کرده اید،

ولی اگر علیه پیامبر خدا دست به دست هم دهید،

بدانید که خداوند مولای او، و جبرئیل و صالح مؤمنین و ملائکه هم

بعد از خدا، پشتبان اویند! »

تمامی روایات اتفاق دارند که منظور از آن دو زن، حفصه و عایشه دو همسر رسول خدا"ص" بوده اند.

از عبارت آیه بر می آید که این دو زن رسول الله"ص" را آزردند و علیه او دست یکی شدند. دست یکی شدن علیه آنجناب از گناهان کبیره است!

در آیات سوره احزاب و توبه، خدای تعالی این مطلب را روشن کرده و می فرماید:

-« کسانی که خدا و رسول را آزار می دهند،

خدا در دنیا و آخرت لعن شان کرده،

و برایشان عذابی خوار کننده مهیا کرده است! »

همچنین فرموده:

-« و کسانی که رسول خدا را آزار می دهند،

عذابی دردناک دارند! »

خداوند سبحان برای نشان دادن عنایت خاص خود به رسول گرامی اش پشتیبانی خود را از او اعلام می دارد و می فرماید که بدون هیچ واسطه ای از مخلوقاتش، خود او رسولش را یاری می کند و متولی امور او می شود:

-« فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَولاهُ - خدا ولیّ و سرپرستی است که عهده دار اوست, و او را در هر خطری که تهدیدش کند یاری می نماید! »

در آیه شریفه در اظهار و پیروز ساختن رسول الله"ص" بر دشمنان و تشدید عتاب آنهائی که علیه او پشت به پشت هم داده اند، لحن عجیبی به کار رفته است:

اوّلا، در شروع داستان خطاب را متوجه رسول الله"ص" نمود و او را به خاطر اینکه حلال خدا را بر خود حرام کرده عتاب نمود و بعد, دستور داد سوگندش را بشکند. این لحن، در حقیقت تأئید و نصرت آن جناب می باشد، به صورت عتاب !

در آیه بعدی خطاب را به مؤمنین برگردانیده و قصه را برای مؤمنین نقل فرمود، و در نقل قصه نامی از آن دو همسر نبرد و مطلب را مبهم ذکر کرد، و این نام نبردن، و نیز تأئیدی که قبل از نقل قصه از رسول خدا"ص" کرده بود، و همچنین اصل پرده برداری از این ماجرا، و هم نقل آن به طور سربسته، همه و همه نوعی تأئید بیشتر از آن جناب به شمار می رود.

سپس، خطاب را از مؤمنین برگردانیده و متوجه آن دو زن کرد و به آن دو فرمود

که دلهایتان در اثر عملی که کردید، منحرف شده است، و به جای اینکه به آن دو دستور دهد توبه کنند، خاطرنشان ساخت که شما دو نفر بین دو امر قرار گرفته اید یا اینکه از گناه خود توبه کنید و یا علیه کسی که خدا مولای اوست و جبرئیل و صالح مؤمنین و ملائکه پشتیبان اویند، به اتفاق یکدیگر توطئه کنید و آنگاه اظهار امید کرده، که اگر پیامبر طلاقشان دهد خدای تعالی زنان بهتری نصیب آن جناب می فرماید!

خدای متعال در مقابل توطئه آنها حمایت خود را از رسولش بیان فرمود و اضافه کرد که جبرئیل و صالح مؤمنین و ملائکه نیز پشتیبان اویند.

در روایات وارده از اهل سنت و شیعه آمده که رسول خدا"ص" فرمود:

-منظور از صالح مؤمنین تنها علی علیه السلام است !

ارزش همسری رسول الله"ص"

خدای تعالی در آیه بعدی می فرماید:

-« اگر پیامبر شما را طلاق دهد،

خدا بهتر از شما را به ازدواج او در می آورد! »

در این آیه بی نیازی خدا را ار آن دو زن خاطر نشان ساخته و می فرماید: هرچند شما به شرف زوجیت رسول خدا"ص" مشرف شده اید، لکن کرامت نزد خدا به این حرف ها نیست بلکه تنها به تقوی است و بس!

در جای دیگر قرآن می فرماید:

-« خدای تعالی اگر برای شما زنان پیامبر اجر عظیم مهیا ساخته، برای این نیست که همسر اوئید، بلکه برای این است که نیکوکارید!

-پس اگر هر یک از شما نیکوکار نباشد، نزد خدا پاداشی ندارد! »

می فرماید: اجر عظیم مخصوص بعضی از شما همسران رسول خدا"ص" است و آن بعض همان نیکوکاران است و معلوم می شود همسران آن جناب همه نیکوکار نبوده اند.

از آیات سوره احزاب نیز بر می آید که همسران رسول الله"ص" از نظر هدایت و ضلالت و خوبی و بدی دو جور بودند و همه یکسان نبودند:

-« ای زنان پیامبر!

هر یک از شما عملی کند که زشتی اش واضح است،

عذابش دو چندان خواهد بود!

و این بر خدا آسان است!

و هریک از شما تسلیم خدا و رسولش باشد و عملی صالح انجام دهد،

او نیز اجرش را دو بار می دهند،

و ما برای او رزقی کریم آماده کرده ایم ! »

به همین جهت بود که در آیه مورد نظر، به دنبال اظهار بی نیازی خدا، اظهار امید کرد که اگر آنجناب طلاقشان دهد، خدای تعالی همسرانی بهتر از آنان به او روزی می کند، زنانی که مسلمان و مؤمن و عابد و توبه کار و قانت و روزه گیر باشند، زنان بیوه یا دوشیزگان باکره!

پس هر زنی که با رسول خدا"ص" ازدواج می کرد و متصف به مجموع این صفات بوده، بهتر از آن دو زن بوده است و این بهتری نبود مگر به خاطر اینکه دارای قنوت و توبه بودند و یا دارای قنوت به تنهائی بوده و در سایر صفات با سایر زنان اشتراک داشتند.

قنوت, یعنی ملازمت به اطاعت و خضوع.

در سوره مریم فرمود: « مریم از قانتین بود! »

پس قنوت همان چیزی است که بعضی از زنان رسول خدا"ص" فاقد آن بودند و آن عبارت بود از اطاعت رسول خدا"ص" که اطاعت خدا هم در آن است و آن دو زن نداشتند. و نیز تقوی از نافرمانی رسول خدا"ص" و پرهیز از آزار او، که باز فاقد آن بودند.

در روایات اسلامی، مطالبی متعدد در این زمینه آورده اند.

قمی در تفسیر خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده که-

« عایشه و حفصه روزی که رسول خدا "ص" در خانه ماریه قبطی بود، بگوش نشستند و بعداً به آن جناب اعتراض کردند که چرا به خانه ماریه رفتی؟ حضرت سوگند خورد که والله دیگر نزدیک او نمی شوم!

خدای تعالی در این آیه آن جناب را عتاب کرد که چرا حلال خدا را بر خود حرام کردی، کفاره قسم را بده و همچنان به

همسرت سر بزن ! »

همسران خائن در بیت رسولان

« خدا برای کسانی که کافر شدند مثلی زده،

و آن همسر نوح و همسر لوط است،

که در تحت زناشوئی دو نفر از بندگان صالح ما بودند،

و این دو زن به آن دو بنده صالح خیانت کردند،

و همسری شان با پیامبران هیچ سودی برایشان نکرد،

و از عذاب الهی جلوگیرشان نشد،

و به ایشان گفته شد: داخل شوید در آتش!

همانگونه که بیگانگان با انبیا داخل می شوند! » (آیه ۱۰ سوره تحریم)

خدای متعال در سوره تحریم بعد از نقل توطئه دو تن از زنان پیامبر اسلام و دست یکی شدن آنها برای آزار رسول الله"ص" اشاره ای به حال دو تن از زنان تاریخ کرده است که هر دو همسر دو پیامبر بزرگوار بودند، دو پیامبری که خدای تعالی عبد صالحشان نامیده است ولی با این حال این دو زن به آن دو بزرگوار خیانت کردند و در نتیجه فرمان الهی رسید که با سایر دوزخیان داخل دوزخ شوند!

پس این دو زن که همسر و هم بستر با دو پیامبر بزرگوار بودند همسری آنان سودی به حالشان نبخشید و بدون کسب کمترین امتیازی در زمره هالکان به هلاکت رسیدند.

در این تمثیل، تعریض سختی به دو همسر رسول الله"ص" شده که آن دو نیز به آن حضرت خیانت کردند و سرّ او را فاش ساختند و علیه او دست به دست هم دادند و اذیتش کردند و مخصوصاً وقتی می بینیم سخن از کفر و خیانت و فرمان (داخل دوزخ شوید!) دارد، می فهمیم که این تعریض تا چه حد شدید است !

(۱)

داستان اِفک و تهمت به همسر پیامبر

« آنان که بهتان به شما مسلمین بستند, می پندارند که ضرری به آبروی شما می رسد، بلکه خیر و ثواب نیز خواهید یافت و هر یک از آنها به عقاب اعمال خود خواهند رسید!

۱- مستند:آیه ۱۱و۱۲ سوره نور " اِنَّ الَّذینَ جآؤُا بِالاِفکِ عُصبَةٌ مِنکَم ...." المیزان ج ۲۹ ص ۱۳۳

و آن کس از منافقان که رأس و منشأ این بهتان بزرگ گشت،

همو به عذابی سخت معذب خواهد شد!

آیا سزاوار این نبود که شما مؤمنان زن و مردتان،

چون از منافقان چنین بهتان و دروغی شنیدید،

حسن ظن تان درباره یکدیگر بیشتر شده، و گوئید:

این دروغی است آشکار...! »

یکی از اتفاقاتی را که قرآن مجید از زمان حیات رسول الله"ص" ثبت و نقل کرده و درباره آن به افشاگری توطئه منافقین در لکه دار ساختن نزاهت و قداست پیامبر خدا پرداخته " داستان افک " است. اهل سنت آن را راجع به عایشه دانسته اند ولی شیعه آن را درباره ماریه قبطی، مادر ابراهیم، دانسته است. " ماریه" همان همسری است که مقوقس پادشاه مصر اورا به عنوان هدیه برای رسول الله"ص" فرستاد. هر دو حدیث، چه آنکه از سنی هاست و چه آنکه از شیعه رسیده، خالی از اشکال نیست!

ولی این نکته مسلم است که افک مورد بحث مربوط به یکی از خانواده های رسول الله"ص" بوده، حال همسرش یا کنیز مادر فرزندش، که شاید همین نکته هم به طور اشاره از جمله « وَ تَحسَبوُنَهُ هَیّناً وَ هُوَ عِندَاللهِ عَظیمٌ – این کار را سهل و کوچک می پندارند در حالی که نزد خدا بسیار عظیم است! » استفاده شود. و همچنین از آیات این داستان که می رساند مطلب در میان مسلمانان شهرت یافت و سر و صدا به راه انداخت، و اشارات دیگری که در آیه هست, این معنا فهمیده می شود.

و از آیات بر می آید که بعضی از خانواده رسول الله"ص" را نسبت فحشاء دادند و نسبت دهندگان چند نفر بودند و داستان را میان مردم منتشر کردند و دست به دست گرداندند.

و نیز به دست می آید که بعضی از منافقین یا بیماردلان در اشاعه این داستان کمک کرده اند، چون به طور کلی اشاعه فحشاء در میان مؤمنین را دوست می داشتند و لذا خدا این آیات را نازل فرموده و از رسول خدا"ص" دفاع فرموده است!

می فرماید: کسانی که این دروغ را تراشیدند، جماعت معدودی از شما هستند، که با هم تبانی و ارتباط دارند.

این تعبیر خود اشاره است به اینکه در این تهمت توطئه ای در کار بوده است، که این دروغ را بتراشند و آن را اشاعه دهند تا قداست و نزاهت رسول خدا"ص" را لکه دار سازند و او را در میان مردم رسوا کنند. خداوند مسلمانان را هشدار می دهد و از

عاقبت سوء این امر آگاه می سازد و می فرماید:

-« چرا شما بدون اینکه درباره آنچه شنیده اید،

تحقیقی کنید و علمی به دست آورید آن را پذیرفتید؟

و در آن خوض کرده و دهان به دهان گرداندید و منتشر ساختید؟

شما این رفتار خود را کار ساده پنداشتید،

در حالی که نزد خدا کار بس عظیمی است، چون بهتان و افتراست!»

این کار علاوه بر این که بهتان به پیغمبر خداست, شیوع افک درباره آنجناب در میان مردم باعث می شود که آن حضرت در جامعه رسوا گشته و امر دعوت دینی اش تباه گردد!

قرآن.کتاب خدا و آنچه باید درباره آن دانست!

وحی و اقسام آن

اشاره

مستند:آیه ۳و۸و۱۳و۱۷سوره شوری " کَذلِکَ یوُحی اِلَیکَ وَ اِلَی الَّذینَ مِن قَبلِکَ...!" المیزان ج ۳۵ ص۱۵و

۲۸و۴۵و۶۳

تعریف وحی، و جنبه های مختلف آن

اشاره

خـدای سـبحان در سوره شوری محور اصـلی را بیـان وحی و تعریف حقیقت آن، و اشـاره به هـدف از آن، و نتایجی که دارد، قرار داده است.

۱- تعریف وحی

خدای سبحان تعریف مطلق وحی را تشبیه کرده به وحیی که به آن در سوره مزبور اشاره فرموده است. یعنی می فرماید:

-وحی به طور کلی مثل وحی همین سوره است!

و اضافه فرموده که نظیر وحی این سوره به همه شـما امت های بشـری وحی می شد. وحی یک سنت الهی است که همواره در نسل های بشر جریان داشته است و آن یک مطلب نوظهور و بی سابقه نیست:

-« وحیی که ما به خصوص شما انبیاء یکی پس از دیگری می فرستیم،

یک سنت جاریه و دیرینه است،

مثل همین وحیی که در گرفتن این سوره داری می بینی! »

۲- آثار و نتایج وحی

در آیات بعدی سوره مسئله وحی را معرفی می کند نه از نظر خود آن بلکه از نظر

نتایجی که مترتب بر آن است.

در آنجا می فرماید:

–غرض از وحی انذار مردم است، مخصوصاً انذاری که مربوط به روز قیامت است، روزی که همه مردم در آن جمع می شوند و فریقی به سوی بهشت و فریقی دیگر به سوی آتش می روند!

چون اگر مردم به چنین روزی تهدید و انذار نشوند، دعوت دینی به نتیجه نمی رسد و تبلیغ دینی سودی نمی بخشد!

آنگاه این نکته را بیان می فرماید که:

–دو فریق شدن مردم چیزی است که مشیت الهی بدان تعلق گرفته است و به همین منظور دین را برای مردم تشریع فرمود، و از راه وحی مردم را از روز جمع انذار نمود، چون او ولیّ مردم است، و همان خدائی است که مردم را بعد از مردن زنده می کند و بین آنان در آنچه اختلاف می کردند، حکم می فرماید:

–« و نیز این چنین به سویت وحی کردیم قرآنی عربی را ،

تا مردم مکه " ام القری " و پیرامون آن را انذار کنی و ...! »

۳– محتوای وحی

در قسمت سوم از آیات سوره شوری، خدای تعالی وحی را از نظر مفاد و محتوی تعریف می کند، و محتوای وحی عبارت است از دین الهی واحدی که باید تمامی ابناء بشر به آن یک دین بگروند، و آن را سنت و روش زندگی خود و راه به سوی سعادت خویش بگیرند!

البته در این فصل به مناسبت این را نیز بیان می کند که:

–شریعت محمدی جامع ترین شرایعی است که از ناحیه خدا نازل شده است، و نیز اختلافهائی که در این دین واحد پیدا شده، از ناحیه وحی آسمانی نیست، بلکه از ناحیه ستمکاری و یاغی گری هائی است که, عده ای با علم بدانچه می کنند، در دین خدا به راه انداختند:

–« برایتان از دین همان را تشریع کرد،

که نوح را بدان توصیه نمود،

و آنچه ما به تو وحی کردیم،

و به ابراهیم و موسی و عیسی توصیه نمودیم،

این بود که:

-دین را بپا دارید!

-و در آن تفرقه راه میندازید ...! »

در این آیه بین حضرت نوح و رسول خدا"ص" مقابله افتاده است و ظاهر این مقابله می رساند که مراد به آن چه به رسول خدا"ص" وحی شده T معارف و احکامی است که مخصوص شریعت اوست! در مورد شریعت اسلام فرمود: « وحی کردیم! » ولی در مورد شریعت نوح و ابراهیم علیهما السلام فرمود: « وصیت کردیم! » و این به دلیل آن است که شریعت نوح و ابراهیم چند حکم بیشتر نبود و تنها به مسائلی که خیلی مورد اهمیت بوده سفارش شده است ولی درباره شریعت اسلام همه چیز را شامل است.

۴- وحی و انزال کتاب و میزان

-« خدا همان کس است که کتاب را بحق و نیز میزان را نازل کرد...! »

مراد به کتاب وحیی است که مشتمل بر شریعت و دین باشد، شریعت قرینی که در مجتمع بشری حاکم باشد.

منظور از کتاب در قرآن کریم، شریعت و دین است، و معنای انزال آن بحق، این است که این کتاب حق محض است، و آمیخته با اختلافهای شیطانی و نفسانی نیست.

کلمه میزان به معنای هر مقیاسی است که اشیاء با آن سنجیده می شوند و مراد به آن همان دینی است که کتاب مشتمل بر آن است و از این جهت دین را میزان نامیده که عقاید و اعمال به وسیله آن سنجش می شود و در نتیجه روز قیامت هم بر طبق آن سنجش محاسبه و جزاء داده می شود!

پس میزان عبارت است از دین با اصول و فروع آن !

(۱)

اقسام وحی

در این آیه، خدای سبحان وحی را در سه قسم مشخص می کند و می فرماید: - سخن گفتن خدا با بندگانش به یکی از سه طریق زیر است:

۱-به وسیله وحی،

۲-از پس پرده و حجاب،

۳-به وسیله ارسال رسول،

که به اذن خود هرچه بخواهد به آن رسول وحی می کند.

آنگاه می فرماید که پیام های خود را به این سه طریق بر رسول خدا"ص" وحی می کند و آنچه از ناحیه خدای تعالی به آن جناب وحی شده، قبل از وحی، در نفس آن جناب سابقه نداشته است! یعنی آن جناب به هیچ یک از معارفی که به وی وحی شد، قبلاً آگاهی نداشته است. و این وحی است که نوری است الهی، و خدای تعالی هر یک از بندگان خود را بخواهد به این هدایت اختصاص می دهد و او را مورد وحی خود قرار می دهد و به دنبالش هر یک از بندگان را که بخواهد به وسیله پیامبرش و به اذن خودش هدایت می فرماید.

اطلاق عبارت " کلام خدا " بر قرآن کریم، که فعل خاصی از خداست، اطلاق حقیقی یا مجازی است. این اطلاق به هر جور که باشد در قرآن کریم آمده است. وحیی هم که انبیاء علیهم السلام از خدای تعالی می گیرند، از مصادیق کلام است.

" وحی " و دو قسم بعد از آن، یعنی « تکلم از وراء حجاب» و « ارسال رسول» هرسه از مصادیق تکلم خداست، البته مصداق اعم از حقیقی و مجازی. پس هر سه نوع تکلمی که در آیه فوق ذکر شده، نوعی از تکلم با بشر است.

نکته دیگری که در این آیه هست، این است که این سه قسم را با کلمه "یا" به یکدیگر عطف کرده، و ظاهر این کلمه آن است که سه قسم نامبرده با هم فرق دارند و باید هم همینطور باشد، چون می بینیم دو قسم اخیر را مقید به قیدی کرده – یکی را مقید به حجاب و دیگری را مقید به ارسال رسول – ولی اولی را به هیچ قیدی مقید نکرده است، و ظاهر این مقابله آن است که مراد به قسم اول تکلیم خفی باشد، تکلیمی که هیچ واسطه ای بین خدا و طرف مقابلش نباشد، در حالی که در دو نوع بعدی تکلیم

۱- مستند:آیه ۵۱ سوره شوری " وَ ما کانَ لِبَشَرٍ اَن یُکَلِّمَهُ اللهُ اِلاّ وَحیاً اَو مِن وَراءِ حِجابٍ اَو یُرسِلَ رَسُولاً..! " المیزان ج۳۵

با واسطه انجام شده است.

چیزی که هست، در یکی واسطه رسول است، که وحی را از مبدأ وحی می گیرد، و به پیامبر می رساند، و در دیگری آن واسطه حجاب است، که خودش رساننده وحی نیست، ولی وحی از ماوراء آن صورت می گیرد.

قسم سوم، که عبارت است از وحی به وسیله رسول، که همان فرشته وحی باشد، پیام خدا نخست به او داده می شود، و او هرچه را خدای سبحان اذن داده باشد، به پیامبر وحی می کند.

قسم دوم از وحی که وحی از ماوراء حجاب است، وحی با واسطه است، و واسطه اش همان حجاب است. چیزی که هست، این واسطه مانند واسطه در قسم سوم، خودش وحی نمی کند، تنها وحی از وراء آن آغاز می شود، و آغاز شدنش را از کلمه " مِن – از " که برای ابتداء است، استفاده می کنیم.

کلمه " وراء " در اینجا به معنی " پشت" نیست، بلکه به معنی بیرون هرچیزی و آن فضائی است که محیط به آن چیز است. و این قسم تکلم، که تکلم از ماوراء حجاب باشد، مانند تکلم خدای تعالی با موسی در کوه طور است:

-« همینکه نزدیک آن درخت آمد،

از کرانه وادی ایمن،

که در بقعه مبارک واقع است،

از درخت ندا شد ....»

و نیز از همین قسم است وحی هائی که در عالم رؤیا به انبیاء "ع" می شده است.

و قسم اول از تکلم، تکلمی است که خدای تعالی با پیامبر گرامی اسلام، و بدون واسطه جبرئیل می کرد، که در آن نه رسول ملکی یعنی " جبرئیل" واسطه بود، و نه هیچ گونه حجابی که فرض شود.

و چون وحی در تمامی این اقسام مختلف نسبتی به خدای تعالی دارد لذا می توان وحی را به طور مطلق به خدای تعالی نسبت داد، و مستند به او کرد.

ساده تر بگوئیم، می توان در هر سه قسم از وحی گفت: خدا چنین وحی کرده است بدون قیدی که معین کند منظور کدام یک از اقسام وحی است، و به همین عنایت است که تمامی اقسام وحی در کلام خدای تعالی به خدا مستند شده است:

-« ما به سوی تو وحی کردیم،

همچنانکه به نوح، و انبیاء بعد از او وحی کردیم! » (نساء ۱۶۳)

-« قبل از تو نفرستادیم مگر مردانی که،

به ایشان نیز وحی می کردیم! » (نحل ۴۳)

(۱)

وحی، و علم به معارف تفصیلی

ظاهر آیات این سوره و روایات بسیار تأکید می کنند که رسول خدا "ص" همانطور که با وساطت جبرئیل وحی الهی را می گرفت، همچنین گاهی هم در خواب آن را دریافت می کرد. و گاهی نیز بدون واسطه آن را تلقی می فرمود. با اشاره به این امر در آیه فوق می فرماید:

-« و همینطور ما روحی از امر خود را به سویت وحی کردیم،

و گرنه تو نه می دانستی کتاب چیست و نه می دانستی ایمان چیست؟

ولکن ما بودیم که آن را نوری کردیم،

تا به وسیله آن هرکه از بندگان را خواستیم، هدایت کنیم!

و تو به یقین، به سوی صراط مستقیم هدایت می کنی ! »

آیه شریفه در مقام بیان این معناست که آنچه رسول خدا"ص" دارد و مردم را هم به سویش می خواند، همه از ناحیه خدای سبحان است، نه از ناحیه خودش، و آنچه خدا به وی موهبت فرموده، به وسیله نبوت، و سپس وحی بوده است، بنابراین مراد به اینکه می فرماید:

-تو خودت درایت و فهم حقایق کتاب را نداشتی!

این است که معارف جزئی عقاید و شرایع عملی اش را که در کتاب آمده، خودت قبلاً نمی دانستی! درست هم هست، برای اینکه خدای تعالی بعد از نبوت و وحی علم به این جزئیات را به او داد.

و مراد به اینکه فرمود:

-و تو نه می دانستی ایمان چیست ؟

این است که تو واجد ایمان و التزام تفصیلی به یک یک معارف حقه و اعمال صالح نبودی، و اگر بپرسی چرا ایمان را به

اعمال صالح تفسیر کردیم، می گوئیم در قرآن کریم, این استعمال آمده است، آنجا که می فرماید:

۱- مستند:آیه۵۲ سوره شوری " وَکَذلِکَ اَوحَینا اِلَیکَ روُحاً مِن اَمرِنا .... " المیزان ج۳۵ ص۱۲۲

-ما کانَ اللهَ لِيُضيعَ ايمانُكُم – خدا چنین نبوده که عمل شما را ضایع کند!

پس معنای آیه این می شود که:

-تو قبل از وحی روح، علمی به کتاب و معارف و شرایعی که در آن است، نداشتی، و متصف به این ایمان، که بعد از وحی، دارا شدی، نبودی، و ایمان و التزام به یک یک عقاید و اعمال دینی را نداشتی !

آیه مورد بحث منافات ندارد با اینکه آن جناب قبل از بعثت هم ایمان به خدا داشته باشد، و اعمالش همه صالح باشند، چون آنچه در این آیه نفی شده، علم به تفاصیل و جزئیات معارفی است که در کتاب آمده، و التزام اعتقادی و عملی به آن معارف است، و معلوم است که نفی علم و التزام تفصیلی ملازم با نفی التزام اجمالی به ایمان خدا و خضوع در برابر حق نیست!

پس حال رسول الله "ص" قبل از بعثت با حال آنجناب در بعد از بعثت فرق داشته است و آیه شریفه می فرماید، آنچه بعد از نبوت دارا شد، خدای تعالی از طریق وحی به او داد و خودش در آن نقشی نداشته است!

(۱)

آیا همه سخنان پیامبر وحی است؟

« پیامبر از روی هوا سخن نمی گوید و آنچه می گوید جز وحی نازل شده به او نیست! »

هرچند عبارت « آنچه می گوید» مطلق است، و هوای نفس از مطلق سخنان پیامبر نفی شده، (حتی در سخنان روزمره ای که در داخل خانه اش دارد،) و لکن از آنجائی که در این آیات خطاب « همنشین شما » به مشرکین است، مشرکین که دعوت او را و قرآنی را که برایشان می خواند دروغ و خیال و افتراء بر خدا می پنداشتند لذا به خاطر این قرینه مقامی می توان گفت:

-منظور این است که آن جناب در آنچه که شما مشرکین را به سوی آن می خواند و آنچه که از قرآن برایتان تلاوت می کند، سخنانش ناشی از هوای نفس نیست و به رأی خود چیزی نمی گوید بلکه هرچه در این باب می گوید، وحیی است که خدای تعالی به او می کند.

۱- مستند:آیه۳ سوره نجم " وَما يَنطِقُ عَنِ الهَوى اِن هُوَ اِلاّ وَحیٌ يوُحی...! " المیزان ج۳۷ ص۵۴

(۱)

مفهوم رسول، نبی، و محدث

اشاره

حضرت صادق علیه السلام درباره تفاوت "رسول" با " نبی" و " محدث یا محدثه" چنین فرموده است:

۱–رسول

"رسول" ملک را با چشم می بینـد, که رسالت الهی را به سوی او می آورد, و به او می گویـد: خدا چنین و چنان تو را امر می کند؛ و بسا که با رسالت رسول « نبوت» هم همراه باشد.

۲–نبیّ

" نبی " بـا چشم ملک را نمی بینـد، بلکه وحی به قلبش نازل می شود پس چون شـخص بیهوش شـده در خواب آنها را درک می کند... و خدا چنان آن را آشکار می نماید که بدان علم حاصل می کند لکن خود ملک را نمی بیند.

توضـیح: آن قسم از وحی که عبارت از سـخن گفتن خداوند سـبحان با بنده اش باشد، ذاتاً موجب علم یقینی است و احتیاج به دلیل ندارد.

امـا موضوع " خواب نبی" یعنی خوابی که شـخص نبی در آن وحی الهی را درک می کنـد غیر از رؤیـائی است که برای افراد عادی انسان در خوابهای شـبانه روز پیش می آیـد. خواب نبی را بیشتر شبیه به حالت بیهوشـی معرفی کرده اند. پس آن حالتی است که در آن حواس شـخص نبی سـکونت پیـدا می کنـد و چنـانکه ما در بیـداری چیزهائی مشاهـده می کنیم، او هم در آن حـالت مطـالبی را مشاهـده و درک می کنـد. خداونـد متعال هم طوری او را به جانب حق و صواب ارشاد می کنـد که به طور یقین می فهمد آنچه به او وحی شده از جانب خداوند سبحان بوده و از تصرفات شیطانی نیست!

تشـخیص القائات ملکی: بایـد گفت، کیفیت پیدا کردن علم به اینکه آنچه پیامبر شـنیده کلام ملک است نه وسوسه شـیطان، با تأئید الهی و ارشاد و راهنمائی اوست.

وسوسه شـیطانی اگر موضوع بـاطلی باشـد، که در همان صورت باطلش به انسان مؤمن القاء شود، مؤمن آن را حـدیث ملائکه محسوب نخواهد کرد!

۱- مستند:آیه۴۲ سوره آل عمران " وَ اِذ قالَتِ الْمَلائِکَهُ یا مَریَمُ ...! " المیزان ج۶ ص۵۱

هر حدیث و خاطره ای که به انسان القاء شد و همراهش طمأنینه و وقار بود، خود دلیل است بر رحمانی بودن آن، بالعکس اگر اضطراب و تزلزلی همراه داشت، دلیل شیطانی بودنش می شود.

همچنین همراه داشتن عجله و جزع یا سبکی و خفت نیز دلیل شیطانی بودن آن است!

۳- محدث یا محدثه

" محدث " کسی است که صوت ملک را بشنود، لکن صاحب صوت را مشاهده نکند و حاضر نبیند. (نقل از زراره درکتاب بصایر)

اما " محدث یا محدثه " صوت ملک را می شنود، ولکن شنیدن قلبی نه حسی! شنیدن صدای ملک مخصوص به خود " محدث یا محدثه " است، و یک امر قلبی است، و دیگران در آن شرکتی ندارند. ملاک اصلی " محدث" بودن آن است که صوت ملک را بشنود، و دیدن خود ملک لازم نیست، ولی اگر به کسی اتفاق افتد که در حین شنیدن صوت، ملک را هم مشاهده نماید، مانعی نیست، مانند مریم"س" که در حین شنیدن صدای ملک، خود ملک را نیز می دید- فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِيّاً – (که در واقع، صورت متمثل شده ملک را می بیند، نه حقیقت ملک را !)

محدثین مشهور در تاریخ ادیان

غیر از آنچه که در مورد محدثه بودن حضرت مریم"س" قبلاً بیان شد، در روایات اسلامی چنین آمده است:

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

-" علی " علیه السلام محدث بود،

-"سلمان" هم محدث بود....

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

-... علی علیه السلام محدث بود... مثل او مثل " صاحب سلیمان" و "صاحب موسی" علیه السلام است، و مثل او مثل « ذوالقرنین» است ...،

فرمود: از علی علیه السلام پرسیدند:

-آیا ذوالقرنین پیغمبر بود؟ فرمود:

-نه, بلکه بنده ای بود که خدا را دوست می داشت، خدا هم او را دوست

می داشت!

او مودتش را برای خدا خالص کرد، خدا هم او را همانطور پاداش داد!

آری علی علیه السلام هم مثل ذوالقرنین بود.

(نقل از ابی بصیر و حمران بن اعین، در کافی)

(۱)

وحی بدون واسطه درمعراج رسول الله"ص"

در این آیات وحیی را که به رسول خدا"ص" شده تصدیق و توصیف می نماید.

در اینجا روایات بسیار زیادی از ائمه اهل بیت علیهم السلام صادر شده است، که به صراحت فرموده اند: مراد از این آیات این نیست که مطلق وحی را بیان و توصیف کند، بلکه مراد بیان یک قسم وحی است، و آن وحی به طور شفاهی و رو در روست که در شب معراج خدای سبحان با رسول گرامی خود داشته است.

پس این آیات می خواهد داستان معراج را بیان کند و ظاهر آیات هم خالی از تأئید این روایات نیست و از کلمات بعضی از اصحاب از قبیل ابن عباس و انس و ابی سعید خدری و غیر ایشان، به طوری که از ایشان نقل شده, نیز همین معنی استفاده می شود.

آیات چنین شروع می شود:

-« سوگند به نجم !

آن دم که در کرانه افق برای غروب می افتد،

همنشین شما - پیامبر - از آن طریقی که او را به هدف و غایت مطلوبش برساند، بیرون نشده، و در اعتقاد و رأیش از آن طریقه خطا نرفته است!

و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید،

آنچه می گوید به جز وحیی که به او می شود، نیست،

اسراری است که جبرئیل شدید القوا به وی آموخته است،

کسی که به خاطر رأی و عقل کاملش بر چنین مقامی مسلط شده است،

و در بلندترین افق جای گرفته است،

و در عین بلندی رتبه اش به خدا نزدیک و نزدیکتر شده است،

۱- مستند:آیه۱تا۱۸ سوره نجم " وَ النَّجمِ اِذا هَوی ما ضَلَّ صاحِبُکُم وَماغَوی ...! " المیزان ج۳۷ ص۵۲

او رسول را آن قدر بالا برد که بیش از دو کمان و یا کمتر فاصله نماند،

در آنجا بود که به بنده خود وحی کرد, آنچه را که کرد،

قلب پیامبر آنچه را که دیده بود، صادق بود...! »

مفهوم عبارات به کار رفته در آیات معراج

۱-« شَدیدُ القوی »

مراد به شدید القوی به طوری که گفته اند، جبرئیل است. چون خدای تعالی او را در کلام مجیدش به این صفت یاد کرده و فرموده است:

« این قرآن سخن فرستاده ای است کریم, و دارای نیرو, که نزد خدای ذی العرش منزلتی دارد! » (تکویر ۲۰)

بعضی هم گفته اند: مراد به آن خود خدای سبحان است.

۲-« ذوُمِرَّهٍ »

منظور از ذومره شدت و یا پختگی عقل و رأی است، و یا از ماده مرور گرفته شده است. البته آنهائی که آیه را وصف جبرئیل دانسته اند، در نتیجه این طور معنایش کرده اند که – همان جبرئیلی که در راه خدا شدت به خرج می دهد، و یا آن جبرئیلی که عقلی پخته دارد، و یا جبرئیلی که به نوعی از رسول خدا"ص" مرور و عبور می کند، با اینکه خودش در هواست.

بعضی هم گفته اند: مراد به « ذومِرَّه » خود رسول خدا"ص" است، و اوست که در مقابل دستورات الهی شدید و سخت است و یا دارای عقل و رأئی محکم است, و یا دارای نوعی مرور و عبور است که با داشتن آن می تواند به معراج برود.

۳-« فَاستَوی »

منظور از فَاستَوی که به معنای استقامت و مسلط شدن بر کار است، این است که جبرئیل به همین صورت خلق شده، درآمد. همچنانکه در روایات هم آمده،

جبرئیـل برای رسول الله"ص" به صورتهـای مختلفی ظـاهر می شـد، و تنهـا دو نوبت به صورت اصـلی اش خود را به آن جناب نشان داد. ممکن هم هست که معنایش این باشد که جبرئیل با قوت خود مسلط شد بر آنچه مأمور انجامش شده بود.

در صـورتی که فاعـل جمله را رسـول الله"ص" بگیریم معنـایش این می شود که رسول الله"ص" اسـتقامت ورزیـده و بر انجـام مأموریت خود مستقر شد.

۴- « اُفُقِ الاَعلی »

منظور افق اعلای آسـمان است، بدون اعتبار این که طرف شـرقی آن باشد که به گفته بعضـی ها افق شـرقی از افق غربی بلندتر است، که حرف صحیحی نیست.

۵- « ثُمَّ دَنا فَتَدَلّی »

ثُمَّ دَنا فَتَـدَلّی به معنای این است که جبرئیل سـپس نزدیک رسول الله"ص" شـد و به دامن وی دست آویخت تا با آن جناب به آسمانها عروج کند. (این در شرطی است که ضمیر را به جبرئیل برگردانیم،) ولی اگر ضمیر را به رسول الله"ص" نسبت دهیم، معنی جمله این می شود که:

-رسول خدا به خدا نزدیک شد، و قرب خود را بازدید کرد!

۶- « قابَ قَوْسَینِ »

عبارت قاب قوسین برای نشان دادن نزدیکی رسول خدا"ص" به کار رفته است، که می فرماید:

-« دوری او به قدر دو قوس، یا به قدر دو ذراع و یا کمتر از آن بود ! »

و در این حالت، خداوند تعالی می فرماید:

-« خدای تعالی وحی کرد به بنده اش، آنچه را که وحی کرد! »

۷-« ما کَذَبَ الفُؤادُ ما رَای »

یعنی رؤیت فؤاد رسول خدا"ص" در آنچه که دید رؤیتی صادقانه بود.

دیدار با چشم دل یا ادراک شهودی

این تازگی ندارد که رؤیت را که در اصل به معنای دیدن چشم است، به فؤاد نسبت داده شود، چون برای انسان یک نوع ادراک شهودی هست که ورای ادراک هائی است که با یکی از حواس ظاهری و یا باطنی خود دارد، ادراکی است که نه چشم و گوش و سایر حواس ظاهری واسطه اند، و نه تخیل و فکر و سایر قوای باطنی، مانند اینکه مشاهده می کنیم که ما موجودی هستیم که می بینیم، که در این درک عیانی و شهودی نه چشم ما واسطه است و نه فکر ما، و همچنین از خود می بینیم که ما می شنویم، می بوئیم، می چشیم، و لمس می کنیم، و خیال می کنیم و فکر می کنیم، که در هیچ یک از این ادراک های شهودی ما با اینکه رؤیت و شهود است اما نه چشمی در کار است، و نه هیچ حواس ظاهری و باطنی دیگر!

آری, ما همانطور که محسوسات یکی از این حواس ظاهری و باطنی را درک می کنیم، این را هم درک می کنیم که فلان محسوس را با فلان حس درک می کنیم. و این درک دیگر ربطی به آن حس ندارد، بلکه کار نفس است، که در قرآن کریم از آن به فؤاد تعبیر فرموده است.

در آیه شریفه هیچ دلالتی که نشان دهد متعلق رؤیت خدای سبحان است، و خدا بوده که مرئی برای رسول الله"ص" واقع گردیده، نیست، بلکه آنچه مرئی آن جناب واقع شده، همان « افق اعلی» و « دَنا » و « تَدَلّی » بوده و نیز این بوده که آنچه به وی وحی می شود، خدا وحی کرده است و اینها همانهائی هستند که در آیات قبلی آمده بود، که همه اش از نوع و سنخ آیات خدائی برای آن جناب بوده است! و مؤید این گفتار آیه شریفه :

-« ما زاغَ البَصَرُ وَ ما طَغی, لَقَد رَای مِن آیاتِ رَبِّهِ الکُبری! »

است که می فرماید:

-« آنچه دیده بود از آیات کبرای پروردگارش بود! »

علاوه بر اینکه اگر هم فرض کنیم که منظور دیدن خود خدای تعالی است باز اشکال ندارد، زیرا دیدن خدا را به قلب نسبت داده است، و دیدن قلب غیر از دیدن چشم است، که تنها مربوط به اجسام است و تعلقش به خدای تعالی محال است!

عروج تا سِدرَهِ المنتهی

-« با اینکه او را یک بار دیده بود،

نزد سدره منتهی،

که جنات المأوی آنجاست،

و هنگامی دیده بود که آنچه بر سدره احاطه داشت، آن را پوشانیده بود،

چشم او نه به کجی گرائیده بود،

و نه در دیدن طغیان کرده بود،

تا در نتیجه چیزی را دیده باشد که حقیقت نداشته باشد،

و چطور ممکن است چشم او دچار کژبینی و طغیان شده باشد؟

با اینکه آیات چندی از آیات کبرای پروردگارش را دیده بود! »

در این آیات می خواهد از یک نزول دیگر خبر دهد، غیر آن نزولی که در آیات سابق بود.

به نظر برخی از مفسرین، منظور از « نزله » نازل شدن جبرئیل بر رسول الله"ص" خواهد بود، نازل شدنش برای اینکه آن جناب را به معراج ببرد، و « رؤیت» در این آیه را هم تفسیر کرده اند به رؤیت جبرئیل به صورت اصلی به وسیله آن جناب، و در این حالت قسمت اول آیات را چنین تفسیر می کنند که: « جبرئیل یک بار دیگر به صورت اصلی اش در برابر رسول خدا"ص" در آمد تا به معراجش ببرد، و این جریان کنار سدره منتهی واقع شد.»

نظر دیگری نیز هست که آیه را چنین معنی می کند:

-« رسول خدا یک بار دیگر نزد سدره المنتهی نازل شد و این وقتی بود که به معراج می رفت و در آن نزله خدا را مانند نزله اول با قلب خود دیدار کرد! »

مراد از رؤیت در این تفسیر رؤیت قلبی است و مراد به نزله اخری هم نازل شدن رسول الله"ص" در معراج به کنار سدره المنتی است.

سِدرَهِ المُنتَهی کجاست؟

منظور از " منتهی" در این آیه شاید منتهای آسمانها باشد، به دلیل اینکه می فرماید: جنت المأوی پهلوی آن است. و ما می دانیم که جنت مأوی در آسمانهاست، چون در آیه: « وَ فِي السَّمآءِ رِزقُكُم وَ ما توُعَدونَ !» (ذاریات۲۲) فرموده:

-« هم رزق شما در آسمانهاست،

و هم آن بهشتی که وعده داده شده اید! »

اما اینکه این درخت سدره چه درختی است، در کلام خدای تعالی چیزی که تفسیرش کرده باشد، نیافتیم، و مثل این که بنای خدای تعالی در اینجا بر این است که به طور مبهم و با اشاره سخن گوید.

مؤید این معنا جمله: « اِذ یَغشیَ السِّدرَةَ مایَغشی! » است، که در آن سخن از مستوری رفته است.

در روایات هم تفسیر شده به درختی که فوق آسمان هفتم قرار دارد و اعمال بندگان خدا تا آنجا بالا می رود!

جنت المأوی کجاست؟

آن بهشتی است که مؤمنین برای همیشه در آن منزل می کنند، چون بهشت دیگری هست موقت، و آن بهشت برزخ است، که مدتش تا روز قیامت تمام می شود و جنت مأوی بعد از قیامت است!

-« مؤمنین جنت مأوی دارند،

و به پاداش کارهای نیکی که می کرده اند،

در آنجا نازل می شوند! » (سجده ۱۹)

-« چون قیامت بیاید ...

پس به درستی جنت منزلگاه خواهد بود! » (نازعات ۴۱)

این جنت به طوری که آیه ۲۲ سوره ذاریات دلالت می کند در آسمان واقع است:

-« آن زمان که احاطه می یابد به سدره، آنچه احاطه می یابد! »

در این آیه هم خدای تعالی مطلب را مبهم گذاشته و نفرموده که چه چیز به سدره احاطه می یابد، چون گفتیم بنای خدای تعالی در اینجا بر ابهام است.

او هرچه دید، درست دید!

مجدداً مطلب به رؤیت رسول خدا"ص" بر می گردد و می فرماید:

- « ما زاغَ البَصَرُ وَ ما طَغی! - چشم کژ ندید و طغیان نکرد! »

در این آیه می خواهد بفرماید: چشم رسول خدا"ص" آنچه را دید بر غیر صفت حقیقی اش ندید و چیزی را هم که حقیقت ندارد، ندید، بلکه هرچه دید درست دید! مراد به این دیدن هم رؤیت قلبی است، نه رؤیت با دیده سر، چون می دانیم که منظور از این دیدن همان حقیقتی است که در آیه :

-« وَلَقَد رَاهُ نَزلَةً اُخری ! – یکبار دیگر او را دیده بود! »

منظور است، چون صریحاً می فرماید:

-رؤیت در این نزله که نزله دومی است،

مثل رؤیت در نزله اولی بود،

و رؤیت نزله دومی با فؤاد بود،

که فرمود:

-« ما کَذَبَ الفُؤادُ ما رَای – دل تکذیب نکرد آنچه دید! »

-« سوگند می خورم که او بعضی از آیات پروردگارش را بدید،

و با دیدن آنها مشاهده پروردگارش برایش تمام شد! »

چون مشاهده خدا به قلب با مشاهده آیات او دست می دهد، زیرا آیت بدان جهت که آیت است به جز صاحب آیت را حکایت نمی کند و از خودش هیچ حکایتی ندارد وگرنه از جهت خودش اگر حکایت کند، دیگر آیت نیست!

و اما دیدن ذات متعالی حق بدون حجاب، یعنی بدون وساطت آیت، امری است محال، زیرا فرموده است:

-« وَ لا یُحیطوُنَ بِهِ علماً

-به هیچ وجه به او احاطه علمی نمی یابند! »

جبرئیل، فرشته وحی،و آورنده روح

اشاره

مستند:آیه۱۹۲تا۲۲۷سوره شعرا" وَ اِنَّه ُلَتنزیلُ رَبِّ العالَمینَ نَزَّلَ بِهِ الرّوُحُ الاَمینَ ...!" المیزان ج ۳۰ ص ۲۰۰

روح امانت دار

« این قرآن, کتابی است،

که از ناحیه پروردگار جهانیان نازل شده است،

و آن را روح امانت دار،

به زبان عربی واضح،

بر قلب تو نازل کرده است،

تا از بیم دهندگان باشی ...! »

« روح الامین » جبرئیل علیه السلام است که فرشته وحی می باشد. اگر جبرئیل را « امین» خواند، برای این بود که دلالت کند بر این که او مورد اعتماد خدای تعالی، و امین در رساندن رسالت او به پیامبر اوست، نه چیزی از پیام او را تغییر می دهد، و نه جا به جا و تحریف می کند، نه عمداً و نه سهواً، و نه دچار فراموشی می گردد!

اگر فرمود: « نَزَّلَ بِهِ الرّوُحُ الاَمینَ ! » برای این بود که کلمه « نزل» را با حرف « باء » متعدی کند تا معنای جمله این باشد که قرآن را به همراهی جبرئیل نازل کرده است.

قرآن کلامی است ترکیب شده از الفاظ و البته آن الفاظ هم دارای معانی حقه ای است، و رسول خدا"ص" همانگونه که معانی را از طریق نزول وحی از ناحیه خدای تعالی

دریـافت کرده، الفـاظ را هم از جانب خـدا دریافت کرده است، نه اینکه معانی را خود او در قالب الفاظ ریخته است، چون در سوره قیامت می فرماید:

-« چون آن را می خوانیم تو نیز خواندنت تابع خواندن ما باشد،

یعنی آنطور بخوان ! »

و واضح است که الفاظ خواندنی و تلاوت کردنی است، نه معانی !

مفهوم قلب در قرآن

منظور از « قلب» در کلام خـدای تعالی هرجا که به کار رفته آن حقیقتی است از انسان که ادراک و شعور را بـدان نسـبت می دهند، نه قلب صنوبری شکل که در سمت چپ سینه آویزان است و یکی از اعضای رئیسه بدن آدمی است.

وقتی در سوره احزاب می فرماید:

-« و قلب ها به حنجره ها می رسد! »

معلوم است که مراد به آن جان آدمی است!

جبرئیل، و نزول قرآن به قلب پیامبر

وقتی می فرماید: « روح الامین آن را به قلب تو نازل کرده است، » شاید اشاره به این باشد که رسول خدا"ص" چگونه وحی و قرآن را تلقی می کرده است، و از آنجنـاب چیزی که وحی را از روح می گرفته نفس او بوده، نه مثلاً دست او, یا سایر حواس ظاهری اش که در امور جزئی به کار بسته می شود.

پس رسول الله"ص" در حینی که به وی وحی می شـد، هم می دیـد و هم می شـنید، اما بـدون اینکه دو حس بینائی و شـنوائی اش به کـار گرفته شود، همچنـانکه در روایـات آمـده که حـالتی شبیه به بیهوشـی بر آن جناب دست می داد که آن را « برحاء الوحی» نام نهاده بودند.

پس آن جناب همانطور که ما شخصـی را می بینیم و صدایش را می شـنویم فرشـته وحی را می دید و صدایش را می شنید اما بدون اینکه دو حس بینائی وشنوائی جسمانی خود را چون ما به کار گیرد.

و اگر رؤیت او و شـنیدنش در حـال وحی عین دیـدن و شـنیدن ما می بود بایستی آنچه می دیـده و می شـنیده، میان او و سایر مردم مشترک باشـد، و خلاـصه اصـحابش هم فرشـته وحی را ببیننـد و صـدایش را بشـنوند، و حال آنکه نقل قطعی این معنا را

تکذیب

کرده و حالت وحی بسیاری از آن جناب سراغ داده که در بین جمعیت به وی دست داده است، و جمعیتی که پیرامونش بوده اند هیچ چیزی احساس نمی کرده اند، نه صدای پائی و نه شخصی و نه صدای سخنی که به وی القاء می شده است.

(۱)

فرشتگان وحی

مراد از " صافات، زاجرات و تالیات " سه طایفه از ملائکه هستند که مأمور نازل کردن وحی هستند، و راه این کار را از مداخله شیطانها ایمن می کنند، و آن را به پیغمبران و یا خصوص پیامبر اسلام محمد "ص" می رسانند.

این احتمالی است که ما می دهیم و از آیه دیگر قرآن کریم نیز چنین استفاده می شود، آنجا که می فرماید:

-« خدا دانای غیب است، و او احدی را بر غیب خویش مسلط نمی کند مگر تنها آن کسی را از رسولان که شایسته این کار بداند، چون او همراه آن فرشته رسول، و بعد از او جاسوسانی می فرستد تا معلوم کنند آیا آن فرشتگان و رسولان رسالت پروردگار خود را ابلاغ کردند یا نه؟ و به آنچه می کنند احاطه یابد! » (جن ۲۸)

بنا به احتمال فوق، معنی آیات اول سوره صافات چنین می شود:

-« قسم به فرشتگانی که در سر راه وحی صف بسته اند!

و قسم به فرشتگانی که شیطانها را زجر می دهند، تا نتوانند در کار وحی مداخله نمایند!

و قسم به فرشتگانی که وحی را بر پیغمبر می خوانند! »

البته منظور از پیغمبر نامبرده در آیه فوق و وحی مذکور، می تواند عموم وحی هائی باشد که بر پیغمبران می شده و یا اختصاصاً وحیی است که به پیامبر گرامی اسلام می شده، و آن عبارت است از قرآن کریم، زیرا در قرآن کریم کلمه « ذکر» به معنی «قرآن» آمده است، و در آیه فوق نیز « تالیات ذکر» را می توان وحی قرآن دانست.

می توان گفت: ملائکه صافات و تالیات اعوان جبرئیلند که در نازل کردن قرآن او را یاری می کنند. خداوند متعال درباره این فرشتگان می فرماید:

۱- مستند:آیه۱ تا۱۱ سوره صافات " وَالصّافّاتِ صَفّاً فَالزّاجِراتِ زَجرًا فَالتّالِیاتِ ذِکراً...!"المیزان ج۳۳ ص۱۹۳

-« قرآن در صحیفه هائی مورد احترام و بلندپایه و پاک،

و به دست سفیرانی بزرگوار و نیک سرشت نازل شد! »

لـذا معلوم می شود متصـدی آوردن وحی یـک نفر نیست. و این منافاتی نـدارد با اینکه نزول وحی را به جبرئیل نیز نسـبت می دهد.

(۱)

چگونگی دریافت وحی رسول الله"ص"

در روایات اسلامی چگونگی دریافت وحی به وسیله رسول الله "ص" را چنین بیان داشته اند:

۱-حارث بن هشام از رسول خدا"ص" پرسید:

-چگونه وحی بر تو نازل می شود؟ فرمود:

-احیاناً فرشـته ای نزدم می آید به صورت سلسله جرس، که در پیش رویم صدا می کند، و من از صدای او آنچه را می خواهد بفهماند، حفظ می کنم.

-این قسم از وحی از هر قسم دیگری بر من سـخت تر است، و احیانـاً فرشـته ای به صورت مردی نزدم ممثـل می شود، و با من حرف می زند، و من سخنانش را حفظ می کنم.

عایشه گفته:

-من خود دیـده ام که گاهی در روزهای بسـیار سـرد، وحی بر آن جناب نازل می شـد، و چون از او جدا می شد، با اینکه روز سردی بود عرق از پیشانی مبارکش سرازیر می گشت. (از در منثور)

۲-زراره از امام صادق علیه السلام پرسید:

-آن غشی که به رسول خدا"ص" هنگام وحی دست می داده، چگونه بوده است؟

امام فرمود:

-این در آن قسم از وحی بوده که بین آن جنـاب و خـدای تعالی هیـچ واسـطه ای نبوده است. و خـدای تعالی خودش برای آن جناب تجلی

۱- مستند:بحث روایتی المیزان ج۳۵ ص۱۲۸

می کرده است.

سپس امام در حالی که اظهار خشوع می کرد، فرمود:

-این همان نبوت است! (نقل از کتاب توحید)

۳-از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که فرمود:

-جبرئیل هر وقت بر آن حضرت نازل می شد، مانند یک غلام پیش رویش می نشست, و هر وقت هم داخل می شد، اجازه می گرفت.

(نقل از کتاب علل)

۴-امام صادق علیه السلام در پاسخ سؤالی درباره وحی به وسیله جبرئیل و وحی در حالت بیهوشی رسول الله"ص" فرمود:

-هر وقت مستقیماً و بدون وساطت جبرئیل به آن حضرت وحی می شد، آن حالت به آن جناب دست می داد، به خاطر اینکه گرفتن وحی از خدای تعالی سنگین و دشوار بود.

- و هر وقت جبرئیل بین خدای تعالی و آن جناب واسطه می شد، آن حالت دست نمی داد، و در حال طبیعی می فرمود:

« جبرئیل به من چنین گفت! » و یا می فرمود: « جبرئیل است که چنین می گوید!»

(نقل از کتاب امالی)

چگونه پیامبر جبرئیل را می شناخت؟

۵- امام صادق علیه السلام فرمود:

-رسول خدا"ص" تشخیص نمی داد که این شخصی که با او سخن می گوید جبرئیل است و از جانب خدای تعالی آمده، مگر به توفیق!

(نقل از کتاب توحید)

۶- از امام صادق علیه السلام سؤال شد که:

-چطور رسول خدا"ص" هنگامی که پیامی از ناحیه خدا به سویش می آمد، از این معنا نمی ترسید که این پیام از طرف ابلیس باشد، و این شیطان است که در قلب او مداخله می کند؟

امام علیه السلام فرمود:

-خدای تعالی وقتی بنده ای را رسول خود قرار می دهد،

سکینت و وقار بر او نازل می کند،

و در نتیجه پیام آور خدا نزدش می آید،

و رسول او را با چشم خود می بیند،

مثل اشخاص دیگری که به چشم می بیند. (نقل از تفسیر عیاشی)

همراهی روح با رسول الله"ص" و ائمّه

۷- امام صادق علیه السلام فرمود:

-روح عبارت است از خلقی که در خلایق از جبرئیل و میکائیل هم بزرگتر است، و این روح همواره با رسول الله"ص" و ائمه بعد از آن جناب هست، و کارش تسدید و تأئید آن حضرات است. (نقل از کافی)

۸- در نهج البلاغه آمده است:

-و خدای تعالی از روزی که رسول الله"ص" از شیر گرفته می شد، بزرگترین فرشته خود را قرین او ساخت، تا آن جناب را شب و روز به طریق مکارم و به سوی محاسن اخلاق عالم سوق دهد!

(۱)

افق مبین، و مشاهدات رسول الله"ص"

« سوگند می خورم که رسول الله جبرئیل را قبلاً- هم دیده بود، جبرئیل آن زمان در افق مبین و ناحیه ظاهر قرار داشت، و آن همان افق اعلی است، افقی که بلندتر از سایر افق هاست! »

بلندی در افق مبین یا افق اعلی در این آیات نه به معنای بلندی است که ما می شناسیم بلکه به آن معنائی است که مناسب با عالم ملائکه باشد.

بعضی گفته اند که رسول الله"ص" جبرئیل را به صورت اصلی اش در آنجا که خورشید طلوع می کند، که همان افق اعلی از ناحیه مشرق است، دیده بود. لکن این حرف درست نیست، به دلیل آنکه از لفظ آیه دلیلی بر آن وجود ندارد. مخصوصاً دلیلی که دلالت کند بر اینکه جبرئیل را به صورت اصلی اش، دیده باشد، حال جبرئیل به هر صورتی که تمثل کرده باشد. و به نظر می رسد که این مفسر نظریه خود را از بعضی

۱- مستند:آیه۱۵ سوره تکویر " وَلَقَد رَآهُ بِالأُفُقِ المُبینَ ...! " المیزان ج ۴۰ ص۸۶

روایات گرفته که می گوید: رسول الله"ص" جبرئیل را در اول بعثت بین زمین و آسـمان دید که بر تختی نشسته است. اگر این چنین باشد، دیگر صورت اصلی نبوده است، بلکه او به این شکل در آمده بود!

« سوگند می خورم به ستارگان، که در روز پنهان می شوند،

و آنها که سیارند، و در مغرب خود غروب می کنند،

و سوگند می خورم به شب، هنگامی که تاریک می شود،

و به روز، وقتی که می دمد:

-که قرآن گفتار فرستاده بزرگوار خداست!

فرشته ارجمندی که نزد صاحب عرش مقامی دارد،

و فرمانش برای سایر فرشتگان مطاع است.

و اینکه رفیق شما (محمد) دیوانه نیست!

او جبرئیل را در افق مبین دیده است!

و در مورد غیبی که بدو وحی می شود، بخیل نیست!

پس با این حال به کجا می روید؟

که قرآن ذکری است برای عالمیان ! »

مشخصات ششگانه جبرئیل

در قسمتی از این آیات، جبرئیل را به شش صفت وصف فرمود:

۱-او را رسول خواند،

۲-او را کریم خواند، که می رساند نزد خدای تعالی کرامت و احترام دارد, و به اعزاز او عزیز شده است.

۳-او را " ذی قوه " خواند، که می رساند او دارای قوت و قدرت و شدت بالغه ای است.

۴-اینکه او را نزد خدای صاحب عرش, مکین خواند، یعنی دارای مقام و منزلت است.

۵- اینکه " مُطاعٍ ثَمَّ " اش خواند، که دلالت دارد بر اینکه جبرئیل در آنجا، یعنی نزد خدا دستور دهنده ای است که زیر دستانش دستورات او را به کار می بندند،

و نیز معلوم می شود در آنجا ملائکه ای هستند که جبرئیل به آنان امر می کند، و آنها اطاعتش می کنند. از همین جا معلوم می شود که جبرئیل در کار خودش یاورانی هم دارد.

۶-اینکه او را " امین "خواند، یعنی جبرئیل خدا را در دستوراتی که می دهد، و در رساندن وحی و رسالت خیانت و دخل و تصرفی نمی کند!

جبرئیل، و سلامت مسیر وحی

وقتی خداوند متعال چنین تعریفی از جبرئیل می کند، می فهماند که این قرآن اوهام دیوانگان و القائات شیطانی نیست، بلکه از طریق وحی و به وسیله چنین فرشته ای نازل شده است.

خلاصه اینکه راه نزول قرآن مسیر سالمی بوده است، و حتی احتمال خیانت و خطا هم در آن وجود ندارد، زیرا فرشته وحی صفاتی چنین دارد.

خدای تعالی خواسته بدین طریق تهمت کفار را تکذیب کند که رسول گرامی او را مجنون خوانده بودند، و خواسته ساحت حضرتش را از چنین چیزهائی منزه بدارد.

پس در آیات فوق می فهماند که رسول خدا"ص" از اول عمرش با این مردم معاشرت داشته و در میان آنان بوده است، و آنها حضرتش را از هر کس دیگر بهتر می شناختند، و می دانستند که او دارای کمالی از عقل و رزانتی از رأی و صدقی در قول می باشد، و کسی را که چنین کمالاتی داشته باشد، به جنون نسبت نمی دهند!

نتیجه این بیانات این است که قرآن کتاب هدایت است، کتابی است که هرکس بخواهد بر طریق حق استقامت ورزد به وسیله این کتاب هدایت می شود:

- اِن هُوَ اِلّا ذِکرٌ لِلعالَمینَ !

قرآن اهلیت آن را دارد که برای تمام عالم تذکره باشد، و اما در مقام فعلیت تنها کسانی از آن متذکر می شوند که خودشان هم بخواهند و بر صراط مستقیم و پایدار باشند، و بر عبودیت حق و طاعت او استوار بمانند:

-لِمَن شاءَ مِنکُم اَن یَستَقیمَ

-وَما تَشاؤونَ اِلّا اَن یَشاءَ اللّهُ رَبِّ العالَمینَ !

در پایان، به این نکته نیز متذکر می شود که انسان در مشیت و خواست خود مستقل از مشیت خدای تعالی نیست. مشیت انسانها وابسته به مشیت خدای تعالی است!

به طوری که از آیه فوق بر می آید: انسان ها استقامت را نمی خواهند مگر اینکه

خـدای تعالی بخواهد، که ایشان بخواهند، و اگر خدای تعالی بخواهد آنان هم می خواهند. پس افعال ارادی انسان مراد خدای تعالی نیز هست، یعنی خـدا هم در آنها اراده دارد، و اگر خـدا اراده کنـد که انسان عملی را انجام دهـد، انسان آن عمل را می خواهد و انجام می دهد، و وقتی که انجام می دهد به اراده خودش انجام می دهد!

(۱)

عدم تعجیل در دریافت وحی

این چهـار آیه بـا ارائه ادب الهی، رسول خـدا "ص" را تکلیف می کنـد به اینکه در هنگـام گرفتن آنچه به وی وحی می شود، رعـایت آن ادب را نمـوده، و قبـل از آنکه وحی تمـام شود آیـات را که هنوز نخوانـده، نخوانـد، و زبـان خود را بخوانـدن آن حرکت ندهد!

آیه سوره طه (۱۱۴) نیز در همین معناست، آنجا که می فرماید:

-« قبل از آنکه وحی بر تو تمام شود، درباره قرآن عجله مکن! »

-این نهی از عجله به قرآن مؤیـد مطلبی است که در روایـات آمـده، که گفته انـد: نزول یک پارچه قرآن بر قلب نازنین رسول الله"ص" غیر نزول تدریجی آن است. سپس ادامه می دهد:

-« اِنَّ عَلَینا جَمعَهُ و قُرآنَهُ ! »

-یعنی به قرآن عجله مکن، چـون جمع کردن آنچه به تو وحی می شود، و پیوسـته کردن اجزاء آن به یکـدیگر، و قرائت آن بر تو، به عهده ماست، و هیچ یک از این ها از ما فوت نمی شود، تا تو عجله کنی و قبل از خواند ما آن را بخوانی !

-« فَاِذا قَرَناهُ فَاتَّبَعْ قُرآنَهُ ! »

-وقتی ما قرائت وحی قرآن را تمام کردیم تو آن وقت خواندن ما را پیروی کن و بعد از تمام شدن کار ما تو شروع کن !

-« ثُمَّ عَلَینا بَیانَهُ ! »

-یعنی ایضاح و توضـیح آن برای تو به عهده ماست، و ما همانطور که جمع و خواندن وحی را به عهده گرفته ایم، بعد از جمع و قرائت آن برای تـو، آن را برای تـو بیـان و توضـیح هم خواهیم کرد! بیـان وحی مرتبه ای است که بعـد از جمع و قرائت قرار دارد.

شب قدر و نزول قرآن

اشاره

۱- مستند:آیه۱۶تا۱۹سوره قیامت " لا تُحَرِّك بِهِ لِسانَكَ لِتَعجَلَ بِهِ ...! " المیزان ج ۳۹ ص ۳۲۲

مستند:آیه۱ تا ۵ سوره قدر " اِنّا اَنزَلناهُ فی لَیلَهِ القَدرَ...! " المیزان ج ۴۰ ص ۳۲۲ و ج۳۵ص ۲۱۰

شبی که قرآن نازل شد!

سوره قـدر نزول قرآن را در شب قدر اعلام می کند، و آن شب را تعظیم نموده و از هزار ماه بالاتر می داند، چون در آن شـب ملائکه و روح نازل می شوند.

ظـاهر کلمه « انزلناه ! » این است که می خواهـد بفرمایـد همه قرآن را در شب قـدر نازل کرده است، نه بعضـی از آیات آن را. دلیـل این امر این است که تعبیر قرآن به «انزال » است که ظـاهر در اعتبـار یـک پـارچگی است، نه « تنزیـل» که ظـاهر در نازل کردن تدریجی است.

مؤید این معنا آیه دیگری است که می فرماید:

-« حم وَالکِتابِ المُبینِ اِنّا اَنزَلناهُ فی لَیلَهٍ مُبارَکهٍ...! »

-« حم. سوگند به کتاب مبین، ما آن را در شبی مبارک نازل کردیم! »

(دخان۳)

در این آیه صـریحاً فرموده که همه کتـاب را در آن شب نـازل کرده است، چون ظـاهرش این است که نخست سوگنـد به همه کتاب خورده و بعد فرموده است که این کتاب را که به حرمتش سوگند خوردیم، در یک شب و یکپارچه نازل کردیم.

پس مـدلول این آیه این می شود که قرآن کریم دو جور نـازل شـده است: یکی یـک پارچه در یک شب معین، و یکی هم به تدریج در طول بیست و سه سال نبوت که آیه شریفه :

« وَ قُرءَاناً فَرَقناهُ لِتَقرَاَهُ عَلیَ النّاسِ عَلی مُکثٍ, وَ نَزَّلناهُ تَنزیلاً !» (اسری ۱۰۶)

که نزول تدریجی قرآن را بیان می کند.

و همچنین آیه زیر که می فرماید:

-« آنان که کافر شدند گفتند: چرا قرآن یکپارچه بر او نازل نشد؟

بله، یکباره نازل نکردیم تا قلب تو را ثبات و آرامش بخشیم،

و بدین منظور آیه آیه اش کردیم! » (فرقان ۳۲)

لیله القدر چه شبی بود؟

در کلام خدای تعالی آیه ای که بیان کند لیله نامبرده چه شبی بوده، دیده نمی شود، به جز آیه ۱۸۵ سوره بقره که می فرماید:

-« شَهرُ رَمَضانَ الَّذی اُنزِلَ فیهِ القُرآنُ ...! »

یعنی قرآن یکپارچه در ماه رمضان نازل شده است، و با انضمام آن به آیه مورد بحث معلوم می شود شب قدر یکی از شبهای ماه رمضان است، و اما اینکه کدام یک از شب های آن است، در قرآن چیزی که برآن دلالت کند, نیامده است.

در این مورد تنها از اخبار استفاده می شود.

در سوره قدر آن شبی را که قرآن نازل شده، شب قدر نامیده است.

مفهوم قدر چیست؟

ظاهراً مراد به " قدر" تقدیر و اندازه گیری است، پس شب قدر شب اندازه گیری است. خدای تعالی در آن شب حوادث یک سال را - یعنی از آن شب تا شب قدر سال آینده را – تقدیر می کند، زندگی و مرگ و رزق و سعادت و شقاوت و چیزهای دیگر از این قبیل را مقدر می سازد.

آیه ۶ سوره دخان هم که در وصف شب قدر است، بر این معنا دلالت دارد:

-« فیها یُفرَقُ کُلُّ اَمرٍ حَکیمٍ اَمراً مِن عِندِنا اِنّا کُنّا مُرسِلینَ رَحمَهً مِن رَبِّکَ....! »

-در آن شب هر حادثه ای که باید واقع شود،

خصوصیاتش مشخص و محدود می گردد،

این امری است تخلف ناپذیر!

امری است از ناحیه ما !

که این مائیم فرستنده رحمتی از ناحیه پروردگارت !

چون " فرق " به معنای جداسازی و مشخص کردن دو چیز از یکدیگر است، و "فرق هر امر حکیم! " جز این معنا ندارد که آن امر و آن واقعه ای که باید رخ دهد را با تقدیر و اندازه گیری مشخص سازند.

در کافی از امام محمدباقر علیه السلام روایت است که فرمود:

- منظور از لیله مبارکه در آیه فوق، شب قدر است، که در هر سال در هر ماه رمضانش در دهه آخر آن تکرار می شود. پس قرآن نازل نشده مگر در شب قدر، همچنانکه خدای تعالی درباره آن می فرماید- فیها یفرق کل امر حکیم – یعنی در شب قدر هر سال همه امور آن سال که باید تا سال بعد جریان یابد تقدیر می شود، چه خیرش و چه شرش، چه اطاعتش و چه معصیتش، و چه مولودهائی که باید به عرصه وجود قدم بگذارند، و چه اجل ها و رزق ها, پس هرچه که در آن شب برای آن سال تقدیر شود، و قضائش رانده شود، آن قضاء حتمی است، ولی در عین حال مشیت الهی در آن دخل و تصرف دارد. (اینکه فرمود: " آن قضاء حتمی است ولی در عین حال مشیت الهی در آن دخل و تصرف دارد، " معنایش این است که از نظر اسباب و شرایط حتمی است یعنی هیچ سبب و شرطی نمی تواند تغییرش دهد مگر اینکه خدای تعالی بخواهد!)

(۱)

تکرار شب قدر در هر سال

از آیه فوق استفاده می شود که شب قدر منحصر در شب نزول قرآن و آن سالی که قرآن در آن شبش نازل شد، نیست، بلکه با تکرر سنوات، آن شب هم مکرر می شود، پس در هر ماه رمضان از هر سال قمری شب قدری هست که در آن شب امور آینده تاشب قدر سال بعد اندازه گیری و مقدر می شود!

این فرض امکان دارد که در یکی از شبهای قدر چهارده قرن گذشته قرآن یکپارچه نازل شده باشد، ولی این فرض معنا ندارد که در آن شب حوادث تمامی قرون گذشته و آینده تعیین گردد، علاوه بر اینکه کلمه " یفرق" به خاطر اینکه فعل مضارع است، استمرار را می رساند.

در سوره مورد بحث هم که فرموده :

- « شب قدر از هزار ماه بهتر است! » و نیز فرموده:

- « ملائکه در آن شب نازل می شوند! » مؤید این معناست.

۱- المیزان ج۳۵ ص ۲۱۹

پس وجهی برای تفسیرهائی که بعضی ها کرده اند، و نظرات خلاف این را بیان داشته اند نمی ماند!

حاصل آیات مورد بحث به طوری که ملاحظه گردید، این شد که شب قدر به عینه یکی از شبهای ماه مبارك رمضان از هر سال است، و در هر سال در آن شب همه امور احکام می شود. البته منظور از احکام از جهت اندازه گیری است.

این سؤال پیش می آید که: در این صورت هیچ امری از آن صورت که در شب قدر تقدیر شده باشد، در جای خودش با هیچ عاملی دگرگون نمی شود؟

پاسخ این است که: نه، هیچ منافاتی ندارد که در شب قدر مقدر بشود ولی در ظرف تحققش طوری دیگر محقق شود، چون کیفیت موجود شدن مقدر امری است، و دگرگونی در تقدیر امر دیگری است. همچنانکه هیچ منافاتی ندارد که حوادث در لوح محفوظ معین شده باشد، ولی مشیت الهی آن را تغییر دهد، همچنانکه در قرآن کریم آمده است:

-« یَمحوُا اللّهُ مایَشآءُ و یُثبِتُ وَ عِندَهُ اُمّ الکِتابِ!

-خدا هرچه را که از مقدرات بخواهد محو می کند،

و هرچه را بخواهد اثبات می کند،

و کتاب تغییر ناپذیر نزد اوست! » (رعد ۳۹)

علاوه بر اینکه استحکام امور به حسب تحققش مراتبی دارد، بعضی از امور شرایط تحققش موجود است، و بعضی ها ناقص است، و احتمال دارد که در شب قدر بعضی از مراتب احکام تقدیر بشود، و بعضی دیگرش به وقت دیگر موکول گردد، اما آنچه از روایات بر می آید با این وجه سازگار نیست.

دلیل فضیلت شب قدر

قرآن مجید برای نشان دادن عظمت شب قدر فرموده: شب قدر از هزار شهر(ماه) بهتر است، و منظور از این فضیلت (به طوریکه مفسرین تفسیر کرده اند) بهتر بودنش از حیث فضیلت عبادت است، و مناسب با غرض قرآن هم همین معناست، چون همه عنایت قرآن در این است که مردم را به سوی خدا نزدیک، و به وسیله عبادت زنده کند، و زنده داری آن شب با عبادت، بهتر است از عبادت هزار شهر (ماه).

نزول روح و ملائکه در شب قدر

قرآن می فرماید: « روح» و « ملائکه» در آن شب به امر پروردگارشان به سبب هر امری الهی نازل می شوند.

" روح" همان روحی است که از عالم امر است، و خدای تعالی درباره اش فرموده – قُلِ الرّوحُ مِن اَمرِ رَبّی!

« امر» همان امر الهی است که در سوره یس فرموده – اِنَّما اَمرُهُ اِذا اَرادَ شَیئاً اَن یَقوُلَ لَهُ کُن فَیَکونُ !

و آیه چنین معنی می دهد که:

-« ملائکه و روح در شب قدر به اذن پروردگارشان نازل می شوند،

در حالی که نزولشان را ابتدا می کنند،

و هر امر الهی را صادر می نمایند! »

و یا به معنای دیگر :

-« ملائکه و روح در آن شب به اذن پرورگارشان نازل می شوند،

برای خاطر تدبیر امری از امور عالم ! »

امر چیست ؟

« حا, میم!

سوگند به کتاب روشنگر!

که ما آن را در شبی مبارک نازل کردیم،

ما همواره انذارگر بوده ایم،

در آن شب هر امر محکمی را فیصل دهند،

امری از جانب ما،

که ما فرستندگان بوده ایم،

رحمتی از جانب پروردگار،

که او شنوا و داناست! » (دخان ۱-۶)

قرآن مجید درباره شب قدر می فرماید: « فیها یُفرَقُ کُلُّ اَمرٍ حَکیمٍ ! »

" یُفرَق" به معنای جدا کردن چیزی است از چیز دیگر به طوری که از یکدیگر

متمایز شونـد. " حکیم" در برابر " یفرق" قرار دارد و " امر حکیم" عبارت است از امری که الفاظش از یکـدیگر متمایز نباشد و احوال و خصوصیاتش متعین نباشد.

حال که متوجه معنای فوق شدیم می گوئیم: امور به حسب قضای الهی دارای دو مرحله اند:

۱-مرحله اجمال و ابهام

۲-مرحله تفصیل.

لیله القـدر هم به طوریکه از آیه فوق بر می آیـد شبی است که امور از مرحله احکام و ابهام به مرحله فرق و تفصـیل بیرون می آینـد و از جمله امور یکی هم قرآن کریم است که در شب قـدر از مرحله احکـام در آمـده و نـازل می شود یعنی در خور فهم بشر می گردد!

و ای بسا که خدای سـبحان پیامبر خود را به جزئیات حوادثی که به زودی در زمان دعوت او در هنگام نزول هر آیه و یا آیات و یـا سوره رخ می دهـد، خبر داده، و نیز آگاه کرده که درباره هر حادثه آیه یا آیاتی نازل می شود، و از همین جهت هر پیش آمـدی می کرده، رسول خـدا"ص" منتظر بوده تـا آیه و یـا آیـاتی دربـاره آن نـازل شود. پس در حقیقت قرآن یکبـار دفعتـاً و یکپارچه بر او نازل شده، و یکبار هم تدریجاً و متفرق!

مفهوم سلامت در شب قدر

-« سَلامٌ هِیَ حَتّی مَطلَعُ الفَجر ! »

در این آیه « سلامٌ هِیَ » اشاره است به اینکه عنایت الهی تعلق گرفته است به اینکه رحمتش شامل همه آن بندگانی شود که به سوی او روی می آورنـد، و نیز به اینکه در خصوص شب قـدر بـاب نقمت و عـذاب الهی بسـته باشـد، بـدین معنی که عـذابی جدید نفرستد!

لازمه این معنا آن است که طبعاً در آن شب کید شیطان ها هم مؤثر واقع نمی شود!

(۱)

مبارک بودن شب قدر

مراد به لیله مبارکه ای که قرآن در آن نازل شده، شب قدر است. منظور از

۱- مستند:آیه۲ تا ۶ سوره دخان « حم وَالکِتابِ المُبینِ اِنّا اَنزَلناهُ فی لَیلَهٍ مُبارَکهٍ...!» المیزان ج ۳۵ ص ۲۱۱

مبارك بودن آن شب، این است که ظرفیت خیر کثیری را داشت، چون برکت به معنای خیر کثیر است، و قرآن خیر کثیری بود که در آن شب نازل گشت، و رحمت واسعه ای بود که دامنه اش همه خلق را فرا گرفت:

-تو چه می دانی که شب قدر چیست؟

-شب قدر از هزار شهر(ماه) بهتر است!

از ظاهر لفظ آیه چنین بر می آید که شب نامبرده یکی از شب هائی است که در روی زمین می چرخد، و از ظاهر جمله « فیها یُفرَقُ کُلُّ اَمرٍحَکیم!» با در نظر گرفتن اینکه « یُفرَق » از لحاظ دستوری صیغه مضارع است و استمرار را می رساند، فهمیده می شود، که شب مزبور همواره در روی کره زمین تکرار می شود.

و از ظاهر عبارت « ماه رمضان که قرآن در آن نازل شد!»(بقره ۱۸۵) چنین بر می آید که مادام که شهر رمضان در کره زمین تکرار می شود، آن شب نیز تکرار می شود، پس نتیجه می گیریم که شب مزبور همه ساله تکرار می شود.

و در هر سال قمری، در ماه رمضان همان سال یک بار شب قدر تکرار می شود.

(۱)

تعیین شب قدر

آنچه همه روایات مختلف وارده از ائمه اهل بیت علیهم السلام در آن اتفاق دارند این است که:

۱- شب قدر تا روز قیامت باقی است،

۲-همه ساله تکرار می شود،

۳-شبی از شب های ماه مبارك رمضان است،

۴- یکی از سه شب نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان است.

و اما اینکه مشخصاً شب قدر کدام یک از شب های ماه رمضان است، از آیات قرآن کریم چیزی نمی توان استفاده کرد ولکن در روایات به آن اشاره شده است: در تفسیر عیاشی از زراره از یکی از دو امام باقر و صادق "ع" آمده که فرمود:

-شب بیست و سوم همان شب جهنی است، و حدیث جهنی این است که

۱- مستند: روایات اسلامی المیزان ج ۴۰ ص ۳۲۹ و ج۳۵ص۲۱۸

گفت: به رسول خدا"ص" عرضه داشتم: منزل من از مدینه دور است، دستورم بده در شب معینی داخل مدینه شوم، فرمود: شب بیست و سوم داخل شو!

(حدیث جهنی که نامش عبداله بن انیس انصاری بود از طرق اهل سنت نیز روایت شده است. سیوطی آن را در درمنثور از مالک و بیهقی نقل کرده است.)

در کافی به سند خود از زراره روایت کرده که گفت: امام صادق "ع" فرمود:

-در شب نوزدهم تقدیر می شود،

-در شب بیست و یکم ابرام می شود،

-و در شب بیست و سوم امضا می شود.

در بصائر نقل شده که امام فرمود:

. . . چون شب نوزدهم رمضان می شود، ارزاق را تقسیم می کنند، و اجل ها را می نویسند، و در آن گذرنامه حاجیان نیز صادر می شود، و خدای تعالی توجهی به بندگان خود فرموده و آنان را می آمرزد، مگر کسانی را که مسکر می نوشند!

و چون شب بیست و سوم رمضان می شود، هر امر حکیم در آن تجزیه و تفریق می گردد، و آنگاه امضاء کرده و به دست او می سپارند!

من پرسیدم: به دست کی می سپارند؟

-گفت: به دست صاحبتان!

و اگر این نبود صاحبتان از این حوادث آینده خبری نمی داشت !

(۱)

قرآن و زمان نزول آن

" قرآن " اسم کتابی است که بر نبی اکرم اسلام حضرت محمد بن عبدالله"ص" نازل شده است، و از جهت اینکه خوانده می شود، به این نام نامیده شده است.

« اِنَا جَعَلناهُ قُرآناً عَرَبِیّاً لَعَلَّکُم تَعقِلونَ

ما آن را قرآن (خواندنی) عربی قرار دادیم باشد که شما فهم کنید! »

ماه "رمضان" ماه نهم از ماههای عربی است که بین شعبان و شوال قرار گرفته،

۱- مستند:آیه۱۸۵ سوره بقره " شَهرُ رَمَضانَ الَّذی اُنزِلَ فیهِ القُرآنُ...! " المیزان ج ۳ ص۱۸

و به دلالت آیه ۱۸۵ سوره بقره، قرآن در این ماه نازل شده است.

ولی از طرف دیگر, تاریخ متواتر و همچنین آیه زیر بر آن دلالت دارد که قرآن مجید در طول بیست و سه سال که مدت دعوت نبی اکرم اسلام"ص" بوده، تدریجاً نازل شده است:

-« و قرآن را به صورت تدریجی و جدا جدا برایت فرستادیم،

تا با درنگ بر مردم بخوانی،

و آن را نازل کردیم, نازل کردن کامل! »

از تدبر در آیات قرآنی بر می آید، در آیاتی که دلالت بر نازل شدن قرآن در ماه رمضان یا در شبی از شبهای آن (شب قدر) دارد، تعبیر به " انزال" شده است، نه به "تنزیل" یعنی نازل شدن قرآن در ماه رمضان « دفعی» بوده است، نه تدریجی! دفعی بودنش از این نظر است که رویهمرفته آیات آن یک چیز فرض شده است، و یا اینکه از این نظر است که قرآن دارای حقیقتی است غیر از آنچه ما به فهم عادی می فهمیم و بر حسب آن خیال می کنیم که آیاتش جدا جدا و پراکنده و تدریجی است، و به حسب آن حقیقت واحد بوده، و نزولش دفعی و بدون تدریج است. این واقعیت را آیات شریفه زیر تأئید می کنند، آنجا که فرمود:

-« این کتابی است که آیات آن استوار گشته،

و سپس از طرف خدای حکیم و خبیر تفصیل داده شده است! »

این آیه دلالت دارد بر اینکه قرآن قبل از آنکه فصل فصل و جدا جدا شود، یک مرتبه احکام را داشته که در آن مرتبه اجزاء آن از یکدیگر جدا نبوده است، و این تفصیلی که فعلاً در آیات قرآنی مشاهده می شود، بر آن عارض شده است.

آیه زیر دلالت دارد بر اینکه یک کتاب " مبین" هست که خواندنی و عربی بودن بر آن عارض شده، و این لباس لفظ و عربیت از آن جهت بر اندام آن حقیقت پوشانده شده که مردم بتوانند آن را بفهمند و تعقل کنند، ولی اصل آن کتاب در " ام الکتاب" نزد خدای تعالی بوده و دارای مقامی بس بلند است، که دست کوتاه خرد و دانش به آن نمی رسد:

-« قسم به این " کتاب مبین" !

ما آن را قرآن " خواندنی" عربی قرار دادیم،

باشد که شما بفهمید،

و آن در " ام الکتاب" نزد ما علی و حکیم است! »

در آیات سوره واقعه می خوانیم:

-« محققاً قرآنی است ارجمند،

در کتاب مکنون و نهفته،

که جز پاک شدگان به آن دسترسی نیابند،

نازل کردنی از پروردگار جهانیان است! »

ظاهر این آیات چنین است که قرآن یک مرتبه ای در " کتاب مکنون" دارد، که کسی جز بندگانی که از هر آلودگی پاک شده اند, با آن تماس پیدا نمی کنند، و تنزیل بعد از آن مرتبه است.

« کتاب مکنون» که از بیگانگان پوشیده و مستور می باشد، همان است که در آیه دیگر آن را « ام الکتاب» نامیده و در جای دیگر آن را « لوح محفوظ» خوانده است.

از آن جهت « لوح محفوظ » نامیده شده که از تغییر و تبدیل محفوظ است، و بدیهی است قرآنی که تدریجاً نازل شده، چون مشتمل بر ناسخ و منسوخ است، از تغییر و تبدیل محفوظ نیست، بلکه همین تدریجی بودن آن یک نحو تغییر است.

پس، « کتاب مبین» که اصل قرآن و مرجع این تفصیل می باشد، یک حقیقت است غیر از این امر نازل شده، و این به منزله لباس آن حقیقت است.

قرآن نسبت به کتاب مبین به منزله لباس است نسبت به اندام، یا در حکم مثال و صورت است نسبت به حقیقت!

پس روشن می شود که منظور از آیاتی که نزول قرآن را در شب « لیله القدر» در ماه رمضان ذکر می کنند، این است که حقیقت قرآن در ماه رمضان دفعتاً واحده بر قلب پیغمبر خدا"ص" نازل شده، ولی تفصیل آن در طول مدت پیامبری آن حضرت به تدریج نازل گردیده است.

(۱)

نزول آنی و تدریجی قرآن

مراد به نازل شدن قرآن در شبی مبارک، به طوری که از ظاهر آیه و همچنین از آیه سوره قدر « اِنّا اَنزَلناهُ فی لَیلَهِ القَدر !» و از آیه ۱۸۵ سوره بقره « شَهرُ رَمَضانَ الَّذی

۱- مستند:آیه۳ سوره دخان « اِنّا اَنزَلناهُ فی لَیلَهٍ مُبارَکهٍ...!» المیزان ج ۳۵ ص ۲۱۲

اُنزِلَ فیهِ القُرآنُ ! » استفاده می شود، تمامی قرآن کریم است! در همه آیات فوق تعبیر به انزال شده که به معنی نازل شدن یکباره است.

از طرف دیگر آیاتی به شرح زیر وجود دارد که می رساند قرآن به تدریج نازل شده است:

-« و قرآنی که ما آن را قسمت قسمت کردیم،

تا آن را به تدریج برای مردم بخوانی،

و به همین منظور به تدریج نازلش کردیم! » (اسری ۱۰۶)

همچنین آیه **۳۲** سوره فرقان به شرح زیر:

-« آنها که کافر شدند گفتند: چرا قرآن یکباره بر او نازل نشد؟

آری نازل نشد تا ما بدین وسیله، دلت را آرامش بخشیم،

و به تدریج برایت بخوانیم! »

ممکن است بگوئیم: قرآن کریم در دو نوبت نازل شده است، یکی تمامی آن در یک نوبت، و این در ماه رمضان و در شب قدر که یکی از شبهای رمضان است، و بار دوم به تدریج و قسمت به قسمت در طول بیست و سه سال نبوت و دعوت پیامبر گرامی خدا"ص" .

ولکن مطلبی که سزاوار نیست درآن تردید شود این است که قرآن کریم که مرکب از سوره ها و آیه هاست، با اختلافی که بر حسب موارد شخصی و جزئی نزولش در سیاق آن هست، با این احتمال که یک دفعه نازل شده باشد، سازگار نیست، برای اینکه آیاتی که درباره وقایع شخصی و حوادث جزئی نازل شده است ارتباط کامل با زمان و مکان و اشخاص و احوال خاصی دارد که درباره آن اشخاص و احوال و در آن زمان و مکان نازل شده است، و معلوم است که چنین آیات صادق و درست در نمی آید، مگر آنکه زمان و مکانش برسد و واقعه ای که درباره اش نازل شده، رخ بدهد، به طوری که اگر از آن زمان ها و مکان ها و وقایع خاص صرف نظر شود، و فرض شود که قرآن یکباره نازل شده است، آن وقت قهراً موارد آن آیات حذف می شود، و دیگر بر آنها تطبیق نمی کند، پس ممکن نیست احتمال بدهیم که قرآن کریم به همین هیئت که هست دو بار نازل شده است، یک بار دفعتاً و یکجا، و بار دیگر به تدریج!

پس اگر بخواهیم بگوئیم دو بار نازل شده، لازم می شود اینکه قائل شویم به فرق بین این دو دفعه به " اجمال" و " تفصیل" همان اجمال و تفصیلی که آیه شریفه سوره

هود بدان اشاره دارد و می فرماید:

-« کتابی که آیاتش نخست درهم و فشرده بود،

و سپس از ناحیه خدای حکیم و خبیر قسمت قسمت شده است! »

همچنین در سوره زخرف می فرماید:

-« ما آن را قرآنی عربی کردیم، باشد که شما در آن تعقل کنید!

و این قبلاً در ام الکتاب نزد ما بود،

و مقامی علی و حکیم داشت! »

خدای سبحان در آخر مورد بحث ما یعنی آیه ۳ سوره دخان می فرماید: « اِنّا کُنّا مُنذِرینَ ! » و با این عبارت می فهماند که خدای تعالی قبل از این انذار هم به طور مستمر انذار می کرده است، و این خود دلالت دارد بر این که نزول قرآن از ناحیه خدای تعالی چیز نوظهوری نیست، چون قرآن یک انذار است، و انذار سنت همیشگی خدای تعالی است، که لایزال و همواره در امت های گذشته از طریق وحی به انبیاء و رسولان جریان داشته است، و دائماً انبیائی را مبعوث می کرده تا بشر را انذار کنند!

(۱)

چرا قرآن یکجا نازل نشد؟

قرآن کریم اعتراض کفار را بر نحوه نزول قرآن نقل می فرماید که می گفتند: این کتاب آسمانی نیست و از ناحیه خدای سبحان نیامده، چون اگر کتاب آسمانی و متضمن دینی آسمانی بود، که خدا آن را از مردم خواسته، و رسولی فرستاده بود تا آن را به بشر ابلاغ کند، می بایستی دینی کامل و تام الاجزاء می بود، و اصول و فروع و سنت هایش همه یکجا نازل شده باشد، ولی این کتاب این طور نیست و یکجا نازل نشده است، و اجزایش منظم مؤلف نیست، بلکه سخنانی است پراکنده، که در هر واقعه یک قسمت آن را می آورد، و البته قسمتی می آورد که تا اندازه ای با آن واقعه و حادثه ارتباط دارد، و آن وقت جمله های ردیف شده آن را آیات الهی می نامد، و به خدا نسبتش می دهد، و ادعا می کند که قرآنی است از ناحیه خدا بر او نازل شده، و حال آنکه اینطور نیست،

۱- مستند:آیه۳۲ سوره فرقان " وَ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا لَولا نُزِّلَ عَلَیهِ القُرآنَ جُملَةً واحِدَةً !" المیزان ج ۳۰ ص ۱۸

خودش در هر واقعه ای می نشیند و سخنی مناسب با آن را می تراشد، و آن گاه به خدا افترائش می بندد، و این مردی خارج از دین و گمراه است؟؟!!

(این بود تقریر و بیان اعتراض مشرکین، آن طور که از مجموع اعتراض و جواب به دست می آید.)

خدای سبحان در پاسخ اعتراض کفار می فرماید:

-« آن را متفرق نازل کردیم نه یکجا ،

تا قلب تو را به تدریج آرامش دهیم ! »

این جواب یک بیان تام است برای علت نازل شدن تدریجی.

توضیح اینکه به طورکلی تعلیم هر علمی و مخصوصاً علمی که مربوط به عمل باشد, از این راه صورت می گیرد، که معلم مسائل آن علم را یکی یکی به شاگرد القاء کند تا همه فصولش و ابوابش تمام شود.

در چنین صورت است که بعد از تمام شدن تعلیم و تعلم صورتی اجمالی از مسائل در ذهن شاگرد نقش می بندد. البته این شکل اجمالی است، نه تفصیلی، و در نتیجه در مواقع احتیاج باید دوباره به مسائلی که خوانده مراجعه نماید تا به طور مفصل آن را درک کند، چون با صرف تلقی از معلم در نفس مستقر نمی شود، به طوری که نفس بر آن معلومات نشو و نما کرده و آثار مطلوب از آن مترتب شود، بلکه محتاج است به اینکه وقت احتیاج به آن فرارسد، و آن معلومات را عملاً پیاده کند.

با این بیان روشن می شود که تعلیم غیر تثبیت فؤاد است. القاء یک نظریه علمی در هنگام احتیاج و رسیدن هنگام عمل در دل شاگردی که می خواهد آن را بیاموزد, بهتر ثبت می گردد، و در قلب می نشیند، و پابرجاتر هم می شود، و زود فراموش نمی شود, مخصوصاً در معارفی که فطرت بشری هم مؤید آن باشد، و بشر را بدان رهنمون باشد، که در چنین معارفی فطرت آماده پذیرفتن آن است، چون نسبت به آن احساس احتیاج می کند.

و معارف الهیه ای که دعوت اسلامی متضمن آن است، و قرآن کریم بدان ناطق می باشد، شرایع و احکامی است عملی، و قوانینی است فردی و اجتماعی، که حیات بشریت را توأم با سعادت می کند، چون بر اساس اخلاق فاضله ای است که آن نیز مرتبط با معارف کلی الهی است که بعد از تجزیه و تحلیل منتهی می شود به توحید، همچنانکه توحید هم اگر ترکیب شود, به صورت همان معارف، و سپس همان دستورات اخلاقی، و

آنگاه همان دستورات و احکام عملی جلوه می کند!

در چنین مکتبی, بهترین راه تعلیم و کاملترین طریق تربیت این است که آن را به تدریج بیان کرده، و هر قسمت آن را به حادثه ای اختصاص دهد که احتیاجات گوناگونی به آن بیان دارد، و آنچه از معارف اعتقادی و اخلاقی و عملی که مرتبط با آن حادثه می شود، و نیز متعلقات آن معارف، از قبیل تشریع، و اعتباری آن، و پندگیری از سرگذشت های گذشتگان، و سرانجام کسانی که غیر آن دستور عمل کردند، و سرنوشت طاغیان و مشرکینی که از عمل به آن معارف سرپیچی کردند، همه را بیان کند.

و اتفاقاً قرآن کریم هم همین رویه را دارد. یعنی آیات نازله آن هر یک در هنگام مساس حاجت نازل شده است، و در نتیجه بهتر اثر گذاشته است. همچنانکه خود قرآن مجید می فرماید:

-« و قرآنی که ما آن را قسمت قسمت نمودیم،

تا با مجال بیشتر بر مردمش بخوانی ! » (اسری ۱۰۶)

قرآن کریم جواب کفار را به دو طریق می دهد: یکی اینکه علت نازل شدن تدریجی را بیان می کند، و می فرماید که ما خواستیم فؤاد تو را تثبیت کنیم لذا آن را تدریجی نازل کردیم. (این مربوط می شود به ناحیه رسول الله"ص" ولی از لحاظی که مربوط می شود به مردم در ادامه آیه می فرماید:) خواستیم تا هر وقت دشمنان ما ایرادی به پیامبرمان کنند و مثل و وصف باطلی برایشان بیاورند، در همانجا جوابشان را داده و حق را بیان کنیم. اگر ایشان با ایرادهای خود حق را از وجهه ای که دارد تغییر دهند و از جای خود تحریف کنند، ما با تفسیر به احسن الوجوه دوباره حق را به جای خودش برگردانیم. و این غرض با نزول تدریجی حاصل می شود.

(۱)

نحوه تلقی قرآن و قرائت آن

« ما این طور از بیان معجزه آسا کتاب را نازل کردیم، در حالی که قرآنی است خواندنی و عربی، و در آن بعضی از وعیدهای گونه گون را که به کفار دادیم، ذکر نمودیم، تا شاید تقوی کنند،

و یا ذکری برایشان حادث شود!

۱- مستند:آیه۱۱۴سوره طه « وَکَذلِکَ اَنزَلناهُ قُرآناً عَرَبیّاً ... وَلا تَعجَل بِالقُرآنِ مِن قَبلِ اَن یُقضی اِلَیکَ وَحیُهُ ....» المیزان ج۲۸ص ۱۸

خدا که پادشاه حقیقی عالم و پادشاهی اش برحق است، والاست!

و تو قرآن را از آن پیش که وحی آن به تو اعلام شود،

به شتاب مخوان !

و بگو: پروردگارا !

مرا دانش افزا ! »

سیاق آخر آیات فوق شهادت می دهد بر این که در این آیه نسبت به چگونگی تلقی وحی به وسیله رسول خدا"ص" تعرض شده و آن جناب را از عجله در قرائت قرآن نهی فرموده، و تذکر داده که قبل از اتمام وحی از ناحیه فرشته وحی، در خواندن آن عجله نکند!

این آیه می رساند که آن جناب وقتی وحی قرآن مجید برایش می آمده، قبل از اینکه وحی تمام شود، شروع به قرائت آن می کرده است، و در آیه آن حضرت را نهی نموده اند از اینکه در قرائت قرآن مجید و قبل از تمام شدن وحی آن عجله نکند.

در جای دیگر قرآن فرموده است:

-« زبانت را به خواندن آن حرکت مده، و عجله مکن،

جمع آوری آن و خواندنش با ماست،

پس وقتی آن را خواندیم،

تو با ما بخوان ! »

مؤید این معنی جمله بعد است که می فرماید:

-« بگو پروردگارا, مرا دانش افزا ! »

یعنی به جای اینکه عجله کنی در آیه ای که هنوز به تو وحی نشده، علم بیشتر طلب کن! برگشت معنی به این می شود که اگر تو به قرائت آیه ای که هنوز بر تو نازل نشده عجله می کنی، برای این است که تا اندازه ای بدان علم به هم رسانده ای، ولی تو به آن مقدار علم اکتفا مکن، و از خدای تعالی علم جدید بخواه، و بخواه تا صبر و حوصله ات دهد تا بقیه وحی را بشنوی!

این آیه شریفه از جمله مدارکی است که مضمون روایات را تأئید می کند که دارد: قرآن کریم دوبار نازل شده است. یکی

بار اول که همه اش از اول تا آخر دفعتاً نازل شده است، و دیگری هم آیه به آیه، و هر چند روز یکبار.

وجه تأئید آن این است که اگر رسول خدا"ص" قبل از تمام شدن آیه و یا چند آیه ای که مثلاً الان جبرئیل آورده، علمی به بقیه آن نمی داشت، معنا نداشت بفرماید:

قبل از تمام شدن وحی اش در خواندنش عجله مکن! پس معلوم می شود قبل از تمام شدن وحی هم آن جناب آیه را می دانسته است!

(۱)

نزول قرآن، و صبر بر حکم پروردگار

در این آیه تأکیداتی زیاد از لحاظ عبارتی شده و مسجل ساخته که اگر قرآن به تدریج نازل شده، احتمال مداخله شیطان و هواهای نفسانی در آن نمی رود، چون نازل کننده آن خدای تعالی است. لازمه اینکه نازل کننده قرآن خدای تعالی باشد این است که آنچه از احکام و فرامین که در قرآن هست، حکم خدای تعالی باشد، و بر پیغمبر واجب باشد آن را اطاعت نماید:

-« ای رسول!

محققاً ما این قرآن عظیم الشأن را بر تو فرستادیم،

به شکرانه آن بر اطاعت حکم پروردگارت صبور باش !

و هیچ از مردم بدکار کفر پیشه اطاعت مکن !

و نام خدا را صبح و شام به عظمت یاد کن !

و شب را، برخی در نماز به سجده خدا بپرداز!

و شام دراز را، به تسبیح و ستایش صبح گردان ! »

در آیات فوق، حکم نهی عمومیت دارد, و از اطاعت " آثم و کفور " در هر حال نهی می کند، چه آن موردی که طرف هم آثم است و هم کفور، و چه در آنجائی که طرف آثم است ولی کفور نیست، و چه بر عکسش!

ظاهراً مراد به " آثم " مسلمان متصف به معصیت باشد، و مراد به " کفور " افرادی از کفار باشند که در کفر مبالغه می کنند. پس آیه شریفه هم شامل کفار است و هم شامل فساق!

مفاد نهی این است که وقتی آثم تو را به اثم خود دعوت می کند، اطاعتش مکن، و کفور هم وقتی تو را به کفر خود می خواند، استجابتش مکن! چون هر دو اعم از اینکه از مسلمان سر بزنند یا کافر مخالف حکم پروردگار توست، و تو باید به حکم پروردگارت صبر کنی !

-وَاذکُر اِسمَ رَبِّکَ بُکرَةً وَ اَصیلاً !

۱- مستند:آیه۲۳ تا ۳۱ سوره دهر "اِنّا نَحنُ نَزَّلنا عَلَیکَ القُرآنَ تَنزیلاً ...!" المیزان ج ۳۹ ص ۳۸۲

-یعنی مداومت کن بر ذکر پروردگارت که همان نماز در صبح و عصر باشد.

-وَ مِنَ اللَیلِ فَاسجُد لَهُ و سَبِّحهُ لَیلًا طَویلًا !

- مراد به سجود برای خدا نماز خواندن است, و مضمون این دو آیه که همان ذکر نام خدا در بکره و اصیل و سجده برای او در پاسی از شب باشد، با نماز صبح و عصر و مغرب و عشاء مطابق می شود.

این آیات در مکه یعنی قبل از واجب شدن نمازهای پنجگانه نازل شده است، چون آیه ای که مشتمل بر نمازهای پنجگانه است، آیه زیر است که در سوره اسری است.

-« اَقِمِ الصَّلوهَ لِدِلوُکِ الشَّمسِ اِلی غَسَقِ اللَّیلِ و قُرآنِ الفَجر ...!»

اولین روزهای نزول قرآن

اشاره

مستند:آیه۱ تا ۱۹ سوره علق "اِقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَقَ ...! " المیزان ج ۴۰ ص۳۰۵

اولین سوره قرآن

سوره علق اولین سوره ای است که از قرآن نازل شده است و سیاق آیاتش آن چنان به هم ارتباط دارند که بتوان گفت یکباره نازل شده است. خدای تعالی در سوره علق رسول گرامی خود را امر می کند به اینکه قرآن را که به وحی الهی بر وی نازل می شود, تلقی کند.

این آیات اولین آیاتی است که از قرآن کریم بر پیامبر گرامی اسلام"ص" نازل شده است.

منظور از « اِقرَأ » امر به تلقی آیاتی از قرآن است که فرشته وحی از ناحیه خدا به آن جناب وحی می کند. تقدیر کلام « اِقرَأ القُرآن» است، نه قرائت مطلق، و همچنین منظور دستور خواندن بر مردم نیست, هرچند که خواندن به مردم هم یکی از اغراض نزول وحی است.

-اِقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ ...!

-بخوان به نام پروردگارت!

در این جمله دستور می دهد بندگانش خواندن را به نام او آغاز کنند، چون در "بسم الله ! " خود خدای تعالی کلام خود را با آن آغاز کرده است، در اینجا دستور می دهد بندگانش خواندن را به نام او آغاز کنند، هرچند که در جای دیگر دستور داده

هر کاری را که می خواهند آغاز کنند، با بسم الله آغاز کنند، پس در حقیقت آیه مزبور یک دستورالعمل است مانند دستور به گفتن " انشاء الله" !

-اِقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَقَ...!

-بخوان به نام پروردگارت که خلق کرده است !

در این جمله اشاره شده است به اینکه رب تو تنها و تنها آن کسی است که عالم را آفریده است. این همان توحید ربوبیت است، که مقتضی است عبادت را در او منحصر کنند. این خود رد اعتقاد مشرکین است که می گفتند خدای سبحان تنها خلقت و ایجاد را به عهده دارد، و اما ربوبیت یعنی مالکیت و تدبیر عالم از آن مقربین درگاه اوست، و خدای تعالی بعد از ایجاد عالم تدبیر امور آن را به عهده آنان گذاشته است، که آنها یا از جنس فرشتگانند یا از جن و یا افراد برجسته ای از انسانها، ولی در آیه مورد بحث اشاره کرده به اینکه اینطور نیست، و تصریح فرموده به اینکه ربوبیت هم مانند خلقت مخصوص خدای تعالی است!

-خَلَقَ الاِنسانَ مِن عَلَقٍ !

- انسان را از علق آفرید!

سپس در این آیه به تدبیر الهی وارد بر انسان اشاره دارد، تدبیرش از لحظه ای که انسان به صورت علقه (یعنی خون بسته شده یا اولین حالت اتخاذی منی در رحم،) در می آید تا وقتی که انسانی تام الخلقه می گردد، و دارای صفاتی عجیب و افعالی محیرالعقول می شود. پس انسان، انسانی تمام و کامل نمی شود، مگر به تدبیر مستمر و پی در پی خدای تعالی، که این تدبیر پی در پی چیزی نیست جز خلقت پی در پی، (پس ممکن نیست خلقت را از خدا و تدبیر را از غیر او بدانیم!) پس خدای تعالی به عین همان دلیل که خالق انسان است، مدبر او نیز می باشد، و در نتیجه انسان چاره ای جز این ندارد که خدای واحد را رب خود بگیرد!

در این آیه احتجاجی بر توحید در ربوبیت شده است.

-اِقرَأ وَ رَبُّکَ الاَکرَمُ - بخوان! پروردگار توست کریم تر !

-الَّذی عَلَّمَ بِالقَلَمِ ! - آنکه تعلیم کرد نوشتن به قلم !

خدای تعالی قرائت و یا کتابت و قرائت را به وسیله قلم بیاموخت!

زمینه این آیه, زمینه تقویت روح رسول الله"ص" و از بین بردن قلق و اضطراب آن حضرت است، اضطرابی که از دستور قبلی

به آن جناب دست داده بود، چون دستور خواندن به کسی که امی است، نه سواد خواندن دارد و نه سواد نوشتن، اضطراب آور

است!

گویا خدای تعالی فرموده است: کتاب پروردگارت را بخوان، کتابی را که او به تو وحی می کند، و از این فرمان اضطراب و خوفی به خود راه مده، و چه جای ترسیدن است؟ در حالی که پروردگار اکرم تو آن کسی است که قرائت را به وسیله قلم به انسان آموخت! خوب، وقتی سواد سواد دارها هم به وسیله آن قلمی است که او آفریده و در اختیارشان قرار داده تا منویات خود را بنویسند، چرا نتواند قرائت کتاب خود را بدون وساطت قلم به تو تعلیم دهد؟ آن هم با اینکه به تو امر فرموده که « بخوان ! » اگر تو را توانای بر خواندن نکرده بود، هرگز امر به آن نمی کرد!

بعد از آیه مورد بحث که خطابش به شخص رسول الله"ص" است، نعمت تعلیم را عمومیت داده و می فرماید:

« عَلَّمَ الاِنسانَ مالَم یَعلَم ! »

-و به جنس انسان چیزهائی را که نمی دانست تعلیم داده است!

و این خود مزید تقویت است, و رسول الله"ص" را بیشتر دلگرم و خرسند می سازد.

نماز قبل از بعثت

-اَرَأَیتَ الَّذی یَنهی عَبداً اِذا صَلّی

-آیا دیدی آن شخص را که چگونه عبدی را که می خواست نماز بخواند، از نماز خواندن نهی می کرد!

مراد به عبدی که نماز می خواند، به طوری که از آخر آیات بر می آید، رسول الله"ص" است، چون در آخر آیات آن جناب را از اطاعت آن شخص نهی نموده و امر به سجده و نزدیک شدنش فرموده است.

بنا بر این فرض که سوره علق اولین سوره نازل شده از قرآن باشد، و نیز بنا بر این که از اول تا آخر سوره یکباره نازل شده باشد، سیاق آیات این دلالت را دارد که رسول الله"ص" قبل از نزول قرآن نماز می خوانده، و همین معنا دلالت دارد بر این که آن جناب قبل از رسیدنش به مقام رسالت با نزول قرآن، یعنی قبل از حادثه بعثت, از انبیاء بوده است!

در بسیاری از آیات سوره های مکی، نظیر سوره مدثر و مزمل و غیر آن دو، سخن از نماز رفته، و به تعبیرهائی مختلف از آن یاد فرموده، هرچند که کیفیت آن را

ذکر نکرده است، اما اینقدر هست که نمازهای قبل از معراج مشتمل بر مقداری تلاوت قرآن و نیز مشتمل بر سجده بوده است.

در بعضی روایات هم آمده که رسول خدا"ص" در اوایل بعثت با حضرت خدیجه کبری و علی علیه السلام نماز می خواند، ولی در این روایات نیامده که نماز آن روز به چه صورتی بوده است.

(۱)

ای جامه به خود پیچیده، برخیز!

« ای جامه به خود پیچیده، برخیز!

پاره ای از شب، و به جز اندکی از آن را زنده بدار ! نصفی از شب، یا کم کن از آن اندکی, یا بیفزای بر آن،

و بخوان قرآن را خواندنی شمرده،

ما به زودی بر تو گفتاری سنگین نازل خواهیم کرد! »

آیات آغازین سوره مزمل یادآور روزهای اولیه بعثت رسول خدا"ص" است که در قسمت اول آیات، آن جناب را دعوت می کند به خواندن نماز شب، تا بدین وسیله آماده و مستعد گرفتن مسئولیتی گردد که به زودی به او محول می شود، و آن قرآنی است که به وی وحی خواهد شد، و دستورش می دهد در برابر حرف های مفت دشمنان، که او را شاعر و کاهن و دیوانه می خواندند، صبر کند، و به نحوی پسندیده از آنان کناره گیری نماید!

این سوره از قدیمی ترین سوره هائی است که در اول بعثت نازل شده است، و حتی بعضی ها گفته اند که دومین یا سومین سوره ای است که بر قلب مقدس نبی اکرم"ص" نازل گردیده است.

از ظاهر آیه بر می آید در آن ساعتی که این سوره نازل می شده، آن جناب جامه ای را به خود پیچیده بوده است، و از این جهت است که با عبارت « یا اَیُّهاَ المُزَّمِّلُ ! » مورد خطاب قرار گرفته است.

از سیاق آیات برمی آید که گویا رسول الله"ص" در مقابل دعوتش مورد استهزاء و ایذاء قرار گرفته و برای خاطر خدا اندوهناک شده، و برای دفع غم و اندوه خود جامه ای به خود پیچیده بوده است، تا لحظه ای استراحت کند، و در این هنگام خطاب شده که

۱- مستند:آیه۱ تا ۱۹ سوره مزمل " یا اَیُّهاَ المُزَّمِّلُ قُمِ اللَّیلَ اِلاّ قَلیلاً ...! " المیزان ج ۳۹ ص۲۲۹

ای جامه به خود پیچیده برخیز و نماز شب بخوان، و در برابر آنچه به تو می گویند صبر کن, همانطور که به عموم مسلمانان سفارش کرده است، که برای مقاوم شدن در برابر ناملایمات از صبر و نماز کمک بخواهند و استعانت بجویند!

با این دستور به رسول گرامی خود فهمانده که باید خود را در مقابل اندوه های بزرگتر و مصایب تلخ به وسیله نماز و صبر مقاوم سازد، نه به وسیله پیچیدن جامه بر خود و خوابیدن!

قرآن، قولی سنگین!

اینکه می فرماید قول ثقیلی را بر تو القاء خواهیم کرد، منظور از قول ثقیل همین قرآن عظیم است، و این معنا را می رساند که اگر گفتیم شب زنده داری کن، و در شب با خواندن نماز متوجه درگاه ما شو، برای این بود که خود را برای کرامت قرب و شرف حضور و افتخار همکلامی با ما آماده سازی، تا ما قول سنگینی را بر تو القاء کنیم!

بنابراین نماز شب راهی است که آن جناب را به چنین موقعی کریم منتهی می سازد.

یکی از جهات سنگینی قرآن, سنگینی معارف آن و نیز پذیرفتن شرایع و احکام آن است، و قهراً بر امت هم ثقیل خواهد بود, همانطور که بر رسول خدا "ص" سنگین بود!

خلاصه، در این آیه می فرماید که ما به زودی به تو وحی می کنیم قولی را که هم بر خودت سنگین است, و هم بر امتت، اما سنگینی آن بر خود تو از جهت صعوبت تحقق به حقایق آن، و از جهت مصایبی است که در طریق ابلاغ آن خواهی دید، و سلب راحت و فراغتی است که از تو خواهد شد، و از جهت مجاهدت نفس و انقطاع به سوی خدای تعالی، و زحماتی است که لازمه گرفتن وحی است!

اما سنگینی آن بر امت از این جهت است که آنها هم در پاره ای از جهات فوق الذکر با رسول خدا"ص" شریک بودند، از آن جمله تحقق دادن به حقایق قرآن است در نفس، و نیز پیروی اوامر و نواحی خداست، و نیز رعایت حدود آن است که هر طایفه از طوایف امت به قدر وسع و طاقتش باید این رنج ها را تحمل کند!

فلسفه نماز شب پیامبر

آیه بعدی در مقام این است که بیان کند که چرا شب را برای این نماز اختیار کردیم، و چرا روز را انتخاب نکردیم:

-« حادثه شب! نماز در دل شب ثابت قدم تر،

و در مطابقت قلب و زبان شدیدتر،

و سخنی استوارتر و صائب تر است!

چون خدای تعالی شب را سکن و مایه آرامش قرار داده،

که نتیجه این آرامش این است که خاطر انسان از شواغل معیشت فارغ،

و دست انسان از اسباب ظاهری بریده است!

اما در روز:

-تو در مهمات زندگی و قضای حوایج آن گرفتاری،

و مشاغل بسیاری داری که همه وقتت را فرا گرفته است،

و فراغتی برایت باقی نمی گذارد،

تا در آن با توجه تام متوجه درگاه پروردگارت باشی،

و از هر چیزی منقطع گردی،

بنابراین, بر توست که از شب استفاده کنی،

و در آن به نماز بپردازی! »

در روایات اسلامی آمده که رسول خدا"ص" داخل خانه خدیجه شد، در حالی که از شدت کوفتگی و فزع و ترس نمی توانست روی پای خود بایستد، و فرمود مرا بپیچید!

چیزی نگذشت که جبرئیل ندایش در داد که - یا اَیُّهاَ المُزَّمِّلُ... ! (ازجوامع الجامع)

در درمنثور از سعید بن جبیر روایت کرده که وقتی آیه فوق نازل شد رسول الله"ص" مدت ده سال شب ها را به قیام و عبادت گذرانید، و طایفه ای از اصحابش نیز او را متابعت می کردند. خدای تعالی بعد از ده سال آیه « اِنَ رَبَّکَ یَعلَمُ اَنَّکَ تَقوُمُ . . . وَاَقیموُا الصَّلوهَ ! » را نازل کرد، و بعد از ده سال تخفیفی به کار آنان داد. در روایت دیگر آمده که آیه تخفیف بعد از یک

سال، و در بعضی روایات آمده که بعد از هشت ماه، نازل شد.

و قیام در شب برای غیر رسول خدا"ص" واجب نبوده است!

(۱)

اولین سوره ها و اولین فرازهای قرآن

سوره مدثر از قدیم ترین سوره های نازل در اوایل بعثت و ظهور دعوت اسلامی است. حتی بعضی گفته اند که اولین سوره ای است که از قرآن نازل شده است، هرچند که خود آیاتش این قول را سازگار نیست، زیرا آیات این سوره می رساند که رسول خدا"ص" قبل از این سوره نیز قرآن را بر مردم می خوانده است، و مردم تکذیبش می کردند، و از آن اعراض می نمودند، و نسبت سحر به آن حضرت می دادند!

به هر حال آنچه یقین و مسلم است, این است که این سوره در اوایل بعثت نازل شده، و جزو اولین سوره های قرآنی است، و آیات هفتگانه اول آن متضمن امر به انذار و سایر لوازم انذار است، که خدای تعالی بدان سفارش فرموده است.

این سوره مشتمل بر مطالب زیر است:

۱-رسول خدا"ص" را دستور می دهد به این که مردم را انذار کند، واین دستور را با لحنی و در سیاقی بیان کرده است که از آن پیداست جزو دستورهای اوایل بعثت است.

۲-اشاره می کند به عظمت شأن قرآن و جلال قدرش،

۳-کسانی را که منکر قرآن شوند و نسبت سحر به آن دهند تهدید، و کسانی را که از دعوت قرآن سر بتابند، مذمت کرده است.

« مُدَّثِّر» یعنی کسی که پتو یا امثال آن را در هنگام خواب به خود بپیچد. خطاب در عبارت « یا اَیُّهاَالمُدَّثِّر ! » به رسول خدا"ص" است که در چنین حالتی بوده است، و لذا به همان حالی که داشته – پتو به خود پیچیده – مورد خطاب قرار گرفته است, تا ملاطفت را برساند. عین این عبارت در سوره « یا اَیُّهاَ المُزَمِّل! » نیز بود که این انس و ملاطفت را می رسانید.

خطاب این است: -قُم فَاَنذِر !

و ظاهراً مراد تنها این است که آن جناب را امر به انذار کند بدون اینکه بگوید چه کسی را انذار کن، پس در حقیقت معنای جمله این است که: به وظیفه انذار قیام کن !

جمله دوم, دستوری است که می فرماید: « وَ رَبَّکَ فَکَبِّر ! » یعنی هم در باطن دل و مرحله اعتقاد، و هم در مرحله عمل و هم به زبان، پروردگار خود را به عظمت و کبریا

۱- مستند:آیه۱ تا ۷ سوره مدثر " یا اَیُّهاَ المُدَّ ثِّرُ قُم فَاَنذِر ...! " المیزان ج ۳۹ ص۲۶۵

منسوب کن، و او را از اینکه معادل یا مافوقی داشته باشد منزه بدار!

از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده که معنای تکبیر - الله اکبر - این است که خدا از اینکه در وصف بگنجد بزرگتر است.

این با توحید اسلامی مناسب است، چون توحیدی که اسلام پیشنهاد کرده، از هر توحید دیگری که در سایر شرایع دینی سراغ داریم، بالاتر و مهم تر است.

در عبارت « سبحان الله! » منزه دانستن خدا از هر صفت عدمی است، مانند: مرگ و عجز و جهل و غیره، اما عبارت « الله اکبر! » منزه دانستن خدای تعالی است از هر وصفی که ما برایش ذکر کنیم، چه وجودی و چه عدمی، و حتی منزه بودنش از این تنزیه ما، برای اینکه هر صفتی که ما برای خدای تعالی ذکر کنیم محدود در چارچوب خودش است، و شامل مفاهیم دیگر نمی شود, و خدای تعالی این چنین نیست، چون به هیچ حدی محدود نمی گردد!

-وَثِیابَکَ فَطَهِّر! جامه ات را تطهیر کن, یعنی عملت را صالح گردان!

-وَالرُّجزَ فَاَهجُر ! از گناهان و نافرمانی ها دوری کن !

-وَلا تَمنُن تَستَکثِرُ ! بر کسی منت مگذار در حالی که امتثال خود را بزرگ و بسیار ببینی و نسبت به آن عجب بورزی!

-وَ لِرَبِّکَ فاَصبِرْ ! و به خاطر پروردگارت صبر کن! در هنگام مصیبت و آزار مردمی که تو انذارشان می کنی, و در برابر امتثال این اوامر, و در برابر اطاعت خدای تعالی و ترک معصیت او صبر کن!

(۱)

روایات اولین مراحل نزول قرآن

اشاره

روایاتی که در زیر نقل می شود مربوط به روزهای اولین القای وحی به رسول الله"ص" می باشد که در کتابهای مختلف آمده است. این روایات در پایان همین مبحث مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و صحت و سقم آنها بررسی شده است

۱- روایت عایشه

در" درمنثور" است که عبدالرزاق، احمد، عبد ابن حمید، بخاری، مسلم، ابن جریر، ابن انباری در کتاب (مصاحف،) ابن مردویه، و بیهقی از طریق ابن شهاب از عروه بن زبیر، از عایشه

۱- مستند: بحث روایتی المیزان ج ۴۰ ص۳۱۷

روایت کرده اند که گفت:

-اولین روزنه ای که از وحی به روی رسول الله"ص" باز شد، این بود که در عالم رؤیا در خواب چیزهائی می دید که چون صبح روشن در خارج واقع می شد.

-سپس علاقه و محبت به تنهائی را در دلش انداختند، و غالباً تک و تنها در غار حراء در ۱۸ کیلومتری مکه به سر می برد، و در هر سال برای اینکه مدتی در آنجا به تهجد و عبادت بپردازد، خود را آماده می ساخت، و آب و طعام تهیه می کرد، و آن مدت را یکسره به عبادت می پرداخت، و به خانه نمی رفت. سال بعد نیز چنین می کرد و باز برای آن مدت توقف در حراء خود را آماده می ساخت تا آنکه شبی که در غار حراء بود فرشته خدا حق را بر او نازل کرد و به او گفت:

-اِقرَأ ! رسول خدا"ص" پاسخ داد: - من خواندن نمی توانم !

رسول خدا "ص" فرمود:

-آن فرشته مرا گرفت و فشاری بر من وارد کرد به طوری که تاب و توانم از دست رفت و آنگاه رهایم کرد و دوباره گفت:

-اِقرَأ ! گفتم: من خواندن نتوانم!

باز مرا گرفت و فشار داد به طوری که طاقتم از دست بشد و این بار هم مرا رها کرد و گفت:

- اِقرَأ ! گفتم: خواندن نمی دانم!

بار سوم مرا گرفت و همان فشار را وارد آورد به طوری که توانم از دست بشد این بار نیز مرا رها کرد و گفت:

-بخوان به نام پروردگارت!

-اِقرَأ بِاسمِ رَ بِّکَ الَّذی خَلَقَ !

-خَلَقَ الاِنسانَ مِن عَلَقٍ !

-اِقرَأ وَ رَ بُّکَ الاَکرَمُ !

-اَلَّذی عَلَّمَ بِالقَلَمِ !

-عَلَّمَ الاِنسانَ ما لَم یَعلَمْ !

پس رسول خدا"ص" این سوره را گرفت و به طرف مکه برگشت، در حالی که قلبش به شدت می تپید، تا به خانه خدیجه دختر خویلد رسید، گفت:

-مرا بپیچید! مرا بپیچید!

اهل خانه او را در روپوشی پیچیدند تا آن حال ترس و اضطرابش آرام گرفت و آنگاه به خدیجه رو کرد و داستان را برای او باز گفت و در آخر گفت:

-بر جان خود می ترسم ! خدیجه گفت:

-ابداً چیزی نیست! خدا هرگز تو را خوار نمی کند، برای اینکه تو شخص

نیکوکاری و صله رحم می کنی و زحمت دیگران را تحمل می نمائی و برهنگان را می پوشانی، تو مهمان نواز و یاور مبتلایانی !

آنگاه خدیجه آن جناب را نزد پسر عمش " ورقه بن نوفل بن اسد بن عبدالعزی" که در جاهلیت از بت پرستی به کیش نصرانیت درآمده بود، آورد، و ابن ورقه زبان عبرانی را می دانست و انجیل را به طور کامل به عبرانی می نوشت. مردی سالخورده و نابینا بود. خدیجه گفت:

-ای پسرعم کمی به سخنان پسر برادرت گوش کن!

ورقه گفت: - ای برادر زاده چه می بینی؟

رسول خدا"ص" آنچه را دیده بود، به او خبر داد.

ورقه گفت:

-این همان ناموسی است که خدا بر موسی نازل می کرد! ای کاش من در آن درخت شاخه ای بودم، و ای کاش زنده می ماندم تا آن روزی که قوم تو از مکه بیرونت می کنند.

رسول خدا پرسید:

-بیرون کنندگان من قوم من خواهند بود؟ گفت:

-بلی! هیچ پیامبری نیاورده مثل آنچه تو آورده ای، مگر آنکه مورد حمله و دشمنی قومش قرار گرفت و من اگر آن روز تو را دریابم یاریت خواهم کرد، یاری صمیمانه!

لکن چیزی نگذشت که ورقه از دنیا رفت و مدتی وحی تعطیل شد.

۲- روایت ابن شهاب

ابن شهاب می گوید:

ابوسلمه بن عبدالرحمن برایم حدیث کرد که جابر بن عبدالله انصاری روزی از مسئله وحی سخن می گفت، در ضمن سخن گفت:

-رسول خدا"ص" فرمود در حینی که داشتم قدم می زدم ناگهان صوتی از طرف آسمان شنیدم و سر بلند کردم و ناگهان

همان کسی را دیدم که در غار حراء دیده بودمش. دیدم که بین آسمان و زمین بر کرسی نشسته است. من از دیدنش دچار رعب شدم و به خانه برگشتم و گفتم:

-مرا بپیچید!

-مرا بپیچید!

در همین حال این آیه نازل شد:

-یا اَیُّهاَ المُدَّ ثِّرُ قُم فَاَنذِر

-وَ رَبَّکَ فَکَبِّر

-وَثِیابَکَ فَطَهِّر!

-وَالرُّجزَ فاَهجُر ! وَلا تَمنُن تَستَکثِرُ ! وَ لِرَبِّکَ فاَصبِرْ !

از آن به بعد وحی خدا پی در پی رسید!

۳- روایت ابن شداد

و نیز در همـان کتـاب است که ابن ابی شـیبه، ابن جریر، ابـونعیم (در کتـاب دلایـل) از عبـدالله بن شـداد روایت کرده انـد که گفت:

جبرئیل بر محمد رسول الله"ص" نازل شد و گفت:

-ای محمد بخوان ! پاسخ داد که من خواندن نمی دانم!

جبرئیل او را در آغوش خود کشید و سپس گفت:

-ای محمد بخوان ! پاسخ داد که من سواد ندارم!

گفت:

- اِقرَأ بِاسمِ رَ بِّکَ الَّذی خَلَقَ ! تا رسید به جمله - ما لَم یَعلَم !

پس رسول خدا"ص" نزد خدیجه آمد و گفت:

-ای خدیجه به گمانم چیزی به من شده است؟ خدیجه گفت:

-حاشا, به شما چیزی نشده! به خدا قسم پروردگار تو به تو آسیبی نمی رساند، چون تاکنون حتی یک عمل زشت نکرده ای!

خدیجه این بگفت و برخاست و نزد ورقه شد و جریان را به او گفت:

ورقه گفت:

-اگر مطلب این طور باشـد که او گفته است به تو مژده می دهم که شوهرت پیغمـبری از پیغمـبران است، و به زودی از امتش صدمه هائی بسیار خواهد دید، و اگر من نبوتش را درک کنم حتماً به او ایمان می آورم!

راوی می گوید: بعد از این جریان مدتی جبرئیل نازل نشد و خدیجه گفت:

-به نظرم پروردگارت بر تو خشم کرده است و خدای تعالی این سوره را نازل کرد که:

- وَالضُّحی وَالّلَیلِ اِذا سَجی ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی !

تحلیل، و اشکال روایات

اشاره

علامه طباطبائی رحمه الله علیه در المیزان این روایات را خالی از اشکال بلکه اشکالهای مختلف ندانسته و می فرماید

۱- نسبت شک به رسول الله"ص"

در ایـن روایـات نسـبت شـک در نبـوت خـود به رسـول الله"ص" داده و گفته است که آن جنـاب احتمـال داده آن صـدا و آن شخصی که بین زمین و آسمان دیده و آن سوره ای که به او نازل شده، همه از القائات شیطانی باشد!

۲– نسبت عدم اطمینان و ایمان به رسالت

در این روایت به رسول خدا"ص" نسبت داده که اضـطراب درونی آن حضرت زایل نشد تا وقتی که یک مرد مسیحی – ورقه بن نوفـل – که خود را به رهبـانیت زده بود، به نبوتش شـهادت داد و آن وقت اضـطرابش زایـل شـد، بـا این که خـدای تعـالی درباره آن جناب فرموده:

-قُل اِنَی عَلی بَیِّنَهٍ مِن رَبّی !

-بگو من از ناحیه پروردگارم در کارم هوشیارم ! (انعام ۵۷)

و چگونه ممکن است چنین کسی از سخنان یک نصرانی تحت تأثیر قرار گیرد و برای آرامش خاطرش محتاج به او باشد، مگر در آن سخنان چه حجت روشنی بوده است؟ و مگر خدای تعالی درباره آن جناب نفرموده که:

-قُل هذِهِ سَبیلی اُدعوُا اِلی اللهِ عَلی بَصیرهٍ, اَناَ وَ مَن اِتَبَعَنی !

-بگو این است راه من ! من بر بصیرتی خدادادی به سوی خدا دعوت می کنم, هم خودم و هم هرکس که مرا پیروی کند! که او نیز دارای این بصیرت می شود!

و آیـا اعتمـاد کردن بـه قـول " ورقه " بصـیرت است؟ و بصـیرت پیروانش هم همین است که ایمـان آورده انـد به کسـی که به گفتاری بی دلیل ایمان آورده و اعتماد کرده است؟ و آیا وضع سایر انبیاء هم بـدین منوال بوده است؟ و آنجا که خـدای تعالی می فرماید:

-« ما به تو وحی کریم همانطور که به نوح و انبیاء بعد از او وحی کردیم! »

(نساء ۱۶۳)

آیـا امت این انبیـاء هم اعتمادشـان به نبـوت پیغمبرشـان برای این بـوده که مثلاًـ پیرمردی - به مثـل ورقه – گفته است که نـوح پیغمبر است؟ و یا هود و صالح پیغمبرند؟

قطعاً پایه تشخیص نبوت یک پیغمبر این قدر سست نیست!

بلکه حق این است که نبوت و رسالت ملازم با یقین و ایمان صد در صد شخص پیغمبر و رسول است و او قبل از هر کس دیگر یقین به نبوت خود از جانب خدای تعالی دارد و باید هم چنین باشد. روایات وارده از ائمه اهل بیت علیهم السلام هم همین را می گوید!

(۱)

پیامبر امّی، و نزول قرآن

خدای متعال در معرفی رسول گرامی خود می فرماید:

- عادت تو قبل از نزول قرآن چنین نبود که کتابی را بخوانی و نیز این نبود که کتابی را با دست خود بنویسی - خلاصه تو نه مسلط بر خواندن بودی و نه مسلط بر نوشتن، چون امی و بی سواد بودی - و اگر غیر این بود و تو خواندن و نوشتن مسلط بودی، مبطلان که همواره می خواهند حق را باطل معرفی کنند، بهانه به دست آورده، به راستی در حقانیت دعوت به شک می افتادند، لکن از آنجائی که خوب نمی توانی بخوانی و بنویسی، و سالهاست که مردم تو را به این صفت می شناسند، چون با تو معاشرت دارند، دیگر هیچ جای شکی برایشان باقی نمی ماند، که این قرآن کتاب خداست! و خدا آن را بر تو نازل کرده است و از بافته های خودت نیست! و چنین نیست که از کتابهای قدیمی و داستانهای گذشته مطالبی را اقتباس کرده و بدین صورت در آورده باشی، و دیگر مبطلان نمی توانند آن را ابطال نموده و به این عذر اعتذار جویند!

(۲)

نحوه قرائت قرآن برای رسول الله"ص"

« ما به زودی تو را اِقرَأ می کنیم !»

" اقرأ " به معنای تحویل گرفتن قرائت قاری است جهت غلط گیری و تصحیح قرائت وی. البته باید توجه داشت که در آیه مورد بحث که می فرماید: ما به زودی تو را اقرأ می کنیم، به معنای معمول در بین خود افراد معمولی نیست که استاد گوش دهد و غلط های شاگرد را تصحیح کند، و یا جائی که خوب نخوانده، خوب خواندن را به او بیاموزد، چون چنین چیزی از رسول خدا"ص" سابقه نداشته است، و معهود نیست که

۱- مستند:آیه۴۸ سوره عنکبوت " وَما کُنتَ تَتلوُا مِن قَبلِهِ مِن کِتابٍ وَلا تَخُطُّهُ بِیَمینِکَ...!" المیزان ج ۳۱ ص۲۲۲

۲- مستند:آیه ۶ سوره اعلی " سَنُقرِئُکَ فَلا تَنسی ...! " المیزان ج ۴۰ ص۱۸۶

چیزی از قرآن را خوانده باشد، و چون به علت فراموشی خوب نخوانده، و یا به غلط خوانده است و خدای تعالی فرموده باشد: تـو بخـوان و من گوش می دهم تـا درست خوانـدن را به تو یـاد بـدهم، بلکه منظور از اقرأ در این مورد این است که مـا چنین قـدرتی را به تو می دهیم تـا درست بخوانی و خوب بخوانی، و آنطور که نـازل شـده و بـدون کم و کـاست و غلـط و تحریف بخوانی، و خلاصه آنچه را که نازل شده فراموش نکنی !

این آیه وعده ای است از خدای تعالی به پیغمبرش به اینکه علم به قرآن و حفظ آن را در اختیارش بگذارد، به طوری که قرآن را آنطور که نازل شـده همواره حافظ باشـد، و هرگز دچار نسـیان نگردد، و همانطور که نازل شـده، قرائتش کند، و ملاک در تبلیغ رسالت و وحی به همانگونه که وحی شده، همین است!

آیه شـریفه با سـیاقی که دارد خالی از تأئید گفتار برخی از مفسرین نیست که گفته اند: رسول خدا"ص" هر وقت جبرئیل بر او نازل می شـد، قرآن را می خوانـد تا مبادا چیزی از آن فراموش کرده باشد، به طوری که هیچ گاه نمی شد که جبرئیل وحی را به آخر برسانـد و آن جنـاب شـروع به خوانـدن از اولش نکرده باشـد، ولی همینکه این آیه نازل شـد، رسول خـدا"ص" از این دلواپسی درآمد و چیزی را فراموش نکرد!

و این معنا به ذهن نزدیک تر می رسد که بگوئیم آیه شریفه فوق قبل از آیه زیر نازل شده باشد که می فرماید:

-« زبانت را از شتاب زدگی به خواندن قرآن حرکت مده!

که جمع قرآن به عهده ماست،

همینکه ما آن را خواندیم تو دنبال ما بخوان،

و آنگاه بیانش را هم خود ما شرح می دهیم! » (قیامت ۱۹)

و این آیه قبل از آیه زیر نازل شده باشد که می فرماید:

-« به قرآن عجله مکن!

و قبل از تمام شدن وحی اش به سوی تو آن را مخوان!

بگو: پروردگارا علم مرا بیشتر کن ! »

در سوره اعلی در ادامه آیه مورد بحث می فرماید:

-« اِلّا ماشاءَ اللّهُ اِنَّهُ یَعلَمُ الجَهرَ وَ ما یَخفی ! »

خدای متعالی بدین وسیله به رسول گرامی خود اطمینان می دهد که:

-ما به زودی خاطرت را در تلقی وحی و حفظ آن آسوده می کنیم،

به دلیل اینکه ما هم به ظاهر اشیاء آگاهی داریم و هم به باطن آنها !

در مورد تو نیز هم از ظاهر حالت خبر داریم و هم از باطنت،

و می دانیم که در دل چقدر اهتمام به امر وحی داری،

و تا چه حد بر اطاعت پروردگارت در آنچه دستورت می دهد, حریصی !

چگونگی و موقعیت تذکر دادن پیامبر

خدای تعالی رسول گرامی خود را دستور می داد تا نام پروردگارش را منزه بدارد، و وعده اش می داد که وحی را آنقدر اقرأ کند که به هیچ وجه فراموش نکند، و فطرتش را آنقدر صاف کند که طریقه سهل را از میان همه طریق ها تشخیص دهد، و همه اینها از شرایط ضروری یک دعوت دینی است، و دعوت دینی بدون آنها به ثمر نمی رسد، و مؤثر واقع نمی شود.

و معنای آیه مورد بحث با در نظر داشتن مطالب فوق چنین می شود:

-حال که همه وسایل امتثال امر خود را برایت فراهم نمودیم،

و تو را اقرأ کردیم تا فراموش نکنی،

وتشخیص طریقه سهل را برایت فراهم ساختیم،

پس تو هم هرجا که دیدی تذکر ثمربخش است، تذکر بده !

در این آیه امر به تذکره را مشروط کرده به موردی که تشخیص دهد تذکره سودمند است، و این شرطی است براساس حقیقت، چون وقتی تشخیص دهد تذکره سودی ندارد کار لغوی می شود و خدای تعالی اجل از آن است که رسول گرامی خود را امر کند به اینکه کار بیهوده کند!

پس تذکره در موردی باید استعمال شود که در خود طرف زمینه ای برای تذکر باشد، که در این مورد تذکره در نوبت اول دل او را متمایل به حق می سازد, و قهراً تذکره نافع واقع می شود، و همچنین در نوبت های بعدی هم تمایل او را بیشتر می گرداند.

همچنانکه فرمود:

-« سَيَذَّكَّرُ مَن يَخشى ! »

و در موردی که طرف هیچ زمینه ای برای نرم شدن دل ندارد، نوبت اول حجت را بر او تمام می کند، این نیز نافع است، چون باعث می شود طرف از حق دوری کند، همچنانکه فرمود:

-« وَسَيَتَنجُبِهاَ الاَشقى ! »

و اما تذکره نوبت دوم او به خاطر اینکه نه خاصیت نرم کردن دل دارد و نه اثر اتمام حجت، کاری لغو خواهد بود، و به همین جهت در اینجا فرمان خود را مشروط کرد به صورتی که تذکره مفید باشد:

-« از کسی که از ذکر ما روی گردان است،

و جز حیات دنیا را نمی خواهد،

اعراض کن ! » (نجم ۲۹)

-سَيَذَّكَّرُ مَن يَخشى !

-یعنی به زودی افرادی که در قلب چیزی از خشیت خدا و ترس از عقاب او دارند، به وسیله قرآن متذکر شده و اندرز می گیرند!

تاریخ جمع آوری قرآن

اشاره

ص:۲۷۴

مستند:بحث تاریخی و تحلیلی المیزان ج ۲۳ ص۱۵۴

دفعات جمع آوری قرآن

جمع آوری قرآن در دو نوبت صورت گرفت:

۱- جمع آوری نوبت اول : عبارت بود از جمع آوری سوره ها که اغلب در شاخه های نخل یا در سنگ های سفید و نازک یا کتف های گوسفند و غیرآن، یا در پوست و رقعه ها نوشته شده بود، و پیوستن آیه هائی که نازل شده بود، و هرکدام در دست کسی بود، به سوره هائی که مناسب آن بوده است.

۲- جمع آوری نوبت دوم: یعنی جمع آوری در زمان عثمان بوده، از اینکه جمع اول را که آن روز دچار تعارض نسخه ها و اختلاف قرآن ها شده بود، به یک جمع منحصر کردند، و تنها آیه ای که در این جمع ملحق شد، آیه « مِنَ المؤُمِنینَ رِجالٌ صَدَقوُا ما عاهَدوُا اللّه عَلَیهِ ...! » بود که آن را در سوره « احزاب» جای دادند. از قول زید بن ثابت نقل شده که تا مدت پانزده سال بعد از رحلت رسول خدا"ص" کسی این آیه را در سوره احزاب نمی خواند، و جزو آن محسوب نبود.

یکی از ضروریات تاریخ این معناست که تقریباً در ۱۴ قرن قبل پیغمبری از نژاد عرب به نام « محمد» صلوات الله علیه و آله و سلم مبعوث به نبوت شده، و دعوی پیامبری کرده است، و امتی از عرب و غیر عرب به وی ایمان آورده اند، و نیز کتابی آورده که آن را به نام « قرآن» نامیده و به خدای سبحان نسبت داده است، و این قرآن متضمن معارف کلی و کلیاتی از شریعت است که در طول حیاتش مردم را به آن شریعت دعوت می کرده

است.

و نیز از مسلمات تاریخ است که آن جناب با همین قرآن تحدی کرده و آن را معجزه نبوت خود خوانده است، و نیز هیچ حرفی نیست در اینکه قرآن موجود در این عصر، همان قرآنی است که او آورده و برای بیشتر مردم معاصر خودش قرائت کرده است.

(مقصود ما از اینکه گفتیم: این همان است، تکرار ادعا نیست، بلکه منظور این است که به طور مسلم این چنین نیست که آن کتاب به کلی از میان رفته باشد و کتاب دیگری نظیر آن و یا غیر آن به دست اشخاص دیگری تنظیم و به آن جناب نسبت داده شده و در میان مردم معروف شده باشد، که این قرآن همان قرآن است، که به محمد"ص" نازل شده است.)

همه اینها که گفتیم اموری است که احدی در آن تردید ندارد، مگر کسی که فهمش آسیب دیده باشد. حتی دو طرف بحث در مسئله تحریف یا عدم آن و خلاصه موافق و مخالف آن نیز در هیچ یک از آنها احتمال خلاف نداده است.

تنها چیزی که بعضی از مخالفین و موافقین احتمال داده اند، این است که جملات مختصری و یا آیه ای در آن زیاد و یا از آن کم شده باشد، و یا جا به جا و یا تغییری در کلمات و یا اعراب آن رخ داده باشد، ولی اصل کتاب الهی، به همان وضع و اسلوبی که در زمان رسول خدا"ص" بوده، باقی مانده و به کلی از بین نرفته است!

پایداری و حفظ اوصاف قرآن

قرآن کریم به اوصاف و خواصی که نوع آیاتش واجد آنهاست، تحدی کرده است، یعنی بشر را از آوردن کتابی مشتمل بر آن اوصاف عاجز دانسته است!

و ما تمامی آیات آن را می بینیم که آن اوصاف را دارد، بدون اینکه آیه ای از آن، آن اوصاف را از دست داده باشد!

اگر قرآن به فصاحت و بلاغت تحدی کرده است، می بینیم که تمامی آیات همین قرآنی که در دست ماست، آن نظم بدیع و عجیب را دارد.

اگر به نبودن اختلاف در قرآن تحدی نموده است، این خاصیت در قرآن عصر ما نیز هست!

اگر به معارف حقیقی و کلیات شرایع فطری و جزئیات فضایل عقلی، که مبتکر آن است، تحدی نموده است، ما می بینیم که همین قرآن عصر ما بیان حق صریحی را که جای هیچ تردید نباشد، و دادن نظریه ای را که آخرین نظریه باشد که عقل بشر بدان دست یابد، چه در اصول معارف حقیقی، و چه در کلیات شرایع فطری، و چه در جزئیات

فضایل اخلاقی، استیفاء می کند، بدون اینکه در هیچ یک از این ابواب نقیصه و یا خللی، و یا تناقض و لغزشی داشته باشد، بلکه تمامی معارف آن را با همه وسعتی که دارد، می بینیم گویا به یک حیات زنده اند و یک روح در کالبد همه آنها جریان دارد، و آن روح واحد مبدأ تمامی معارف قرآنی است، و اصلی است که همه بدان منتهی می گردند، و به آن بازگشت می کنند، و آن اصل « توحید » است!

اگر قرآن متعرض داستان امت های گذشته شده، و آنها را به رسول گرامی اسلام"ص" بیان فرموده است، ملاحظه می کنیم که قرآن عصر حاضر نیز همین بیانات را دارد، به طوری که با لایق ترین بیان و مناسب ترین کلام و با طهارت دین و نزاهت ساحت انبیاء علیهم السلام آنها را معرفی فرموده است، و پیامبران را افرادی خالص در بندگی و اطاعت خدا شناسانده است. اگر این داستانهای پیامبران در قرآن را با داستانهای کتب عهدین (تورات و انجیل) درباره همین پیامبران، مقایسه کنیم، آنوقت به تفاوت آنها پی می بریم!

اگر می دانیم که در قرآن کریم اخبار غیبی بسیار بوده است، در قرآن عصر خود نیز می بینیم که بسیاری از آیات آن به طور صریح و یا تلویح از حوادث آینده جهان خبر می دهد!

اگر می بینیم که قرآن خود را به اوصاف پاک و زیبا از قبیل: نور، هادی به سوی صراط مستقیم و به سوی ملتی اقوم، یعنی تواناترین قانون و آئین در اداره امور جهان ستوده، در قرآن حاضر نیز این اوصاف هست، و در امر هدایت و دلالت از هیچ دقتی فروگذار نکرده است!

قرآن از جامع ترین اوصافی که برای خود قائل شده، صفت « ذکر- یادآوری خدا،» است، و اینکه در دلالت به سوی خدای تعالی همیشه زنده است، و همه جا از اسماء حسنا و صفات علیای خدای سبحان اسم می برد، و سنت او را در صنع و ایجاد، وصف می کند، و اوصاف ملائکه و کتب و رسل خدا را ذکر می نماید، و شرایع و احکام خدا را وصف می کند، منتهی الیه و سرانجام امر خلقت یعنی معاد و برگشت به سوی خدا و جزئیات سعادت و شقاوت آتش و بهشت را بیان می کند.

و همه اینها ذکر خدا و یاد اوست، و همان است که قرآن کریم به قول مطلق خود را بدان نامیده است. چون از اسامی قرآن هیچ اسمی در دلالت بر آثار و شئون قرآن به مثل اسم « ذکر» نیست!

در آیه ۴۲ سوره حم سجده می فرماید:

-قرآن کریم از این جهت که " ذکر" است باطل بر آن غلبه نمی کند، نه روز نزولش، و نه در زمان آینده، و نه باطل در آن رخنه می کند، و نه نسخ و نه تغییر و تحریفی که خاصیت " ذکر " بودن آن را از بین ببرد!

همچنین فرموده است:

-« اِنّا نَحنُ نَزَّلنَا الذِّکرَ وَ اِنّا لَهُ لَحافِظونَ ! »

که در این آیه و در آیات فوق الذکر « ذکر » را به طور مطلق بر قرآن کریم اطلاق فرموده است، و نیز به طور مطلق آن را محفوظ به حفظ خود خدای تعالی دانسته است!

از تمام آنچه گذشت، این معنا به دست آمد که قرآنی که خدای تعالی بر پیغمبر گرامی خود صلوات الله علیه و آله نازل کرده، و آن را به وصف « ذکر» توصیف نموده است، به همان نحو که نازل شده، محفوظ به حفظ الهی خواهد بود، و خدا نخواهد گذاشت، که دستخوش زیادی و نقص و تغییر گردد!

حال می بینیم که قرآن موجود عصر ما تمامی آن اوصاف ذکر شده را به تمام ترین و بهترین طرز ممکن داراست، از همین جا می فهمیم که دستخوش تحریفی که یکی از آن اوصاف را از بین ببرد نگشته است، و قرآنی که اکنون دست ماست همان است که به رسول خدا"ص" نازل شده است.

(۱)

آموزش، و ثبت قرآن در عهد رسول الله"ص"

به طوری که قرآن کریم تصریح فرموده، رسول خدا"ص" هر چه را که از قرآن برایش نازل می شد، بدون این که چیزی از آن را کتمان کند، به مردم ابلاغ می کرد و حتی به آنان یاد می داد، و برایشان بیان می کرد، و همواره عده ای از صحابه ایشان مشغول یاد دادن و یاد گرفتن بودند که چگونه قرائت کنند، و بیان هر کدام چیست؟

آن عده که به دیگران یاد می دادند، همان قراء بودند که بیشترشان در زمان ابوبکر درجنگ یمامه شهید شدند.

مردم آن زمان هم رغبت شدیدی در گرفتن قرآن و حفظ کردنش داشتند، و این گرمی بازار تعلیم و تعلم قرآن همچنان ادامه داشت، تا آنکه قرآن جمع آوری شد.

پس حتی یک روز و بلکه یک ساعت هم بر مسلمانان صدر اول پیش نیامد که قرآن از میانشان رخت بر بسته باشد، و بر سر قرآن کریم نیامد آنچه که بر سر تورات و

۱- مستند: بحث روایتی و تحلیلی المیزان ج ۲۳ ص۱۷۷

انجیل و کتابهای سایر انبیاء آمد!

روایات بی شماری از طریق شیعه و سنی داریم که رسول الله"ص" بیشتر سوره های قرآنی را در نمازهای یومیه و غیر آن می خواند، و این قرآن خواندن در نماز در حضور انبوه جمعیت بود، و در بیشتر این روایات اسامی سوره ها چه مکی و چه مدنی برده شده است.

روایاتی در دست است که می رساند هر آیه ای که می آمده رسول خدا"ص" مأمور می شده آن را در چه سوره ای و بعد از چه آیه ای جای دهد. مانند روایت عثمان بن ابی العاص درباره آیه ۹۰ سوره نحل: « اِنَّ اللهَ يَأمِرُ بِالعَدل وَ الاِحسان ! » که رسول خدا"ص" فرمود:

- « جبرئیل این آیه را برایم آورد و دستور داد آن را در فلان جای از سوره نحل قرار دهم ! »

نظیر این روایت روایاتی است که می رساند رسول خدا"ص" سوره هائی را که آیاتش به تدریج نازل شده بود، خودش می خواند، مانند: سوره آل عمران, نساء و غیر آن.

از این روایات آدمی یقین می کند که آنجناب بعد از نزول هر آیه به نویسندگان وحی دستور می داده که آن را در چه جائی از چه سوره ای قرار دهند!

مستندات مربوط به جمع آوری قرآن در عهد رسول الله"ص"

۱- از زید بن ثابت روایت شده که گفت: - « رسول خدا"ص" از دار دنیا رفت در حالی که هنوز هیچ چیز از قرآن جمع آوری نشده بود.»

۲- باز از زید بن ثابت روایت شده که گفت: - « نزد رسول الله"ص" داشتیم قرآن را از ورق پاره ها جمع آوری می کردیم که .... »

(مقصود از این روایت ممکن است این باشد که آیه هائی از یک سوره که به طور پراکنده نازل شده بود، یک جا جمع و هر کدام را به سوره خود ملحق می کردیم، و یا پاره ای از سوره ها را که از نظر کوتاهی و بلندی و متوسط بودن نظیر هم بودند، مانند: "طوال و مئین و مفصلات" را پهلوی هم قرار می دادیم، همچنانکه در احادیث نبوی هم از آنها یاد شده، و گرنه به طور مسلم جمع آوری قرآن به صورت یک کتاب، بعد از درگذشت رسول الله"ص" اتفاق افتاده است.)

۳- از ابن عمر روایت شـده که گفت: - « من قرآن را جمع آوری نمودم و همه شب می خوانـدم تا به گوش رسول خدا"ص" رسید، فرمود: قرآن را در عرض یک ماه بخوان! »

۴- از محمد بن کعب، قرظی روایت شده که گفت:- « قرآن در زمان رسول خدا "ص" به دست پنج نفر از انصار یعنی - معاذ بن جبل، عباده بن صامت، و ابی بن کعب، ابوالدرداء، و ایوب انصاری جمع آوری شد. »

۵- از ابن سـیرین روایت شده که گفت:- « در عهد رسول الله"ص" قرآن را چهار نفر جمع آوری کردند، که در آنها اختلافی نیست، و آنان عبارت بودند از: معاذ بن جبل، ابی بن کعب، ابوزید، و دو نفر دیگر، که در سه نفر مردد و مورد اختلاف است، بعضی گفته اند: ابی درداء و عثمان، و بعضی دیگر گفته اند: عثمان و تمیم داری. »

۶- از شـعبی روایت شـده که گفت: - « قرآن را در عهـد رسول الله"ص" شـش نفر جمع کردنـد: ابی وزیـد، معاذ، ابوالدرداء، سعید بن عبید، و ابوزید. البته مجمع بن حارثه هم جمع کرده بود، مگر دو سوره و یا سه سوره را. »

۷- از ابن بریده روایت شده که گفت: - « اولین کسـی که قرآن را در مصـحفی جمع کرد سالم مولی ابی حذیفه بود که قسم خورده بود تا قرآن را جمع نکرده رداء به دوش نگیرد، و بالاخره جمع کرد.... »

(چیزی که روایات فوق بر آن دلالت دارنـد این است که نامبردگان در عهد رسول الله"ص" سوره ها و آیه های قرآن را جمع کرده بودنـد، و اما اینکه عنایت داشـته انـد که همه قرآن را به ترتیب سوره و آیه هائی که امروز در دست ماست و یا به ترتیب دیگری جمع کرده باشند، دلالت ندارد. این طور جمع کردن تنها و برای اولین بار در زمان ابی بکر باب شده است.)

(۱)

جمع آوری قرآن در زمان ابوبکر

در تاریخ یعقوبی آمده که عمر بن خطاب به ابوبکر گفت:

- « ای خلیفه رسول خدا"ص"، حاملین قرآن بیشترشان در جنگ یمامه کشته شدند، چطور است که قرآن را جمع آوری کنی، زیرا می ترسم با از بین رفتن حاملین (حافظین) آن تدریجاً از بین برود!

ابوبکر گفت: چرا این کار را بکنم و حال آنکه رسول خدا"ص" نکرده بود؟

از آن به بعد همواره عمر پشت این پیشنهاد خود را گرفت تا آنکه قرآن جمع

۱- مستند:بحث روایتی و تحلیلی المیزان ج ۲۳ ص۱۷۵

آوری و در صحفی نوشته شد، چون تا آن روز در تکه هائی از تخته و چوب نوشته می شد، و در نتیجه متفرق بود.

ابوبکر بیست و پنج نفر از قریش و پنجاه نفر از انصار را در جلسه ای دعوت کرد و گفت باید قرآن را بنویسید، و آن را به نظر سعید بن العاص که مردی فصیح است، برسانید.»

البته بعضی روایت کرده اند که علی علیه السلام قرآن را پس از رحلت رسول الله"ص" جمع نموده و بر شتری بار کرد، و به محضر صحابه آورد و فرمود:

-این قرآن است که من جمع کرده ام!

علی علیه السلام قرآن را به هفت جزء تقسیم کرده بود، و روایت نامبرده اسم آن اجزاء را هم آورده است.

در تاریخ ابی الفداء آمده که در جنگ با مسیلمه کذاب گروهی از قراء قرآن، از مهاجر و انصار، کشته شدند. چون ابوبکر دید عده حافظین قرآن که در آن واقعه شهید شده اند بسیار است، در مقام جمع آوری قرآن برآمد و آن را از سینه های حافظین و از جریده ها و تخته پاره ها و پوست حیوانات جمع آوری کرد و آن را نزد " حفصه" همسر رسول الله"ص" و دختر عمر، گذاشت.

مستندات تاریخ نویسان

ریشه و مصدر اصلی این دو تاریخی که در بالا ذکر شد، روایاتی است که اینک از نظر خواننده می گذرد:

۱-روایت صحیح بخاری:

بخاری در صحیح خود از زید بن ثابت نقل می کند که گفت:

« در روزهائی که جنگ یمامه اتفاق افتاد، ابی بکر به طلب من فرستاد. وقتی به نزد او رفتم دیدم عمر بن خطاب هم آنجاست. ابوبکر گفت: عمر نزد من آمده و می گوید که واقعه یمامه حافظین قرآن را درو کرد و من می ترسم که جنگ های آینده نیز مابقی آنان را از بین ببرد و در نتیجه بسیاری از قرآن کریم با سینه حافظین آن در دل خاک دفن شود و نیز می گوید: من به نظرم می رسد که دستور دهی قرآن جمع آوری شود، من به او گفتم: چگونه دست به کاری بزنم که رسول خدا"ص" نکرده است؟ عمر گفت: این کار بخدا کار خوبی است!

از آن به بعد مرتب به من مراجعه می کرد و تذکر می داد تا آنکه خداوند سینه ام را برای این کار گشاده کرد و مرا جرأت آن داد و نظرم برگشت و نظر عمر را پذیرفتم.

زید بن ثابت می گوید: کلام ابوبکر وقتی به اینجا رسید به من گفت:

-تو جوانی عاقل و مورد اعتماد هستی و در عهد رسول الله"ص" وحی الهی را برای آن جناب می نوشتی تو باید جستجو و تتبع کنی و آیات قرآن را جمع آوری نمائی !

زید می گوید: به خدا قسم اگر دستگاه ابوبکر به من تکلیف می کرد که کوهی را به دوش خود بکشم سخت تر از این تکلیف نبود که در خصوص جمع آوری قرآن به من کرد! لذا گفتم: چطور دست به کاری می زنید که رسول الله"ص" خود نکرده است؟ گفت: این کار به خدا سوگند کار خیری است!

از آن به بعد لایزال ابی بکر به من مراجعه می کرد تا خداوند سینه مرا گشاده کرد آنچنانکه قبلاً سینه ابوبکر و عمر را گشاده کرده بود با جرأت تمام به جستجوی آیات قرآنی برخاستم و آنها را که در شاخه های درخت خرما و سنگ های سفید نازک و سینه های مردم متفرق بود جمع آوری نمودم و آخر سوره توبه را از جمله " لَقَد جائَکُم رَسولٌ ... تا آخر سوره برائت" را نزد خزیمه انصاری یافتم و غیر او کسی آن را ضبط نکرده بود!

این صحف نزد ابوبکر بماند تا آنکه از دنیا رفت از آن پس نزد عمر بود تا زنده بود و بعد از آن نزد حفصه دختر عمر نگهداری می شد. »

۲-روایت ابی داود:

از ابی داود، از طریق یحیی بن عبدالرحمن بن حاطب، روایت شده که گفت: «عمر آمد و گفت: هرکه از رسول الله"ص" آیه ای و چیزی از قرآن شنیده و حفظ کرده باشد آن را بیاورد و درآن روز داشتند قرآن را در صحیفه ها و لوح ها و ... جمع آوری می کردند و قرار بر این داشتند که از احدی چیزی از قرآن را نپذیرند تا آنکه دو نفر بر طبق آن شهادت دهند! »

۳-روایت دیگر ابی داود:

باز از ابی داود روایت شده که گفت:

« ابی بکر به عمر و زید گفت: بر در مسجد بنشینید و هر کس دو شاهد آورد بر طبق آنچه از قرآن حفظ کرده, پس آن را بگیرید و بنویسید! »

۴-روایت مذکور در اتقان:

در اتقان روایت شده که:

« اولین کسی که قرآن را جمع آوری کرد، ابوبکر بود که زید بن ثابت آن را نوشت و مردم نزد زید می آمدند و او محفوظات کسی را می نوشت که دو شاهد عادل بیاورد و آخر سوره برائت را کسی جز ابی خزیمه بن ثابت نداشت. ابوبکر

گفت: آن را هم بنویسـید زیرا رسول الله"ص" فرموده بود: شهادت ابی خزیمه به جای دو شهادت پذیرفته می شود لذا زید آن را هم نوشت. عمر آیه رجم را آورد، قبول نکردند و ننوشت چون شاهد نداشت. »

۵- روایت المصاحف:

در المصاحف از قول عبدالله بن زبیر و او از پدرش روایت کرده که گفت:

« حارث بن خزیمه این دو آیه را از آخر سوره برائت برایم آورد و گفت: شهادت می دهم که این دو آیه را از رسول الله "ص" شنیده ام و حفظ کرده ام. عمر گفت: من نیز شهادت می دهم که آنها را شنیده ام. آنگاه گفت: اگر سه آیه بود من آن را یک سوره جداگانه قرار می دادم. و چون نیست در همان آخر سوره برائت بنویسید! »

۶-روایت ابی بن کعب:

المصاحف از طریق ابی العالیه, از ابی بن کعب روایت کرده, که گفت:

« قرآن را جمع کردند تا رسیدند در سوره برائت به آیه : " ثُمَّ انصَرَفوُا صَرفَ اللهُ قُلوُبُهُم بِاَنَّهُم قَومٌ لایَفقَهوُنَ! " و خیال کردند که این آخرین آیه آن است. ابی گفت: رسول الله بعد از این آیه دو آیه دیگر برای من قرائت کرد و آن آیه " لَقَد جائَکُم رَسوُلٌ ...! " است. »

(۱)

جمع آوری قرآن در زمان عثمان

بعد از آنکه تدوین و جمع آوری قرآن مجید در زمان ابوبکر شروع شد همچنان ادامه یافت تا به تدریج قرآن های مختلفی در آن پدید آمد و عثمان را واداشت بار دیگر آن را جمع آوری کرده و مابقی را نابود سازد.

یعقوبی در تاریخ خود می نویسد:

-عثمان قرآن را جمع آوری و تألیف کرد. سوره های طولانی را در یک ردیف و سوره های کوتاه را در یک ردیف دیگر قرار داد و آنگاه تمامی مصحف ها را که در اقطار آن روز اسلام بود جمع کرد و با آب داغ و سرکه بشست و به قول بعضی دیگر بسوزانید جز مصحف ابن مسعود هیچ مصحفی نماند مگر آنکه همین معامله را با آن نمود.

جریان مصحف ابن مسعود

ابن مسعود در آن موقع در کوفه بود. حاکم کوفه, عبدالله بن عامه خواست قرآن او را بگیرد او امتناع نمود. حاکم قضیه را به عثمان نوشت در جواب دستور آمد که او را به مدینه فرست تا این دین رو به فساد ننهاده و نقصانی در آن پدید نیاید.

۱- مستند: بحث تاریخی و تحلیلی المیزان ج ۲۳ ص۱۷۹

ابن مسعود وارد مدینه شد وقتی به مسجد در آمد عثمان بر فراز منبر مشغول خطابه بود. وقتی ابن مسعود را دید رو به مردم کرد و گفت:

-جانوری بد دارد بر شما وارد می شود!

ابن مسعود هم جواب تندی به او داد.

عثمان دستور داد با پایش او را به زمین بکشند و در نتیجه این عمل دو تا از دنده های سینه اش شکست. عایشه وقتی جریان را شنید زبان به ا عتراض گشود و بگو مگوی بسیار کرد.

به امر عثمان مصحف های نوشته شده را به همه شهر ها از قبیل کوفه و بصره و مدینه و مصر و شام و بحرین و یمن و جزیره فرستادند و به مردم دستور داد به یک نسخه قرآن را قرائت کنند.

این اقدام عثمان بدین جهت بود که به گوشش رسیده بود که می گویند: قرآن فلان قبیله و قرآن بهمان قبیله خواست تا این اختلاف را از میان بر دارد.

بعضی گفته اند: همین ابن مسعود این حرف را برای عثمان نوشته بود ولی وقتی شنید نتیجه اش این شده که عثمان قرآن ها را بسوزاند ناراحت شد و گفت: من نمی خواستم اینطور شود!

بعضی دیگر گفته اند: گزارش نامبرده را حذیفه بن یمان داده بود.... »

(این بود آن مقدار از کلام یعقوبی که مورد حاجت بود.)

مستندات مربوط به جمع آوری قرآن در زمان عثمان

روایات مندرج در اتقان

۱-در کتاب اتقان آمده که بخاری از انس روایت کرده که گفت:

« حذیفه بن یمان در روزگاری که با اهل شام به سرزمین ارمنیه و با اهل عراق به سرزمین آذربایجان می رفت و سرگرم فتح آنجا بود در این مسافرت به این مطلب برخورد که مردم هرکدام قرآن را یک جور قرائت می کنند خیلی وحشت زده شد وقتی به مدینه آمد و وارد بر عثمان شد رو کرد به عثمان و گفت: - عثمان بیا و امت اسلام را دریاب و نگذار مانند امت یهود و نصاری دچار اختلاف شوند!

عثمان فرستاد نزد "حفصه دخترعمر" که قرآنی که نزد توست بده تا از روی آن نسخه برداریم و دوباره نسخه خودت را به تو

برگردانیم!

آنگاه زید بن ثابت، عبدالله بن زبیر، سعید بن عاص و عبدالرحمن بن حارث بن هشام را مأمور کرد تا از آن نسخه بردارند.

و به سه نفر قریشی گفت که اگر قرائت شما با قرائت زید بن ثابت اختلاف داشت به قرائت قریش بنویسند زیرا قرآن به زبان قریش نازل شده است.

این چهار نفر این کار را کردند و صحف را در مصحف وارد نمودند. آنگاه عثمان صحف حفصه را به او برگردانید و از مصاحف نوشته شده به هر دیاری یکی فرستاد و دستور داد تا بقیه قرآن ها را چه در صحف و چه در مصاحف آتش زدند!

زید بن ثابت گوید:

–در آن موقع که قرآن ها را جمع آوری می کردیم به این مطلب برخوردیم که در سوره احزاب رسول الله"ص" آیه ای را قرائت می کرد ولی در نسخه هائی که در اختیار داشتیم نبود. تحقیق کردیم معلوم شد تنها خزیمه بن ثابت انصاری آن را دارد. آن را که عبارت بود از آیه " مِنَ المؤُمِنینَ رِجالٌ صَدَقوُا ما عاهَدوُا اللهَ عَلَیهِ ...! " در جای خودش قرار دادیم. »

۲- در همان کتاب از ابن اشته از طریق ایوب، از ابی قلابه روایت کرده که گفت: مردی از بنی عامر که انس بن مالک می گفتند، گفت:

« در عهد عثمان اختلافی بر سر قرآن پدید آمد و آن چنان بالا گرفت که آموزگاران و دانش آموزان به جان هم افتادند و این مطلب به گوش عثمان رسید و گفت: در حکومت من قرآن را تکذیب می کنید؟ و آن را به دلخواه خود قرائت می نمائید؟ قهراً آنهائی که بعد از من خواهند آمد اختلافشان بیشتر خواهد بود. ای اصحاب محمد"ص" جمع شوید و برای مردم امامی بنویسید!

اصحاب گرد آمدند و به نوشتن قرآن پرداختند و چون در آیه ای اختلاف می کردند یکی می گفت رسول خدا"ص" این آیه را به فلانی یاد داد. عثمان می فرستاد تا با سه نفر شاهد از اهل مدینه بیاید و آنگاه می پرسیدند رسول خدا"ص" این آیه را چگونه یاد داده است؟ آیا این جور است یا آن جور؟ می گفت: نه این طور به من آموخته است! آیه را آنطور که گفته بود در جای خالی که قبلاً برایش گذاشته بودند می نوشتند.»

۳–در همان کتاب از ابن ابی داود از طریق ابن سیرین از کثیربن افلح روایت کرده که گفت:

« وقتی عثمان خواست مصاحف را بنویسد، برای این کار دوازده نفر از قریش و انصار را انتخاب کرد. ایشان فرستادند تا ربعه (جعبه کوچک) را که در خانه عمر بود آوردند. عثمان با ایشان قرار گذاشت که در هر قرائتی که اختلاف کردند به تأخیر اندازند تا از او دستور بگیرند.

محمد می گوید: به نظر من منظور از تأخیر انداختن این بود که آخرین عرضه قرآن را پیدا نموده و آیه را بر طبق آن بنویسند. (چون جبرئیل سالی یک بار همه قرآن را به رسول خدا"ص" عرضه می کرد.) »

۴-و نیز در آن کتاب است که ابن ابی داود به سند صحیح از سوید بن غفله روایت کرده که گفت:

« علی علیه السلام فرمود: درباره عثمان جز خوبی نگوئید، زیرا به خدا قسم که آنچه او در خصوص قرآن انجام داد همه با مشورت ما و زیر نظر ما بود، و مرتب می پرسید: شما چه می گوئید درباره این قرائت؟

(و جریان چنین بود که روزی گفت:) شنیدم بعضی به بعضی می گویند قرائت من از قرائت تو بهتر است و این کار سر به کفر در می آورد. گفتم: نظر خودت چیست؟ گفت: من نظرم این است که همه مردم را بر یک قرائت وادار سازیم تا در قرائت قرآن فرقه فرقه نشوند. ما گفتیم نظر خوبی است! »

۵-در اتقان از احمد و ابن ابی داود و ترمذی و نسائی و ابن حیان و حاکم نقل کرده که همگی از ابن عباس روایت کرده اند که گفت:

« من به عثمان گفتم: چه چیز وادارتان کرد تا سوره انفال و سوره برائت را پهلوی هم بنویسید؟ با اینکه یکی از سوره های طولانی است و آن دیگری از سوره های صد آیه ای است و میان آن دو بسم الله الرحمن الرحیم نگذاشتید ولی میان هفت سوره طولانی گذاشتید؟

عثمان گفت: سوره ای دارای آیات بر رسول خدا"ص" نازل می شد و وقتی چیزی نازل می شد به بعضی از نویسندگان وحی می فرمود: این آیات را بگذارید در آن سوره ای که در آن چنین و چنان آمده است. و سوره انفال از سوره هائی است که در اوایل هجرت در مدینه نازل شد ولی سوره برائت از سوره هائی است که در اواخر نازل شد چون مطالب آن شبیه به مطالب سوره انفال بود من شخصاً خیال کردم که این سوره جزو آن سوره است! چون رسول الله"ص" از دنیا رفت و تکلیف ما را درباره این مطلب معین نفرمود، به همین جهت من از یک سو این دو سوره را پهلوی هم قرار دادم و میان آن دو بسم الله الرحمن الرحیم قرار ندادم و از سوی دیگر آن را پهلوی هفت سوره طولانی گذاردم. (مقصود از هفت سوره طولانی به طوری که از این روایت و از روایت ابن جبیر بر می آید, عبارتند از: سوره بقره، سوره آل عمران، سوره نساء، سوره مائده، سوره انعام، سوره اعراف و سوره یونس که در جمع آوری دوره ابوبکر ترتیب آنها بدین قرار بوده و سپس عثمان آن را تغییر داده و سوره انفال را که از سوره های مثانی است و برائت را که از صد آیه هاست و باید قبلاً از مثانی باشد میان اعراف و یونس قرار داد و انفال را جلوتر از برائت جای داد.) »

دفاع تاریخی اباذر از آیات وحی

در درمنثور است که ابن القدیس از علباء بن احمر روایت کرده که:

« عثمان بن عفان وقتی خواست مصاحف را به صورت یک کتاب در آورد، بعضی خواستند حرف (وَ) را که در اول جمله " وَالَّذین یَکنِزوُنَ الـذَّهَبَ وَالفِضّه ...،" در سوره برائت است بیندازند، ابی (ابی ذر) گفت یا (واو) را بنویسند یا شمشیر خود را به دوش می گیرم! »

(۱)

ترتیب سوره های قرآن

ترتیب سوره هـای قرآنی در جمع آوری اولیه کـار اصـحاب بوده است و همچنین در جمع آوری ثـانی. دلیـل این امر روایـاتی است که در بعض آنهـا موضوع ترتیب دادن سوره هـا را ذکر کرده انـد ماننـد آنکه گفت: عثمـان سوره انفـال و برائت را میان اعراف و یونس قرار داد، در حالی که در جمع اولیه بعد از آن دو قرار داشتند.

روایـات دیگری است که نشـان می دهـد ترتیب مصـحف هـای سـایر اصـحاب با ترتیب سوره ها در جمع آوری اولیه و ثانویه مغایرت داشته است.

مثلاً روایتی می گویـد: مصـحف علی علیه السـلام بر طبق نزول مرتب بود. چون اولین سوره که نازل شـد سوره "علق" بود، در قرآن علی علیه السـلام هم اولین سوره، سوره "علق" بود و بعـد از آن " مـدثر" و بعـد از آن " نون" و سـپس سوره " مزمـل" و "تبت" و " تکویر" قرار داشت و بدین ترتیب تا آخر سوره های مکی، و بعد از آن ها سوره های مدنی قرار داشته است.

(این روایت را صـاحب اتقـان از ابن فارس نقل کرده و در تاریـخ یعقوبی ترتیب دیگری برای مصـحف علی علیه السـلام نقل شده است.)

در کتاب " المصاحف " به سـند خود از ابی جعفر کوفی ترتیب مصـحف "ابی" را نقل کرده که به هیـچ وجه شـباهتی با قرآن های موجود ندارد.

همچنین از جریر بن عبدالحمیـد، ترتیب مصـحف ابن مسـعود را نقـل کرده که بـا قرآن هـای موجود مغـایرت دارد. عبـدالله بن مسعود، اول از سوره های طولانی شروع کرده و پس از آن سوره های صدی و آنگاه مثانی و سپس مفصلات را آورده است.

(قرآن های موجود در ترتیب سوره ها، اول مطابق قرآن عبـدالله بن مسـعود است، لکن باز از نظر نظم تقـدم و تأخر سوره های هر فصلی مغایرت دارد.)

نظر رسول الله درباره ترتیب سوره ها

بسیاری از مفسرین گفته اند: ترتیب سوره های قرآن توقیفی و به دستور رسول الله"ص" بوده است و آن جناب با اشاره جبرئیل و به امر خدای تعالی دستور می داده تا سوره های قرآنی را به این ترتیب بنویسند.

(علیرغم ادعای این گروه از مفسرین چنین روایاتی دیده نشده است.)

روایتی از عثمان بن ابی العاص وجود دارد که رسول خدا"ص" فرموده:

۱- مستند: بحث تاریخی و تحلیلی المیزان ج ۲۳ ص۱۸۶

-« جبرئیل نزد من آمد و گفت: باید آیه " اِنَّ اللهَ یَأمِرُ بِالعَدل وَ الاِحسان !" را در فلان موضع از سوره جای دهی! »

این روایت بیش از این دلالت ندارد که عمل رسول خدا"ص" در پاره ای آیات چنین بوده است.

ولی روایات دیگر که درباره جمع آوری قرآن نقل شده دلالت ندارد بر مطابقت ترتیب اصحاب با ترتیب رسول الله"ص".

البته، اصحاب تعمدی بر مخالفت ترتیب رسول خدا"ص" در آنجا که علم به ترتیب آن جناب داشتند، نورزیده اند. اما آنجائی که از ترتیب رسول خدا"ص" اطلاعی نداشتند، دلیلی بر قرار دادن سوره ها بر اساس ترتیب آن حضرت وجود نداشته است.

روایات نشان می دهد: در جمع اول اصحاب ترتیب رسول الله"ص" را در همه آیات نمی دانستند و علمی نداشتند به اینکه جای هر آیه ای کجاست و حتی خود آیات را هم به تمامی حافظ نبودند.

رسول خدا"ص" و صحابه اش وقتی تمام شدن سوره را می فهمیدند که "بسم الله!" دیگری نازل می شد و آن وقت می فهمیدند که سوره قبلی تمام شده است. این معنا را به طوری که در اتقان آورده، ابو داود و حاکم و بیهقی و بزار، از طریق سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل کرده اند، که گفت:

- « رسول خدا"ص" نمی دانست چه وقت سوره تمام می شود تا آنکه " بسم الله الرحمن الرحیم!" نازل می شد. و وقتی " بسم الله!" نازل می شد معلوم می گشت که آن سوره خاتمه یافته و سوره دیگری شروع شده است. »

روایت فوق و امثال آن صریحند در اینکه ترتیب آیات قرآن در نظر رسول الله"ص" همان ترتیب نزول بوده است، و در نتیجه همه آیه های مکی در سوره های مکی، و همه آیه های مدنی در سوره های مدنی قرار داده شده است، مگر آن سوره ای که (فرضاً) بعضی آیاتش در مکه و بعضی دیگر در مدینه نازل شده باشد، و به فرضی هم که چنین چیزی باشد، حتماً بیش از یك سوره نیست.

لازمه این مطلب این است که اختلافی که ما در مواضع آیات می بینیم همه ناشی از اجتهاد صحابه باشد.

توضیح اینکه روایات بی شماری در اسباب نزول داریم که نزول بسیاری از آیاتی را که در سوره های مدنی است در مکه، و نزول بسیاری از آیاتی را که در سوره های مکی است در مدینه معرفی کرده است، و نیز آیاتی را مثلاً نشان می دهد که در اواخر

عمر رسول الله"ص" نازل شـده است، و حال آنكه می بینیم در سوره هائی قرار دارد كه در اوایل هجرت نازل شـده است، و ما می دانیم كه از اوایل هجرت تا اواخر عمر آن جناب سوره های زیاد دیگری نازل شـده است. مانند سوره بقره كه در سال اول هجرت نازل شـد، و حال آنكه آیات چنـدی در آن هست كه روایات آنها را آخرین سوره آیات نازله بر رسول خدا"ص" می دانـد، حتی از عمر نقل شـده كه گفت: رسول خدا"ص" از دنیا رفت در حالی كه هنوز آیات ربا را بر ما بیان نكرده بود، و در این سـوره است آیه: " وَاتَّقوُا یَومـاً تُرجَعوُنَ فیهِ اِلی الله ...!" (بقره ۲۸۱) كه در روایـات آمـده است كه آخرین آیه نازله بر آن جناب است.

پس,معلوم می شود، اینگونه آیـات كه در سوره هـای غیر منـاسبی قرار گرفته انـد و ترتیب نزول آنهـا رعـایت نشـده است، به اجتهاد اصحاب در آن مواضع قرار گرفته اند.

مؤیـد این معنـا روایتی است كه صـاحب اتقان از ابن حجر نقل كرده كه گفته است: روایتی از علی علیه السـلام وارد شـده كه بعد از درگذشت رسول خدا"ص" قرآن را به ترتیب نزولش جمع آوری كرده است. و این روایت را ابن ابی داود هم آورده و مضمون آن از مسلمات روایات شیعه است.

این بـود آنچه كه ظـاهر روایـات این بـاب بر آن دلاـلت می كرد لكن عـده زیـادی اصـرار دارنـد بر اینكه ترتیب آیـات قرآنی توقیفی است و آیات قرآن موجود در دست ما كه معروف به قرآن عثمانی به دسـتور رسول خـدا"ص" ترتیب یافته كه دسـتور آن جناب هم با اشاره جبرئیل بوده است و این عـده ظاهر روایات نامبرده در بالا را تأویل كرده و گفته انـد: جمعی كه صـحابه كردنـد جمع مرتبی نبوده است، بلكه همان طور ترتیبی را كه به یاد داشـته انـد، در آیات و سوره ها رعایت نموده انـد و آن را در مصحفی ثبت كرده اند.

و حال آنكه خواننده محترم خوب می داند كه كیفیت جمع آوری اول كه در زمان ابوبكر صورت گرفت و روایات آن را بیان می كرد، صریحاً این تأویل را رد می كند.

مشخصات مطالب قرآن

اشاره

ص:۲۸۹

مستند:آیه ۱۰۶ سوره اسری " وَ قُرآناً فَرَقناهُ لِتَقرَاَهُ عَلیَ النّاسِ عَلی مَکثٍ وَنَزَّلناهُ تَنزیلًا ! " المیزان ج ۲۶ ص۳۲

تقسیمات قرآن

اشاره

قرآن کریم به اجزائی تقسیم شده که با آن شناخته می شود، مانند: سی جزء ، هر جزء چهار حزب، هر حزب ده عشر.

این تقسیم بندی است که در قرآن کریم به عمل آمده است ولی آنچه خود قرآن درباره خود بیان کرده، دو تقسیم است:

۱-سوره

۲-آیه

۱- سوره های قرآن

در قرآن مجید مکرر از این تقسیم اسم برده شده است، مانند: " سُورَهٌ اَنزَلناها...!" یا " فَأتوُا بِسوُرَهٍ مِثلُهُ ...!" در سوره های نور و یونس و غیر ذلک.

در لسان رسول خدا"ص" و صحابه و ائمه معصومین علیهم السلام نیز استعمال این دو زیاد آمده و به حدی که جای تردید نمانده که سوره و آیه دو حقیقت قرآنی است، و این سوره ها مجموعه ای از کلام الهی است, که هر یک با بسم الله آغاز شده، و غرضی را بیان می کنند و آن غرض معرف سوره است. در هیچ یک این قاعده تخلف نپذیرفته مگر در سوره برائت آنهم به حکم پاره ای از روایات ائمه اهل بیت"ع" تتمه آیاتی از سوره انفصال است و نیز مگر در سوره والضحی و الم نشرح که با اینکه یک سوره هستند

یک بسم الله در وسط فاصله شده و همچنین سوره فیل و ایلاف که سوره واحدی هستند و یک بسم الله در وسط فاصله شده است. البته همه اینها به حکم روایتی است از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده که شیخ آن را در تهذیب به سند خود از هشام از امام صادق علیه السلام روایت کرده، و محقق در شرایع و طبرسی در مجمع البیان آن را به روایت اصحاب ما امامیه نسبت داده اند.

۲- آیه های قرآن

نظیر آنچه درباره سوره ها گفته شد، در آیه ها هم جریان دارد، چه در کلام الهی آیه به طور مکرر بر قطعه ای از کلام الهی اطلاق شده است, مانند:

« اِذا تُلِیَت عَلَیهِم آیاتِهِ زادَتِهِم ایماناً !» (انفال ۲) و یا:

« کِتابٌ فُصِّلَت آیاتُهُ قُرآناً عَرَبِیّاً !» (حم سجده ۳).

از ام سلمه روایت شده که گفت: « رسول خدا"ص" آخر هر آیه می ایستاد و وقف می کرد.» و نیز به روایت صحیح دیگر آمده که: « سوره حمد هفت آیه است.» و از رسول الله"ص" روایت شده که فرمود: « سوره ملک سی آیه است. » و همچنین روایاتی دیگر که درباره عدد آیه های هر سوره از کلام الهی از رسول خدا"ص" نقل شده است.

یک آیه - یک قطعه از کلام خدا

آنچه که دقت در تقسیم بندی طبیعی کلام عرب به فصول و قطعه های جدای از هم و مخصوصاً در کلمات مسجع آن، و نیز آنچه که تدبر در روایات وارده از رسول خدا"ص" و اهل بیتش در خصوص عدد آیات وارد شده، اقتضا می کند، این است که یک آیه از قرآن کریم یک قطعه از کلام خداست، که حقش این است که بر آن یک قطعه اعتماد و تکیه نموده و در تلاوت از قبل و بعدش جدا کرد!

و این قطعات به اختلاف سیاق ها و مخصوصاً در سیاق های مسجع مختلف می شود، چه بسا که یک کلمه به تنهائی به خاطر سجع آخرش یک آیه به حساب آید، مانند کلمه :« مُدهآمّتانِ - دو برگ سبز،» و چه بسا دو کلمه یا بیشتر باشد، چه اینکه کلام تامی باشد یا نصف کلام، مانند: « اَلرَّحمنُ, عَلَّمَ القُرآنَ, خَلَقَ الاِنسانَ, عَلَّمَهُ البَیانَ »، و مانند: « اَلحاقَّهُ, مَاالحاقَّهُ, وَما اَدراکَ مَاالحاقَّهُ...!»

و چه بسا یک آیه بسیار طولانی باشد مانند آیه راجع به قرض دادن و گرفتن که آیه ۲۸۲ سوره بقره است.

عدد سوره های قرآن

عدد سوره های قرآن ۱۱۴ است و بر همین عـدد قرآن های دایر در میان مسلمین جریان یافته است. این قرآن ها مطابق قرآنی است که عثمان جمع آوری کرده است.

از امامان اهل بیت نقل شده که : سوره "برائت" مستقل نیست، بلکه متمم سوره قبل از آن است. و همچنین سوره " وَالضُحی" و " اَلَم نَشرَح" یک سوره، و سوره " فیل" و سوره " ایلاف" نیز یک سوره اند.

عدد آیه های قرآن

در خصوص عـدد آیه هـای قرآن نص متواتری نرسیده است که یک یک آیه ها را معرفی کنـد و هریک را از دیگری متمایز سازد.

روایـات آحادی هم که رسیده به خاطر اینکه خبر واحـد است قابل اعتماد نیست. روشن ترین دلیل بر نبود دلیل معتبر اختلاف کسانی است که عـدد آنها را شـمرده انـد. اهل مکه یک جور گفته انـد و اهل مـدینه جوری دیگر و اهل شام یک نوع و اهل بصره و کوفه هر یک به نوع دیگر.

بعضـی گفته انـد: عدد آیات قرآن ۶۰۰۰ است. بعضـی دیگر گفته انـد: ۶۲۰۴ آیـه است. یکی گفته: ۶۲۱۴ آیـه و یکی دیگر گفته ۶۲۱۹ آیه و بعضی گفته ۶۲۲۵ آیه و بعض دیگر گفته اند ۶۲۳۶ آیه !

مکی ها عدد خود را از عبدالله بن کثیر، از مجاهد، از ابن عباس، از ابی بن کعب روایت کرده اند.

مدنی ها برای خود دو جور عدد روایت کرده اند. یکی به ابی جعفر مرثد بن قعقاع و شـیبه بن نصاح منتهی می شود. و روایت دیگرشان به اسماعیل بن جعفر بن ابی کثیر انصاری منتهی می شود.

اهل شام عدد خود را از ابی درداء روایت کرده اند.

روایت بصری ها به عاصم بن عجاج جحدری، و روایت عدد کوفی ها به حمزه و کسائی و خلف منتهی می شود.

حمزه گفته است: این عـدد را ابن ابی لیلی، از ابی عبدالرحمن سـلمی، از حضـرت علی بن ابیطالب علیه السـلام برای ما روایت کرده است.

سخن کوتاه، وقتی اعداد به یک نص متواتر و یا حداقل خبر واحد قابل اعتنائی

منتهی نشود و هیچ آیه ای به طور اطمینان بخشی از سایر آیات قبل و بعدش متمایز نگردد؛ هیچ الزامی نیست که یکی از این روایات اخذ شود، لاجرم هر یک از این روایات روشن و قابل اعتماد بود می گیریم و مابقی را طرد می کنیم و گرنه به هیچ یک عمل نمی کنیم. در اینجا اهل بحث اگر اهل تدبر باشد باید به هریک که در نظرش معتمدتر بود، عمل نماید!

و آنچه از علی علیه السلام در عدد کوفیان نقل شده معارض است با ادله ای که از خود آن جناب و همچنین از سایر ائمه علیهم السلام رسیده است که در هر سوره بسم الله جزء آن سوره، و یکی از آیات آن سوره است. چه به حساب کوفیان تنها بسم الله سوره فاتحه جزء سوره است و مابقی به حساب نیامده است. لازمه روایات نامبرده این است که عدد آیه های قرآن به مقدار بسم الله های سوره بیشتر باشد!

و این همان علتی است که ما را از ایراد بحث های مفصل که درباره عدد آیه های قرآن شده، منصرف ساخته است! چون دیدیم که این بحث ها به نتیجه ای نمی رسد تنها به این اکتفا می کنیم که در عدد آیه های ۴۰ سوره قرآنی اتفاق نظر دارند و در عدد آیه ها و یا رئوس آیه های ۷۴ سوره اختلاف کرده اند. و همچنین در اینکه کلمه " ال راء" مثلاً آیه ای است تام و مستقل اتفاق کرده اند ولی در بقیه حروف مقطعه اختلاف کرده اند!

ردیف نزول سوره های قرآن

اشاره

در کتاب اتقان (از ابن ضریس) نقل شده که او در کتاب فضایل القرآن خود گفته: محمد بن عبدالله بن ابی جعفر رازی به ما خبر داد که عمروبن هارون ما را حدیث کرد که عثمان بن عطاء خراسانی برایمان نقل کرد از پدرش، از ابن عباس، که گفت:- آغاز هر سوره که در مکه نازل شده، در مکه نوشته شد, و بعدها خداوند هر چه می خواست بدان ملحق می کرد:

ردیف نزول سوره های قرآن به شرح زیر است:

۱. سوره های مکی (به تعداد ۸۵ سوره)

ص:۲۹۳

۱- علق ۳۰- قیامه ۵۹- مؤمن

۲- قلم (نون) ۳۱- هُمَزه ۶۰- فصلت

۳- مزمل ۳۲- مرسلات ۶۱- شوری

۴- مدثر ۳۳- ق ۶۲- زخرف

۵- تبت ۳۴- بلد ۶۳- دخان

۶- تکویر ۳۵- طارق ۶۴- جاثیه

۷- اعلی ۳۶- قمر ۶۵- احقاف

۸- لیل ۳۷- ص ۶۶- ذاریات

۹- فجر ۳۸- اعراف ۶۷- غاشیه

۱۰- ضحی ۳۹- جن ۶۸- کهف

۱۱- انشراح ۴۰- یس ۶۹- نحل

۱۲- عصر ۴۱- فرقان ۷۰- نوح

۱۳- عادیات ۴۲- فاطر ۷۱- ابراهیم

۱۴- کوثر ۴۳- مریم ۷۲- انبیاء

۱۵- تکاثر ۴۴- طه ۷۳- مؤمنون

۱۶- ماعون ۴۵- واقعه ۷۴- سجده

۱۷- کافرون ۴۶- شعرا ۷۵- طور

۱۸- فیل ۴۷- نمل ۷۶- ملک

۱۹- فلق ۴۸- قصص ۷۷- حاقّه

۲۰- ناس ۴۹- بنی اسرائیل ۷۸- معارج

۲۱- اخلاص ۵۰- یونس ۷۹- نباء

۲۲- نجم ۵۱- هود ۸۰- نازعات

۲۳- عبس (اعمی) ۵۲- یوسف ۸۱- انفطار

۲۴- قدر ۵۳- حجر ۸۲- انشقاق

۲۵- شمس ۵۴- انعام ۸۳- روم

۲۶- بروج ۵۵- صافات ۸۴- عنکبوت

۲۷- تین ۵۶- لقمان ۸۵- مطففین

۲۸- قریش ۵۷- سباء(این بود سوره هائی که در مکه نازل شده اند.)

۲۹- قارعه ۵۸- زمر

ص:۲۹۴

سوره های زیر را خدای تعالی به ترتیب در مدینه نازل فرموده است.

۲. سوره های مدنی (به تعداد ۲۸ سوره)

۱- بقره ۱۰- رعد ۱۹- منافقون

۲- انفال ۱۱- رحمن ۲۰- مجادله

۳- آل عمران ۱۲- انسان(دهر) ۲۱- حجرات

۴- احزاب ۱۳- طلاق ۲۲- تحریم

۵- ممتحنه ۱۴- بیّنه ۲۳- جمعه

۶- نساء ۱۵- حشر ۲۴- تغابن

۷- زلزال ۱۶- نصر ۲۵- صف

۸- حدید ۱۷- نور ۲۶- فتح

۹- محمد (قتال) ۱۸- حج ۲۷- مائده

۲۸- برائت

در این روایات سوره فاتحه ساقط شده و چه بسا گفته باشند که این سوره دوبار نازل شده است، یکی در مکه و بار دیگر در مدینه!

آنچه از سوره های مدنی همه راویان اتفاق نظر دارند عبارتند از:

۱-بقره ۸- احزاب ۱۵- ممتحنه

۲-آل عمران ۹- محمد ۱۶- منافقون

۳-نساء ۱۰- فتح ۱۷-جمعه

۴-مائده ۱۱- حجرات ۱۸ طلاق

۵-انفال۱۲- حدید۱۹- تحریم

۶-توبه۱۳- مجادله ۲۰- نصر

۷-نور۱۴- حشر

آنچه از سوره های مکی و مدنی مورد اختلاف راویان است، عبارتند از:

۱-رعد۵- تغابن۹- زلزال

۲-رحمن۶- مطففین ۱۰- توحید

۳-جن۷- قدر۱۱- فلق

۴-صف۸- بیّنه۱۲- ناس

البته در فن تفسیر و بحث مربوط به دعوت پیامبر اسلام"ص" و سیر معنوی و سیاسی و مدنی زمان رسول الله"ص" و تحلیل سیره شریفه آن جناب، دانستن اینکه کدام

سوره مکی و کدام سوره مدنی است، و کدام جلوتر نازل شده و کدام متعاقب آن، دخالت بسیاری دارد.

روایات در حل این مجهولات چندان کمک مؤثری نمی کنند, و تنها طریق رسیدن به این غرض, تدبر و دقت در سیاق آیات و استمداد از قرائن و امارات داخلی و خارجی است!

(۱)

هدف مشخص هر سوره قرآن

اینکه جمله " بسم الله الرحمن الرحیم!" این نام شریف، بر سر هر سوره تکرار شده، راجع به آن غرض واحدی است که در خصوص آن سوره تعقیب شده است.

خدای سبحان کلمه " سوره " را در کلام مجیدش چند جا آورده، مانند:

« فَأتوُا بِسوُرَةٍ مِثْلُهُ ...!» (یونس ۳۸)

« فَأتوُا بِعَشرِ سُوَرٍ مِثْلُهُ مُفتَرِیات ! » (هود ۱۳)

« اِذا اُنزِلَت سوُرَةٌ ...! » (توبه ۸۶)

« سوُرَةٌ اَنزَلناها وَ فَرَضناها...! » (نور ۱)

از این آیات می فهمیم که هر یک از سوره ها طائفه ای از کلام خداست، که برای خود، و جداگانه، وحدتی دارند، نوعی از وحدت، که نه در میان ابعاض یک سوره هست، و نه میان سوره ای و سوره دیگر.

از اینجا می فهمیم که اغراض و مقاصدی که از هر سوره به دست می آید، مختلف است، و هر سوره ای غرضی خاص و معنای مخصوصی را ایفاء می کند، غرضی را که تا سوره تمام نشود، آن غرض نیز تمام نمی شود.

(۲)

آیات قرآن و دلالت آنها

" آیات" به معنای علامت های دارای دلالت هستند. آیات کونیه خدا عبارت است از امور تکوینی ای که با وجود خارجی خود دلالت می کند بر اینکه خدای تعالی در خلقت عالم یگانه است، و شریکی در این کار ندارد، و متصف است به صفات کمالیه، و منزه است از هر نقص و حاجت!

۱- مستند:آیه ۱ سوره حمد " بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم ! " المیزان ج ۱ ص۲۸
۲- مستند:آیه ۶ سوره جاثیه " تِلکَ آیاتُ اللهِ نَتلوها عَلَیکَ بِالحَقِّ...! " المیزان ج ۳۵ ص۲۵۹

ایمان به این آیات معنایش ایمان داشتن به دلالت آنها بر هستی خداست، که لازمه داشتن چنین ایمانی، ایمان داشتن به خدا بر طبق دلالت این ادله است، نه خدائی که این ادله بر آن دلالت نکند.

آیات قرآن کریم نیز از این جهت آیات نامیده شده اند که بیانگر آیات تکوینی هستند، آیات تکوینی ای که گفتیم بر هستی و صفات خدا دلالت دارند، و یا از این جهت آیات نامیده شده اند که بیانگر معارف اعتقادی و یا احکام عملی و یا احکام اخلاقی هستند، احکامی که خدا آن را می پسندد و بدان امر می کند و از بندگانش می خواهد که به آنها عمل کنند چون مضامین آن آیات بر احکام دلالت دارد که از ناحیه خدا نازل شده است و ایمان به این آیات, ایمان به دلالت آنها بر خدای تعالی است که قهراً ملازم با ایمان به مدلول آنها نیز هست!

و نیز معجزات را از این رو آیات می خوانند که اگر از قبیل مرده زنده کردن و امثال آن باشد، آیاتی تکوینی است، و همان دلالت آیات تکوینی را دارد، و اگر از قبیل پیشگوئی ها و یا خود قرآن کریم باشد، که برگشت دلالت آنها به دلالت آیات کونیه خواهد بود، چون با هستی خود دلالت می کند بر هستی خدای تعالی و صفات او. وقتی قرآن می فرماید:

-« اینها همه آیات خداست، که بحق بر تو تلاوت می کنیم!

با این حال، بعد از سخن خدا و آیات او،

دیگر به چه سخنی ایمان می آورند؟ »

در اینجا اشاره است به آیات قرآنی که بر پیامبر گرامی اسلام "ص" تلاوت شده است!

(۱)

دلیل آیه آیه بودن قرآن

خداوند متعال در این آیه فلسفه این که قرآن مجید را آیه آیه و سوره سوره و به تدریج نازل فرموده، بیان می کند:

لفظ این آیه، تمامی معارف قرآنی را شامل می شود و این معارف نزد خدا در قالب الفاظ و عبارات بوده اند که جز به تدریج در فهم بشر نمی گنجد و باید به تدریج که خاصیت این عالم است، نازل گردد، تا مردم به آسانی بتوانند آن را تعقل کنند و حفظش نمایند!

۱- مستند:آیه ۱۰۶ سوره اسری " وَ قُرآناً فَرَقناهُ لِتَقرَاَهُ عَلیَ النّاسِ عَلی مَکثٍ وَنَزَّلناهُ تَنزیلاً ! " المیزان ج ۲۶ ص۱۵

نزول آیات قرآنی به تدریج و بند بند و سوره سوره و آیه آیه به خاطر تمامیت یافتن استعداد مردم در تلقی معارف اصلی و اعتقادی، و احکام فرعی و عملی آن است، و به مقتضای مصالحی است که برای بشر در نظر بوده و آن این است که علم قرآن با عمل به آن مقارن باشد و طبع بشر از گرفتن معارف و احکام آن زده نشود و معارفش را یکی پس از دیگری بگیرند تا به سرنوشت تورات دچار نشود که به خاطر اینکه یک باره نازل شد یهود از تلقی آن سر باز زد و تا خدا کوه را بر سرشان معلق نکرد حاضر به قبول آن نشدند!

خدای تعالی کتاب خود را به سوره ها، و سوره هایش را به آیه ها، تفریق نمود، البته بعد از آنکه به لباس واژه های " عربی " ملبسش فرمود و چنین کرد تا فهمش برای مردم آسان باشد و بتوانند تعقل کنند – لَعَلَّکُم تَعقِلوُنَ !

آنگاه آن کتاب را دسته دسته و متنوع به چند نوع نمود و مرتبش کرد و سپس یکی پس از دیگری هر کدام را در موقع حاجت بدان، و پس از پدید آمدن استعدادهای مختلف در مردم، و به کمال رسیدن قابلیت های آنان برای تلقی هر یک از آنها، نازل کرد!

این نزول در مدت بیست و سه سال صورت گرفت تا تعلیم با تربیت و علم با عمل توأم پیش رفته باشد.

(۱)

مفهوم حروف مقطّعه در قرآن

پنج حرف " حم عسق " از حروف مقطعه است که در اوایل چند سوره از سوره های قرآن مجید آمده است. این از مختصات قرآن کریم است, و در هیچ کتاب آسمانی دیگر دیده نمی شود.

مفسرین از قدما و متأخرین در تفسیر آنها اختلاف کرده اند. صاحب مجمع البیان مرحوم طبرسی در تفسیر خود ۱۱ قول در معنای آن نقل کرده است:

۱- این حروف از متشابهات قرآن است که خدای سبحان علم آن را به خود اختصاص داده و فرموده: تأویل متشابهات را جز خدا کسی نمی داند!

۲- هر یک از این حروف مقطعه نام سوره ای است که در آغازش قرار دارد.

۳- این حروف اسمائی هستند برای مجموع قرآن.

۱- مستند:آیه ۱ و ۲ سوره شوری " حم، عسق ! " المیزان ج ۳۵ ص ۱۰

۴- مراد به این حروف این است که بر اسماء خدای تعالی دلالت کنند:

-معنای " الف لام میم " = " انا الله اعلم،"

-معنای " الف لام میم را " = " انا الله اعلم و اری، "

-معنای " الف لام میم صاد " = " انا الله اعلم و افصل، "

- حروف " کاف ها یا عین صاد " به ترتیب از " کافی، هادی، حکیم، علیم، و صادق " اخذ شده است. این مطلب از ابن عباس هم روایت شده است.

(حروفی که از اسماءِ خدا گرفته شده, طرز گرفته شدنش مختلف است - بعض حروف از اول نام خدا گرفته شده, مانند: کاف از کافی؛ و بعضی از وسط مانند "یاء" از حکیم، و برخی از آخر مانند " میم" از علیم!)

۵-این حروف اسمائی است از خدا، اما مقطع و بریده که اگر از مردم کسی بتواند آنها را آنطور که باید ترکیب کند به اسم اعظم خدا, دست یافته است، همان طور که می بینید از نام سه سوره « الم" و " حم" و " ن" اگر ترکیب شود "الرحمن" درست می شود؛ و همچنین سایر حروف، ولی چیزی که هست ما انسانها قادر به ترکیب آن نیستیم! این معنا از سعید بن جبیر هم روایت شده است.

۶- این حروف سوگند هائی است که خدای تعالی خورده است و مثل این است که خداوند تعالی به این حروف سوگند می خورد بر این که قرآن کلام اوست و اصولاً حروف الفباء دارای شرافتی هستند، چون با همین حروف است که کتب آسمانی و اسمای الهی و صفات علیای او، و ریشه لغت های امت های مختلف درست می شود!

۷- این حروف اشاراتی است به نعمت های خدای تعالی و بلاهای او، و مدت زندگی اقوام و عمر و اجلشان.

۸-مراد به این حروف، این است که اشاره کند به اینکه امت اسلام تا آخر دهر باقی می ماند و منقرض نمی شود. حساب جمل هم که نوعی محاسبه است، بر این معنا دلالت دارد.

۹- مراد به این حروف، همان حروف الفباست، چیزی که هست با ذکر نام بعضی از آنها از ذکر بقیه بی نیاز بوده و در حقیقت خواسته است بفرماید: این قرآن از الفباء ترکیب شده است.

۱۰-این حروف به منظور ساکت کردن کفار در ابتدای سوره ها قرار گرفته است، چون مشرکین به یکدیگر سفارش می کردند که مبادا به قرآن گوش دهند و هر

جا کسی قرآن می خواند، سر و صدا بلند کنند تا صوت قرآن در بین صوت های نامربوط گم شود. گاهی می شد که در هنگام شنیدن صوت قرآن سوت می زدند و بسا می شد کف می زدند و گاهی صداهای دسته جمعی در می آوردند تا رسول خدا"ص" را در خواندن آن دچار اشتباه سازند لذا خدای تعالی در آغاز بعضی از سوره های قرآن این حروف را نازل کرد تا آن رجاله ها را ساکت کند، چون وقتی این حروف را می شنیدند به نظرشان عجیب و غریب می آمد و به آن گوش فرا می دادند و درباره اش فکر می کردند و همین اشتغالشان به آن حروف از جار و جنجال بازشان می داشت و در نتیجه صدای قرآن به گوششان می رسید!

۱۱- این حروف از قبیل شمردن الفباست و می خواهد بفهماند: این قرآنی که تمامی شما مردم عرب را از آوردن مثلش عاجز کرده، از جنس همین حروفی است که روزمره با آن محاوره و گفتگو می کنید و در خطبه ها و کلمات خود به کار می بندید، باید از اینکه نمی توانید مثل آن را بیاورید، بفهمید که این کلام از ناحیه خدای تعالی است، و اگر در چند جا و چند سوره این حروف تکرار شده، برای این بوده که همه جا محکمیِ برهان را به رخ کفار بکشد! (این تفسیر از قطرب روایت شده و ابومسلم اصفهانی هم همین وجه را اختیار کرده و بعضی از مفسرین قرون اخیر نیز بدان تمایل کرده اند.)

این بود آن ۱۱ وجهی که مرحوم طبرسی از مفسرین نقل کرده است و در بین وجوهی که از ایشان نقل شده می توان وجه دیگری قرار داد. مثلاً از ابن عباس نقل شده که در خصوص " الف لام میم" گفته است که "الف" اشاره است به نام الله، لام به جبرئیل، میم به محمد"ص".

و نیز از بعض دیگر نقل شده که گفته اند: حروف مقطعه در اوایل هر سوره که با آن آغاز شده، اشاره است به آن غرضی که در سوره بیان شده، مثل اینکه می گویند: حرف "نون" در سوره " ن" اشاره است به اینکه در این سوره بیشتر راجع به نصرت موعود به رسول الله"ص" صحبت شده، و حرف " قاف" در سوره " ق" اشاره است به اینکه در سوره بیشتر درباره قرآن و یا قهر الهی سخن رفته است و بعضی دیگر هم گفته اند: این حروف صرفاً برای هشدار دادن است.

اما حق مطلب این است که هیچ یک از این وجوه چنگی به دل نمی زند و آدمی را قانع نمی سازد !

رد نظرات مفسرین درباره حروف مقطعه

۱- در قول اول که حروف مقطعه را از متشابهات می دانـد، نه حروف مقطعه قرآن از متشابهات می توانـد باشد و نه معانی آن از باب تأویل، زیرا محکم بودن و متشابه بودن از صفات آیاتی است که الفاظش بر معنایش دلالت دارد. (چیزی که هست، از آنجائی که معانی آن الفاظ با عقاید مسلمه سازش ندارد، می گوئیم این آیه متشابه است!)

و همچنین تأویـل از قبیل معنا کردن لفظ نیست، بلکه تأویل ها عبارتنـد از حقایق واقعی که مضامین بیانات قرآنی از آن حقایق سرچشمه گرفته است، چه محکماتش و چه متشابهاتش!

۲- امـا ده قول بعـدی که اصـلاً نمی توان تفسیرش نامیـد بلکه تصورهـائی است که از حـد احتمـال تجاوز ننموده است و هیچ دلیلی که بر یکی از آنها دلالت کند دردست نیست!

۳- در بعضـی از روایات که به رسول خـدا"ص" و ائمه اهل بیت علیهم السـلام نسـبت داده شده، پاره ای مؤید است برای قول چهـارم و هفتم و هشـتم و دهم، اما نکته ای که در اینجا نبایـد از آن غافل مانـد این است که این حروف در چنـد سوره تکرار شـده است، یعنی در ۲۹ سوره حروف مقطعه آمـده است، که بعضـی بـا یک حرف افتتاح شـده،ماننـد: "ص" و "ق" و "ن" و برخی دیگر بـا دو حرف, چون " طه، طس، یس و حم " و بعضـی دیگر با سه حرف، چون: " الم، الر، طسم" و بعضـی دیگر با چهار حرف، مانند: "المص، المر" و برخی با پنج حرف چون سوره " کهیعص و حم عسق."

از سوی دیگر این حروف هم با یکـدیگر تفاوتی دارنـد و آن این است که بعضـی از آنها تنها در یک جا آمـده، مانند: "ن" و بعضی دیگر در آغاز چند سوره آمده است، مانند "الم، المر، طس میم و حم. "

حروف مقطعه، بعنوان رابط مطالب سوره ها

با در نظر گرفتن اینکه بعضی از حروف مقطعه تنها در آغاز یک سوره آمده و بعضی از آنها در شروع چندین سوره آمده اند، اگر کمی در این سوره هائی که سرآغازش یکی است،ماننـد سوره های " الم، المر، طس و حم" دقت شود، مشاهده می شود که سوره هـائی که حرف مقطعه اول آن یکی است، از نظر مضـمون نیز شـباهت به هم دارنـد و سیاقشان یک سیاق است، به طوری که شباهت

بین آنها در سایر سوره ها دیده نمی شود!

مؤید این معنا، شباهتی است که در آیات اول بیشتر این سوره ها مشاهده می شود. مثلاً در سوره های " حم" آیه اول آن یا عبارت « تِلکَ آیاتِ الکِتاب!" است، یا عبارتی دیگر که این معنا را می رساند و نظیر آن آیه های اول سوره هائی است که با " المر" افتتاح شده است که فرموده: " تِلکَ آیاتِ الکِتاب،" و یا عبارتی در همین معنا، و نیز نظیر این در " طس" ها دیده شده، و یا سوره هائی که با " الم" آغاز شده، که در بیشتر آنها نبودن « ریب » در این کتاب آمده است و یا عبارتی که همین معنا را می رساند.

با در نظر گرفتن این شباهت ها ممکن است آدمی حدس بزند که بین این حروف و مضامین سوره ای که با این حروف آغاز شده، ارتباط خاصی باشد!

مؤید این حدس آن است که می بینیم سوره اعراف که با " المص" آغاز شده مطالبی را که در سوره های " الم" و سوره "ص" هست، در خود جمع کرده است. و نیز می بینیم سوره رعد که با حروف " المر" افتتاح شده، مطالب هر دو قسم سوره های "الم" و " الر" را دارد.

حروف مقطعه، بعنوان کد یا رمز بین خدا و رسولش

از اینجا استفاده می شود که این حروف رموزی هستند بین خدای تعالی و پیامبرش"ص"، رموزی که از ما پنهان شده است، و فهم عادی ما راهی به درک آنها ندارد، مگر به همین مقدار که حدس بزنیم بین این حروف و مضامینی که در سوره های هر یک آمده، ارتباط خاصی وجود دارد!

و ای بسا اگر اهل تحقیق در مشترکات این حروف دقت کنند، و مضامین سوره هائی که بعضی از این حروف در ابتدائش آمده، با یکدیگر مقایسه کنند، رموز بیشتری برایشان کشف شود!

و ای بسا معنی آن روایتی هم که اهل سنت از علی علیه السلام نقل کرده اند همین باشد، و آن روایت به طوری که در مجمع البیان آمده، این است که آن جناب فرمود: « برای هر کتابی نقاط برجسته و چکیده ای هست و چکیده قرآن حروف الفباست!
»

(۱)

رمز سوگندهای قرآن

یکی از لطایف فن بیان در آیات قرآنی که برای بیان اهمیت امری به کار می رود، سوگندها و اخبار موضوع سوگندها و حجت های متضمن آنهاست.

مثلاً در آیات ششگانه زیر:

- « وَالمُرسَلاتِ عُرفاًفَالعاصِفاتِ عَصفاً

وَالنّاشِراتِ نَشراًفَالفارِقاتِ فَرقاً

فَالمُلقِیاتِ ذِ کراً عُذراً اَو نُذراً

اِنَّما توُعَدونَ لَواقِعٌ ! »

سوگندی که خدای تعالی خورده، سوگند تدبیر اوست تا هم وقوع جزاءِ موعود را تأکید کند و هم حجتی باشد بر وقوع آن جزاء، گویا که فرموده:

- من به این حجت سوگند می خورم که مدلول آن واقع خواهد شد!

-به چه دلیل جزاءِ موعود واقع شدنی است؟

-به این دلیل که تدبیر ربوبی که سوگندها بدان اشاره دارند، یعنی ارسال مرسلات، عاصفات، نشر صحف، جداسازی حق از باطل، القاءِ مرسلات ذکر بر پیامبر، همه تدبیری است که جز با وجود تکلیف الهی تصور صحیح ندارد و تکلیف هم جز با حتمی بودن روز جزاء، روزی که مکلفین عاصی و مطیع به جزاء خود برسند، تمام نمی شود!

اگر در آیاتی که خدای تعالی در آنها سوگند یاد فرموده، دقت کنیم، خواهیم دید که خود آن سوگندها حجت و برهانی است که بر حقانیت جواب قسم دلالت می کند، نظیر سوگندی که در مورد رزق یاد فرموده است:

-« فَوَ رَبِّ السَّماءِ وَ الاَرضِ اِنَّهُ لَحَقٌّ ...! » (ذاریات ۲۳)

که در عین اینکه سوگند خورده بر حقیقت رزق، دلیل آن را هم بیان کرده است و آن این است که خدای تعالی رب و مدبر آسمانها و زمین است و مبدء رزق مرزوقین هم همان تدبیر الهی است!

سوگندی که در مورد مستی کفار یاد فرموده:

- « لَعُمرِکَ ! اِنَّهُم لَفی سَکرَتُهُم یَعمَهوُنَ ! » (حجر ۷۲)

در عین سوگند بر گمراهی و کوری آنان، دلیل آن را هم بیان کرده است و آن

۱- مستند: بحث تحلیلی و قرآنی المیزان ج ۳۹ ص۳۹۵

جان پیامبر"ص" است که جانی است طاهر و به عصمت خدائی مصون از هر نقص! و معلوم است که مخالف چنین پیامبری معصوم، در مستی و سرگردانی به سر می برد!

سوگندی که در رستگاری نفوس تزکیه شده و خسران نفوس آلوده خورده:

- « وَالشَّمسِ وَ ضُّحیهاًوَالقَمَرِ اِذا تَلیهاً !

...وَ نَفسٍ وَ ما سَوّا هاًفَاَلهَمَها فُجوُرَها وَ تَقواهاً !

قَد اَفلَحَ مَن زَکّا هاًوَ قَد خابَ مَن دَ سّیهاً ! » (شمس ۱۰)

در این آیات در عین اینکه سوگند خورده دلیلش را هم آورده و می فرماید:

-نظامی که در خورشید و ماه و شب و روز جریان دارد و منتهی شده به پیدایش نفسی که فجور و تقوایش به او الهام شده است، خود دلیل است بر رستگاری کسی که نفس خود را تزکیه کند، و همچنین دلیل است بر خسران کسی که نفس خود را آلوده است!

این چند آیه را به عنوان نمونه آوردیم، و سایر سوگندها هم که در کلام خدای تعالی آمده است همین حال را دارد، هرچند که همه آنها به روشنی این چند سوگند نیست و نیازمند دقت بیشتری است، نظیر این سوگند که می فرماید:

-« وَالتّینِ وَالزَّیتوُنَ وَ طوُرِ سینینَ ... !»

که خواننده باید در آن تدبر کند!

(۱)

بیان مثل و استفاده از آن در قرآن

در قرآن کریم هر مثلی که تمامی اش با ممثل تطبیق می شده همه آن ذکر شده، که باید هم می شد، برای اینکه همه جزئیاتش مثل است! و هر مثلی که بعضی از قسمت هایش ماده تمثیل بوده، به نقل همان اکتفا شده و آن مقدار از قصه در جای تمام قصه به کار رفته است، چون غرض از همان مقدارش حاصل می شده است.

علاوه بر اینکه خواننده در اثر دیدن اینکه گوشه ای از یک قصه ذکر شده، و گوشه های دیگرش افتاده و همین قسمت که ذکر شده وافی به غرض هست و خلاصه می بیند که قصه به وجهی همان قصه است و به وجهی غیر آن است، نشاطی پیدا می کند و دچار آن خستگی که معمولاً خواننده یک مقاله یکنواخت می شود نمی گردد!

بیشتر آیاتی که در قرآن مثلی را ذکر می کنند صنعت خاصی را در آن به کار

۱- مستند:آیه ۲۶۱ سوره بقره " مَثَلُ الَّذینَ یُنفِقوُنَ اَموالَهُم فی سَبیلِ اللهِ کَمَثَلِ حَبَّهٍ...! " المیزان ج ۴ ص۳۲۸

می برند. در آیه زیر می فرماید:

-« مثل کسانی که کافر شدند، مثل کسی است که با چارپایان به صدای بلند و یا کوتاه نهیب بزند، که آن چارپا تنها دوری و نزدیکی صدا را می فهمد، اما معنای کلمات را نمی فهمد! »

در اینجا با اینکه مثل نامبرده مثل کفار نیست، مثل کسی است که کفار را دعوت می کند.

در آیات دیگر می فرماید:

« مثل زندگی دنیا مثل آبی است که ما از آسمانش نازل کرده باشیم! »

و « مثل نور او چون مشکات است! »

و « مثل او مثل سنگی است صاف...!»

با اینکه در آیه اولی زندگی دنیا به گیاهانی که به وسیله باران می رویند مثل زده شده است؛ با اینکه نور خدا، در آیه دومی، به نور مشکات مثل زده شده، نه خود مشکات؛ و با اینکه در آیه سومی، بطلان صدقه به وسیله ریا به غباری مثل زده شده که روی سنگی صاف نشسته باشد، نه خود سنگ؛ این مثل ها که در آیات زده شده، از یک جهت مشترکند و آن این است که در همه آنها به ماده تمثیل که قوام مثل به آن است، اکتفا شده و به منظور اختصار بقیه اجزاء کلام را انداخته است.

توضیح اینکه, مثل در حقیقت یک قصه واقعی فرضی است که گوینده از جهاتی آن را شبیه به قصه مورد نظر خود می داند و لذا در کلام خود ذکرش می کند تا ذهن شنونده از تصور آن، قصه مورد نظر را کامل تر و بهتر تصور کند.

در مثل های فرضی و خیالی مانند این که وقتی می خواهیم به مخاطب خود بفهمانیم انفاق عبارت است از دادن یکی و گرفتن چند برابر آن، می گوئیم:

-مثل آنچه که در راه خدا انفاق می کنید مثل کاشتن دانه ای است که وقتی سبز شود هفت سنبل و در هر سنبل صد دانه می آورد!

که این مثل یک مثل فرضی و خیالی است.

در این مثل چون ماده تمثیل تنها دانه ای است که هفتصد دانه بهره می دهد، کاشتن آن، و روئیدن هفت سنبل از آن، دخالتی در تمثیل ندارد، به خاطر تتمیم قصه

آمده است.

(۱)

سوره استثنائی فاتحه الکتاب

این سوره کلام خـدای سـبحان است، اما به نیابت از طرف بنده اش! زبان حال بنده اش است در مقام عبادت و اظهار عبودیت، که چگونه خدایش را ثناء می گوید، و چگونه اظهار بندگی می کند!

بنابراین این سوره اصلاً برای عبادت درست شده است و در قرآن کریم هیچ سوره ای نظیر آن دیده نمی شود.

چند نکته درباره آن مورد نظر است:

۱- سوره حمـد از اول تا به آخرش کلام خداست اما در مقام نیابت از بنده اش و اینکه بنده اش وقتی روی دل متوجه به سوی او می سازد و خود را در مقام عبودیت قرار می دهد، چه می گوید!

۲-این سوره به دو قسمت تقسیم شده است: نصفی از آن برای خدا و نصف دیگری برای بنده خدا !

۳-این سوره مشتمل بر تمامی معارف قرآنی است و با همه کوتاهی اش به تمامی معارف قرآنی اشعار دارد:

-چـون قرآن کریم، بـا آن وسـعت عجیبی که در معـارف اصـولی اش و نیز در فروعـات متفرع برآن اصول دارد، از اخلاقش گرفته تا احکام، و احکامش، از عبادات گرفته تا سیاست و مسائل اجتماعی، وعده ها و وعید ها، داستانها و عبرتهایش، همه و همه بیاناتش به چنـد اصل بر می گردد: اول توحید، دوم نبوت، سوم معاد و فروعات آن، چهارم هدایت بندگان به سوی آنچه مـایه صـلاح دنیا و آخرتشان است؛ و این سوره با همه اختصار و کوتاهی اش، مشـتمل بر این چنـد اصل است، و با کوتاهترین لفظ و روشن ترین بیان، به آنها اشاره نموده است!

برای پی بردن به عظمت این سوره که در نماز مسـلمین خوانـده می شود، باید با آنچه که در نماز سایر ادیان خوانده می شود، مقایسه کرد !

۱- مستند:آیات سوره حمد المیزان ج ۱ص ۷۵

(۱)

بسم الله الرحمن الرحیم !

« بسم الله الرحمن الرحیم! جزو سوره فاتحهالکتاب است. رسول خدا"ص" همواره آن را می خواند و آیه اول سوره به حسابش می آورد، و فاتحهالکتاب را " سبع مثانی" می نامید. » (از علی علیه السلام به نقل کتاب عیون)

« چون سوره حمـد را می خوانیـد " بسم الله الرحمن الرحیم!" را هم یکی از آیاتش بدانید و آن را بخوانید، چون سوره حمد " ام القرآن" و " سبع مثانی" است و "بسم الله الرحمن الرحیم!" یکی از آیات این سوره است. »

(از رسول الله"ص" به نقل ابی هریره وسیله دارقطنی)

« این مردم را چه می شود؟ خدا آنان را بکشد!

به بزرگترین آیه از آیات خدا پرداخته،

و پنداشتند که گفتن آن آیه بدعت است!!؟ »

(از امام صادق علیه السلام در خصال)

« محترم ترین آیه را از کتاب خدا دزدیدند،

و آن آیه " بسم الله الرحمن الرحیم!" است،

که بر بنده خدا لازم است در آغاز هر کار آن را بگوید،

چه بزرگ و چه کوچک، تا مبارک شود! » (از امام باقر علیه السلام)

روایات از ائمه اهل بیت علیهم السلام در این معنا بسیار زیاد است که همگی دلالت دارند بر اینکه " بسم الله الرحمن الرحیم!" جزو هر سوره از سوره های قرآن است مگر سوره برائت – که بسم الله ندارد!

در روایات اهل سنت و جماعت نیز در این زمینه روایاتی وارد شده است:

« ... در همین لحظه پیش سوره ای بر من نازل شد!

آنگاه شروع کردند به خواندن " بسم الله الرحمن الرحیم"...! »

(نقل از قول رسول الله "ص" بوسیله انس در صحیح مسلم)

« رسول خدا"ص" غالباً اول و آخر سوره را نمی فهمید کجاست تا آنکه آیه "بسم الله الرحمن الرحیم!" نازل می شد (و بین دو سوره قرار می گرفت.) »

(از ابن عباس به نقل ابی داود)

هدف نزول قرآن و امتیازات قرآن

اشاره

۱- مستند:آیه ۱ سوره حمد " بِسم اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ ! " المیزان ج ۱ ص ۴۰

مستند:آیه ۸۷ و۸۸ سوره ص " ... اِن هُوَ اِلاّ ذِکرٌ لِلعالَمینَ ...! " المیزان ج ۳۴ ص۴۴

قرآن، یک ذکر جهانی

قرآن ذکری است جهانی و برای همه جهانیان، در جماعت های مختلف، نژادها و امت های گونه گون، و خلاصه ذکری است که اختصاص به قومی خاص ندارد تا کسی در برابر تلاوتش از آن قوم مزدی طلب کند و یا در برابر تعلیمش پاداشی بخواهد، بلکه این ذکر مال همه عالم است و عموم جهانیان در آن حق دارند!

-« وَ لَتَعلَمُنَّ نَبَاَهُ بَعدَ حینٍ ! »

-به زودی پس از گذشت زمان، خبر پیشگوئی های قرآن، از وعد و وعیدش، غلبه اش بر همه ادیان و امثال آن، به گوشتان می رسد!

(۱)

ذکری جاودان

قرآن کریم ذکری است زنده و جاودانی و محفوظ از زوال و فراموشی، و مصون از زیادتی که ذکر بودنش باطل شود و از نقصی که باز این اثرش را از دست دهد، و از جا به جا شدن آیاتش، به طوری که دیگر ذکر و مبین حقایق معارفش نباشد؛ از همه این ها محفوظ است!

در آیات فوق خدای تعالی می فرماید:

-این ذکر را تو از ناحیه خودت نیاورده ای،

۱- مستند:آیه ۹ سوره حجر " اِنّا نَحنُ نَزَّلنَا الذِّکرَ وَ اِ نّا لَهُ لَحافِظوُنَ ! " المیزان ج ۲۳ ص۱۴۹

تا مردم علیه تو قیام کنند و بخواهند آن را به زور و قلدری خود باطل سازند،

و تو در نگهداری آن به زحمت بیفتی, و سر انجام هم نتوانی!

و همچنین از ناحیه ملائکه نازل نشده،

تا در نگهداری آن محتاج آنان باشی، تا بیایند و آن را تصدیق کنند!

بلکه، ما آن را نازل کرده ایم، و تدریجاً نازل کرده ایم،

و خود نگهدار آن هستیم!

و به عنایت کامل خود آن را با صفت ذکر بودنش، حفظ می کنیم!

این آیه شریفه دلالت بر مصونیت قرآن از تحریف نیز می کند، چه تحریف به معنای دستبرد در آن به زیاد کردن و چه به کم کردن و چه به جا به جا نمودن؛ چون ذکر خداست و همان طور که خود خدای تعالی الی الابد هست، ذکرش نیز هست!

البته عبارت " ذکر" در آیه نشان می دهد تنها وعده حفظ این ذکر را که قرآن است، می دهد و شامل ذکر های دیگر مانند تورات و انجیل نیست، زیرا قرآن صراحت دارد که تورات و انجیل دستخوش تحریف شده اند.

(۱)

ذکر نازل شده از خدا

قرآن کریم، وحی نبوت و کتابهای نازل شده بر انبیاء را ذکر خوانده است، و در آیه فوق هم خود قرآن کریم را " ذکر" خوانده است. پس قرآن کریم ذکر است، همچنانکه کتاب نوح و صحف ابراهیم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی علیهم السلام، که همه کتابهای آسمانی بودند، نیز ذکر هستند!

اهل این کتاب ها، بعضی آنها که این کتاب ها بر آنها نازل شده، و گروندگان به این کتاب ها، اهل ذکرند.

شکی نیست که تنزیل کتاب بر مردم و انزال ذکر بر رسول خدا"ص" به یک معنی است و آن عبارت است از فروفرستادن آن بر مردم، برای این که مردم آن را اخذ نموده و عمل کنند.

مقصود از فرو فرستادن کتاب برای دو چیز بود:

۱-این که برای مردم بیان کند آن چه را که تدریجاً برایشان نازل می شود. چون معارف الهی بدون واسطه به مردم نمی رسد،

ناگزیر باید کسی از میان ایشان به

۱– مستند:آیه ۴۴ سوره نحل " ... بِالبَیِّناتِ وَ الزُّبُرِ وَ اَنزَلنا اِلَیکَ الذِّکرِ ...! " المیزان ج ۲۴ ص۱۲۲

این منظور منصوب گردد. این همان غرض رسالت است، که عبارت است از تحمل وحی، سپس مأموریت برای ابلاغ و تعلیم و بیان آن.

۲- این که مردم درباره پیامبرشان تفکر کنند و بینا شوند و بفهمند که آنچه او آورده حق است و از ناحیه خدای تعالی است!

دلیل این امر آن است که اوضاع محیط و حوادث و احوالی که بر رسول خدا"ص" از اول زندگی اش احاطه کرده بود، از دوران یتیمی و دوران سکوت، و خمودی و حرمان مردم از تعلیماتش، و دوران نداشتن مربی صالح، فقر، ماندن به ناچاری در میان قومی جاهل و پست، و تهی دستی از مزایای تمدن و فضایل انسانیت، همه اینها اسبابی بودند که به طور قاطع نمی گذاشتند رسول خدا"ص" از چشمه زلال کمال قطره ای بنوشد، و از رشته سعادت سر نخی به دست آورد، لکن خدای سبحان به سویش ذکر فرستاد تا به آن بر جن و انس تحدی کند:

کتابی فرستاد که مافوق تمامی کتب آسمانی،

و بیان همه چیز،

و هدایت و رحمت و برهان و نور مبین است!

(۱)

قرآن، تبیان کل شیء

قرآن مجید در این آیه خود را با صفات برجسته اش توصیف می کند. یک صفت عمومی آن این است که تبیان (بیان) برای هر چیزی است.

چون قرآن کریم کتاب هدایت برای عموم مردم است و جز این کاری و شأنی ندارد لذا ظاهراً مراد به " کل شیء ، " همه آن چیزهائی است که برگشتش به " هدایت" باشد، از معارف حقیقی مربوط به مبدأ، معاد، اخلاق فاضله، شرایع الهیه، قصص و مواعظی که مردم در اهتداء و راه یافتن خود بدان محتاجند، و قرآن تبیان (بیان) همه این هاست (نه اینکه بیان برای همه علوم هم باشد!)

صفت خصوص قرآن که مربوط به مسلمین است (که حاضر شده اند در برابر حق تسلیم شوند:) هدایتی است که مسلمین به وسیله آن به سوی صراط مستقیم راه می یابند، رحمتی است از ناحیه خدای سبحان به سوی ایشان که به وسیله عمل به

۱- مستند:آیه ۸۹ سوره نحل " وَ نَزَّ لنا عَلَیکَ الکِتابَ تِبیاناً لِکُلِّ شَیءٍ وَ هُدیً وَ رَحمَهً وَ بُشری لِلمُسلِمینَ! " المیزان ج۲۴ص ۲۴۰

آن به خیر دنیا و آخرت می رسند، و به ثواب خدا و رضوان او نائل می گردند، و بشارتی است مر ایشان را که به ایشان مغفرت و رضوان و بهشت های خدا را که در آن نعیم مقیم است، نوید می دهد!

این مطلبی است که مفسرین از لحاظ دلالت لفظی در این آیه گفته اند لکن در روایات آمده که قرآن تبیان هر چیزی است، و علم (ماکانَ و مایکونَ و ما هو کانَ،) یعنی آنچه بوده و هست و تا روز قیامت خواهد بود همه در قرآن هست!

اگر این روایات صحیح باشد لازمه اش این می شود که مراد به تبیان به طریق دلالت لفظی باشد و هیچ استبعادی هم ندارد که در قرآن کریم اشاراتی و اموری باشد که آن اشارات از اسرار و نهفته هائی کشف کند که فهم عادی و متعارف نتواند آن را درک کند!

در تفسیر عیاشی از عبدالله بن ولید روایت شده که گفت:

امام صادق علیه السلام فرمود:

-خدای تعالی درباره موسی فرموده « وَ کَتَبنا لَهُ فی الاَلواحِ مِن کُلِّ شَیءٍ !» و ما فهمیدیم که برای موسی همه چیز را ننوشته (بلکه از همه چیز مقداری نوشته است.)

-خدای تعالی درباره عیسی فرموده: « لِاُبَیِّنَ لَکُم بَعضَ الَّذی تَختَلِفوُنَ فِیهِ! »

-خدای تعالی درباره محمد"ص " فرموده:

« وَ جِئنا بِکَ شَهیداً عَلی هؤلاءِ ، و نَزَّلنا عَلَیکَ الکِتابَ تِبیاناً لِکُلِ شَیءٍ ...!

-و تو را بر اینان گواه آریم، و این کتاب که بر تو نازل کرده ایم توضیح همه چیز، و هدایت و رحمت و بشارت مسلمانان است! »

(۱)

احسن الحدیث!

اشاره

این آیه بیان قرآن و تعریف آن است و اجمالی است از بیان هدایت الهی که در آیه پیشین بود و اجزای آن به شرح زیر است:

۱-احسن حدیث

منظور از احسن الحدیث قرآن کریم است، قرآن بهترین سخن است، به خاطر اینکه مشتمل است بر حق محض، حقی که باطل بدان رخنه نمی کند، نه در عصر

۱- مستند:آیه ۲۳ سوره زمر " اَللهُ نَزَّلَ اَحسَنَ الحَدیثِ کِتاباً مُتَشابِهاً مَثانیَ ...! "المیزان ج ۳۴ ص۸۷

نزولش، نه بعد از آن، و نیز به خاطر اینکه کلام مجید خداست!

۲- کتاب متشابه

یعنی کتابی است که هر قسمتش شبیه سایر قسمت هاست و این تشابه غیر "تشابهی" است که در مقابل "محکم" استعمال شده است، چون تشابه دومی صفت بعضی از آیات قرآن مجید است که فرموده: بعضی از آیات قرآن "محکم" است و بعضی دیگر "متشابه" ولی در اینجا همه آیات را متشابه خوانده است، پس این تشابه غیر آن تشابه است، آن تشابه به معنای واضح نبودن معنای آیه است و این تشابه به معنای آن است که سراسر قرآن آیاتش از این جهت که اختلافی با هم ندارند و هیچ آیه ای با آیه دیگر ضدیت ندارد، مشابه هم هستند.

۳- مثانی

این کلمه جمع کلمه "مثنیه" است که به معنای معطوف است، و قرآن را مثانی خوانده چون برخی آیاتش انعطاف به بعض دیگر دارد، و هریک دیگری را شرح و بیان می کند بدون اینکه اختلافی در آنها یافت شود، اختلافی که یکدیگر را نفی و دفع کنند!

تأثیر روحانی صوت قرآن درانسان

قرآن مجید در ادامه می فرماید:

-« آنهائی که خشیت از پروردگارشان دارند،

از شنیدن قرآن پوست بدنشان جمع می شود،

و در عین حال پوست و دل آنها متمایل به سوی یاد خدا می گردد،

این هدایت خداست! که هر که را بخواهد با آن هدایت می کند!

و کسی را که خدا گمراه کند, دیگر راهنمائی نخواهد داشت! »

اول این آیات, قرآن را وصف می کند و می گوید:

-تَقشَعِرِ مِنهُ جُلوُدُ الَّذینَ یَخشوُنَ رَبُهُم !

که کلمه "تقشعر" به معنای جمع شدن پوست بدن است به شدت، و از ترسی که در اثر شنیدن خبر دهشت آور، و یا از دیدن

صحنه ای مهیب، به آدم دست می دهـد، و این جمع شـدن پوست بـدن انسانها در اثر شـنیدن قرآن، تنها به خاطر این است که خود

را در برابر عظمت پروردگارشان مشاهده می کنند.

پس در چنین وضعی وقتی کلام خدای خود را می شنوند متوجه ساحت عظمت و کبریائی او گشته و خشیت بر دلهایشان احاطه می یابد و پوست بدنهایشان شروع به جمع شدن می کند.

-ثُمَّ تَلینَ جُلوُدُهُم و قُلوُبُهُم اِلی ذِکرِالله !

« تلین» به معنای سکون و آرامش است. می فرماید:

-بعد از جمع شدن پوست ها از خشیت خدا،

بار دیگر پوست بدنهایشان نرم می شود،

و دلهایشان آرامش می یابد،

چون به یاد خدا می افتند،

و با همان یاد خدا آرامش می یابند!

در جمله قبلی که جمع شدن پوست ها را بیان می کرد، سخنی از قلوب به میان نمی آورد، برای اینکه مراد به قلوب، جانها و نفوس است، که عکس العمل جانها در برابر قرآن همانا خشیت و ترس است!

این حالت جمع شدن پوست از شنیدن قرآن، که به ایشان دست می دهد، و آن حالت سکونت پوستها و قلبها در مقابل یاد خدا، خود هدایت خداست. (این تعریف دیگری است برای هدایت از طریق لازمه آن !)

خداوند تعالی با هدایت خود هرکه از بندگانش را بخواهد هدایت می کند، و آن بندگان کسانی هستند که استعدادشان برای اهتداء باطل نگشته است، و سرگرم کارهائی چون فسق و ظلم، که مانع هدایتند، نیستند.

رسول الله "ص " فرمود:

-« هرگاه پوست بنده خدا از ترس خدا جمع شد،

آن وقت است که گناهش می ریزد،

آن طور که درخت خشک برگهای خود را می ریزد! »

(از ابن عباس منقول در مجمع البیان)

آیات بعدی مثالهائی را که در قرآن آمده، متذکر شده، و می فرماید:

-« برای مردم در این قرآن از هر مثلی آوردیم،

باشد که متذکر گردند!

قرآن عربی.بدون انحراف!

شاید که تقوی پیشه کنند!

منظور از هر مثل این است که از هر نوع مثل چیزی آوردیم تا شاید متنبه گشته و عبرت گیرند و با تذکر مضامین آن مثل ها پند پذیرند!

قرآن، شفا و رحمت برای مؤمنین

در این آیات بیان می فرماید که قرآن " شفاء " و"رحمت " است. به عبارت دیگر اصلاح کننده کسی است که خود نفسی اصلاح طلب داشته باشد، و گرنه همین قرآن برای ستمکاران خسارت و زیان است!

خداوند متعال در این آیات، قرآن را معجزه نبوت و آیت معرفی می کند، و مشرکین را ملامت می کند که با وجود اینکه این قرآن معجزه نبوت است، باز معجزه های دیگر از رسول الله"ص" می خواهند؟!

اگر قرآن را " شفاء " نامیده، با در نظر گرفتن اینکه, شفاء باید حتماً مسبوق به مرضی باشد، خود افاده می کند که دلهای بشر احوال و کیفیاتی دارد که اگر قرآن را با آن احوال مقایسه کنیم، خواهیم دید که همان نسبتی را دارد که یک داروی شفابخش با مرض دارد.

این معنا را از اینکه دین حق را فطری دانسته نیز استفاده می توان کرد.

همچنانکه برای مرض های جسمانی دوائی هست، برای مرض های روحی نیز دوائی هست!

خداوند متعال در میان مؤمنین گروهی را چنین معرفی می کند که در دلهایشان مرض دارند، و این مرض غیر از کفر و نفاق صریح است. در شناسائی آنان قرآن می فرماید:

-« اگر باز نایستند منافقان، و کسانی که در دلهایشان بیماری است،

و دروغ پردازان مدینه .... » (احزاب ۶۰)

در این آیه منافقان را از کسانی که در دلهایشان مرض است، جدا می کند، و در آیه زیر نیز کافران را از آنها جدا می کند، و نشان می دهد که این گروه خود یک جمع مشخصی هستند:

-« آنها که در دلهایشان مرض هست، و کافران،

گویند که خداوند از این مثل چه می خواهد؟ » (مدثر ۳۱)

این که قرآن مجید آن را مرض خوانده قطعاً چیزی است که ثبات قلب و استقامت نفس را مختل می سازد، از قبیل: شک و ریب، که هم آدمی را در باطن دچار اضطراب و تزلزل می کند، و به سوی باطل و پیروی هوای نفس متمایل می سازد، و هم با ایمان (البته با نازلترین درجه آن،) منافات ندارد، و عموم مردم با ایمان نیز دچار آن هستند، و خود یکی از نواقص است و نسبت به مراتب عالیه ایمان، شرک شمرده می شود!

بدین جهت, خداوند متعال قرآن را شفای دل مؤمنین نامیده که با دلایل قاطع خود انواع شک و تردیدها و شبهاتی را که در راه عقاید حقه و معارف واقعی وجود دارد، از بین می برد، و با مواعظ شفادهنده و داستانهای آموزنده و عبرت انگیز، و مَثَل های دلنشین و وعد و وعید و انذار و بشارت و احکام و شرایع خود با تمامی اینگونه آفات دلها مبارزه می کند!

و اینکه قرآن را " رحمت " نامیده، برای این است که قرآن دل آدمی را به نور علم و یقین روشن می سازد، و تاریکی های جهل و کوری شک را از آن دور می سازد، و آن را به ملکات فاضله و حالات شریفه آراسته می گرداند.

اول با شفای خود، بیماری دلها و انحرافات را پاک می سازد، سپس زمینه را برای درک فضایل آماده می کند، و صحت و استقامت فطری را به آن باز می گرداند...

-« وَلا یَزیدُ الظّالِمینَ اِلاّ خَساراً ! »

-همین قرآنِ رحمت و شفا,

در ظالمان جز خسران و زیان چیزی اضافه نمی کند!

با این آیه قرآن مجید خاطرنشان می سازد که در غیر مؤمنین قرآن چنین اثری دارد، چون خسارت به اصل سرمایه می رسد! کفار نیز مانند همه مردم یک سرمایه داشتند، و آن دین فطری شان بود که هر دل سالم و ساده بدان ملهم است، ولی آنها به خاطر کفری که به خدا و آیات او ورزیدند، از این سرمایه اصلی کاستند!

(۱)

قرآن، نور نازل شده از خدا

در قرآن مجید خدای تعالی شهادت می دهد که این قرآن" نور" است! و می فرماید:

« پس بر شما واجب است:

به خدا و رسولش ایمان بیاورید!

و به آن نوری که بر رسولش نازل کرده، که همان قرآن باشد،

که با نور ساطع خود، شما را به سوی صراط مستقیم هدایت نموده،

و شرایع دین را بیان می کند،

ایمان بیاورید! »

در این آیه می فرمایـد: « وَ النّوُر الَّذی اَنزَلنا...!» یعنی نوری که ما نازل کردیم، و با منسوب کردن نور به خودش، خـدای تعالی نشان می دهـد که این یک خبر نیست، بلکه شـهادتی است از خـدای تعالی بر اینکه قرآن کتابی است آسـمانی و نازل شده از ناحیه او !

قبل از این آیات، خـدای تعالی در چند جای قرآن فرموده بود، که اگر شک دارید که این قرآن از ناحیه خدا نیست، و احتمال می دهید خود محمد"ص" که یک فرد بشـر است، آن را ساخته و پرداخته باشد، شـما مشـرکین هم بشـرید و عرب هم هستید، یک سوره و حداقل یک آیه به مثل آن را بیاورید!

ولی در این آیه این مسائل در کار نیست، و خداونـد سـبحان مسـتقیماً شـهادت می دهد و می فرماید که این نوری است که ما نازل کرده ایم !

(۲)

جایگاه قرآن در امّ الکتاب

« حم ! سوگند به کتاب مبین،

که ما آن را قرآنی عربی کردیم، شاید تعقل کنید!

و این قرآن قبلاً در ام الکتاب نزد ما بود، که مقامی بلند وفرزانه دارد! »

اینکه قرآن را کتابی مبین خوانده، بدین جهت است که قرآن طریق هدایت را ظاهر می سازد، همچنانکه فرموده:

-« ما این کتاب را بر تو نازل کردیم,

۱- مستند:آیه۸ سوره تغابن " فَآمِنوُا بِاللهِ وَرَسوُلِهِ وَ النّوُر الَّذی اَنزَلنا ! " المیزان ج ۳۸ ص۲۴۷

۲- مستند:آیه ۱ تا ۴ سوره زخرف " حم, وَالکِتابِ المُبینِ ! " المیزان ج ۳۵ ص۱۳۴

در حالی که بیانگر هر چیزی است! » (نحل ۸۹)

منظور از عربی بودن قرآن در این آیه این است که قرآن کتـابی است که به لغت عربی قرائت می شود، و اینکه به چه منظوری قرآن را عربی قرار داده می فرماید:

-« لَعَلَّکُم تَعقِلوُنَ - شاید تعقل کنید! »

و همین که امیـد تعقل و فهمیـدن مردم را غایت و غرض این عمل قرار داده، خود شاهد بر این است که قرآن قبل از آن که به زبان عربی درآید، مرحله ای از کینونت وجود داشته که در آن مرحله عقول بشر دسترسی بدان نداشته است، با اینکه کار عقل این است که هر امر فکری و مسئله ذهنی را درک کند، هرچند که آن مسئله در نهایت درجه دقت و لطافت باشد!

در نـتیجه از این آیه فهمیـده می شـود که " کتـاب" بر حسب مـوطن نفس الامـری و واقعیت آن مـافوق فکر و اجنـبی از عقول بشری است و خدای تعالی آن را از آن موطن پائین آورده و در خور فهم بشرش کرده و به لباس واژه عربی در آورده است به این امید که عقول بشر با آن انس بگیرد و حقایقش را بفهمد.

ام الکتاب و لوح محفوظ

مراد به ام الکتاب، لوح محفوظ است. در آیه ۲۲ سوره بروج می فرماید:

-« بَل هُوَ قُرآنٍ مَجید فی لَوحٍ مَحفوُظ ! »

اگر لوح محفوظ را ام الکتاب نامیده بدین جهت بوده که لوح محفوظ ریشه تمامی کتب آسمانی است، و هرکتابی آسمانی از آن نسخه برداری و استنساخ می شود.

در ادامه آیه می فرماید:

-« قرآن مجید در حالی که در ام الکتاب و نزد ما بوده و همواره هست

هر آینه بلندمرتبه و سرشار از حکمت است! »

بلنـد مرتبه بودن قرآن را بـا عبـارت « لَعَلِیٌ حَکیم !» ذکر کرده است، و نشـان می دهـد: قرآن در آن حال که در ام الکتاب بود قـدر و منزلتی رفیع تر از آن داشت که عقول بتواننـد آن را درک کنند، و منظور از حکیم بودن قرآن این است که قرآن در ام الکتاب یک پارچه است, و مانند قرآن نازل، مفصل و جزء جزء و سوره سوره و آیه آیه و جمله جمله و کلمه کلمه نیست. این معنا را از سوره هود آیه ۲ نیز استفاده می کنیم، آنجا که فرمود:

-« كِتابٌ أُحكِمَت آياتُهُ ثُمَّ فُصِّلَت مِن لَدُن حَكيمٌ خَبيرٌ ! »

همچنین این دو صفت " علی و حکیم " است که باعث شده که ام الکتاب فوق عقول بشری باشد، چون عقل بشر در فکر کردنش تنها می تواند چیزهائی را بفهمد که در آغاز از قبیل مفاهیم و الفاظ بوده باشد، و از مقدماتی تصدیقی ترکیب شده باشد، که هر یک مترتب بر دیگری است، مانند آیات و جملات قرآنی! اما آن چیزی که ماوراء مفاهیم و الفاظ است و قابل تجزی به اجزاء و فصول نیست، عقل راهی به درک آن ندارد!

(۱)

قرآن کریم در کتاب مکنون

قرآن را خدای سبحان" کریم" خوانده است، بدون هیچ قید و شرطی، و از این امر بر می آید که قرآن به طور مطلق کریم و محترم است، هم نزد خدا کریم و عزیز است، و هم بدین جهت کریم است که صفاتی پسندیده دارد، و هم بدین جهت که سود رسان برای خلق است، سودی که هیچ چیز جای آن را نمی گیرد، چون مشتمل بر اصول معارفی است که سعادت دنیا و آخرت بشر را تضمین می کند!

عبارت " فِی کِتابٍ مَکنوُن " توصیف دوم قرآن است. می فرماید:

-قرآن محفوظ و مصون از هر دگرگونگی و تبدیل است،

چون در کتابی است که آن کتاب اینطور است،

و آن کتاب عبارت است از " لوح محفوظ !"

در سوره بروج آیه ۲۲ می فرماید:

-« بلکه آن قرآن مجید است که در لوح محفوظ است! »

به دنبال توصیف قرآن به کریم بودن و مکنون بودن می فرماید:

-آن کتاب مکنون، که قرآن در آن است،

و یا قرآنی که در آن کتاب است،

از دسترس اغیار و ناپاکان محفوظ است،

و به جز پاکان کسی با آن مساس ندارد!

مفهوم لمس کردن قرآن

خدای سبحان با این آیات می خواهد قرآن مجید را تجلیل کند. از همین جا

۱- مستند:آیه ۷۷تا۷۹ سوره واقعه" اِنَّهُ لَقُرآنٌ کَریمٌ فی کِتابٍ مَکنوُنٍ لایَمَسُّهُ اِلّا المُطَهَّرُونَ! "المیزان ج۳۷ ص۲۸۲

می فهمیم که منظور از مس قرآن دست کشیدن به خطوط آن نیست، بلکه علم به معارف آن است، که جز پاکان خلق کسی به معارف آن عالم نمی شود، چون فرموده: «قرآن در کتابی مکنون و پنهان است! »

در آیه ۴ سوره زخرف می فرماید:

-« ما آن را کتابی خواندنی و عربی کردیم تا شاید تعقل کنید و گرنه قرآن در ام الکتاب است که نزد ما مقامی بلند و فرزانه دارد! »

پاکان مطهّر چه کسانی هستند؟

منظور از " مطهرون" کسانی هستند که خدای تعالی دلهایشان را از هر رجس و پلیدی، یعنی از رجس گناهان و پلیدی ذنوب، پاک کرده، و یا از چیزی که از گناهان هم پلیدتر و عظیم تر و دقیق تر است، و آن عبارت است از تعلق به غیر خدای تعالی!

و این معنا از تطهیر با کلمه " مس" که گفتیم به معنای "علم" است مناسب تر از طهارت به معنای پاکی از حدث یا خبث است، و این خیلی روشن است!

پس, مطهرون عبارتند از کسانی که خدای تعالی دلهایشان را پاک کرده است، مانند: ملائکه گرامی، و برگزیدگانی از بشر که درباره آنان فرموده است:

-« خدای تعالی خواسته است تا رجس را از شما اهل بیت دور کند،

و شما را تطهیر نماید، تطهیر کردنی ! »

علاوه بر وصف های فوق، خدای سبحان قرآن کریم را با وصف دیگری توصیف فرموده و آن عبارت است از :

-« تَنزیلٌ مِن رَبِّ العالَمینَ ! »

می فرماید:

-« قرآن کتابی است نازل شده از ناحیه خدا به سوی شما،

آن را نازل و در خور فهم شما کرد،

تا آن را بفهمید، و تعقل کنید،

بعد از آنکه کتابی بود مکنون،

که جز پاکان کسی با آن مساس نداشت!»

تعبیر از " خـدای تعالی" به " رب العالمین" بدین منظور است که اشاره کند به اینکه ربوبیت او گسترده بر سراسـر عالم هاست، و این منکرین معاد هم جزئی از آن عوالم

هستند، پس خدای تعالی رب ایشان نیز هست، و وقتی رب ایشان باشد، بر ایشان است که به کتاب او ایمان آورند، و کلامش را بشنوند، و بدون تکذیب تصدیقش کنند!

(۱)

زبان قرآن

« الف، لام، را : این آیه های کتاب مبین است!

ما آن را قرآنی عربی نازل کرده ایم،

شاید تعقل کنید! »

مقصود از کتاب مبین، همین قرآنی است که می خوانیم، چه این قرآن، هم خودش واضح و روشن است، و هم روشن کننده معارف الهی و حقایقی است که درباره مبدأ و معاد در آن گنجانده شده است.

می فرماید:

-« ما این کتاب را با آنچه که از آیات الهی و معارف حقیقی در آن است،

قرآن عربی نازلش کردیم،

آن کتاب را در مرحله اول انزال به لباس قرائت عربی در آوردیم،

و آن را الفاظی خواندنی،

مطابق با الفاظ معمول نزد عرب قرار دادیم.»

در آخر آیه از عبارت " شاید تعقل کنند" استفاده کرده که نشان می دهد این کتاب مشتمل بر آیات در مرحله نزول ملبس به لباس واژه عربی و آراسته به زیور آن واژه نازل شده تا در خور تعقل قوم پیامبر گرامی اسلام"ص" و امت او باشد.

و اگر در مرحله وحی به قالب الفاظ خواندنی در نمی آمد و یا اگر در می آمد و به لباس واژه عربی ملبس نمی شد، قوم او به اسرار آیات آن پی نمی بردند، و فقط مختص به فهم پیامبر می شد، که وحی و تعلیمش اختصاص به او داشت.

این خود دلالت می کند بر این که الفاظ کتاب عزیز به خاطر این که تنها و تنها وحی است و نیز به خاطر این که عربی است، توانسته است اسرار آیات و حقایق معارف الهی را ضبط و حفظ کند، و به عبارت دیگر، در حفظ و ضبط آیات الهی دو چیز

۱- مستند:آیه ۲ سوره یوسف " الر , تِلکَ آیاتُ الکِتابِ المُبینِ اِنّا اَنزَلناهُ قُرآناً عَرَبِیّاً ..!" المیزان ج ۲۱ ص۱۲۲

دارد:

۱-اینکه، وحی از مقوله لفظ است، و اگر معانی الفاظ وحی می شد و الفاظ حاکی از آن معانی الفاظ رسول الله"ص" می بود، مانند احادیث قدسی مثلاً ، آن اسرار محفوظ نمی ماند.

۲- اینکه، اگر قرآن عربی نازل نمی شد، و یا اگر می شد و رسول خدا"ص" آن را به لغت دیگری ترجمه می کرد، پاره ای از آن اسرار بر عقول مردم مخفی می ماند، و دست تعقل و فهم بشر به آنها نمی رسید.

این معنا بر صاحبان نظر پوشیده نیست که خداوند متعال در این آیات چه اندازه نسبت به الفاظ آن عنایت به خرج داده و آن را به دو دسته " محکمات" و " متشابهات" تقسیم نموده، محکمات آن را " ام الکتاب" خوانده، که برگشت متشابهات هم به آن هاست.

(۱)

قرآن عربی، و جهانی

قرآن مجید در شناسائی خود از طرف خدای تعالی به مردم چنین می گوید:

- « این کتاب نازل شده از ناحیه رحمان و رحیم است،

کتابی است که آیاتش از یکدیگر جدا شده است،

کتابی است خواندنی عربی،

برای مردمی که علم داشته باشند! »

مراد به تفصیل آیات قران این است که ابعاض و اجزاء آن را از یکدیگر جدا و متمایز کند به اینکه آن را آنقدر نازل و در خور فهم شنونده سازد که شنونده عارف به اسلوب کلام بتواند معانی آن را بفهمد و مقاصدش را تعقل کند.

همچنانکه در سوره هود فرموده:

-« کتابی است که آیاتش نخست محکم بوده،

و سپس از ناحیه خدای حکیم و خبیر تفصیل داده شده است! »

آنجا می فرماید: این کتابی است که آیاتش مفصل شده برای مردمی که معانی آن را می دانند، چون زبانشان همان زبانی

است که قرآن با آن نازل شده است، یعنی زبانشان عربی است.

۱- مستند:آیه۳ سوره حم سجده " کِتابٌ فُصِّلَت آیاتُهُ قُرآناً عَرَبِیّاً لِقَومٍ یَعلَمُونَ !" المیزان ج ۳۴ ص۲۵۴

لازمه این معنا آن است که عربی نازل شدن قرآن برای آن باشد که نژاد عرب مورد اعتنا بوده است همچنانکه در جای دیگر سوره فرموده:

-« اگر آن را قرآن غیر عربی قرار می دادیم،

عرب می گفت: چرا آیاتش روشن و شکفته نیست؟

این عجمی است یا عربی ؟ »

در سوره شعرا فرموده:

-« اگر قرآن را بر بعضی نژاد های غیر عرب نازل می کردیم،

و آن غیر عرب آن را بر عرب می خواند،

هرگز بدان ایمان نمی آوردند! »

در اینجا این سؤال پیش می آید که این معنا با عموم دعوت خاتم الانبیاء"ص" منافات پیدا نمی کند؟ جواب منفی است زیرا دعوت آن جناب هرچند جهانی بود ولکن مرحله به مرحله صورت می گرفت!

اولین دعوتی که در اسلام صورت گرفت، دعوت مردم بود به مراسم حج، که با انکار شدید مشرکین مواجه شد.

از آن به بعد، پیامبر گرامی اسلام"ص" مدتی به طور سری و پنهانی دعوت کرد، و در مرحله سوم فرمان یافت عشیره و نزدیکان خود را دعوت کند.

در مرحله چهارم، مأمور شد همه قومش را دعوت کند همچنانکه می فرماید:

-« حال دیگر به آنچه مأمور شده ای قیام کن !

و از مشرکین روی بر تاب! »

در مرحله پنجم مأمور شد به دعوت عموم مردم و فرمان چنین است:

-« بگو هان ای مردم!

به درستی که من فرستاده خدا به سوی همگی شما هستم ! »

علاوه بر اینکه این معنا از مسلمات تاریخ است, که یکی از گروندگان به آن حضرت، سلمان فارسی است که ایرانی بود، یکی دیگر بلال حبشی بود، که از اهل حبشه بوده است، و آن دیگری صهیب بوده که اهل روم آن زمان بوده است.

این نیز مسلم است که آن جناب یهودیان را نیز دعوت می کرده و وقایعی که بین آن جناب و یهودیان اتفاق افتاده، معروف است.

و نیز این حقیقت مسلم است که آن جناب به پادشاهان ایران و مصر و حبشه و روم، نامه نوشته و همه را به دین اسلام دعوت کرده است.

همه این شواهد دلالت می کند بر این که دعوت آن جناب جهانی و عمومی بوده است!

(۱)

عدم تأثیر زبان در هدایت و شفا بودن قرآن

در آیه فوق قرآن مجید خطاب به رسول گرامی اسلام"ص" می فرماید:

-« اگر ما قرآن را اعجمی می کردیم, یعنی کلامی بود که مقاصدش را نمی رسانید و نظمش بلیغ نبود،

کفار قوم تو می گفتند:

چرا آیاتش را روشن و مبین نکردی؟

و چرا مطالبش را از هم جدا نساختی؟

آیا کتابی اعجمی و گنگ بر مردمی عربی نازل می شود؟

و این دو باهم منافات دارد! »

(کلمه " اعجمی" به معنای غیر عربی و غیر بلیغ است، چه اینکه اصلاً عرب نباشد یا آنکه عرب باشد ولی لکنتی در زبانش باشد، پس کلمه اعجمی صفت چنین شخصی است، نه صفت کلام.)

خداوند متعال در جواب آنان می فرماید:

-« بگو! این قرآن برای کسانی است که ایمان بیاورند،

چه عرب باشند و چه غیر عرب،

قرآن برای آنان هدایت و شفاست! »

این آیات این نکته را بیان می کنند که:

اثر و خاصیت قرآن دایر مدار واژه عربی آن نیست، بلکه این مردم هستند که در مقابل آن، دو جورند: طایفه ای با ایمان و

طایفه ای دیگر بی ایمان! وگرنه قرآن هدایت و شفاست! برای کسی که دارای ایمان باشد، او را به سوی حق هدایت می کند و بیماری درونی شک و اضطراب او را بهبود می بخشد و در عین حال برای کسانی که ایمان نمی آورند – همان هائی که در گوش خود پنبه چپانده اند– ضلالت و کوری است، و باعث آن است که حق و راه رشاد را تشخیص ندهند.

۱- مستند: آیه ۴۵ سوره فصلت " وَ لَو جَعَلناهُ قُرآناً اَعجَمِیّاً لَقالوُا ...! " المیزان ج ۳۴ ص ۳۲۰

(۱)

قرآن، فرقان بین حق و باطل

در آیه فوق اگر قرآن کریم را فرقان نامیـد از آن جهت بود که آیاتش بین حق و باطل را جـدائی می اندازند و یا از این جهت بوده که آیاتش جدا جدا نازل شده است. اگر در آیه شریفه نزول قرآن را از ناحیه خدا، و رسول الله"ص" را فرستاده او و نذیر برای عالمیان خوانـده، و نیز قرآن را فرقان و جداکننـده حق از باطل نامیـده، و رسول را بنـده خداوند، بر عالمیان معرفی کرده، که اشعار دارد بر اینکه او مملوک خداست و هیچ اختیاری از خود ندارد؛ همه به منظور زمینه چینی برای مطالبی است که بعداً از مشـرکین حکایت می کند، که به قرآن طعنه زدند که این افترا بر خداست، و محمد"ص" آن را از پیش خود تراشیده است، و قومی دیگر او را کمک کرده انـد، و اینکه پیغمبر طعام می خورد، و در بازارها راه می رود، و طعنه های دیگری که زدنـد و پاسخی که از طعنه های ایشان داده است.

پس حاصـل کلام این شـد که قرآن کتابی است که با حجت های باهره خود بین حق و باطل جـدائی می انـدازد، پس خودش جز حق نمی توانـد باشـد، چون باطـل ممکن نیست میان حق و باطل فارق باشـد، و اگر خود را به صورت حق جلوه می دهـد، برای فریب دادن مردم است.

و آن کسـی که این کتاب را آورده، عبـدی است مطیع خـدا، که عالمیان را با آن انـذار نموده و به سوی حق دعوت می کنـد، پس او نیز جز بر حـق نمی باشـد، و اگر بر باطـل بـود به سـوی حق دعوت نمی کرد، بلکه از حق گمراه می سـاخت، علاـوه بر اینکه خدای سبحان در کلام معجز خود به صدق رسالت او شهادت داده و کتاب او را نازل از ناحیه خود خوانده است!

(۲)

قرآن، قول الفصل

قرآن جدا سازنده حق از باطل است!

خدای تعالی سوگند خورده به آسـمان صاحب رجع (یعنی دارای تحولات محسوس،) و به زمین صاحب صدع (یعنی شکافته شونـده برای رویش گیـاه،) که- قرآن سـخنی است جداسازنـده حق از باطـل، و کلاـمی هزل و شوخی نیست، و آنچه را قرآن ثابت می کند حق محض است، که شکی در آن راه ندارد، و چون حق است هیچ

۱- مستند:آیه ۱ سوره فرقان" تَبارَکَ الَّذی نَزَّلَ الفُرقانَ عَلی عَبدِهِ لِیَکوُنَ لِلعالَمینَ نَذیراً !" المیزان ج ۲۹ ص ۲۵۰

۲- مستند:آیه ۱۳ سوره طارق " اِنَّهُ لَقَولٌ فصلٌ ...! " المیزان ج ۴۰ ص۱۷۶

باطلی نمی توانـد آن را باطل سازد، و هر باطلی در صـدد ابطال آن برآیـد، بدون تردید خودش باطل است، پس خبری هم که از قیامت وبازگشت داده، حق است، و در آن شکی نیست!

در روایات اسلامی، در مجمع البیان در ذیل این آیه آمده که:

-قرآن بین حق و باطل از راه روشنگری هر یک جدائی می اندازد.

(این معنا از امام صادق علیه السلام نقل شده است.)

در درمنثور است که صاحب کتاب مصاحف از حارث اعور روایت کرده که گفت: داخل مسـجد شدم و دیدم که مردم دچار ورطه بگومگوها شده اند، و نزد علی "ع" شدم و جریان را باز گفتم، از در تعجب پرسید:

-راستی آنچه نباید می کردند، کردند!؟

آنگاه فرمود: من از رسول الله "ص" شنیدم که می فرمود:

-به زودی فتنه ای به پا می شود! عرضه داشتم:

-چاره خلاصی از آن چیست, یا رسول الله ؟ فرمود:

-تمسک به کتاب خدا !

که در آن خبر امت های قبل از شما، و مردم بعد از شما،

و حکم در مابین شماست!

کتاب خدا که جداسازنده حق از باطل است،

همه اش حق است, و جدی, نه شوخی !

هر جباری که کتاب خدا را پشت سر اندازد، خدا کمرش را می شکند!

و هرکس به پیروی هوای نفسش به دنبال غیر قرآن رود، خدا گمراهش می سازد!

کتاب خدا حبل المتین خدا، و ذکر حکیم، و صراط مستقیم است!

کتاب خدا بازیچه هوا ها نمی شود!

و دانشمندان از معارفش سیر نمی شوند،

و گرونده به آن از هر زبانی که باشد, درباره آن دچار اشتباه نمی شود،

و از اینکه دشمنان آن را رد کنند، کهنه نمی شود،

و عجایبش تمام شدنی نیست!

قرآن همان کتابی است که وقتی جن آن را شنید،

چاره ای جز این ندید که بگوید:

-ما شنیدیم قرآن شگفتی را که به راه رشد هدایت می کند!

هر کس به حکم قرآن سخن گوید، راست گفته است،

و هرکس به حکم آن حکم کند، عدالت ورزیده است!

و هرکس به دستوراتش عمل کند، پاداش داده می شود،

و هرکس به سوی قرآنش بخوانند،

به صراط مستقیمش هدایت کرده اند!

(۱)

حق همراه قرآن

خداوند متعال در این آیه خاطر نشان می سازد که قرآن را به همراهی حق نازل کرده، و آن از ناحیه وی به مصاحبت با حق نازل گردیده است، پس از باطل مصونیت دارد، نه از ناحیه کسی که نازلش کرده چیزی از باطل و لغو همراه دارد، که تباهش کند، و نه در داخلش چیزی هست که ممکن باشد روزی فاسدش سازد، و نه غیر خدا کسی با خدا در آن شرکت داشته که روزی از روزها تصمیم بگیرد آن را نسخ نموده و باطلش سازد!!

و نه رسول خدا"ص" که آورنده آن است، می تواند در آن دخل و تصرفی کند، و نه کم ویا زیادش کند، و یا به کلی و یا بعضی از آن را به پیشنهاد مردم و یا هوای دل خویش متروک گذارد، و یا از خدا آیه ای دیگر که مطابق میل مردم و یا میل خود اوست، بخواهد، و یا در پاره ای از احکام و معارفش مداهنه و یا مسامحه کند؛ چون او رسولی بیش نیست، و تنها مأموری است که بشر را بشارت و انذار دهد!

پس، همه اینها برای این است که قرآن حق است، و از مصدر حق صادر گشته است!

(۲)

آیات حقانیت قرآن در آفاق و انفس

« به زودی خدای سبحان آیاتی در آفاق و در نفس خود بشر نشان می دهد تا برای همه روشن گردد که قرآن حق است! »

آیاتی که بتواند حقانیت قرآن را اثبات کند، آیاتی از خود قرآن خواهد بود، که از حوادث و وعده هائی خبر می دهد که به زودی واقع خواهد شد، مانند آیاتی که خبر

۱- مستند:آیه۱۰۵ سوره اسری " وَ بِالحَقِّ اَنزَلناهُ و بِالحَقِّ نَزَلَ ! " المیزان ج ۲۶ ص۱۴

۲- مستند:آیه۵۳ سوره فصلت " سَنُریهِم آیاتِنا فی الآفاقِ وَ فی اَنفُسِهِم...! " المیزان ج ۳۴ ص۳۲۸

می دهد به زودی خدای سبحان پیامبرش و مؤمنین را یاری می کند، و زمین را در اختیار آنان قرار می دهد، و دین آنان را بر تمامی ادیان غلبه می دهد، و از مشرکین قریش انتقام می گیرد!

همچنانکه دیدیم اینطور شد:

-نخست پیامبر خود را دستور داد تا از مکه به مدینه هجرت کند، چون دیگر کارد به استخوان رسیده بود، و آن جناب و مؤمنین در نهایت شدت قرار گرفته بودند، و نه کسی مافوق خود داشتند تا در زیر سایه قدرت او ایمن باشند، و نه در خانه خود می توانستند درنگ کنند,

-و سپس بعد از هجرت صنادید و شاخهای قریش را در بدر بشکست، و لایزال امر آن جناب بالا گرفت تا آنکه مکه به دست حضرتش فتح شد و همه شبه جزیره عرب به فرمانش در آمد,

-و بعد از آن که خود آن جناب از دنیا رفت بیشتر معموره زمین به دست مسلمانان فتح گردید و خدای سبحان آیات خود را در آفاق و نواحی زمین به مشرکین نشان داد و هم آیات خود را در نفس مشرکین نشان داد و همه آنان را در بدر به هلاکت رسانید!

البته این حوادث از این جهت که حوادث تاریخی بودند، آیت خدا بر حقانیت قرآن نبودند، بلکه از این جهت آیت بودند که قبل از اینکه واقع شوند، قرآن کریم از وقوع آنها خبر داده بود، و درست همان طور که قرآن خبر داده بود، واقع شد!

(۱)

حقانیت قرآن، یک ضرورت عقلی

« بگو مرا خبر دهید:

اگر فرضاً این قرآن از ناحیه خدا باشد و شما به آن کفر ورزیده باشید در این صورت گمراه تر از خود سراغ دارید؟ که در خلافی ریشه دار قرار گرفته اید؟ »

مفاد آیه این است که قرآن شما را به سوی خدا می خواند و به بانگ بلند اعلام می دارد که از ناحیه خداست، پس حداقل احتمال این را بدهید که در دعوی خود راست می گوید، چون همینکه این احتمال عقلائی را بدهید کافی است که به حکم عقل نظر

۱- مستند:آیه۵۲ سوره فصلت " قُل اَرَاَیتُم اِن کانَ مِن عِندِاللهِ ثُمَّ کَفَرتُم بِهِ...! " المیزان ج ۳۴ ص۱۴

کردن در امر آن برایتان واجب می شود زیرا عقل دفع ضرر احتمالی را هم واجب می داند، و چه ضرری خطرناکتر از هلاکتی ابدی که این قرآن شما را از آن هشدار می دهد؟ پس به حکم عقل دیگر معنا ندارد که به کلی از آن اعراض کنید!

مستند: آیه ۴۱ سوره فصلت " لایَأتیهِ الباطلُ مِن بَینِ یَدَیهِ وَ لا مِن خَلفِهِ, تَنزیلٌ مِن حَکیمٍ حَمیدٍ! "

(۱)

باطل در قرآن راه ندارد!

« کسانی که به قرآن کفر ورزیدند، یعنی مشرکین عرب، که قرآن به زبان آنها نازل شده، در آتشند، برای اینکه به کتابی عزیز کفر ورزیدند، کتابی که نه در عصر نزولش باطلی در آن رخنه می کند، و نه تا قیامت!

کتابی که از ناحیه خدای حکیم و حمید نازل شده است...! »

منظور از آمدن باطل به سوی قرآن به این معناست که باطل در آن راه پیدا کند، یا بعضی از اجزاء آن از بین برود و باطل شود، و یا همه اش، به طوری که بعضی از حقایق و معارف حقه آن غیر حقه شود، و یا بعضی از احکام و شرایع آن، و توابع آن احکام از معارف اخلاقی، و یا همه این نامبرده ها، لغو گردد، به طوری که دیگر قابل عمل نشود!! البته چنین چیزی محال است بشود و آیات و سوره های قرآن و معارف اعتقادی و اخلاقی و عملی آن تا قیامت به اعتبار خود باقی می ماند!

دلیل اینکه از هیچ جهتی باطل به قرآن راه ندارد و قرآن عزیز است، این است که از ناحیه حکیمی محکم کار نازل شده است، حکیمی که سستی در عمل او راه ندارد، حکیمی که ستوده علی الاطلاق است – تنزیل من حکیم حمید !

-« این سخنان وهن آوری که به تو می گویند،

همان سخنانی است که به رسولان قبل از تو نیز می گفتند.

پروردگار تو دارای آمرزش، و هم دارای عقابی است دردناک ! »

منظور از گویندگان همان کفاری هستند که آن جناب را ساحر یا مجنون یا شاعر لغوگوی خواندند و یا گفتند که همه حرفهایش بهانه این است که بر ما آقائی و سروری کند و گویندگانی که این حرف ها را به انبیاءِ گذشته گفتند، همان امت های آن انبیاء بودند.

۱- المیزان ج ۳۴ ص۳۱۷

(۱)

قرآن بدون انحراف

خـدای تعالی در این سوره کلام را با ذکر ثنای خود افتتاح فرموده و بدین نحو خود را سـتوده که قرآنی بر بنده اش نازل کرده که هیـچ انحرافی از حق در آن نیست، و علاوه بر مصالـح بنـدگانش، در زندگی دنیا و آخرت ایشان قیم است، و از عهده این کـار به خوبی بر می آیـد، پس همه حمـد هـا که در ترتب خیرات و برکـات آن از روز نزولش تا روز قیامت هست، همه برای خداست!

پس سزاوار نیست که هیچ دانشمند اهل بحثی تردید کند در اینکه آنچه از صلاح و سداد در جوامع بشری به چشم می خورد، همه از برکات انبیاء گرامی است که در میان بشـر منتشـر کرده اند، و بذری است که آنان با دعوت خود به سوی حق و حسـن خلق و عمل صالح افشانده اند!

قرآن کریم از چهارده قرنی که از نزولش می گـذرد، تمدنی به بشـر داده، و ارتقائی به او بخشـیده، و علم نافع و عمل صالحی در بشـر به وجود آورده است که مخصوص خود آن است,و به همین جهت دعوت نبوی منت هائی بر بشر دارد، که با توجه به آنها آیه: « اَلحَمْدُ لِلّهِ الَّذی اَنزَلَ عَلی عَبدِهِ الکِتابَ...!» معنا می دهد و شایسته است که گفته شود: « همه حمدها برای خداست! »

-وَلَم یَجعَلْ لَهُ عِوَجاً، قَیِّماً ...!

-خداونـد متعال در مقام سـتایش خویش است از اینکه کتابی نازل کرده که به صـفت عدم اعوجاج متصف است و از اینکه بر تأمین مصالح مجتمع بشری قیم است.

(به هر دو صفت در این آیه به طور مساوی بذل عنایت شده است!)

قرآن کریم در تمامی احوال و از همه جهات مسـتقیم و بدون اعوجاج است، نه از یک جهت و دو جهت، بلکه لفظش فصـیح، معنـایش بلیغ، هـدایتش مصـیب، در حجت ها و براهین خود قاطع، در امر و نهی خود خیرخواه، در قصـص و اخبارش صادق و بدون اغراق، و در قضاوتهایش فاصل میان حق و باطل است! همچنین از دستبرد شیاطین محفوظ و از اختلاف در مضامین دور است! نه در عصر نزول خود دستخوش باطل شده و نه بعد از آن عصر و زمان!

۱- مستند:آیه ۱و ۲ سوره کهف " اَلحَمدُلِلهِّ الَّذی اَنزَلَ عَلی عَبدِهِ الکِتابَ وَلَم یَجعَل لَهُ عِوَجاً! " المیزان ج ۲۶ ص ۴۱

توصیف کتاب به وصف "قیمومت" به خاطر دین قیمی است که در بر دارد، دینی که قائم به مصالح عالم بشری است، چه مصالح دنیوی و چه اخروی آنان!

(۱)

مفهوم قرآن، قولی سنگین

ثقل یا سنگینی، کیفیت خاصی برای جسم است و خاصیت آن این است که حمل چنین جسمی و جا به جا کردن آن دشوار باشد. این عبارت در امور معنوی نیز به کار می رود، امور معنوی که درک آن دشوار است، و یا حقایقی در بر دارد که رسیدن به آن سخت است، و یا فرمان هائی را متضمن است که امتثال آن و مداومت بر انجام آن دشوار است.

قرآن کریم که کلام الهی است به هر دو اعتبار ثقیل و سنگین است، اما از حیث فهم معنایش ثقیل است برای اینکه کلامی الهی است که پیامبر آن را از ساحت عظمت و کبریائی گرفته است و معلوم است چنین کلامی را نمی فهمد مگر نفوس طاهره از هر پلیدی، نفوسی که از هر سببی قطع امید کرده و تنها به خدای سبحان که مسبب الاسباب است، دل بسته است، کلامی است الهی و کتابی است عزیز که ظاهری دارد و باطنی، تنزیلی دارد و تأویلی، و تبیان همه چیز است، و سنگینی آن از حال و وضع رسول خدا"ص" مشهود بود و همه می دیدند که در هنگام گرفتن آن دچار برحاء - حالتی شبیه بیهوشی - می گشت.

و اما از حیث تحقق بخشیدن به حقایق معارفش، و ساده تر بگوئیم، توحید و معارف اعتقادی و اخلاقی اش را در خود پیاده کردن، آن قدر سنگین است که در بیان سنگینی اش کافی است که آیات زیر را بخوانیم:

-« لَو اَنزَلنا هذاَ القُرانَ عَلی جَبَلٍ لَرَأَیتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِن خَشیَهِ اللهِ! »

(حشر۲۲)

-« وَ لَو اَنَّ قُراناً سُیِّرت بِهِ الجِبالُ اَوْ قُطِّعَت بِهِ الاَرضُ اَوْ کُلِّمَ بِهِ المَوتی...!»

(رعد۳۱)

که در آیه اولی می فرماید: کوه تحمل آن را ندارد که قرآن بر آن نازل شود، و اگر می شد کوه خاشع و از ترس خدا پاره پاره می شد!

و در آیه دومی از این معنا خبر داده که با این قرآن کوهها را می توان به حرکت درآورد و زمین را پاره پاره کرد و با مردگان سخن گفت!

۱- مستند:آیه ۵ سوره مزمل "اِنَّا سَنُلقی عَلَیکَ قَولاً ثَقیلاً ! " المیزان ج ۳۹ ص۲۳۳

قرآن کریم نه تنها به آن دو اعتبار سنگین است بلکه به اعتبار پیاده کردنش در جامعه و دعوت مردم به این که مراسم دین حنیف را بپا دارند و خلاصه برتری دادن این دین حنیف بر سایر ادیان نیز، سنگین است، و شاید سنگینی اش مصایب و ناملایماتی است که رسول الله"ص" در راه خدا تحمل کرد و آزارهائی است که برای خدا کشید که آیات قرآن هم پاره ای از انواع ایذاها و استهزاها و خطاکاریهائی که آن جناب از مشرکین و کفار و منافقین و بیماردلان دید، حکایت کرده است.

و وقتی یکی از جهات سنگینی قرآن سنگینی معارف آن و نیز پذیرفتن شرایع و احکام آن است، قهراً بر امت هم ثقیل خواهد بود، همانطور که بر رسول الله"ص" سنگین بود.

پس معنی آیه این است که ما به زودی به تو وحی می کنیم قولی را که هم بر خودت سنگین است و هم بر امتت، اما سنگینی آن بر خود تو از جهت صعوبت تحقق به حقایق آن، و از جهت مصایبی است که در طریق ابلاغ آن خواهی دید، و سلب راحت و فراعتی است که از تو خواهد شد، و از جهت مجاهدت نفس و انقطاع به سوی خدا، و زحماتی است که لازمه گرفتن وحی است. و اما سنگینی آن بر امت از این جهت است که آنها هم در پاره ای از جهات نامبرده با تو شریکند، از آن جمله تحقق دادن به حقایق قرآن است در نفس، و نیز پیروی کردن اوامر و نواحی خداست، و نیز رعایت حدود آن است که هر طایفه از طوایف امت به قدر وسع و طاقتش باید این رنج ها را تحمل کند!

(۱)

قرآن شعرنیست!

- « و ما به او شعر نیاموختیم ...! »

وقتی خداوند متعال می فرماید که ما به رسول گرامی خود شعر نیاموختیم، یعنی او هیچ سررشته ای از شعر ندارد، نه اینکه دارد و شعر نمی گوید!

آنگاه می فرماید:

-« وَ ما یَنبَغیَ لَهُ – شعر شایسته و سزاوار او نیست! »

این جمله در مقام منت نهادن بر آن جناب است و می خواهد بفرماید که خدای سبحان رسول گرامی اسلام را از گفتن شعر منزه داشته است!

با این جمله می خواهد این احتمال را بر طرف کند که ممکن است کسی خیال

۱- مستند:آیه ۶۹و ۷۰ سوره یس " وَما عَلَّمناهُ الشِّعرَ وَ ما یَنبَغی لَهُ اِن هُوَ اِلّا ذِکرٌ وَ قُرآنٌ مُبینٌ ! " المیزان ج ۳۴ ص۱۷۳

کند عدم آموزش شعر نقصی است برای کمال رسول الله"ص" لذا می فرماید:

-خیال نکنید اینکه ما به وی شعر نیاموخته ایم نقصی برای اوست بلکه نداشتن سررشته از شعر برای او کمال و مایه بلندی درجه و نزاهت ساحت اوست، نزاهت از ننگی که متخصصین این فن دارند و با لفظ بازی خود معانی را آرایش می دهند و با تخیلات شعری معانی را مشاطه گری می کنند، آن هم تخیلات کاذب، که هرچه دروغش دقیق تر باشد شعرش ملیح تر و دلپسندتر می شود! و نیز کلام خود را بر طبق آهنگ های موسیقی در می آورند تا در گوش شنونده خوشتر آید!؟

چنین کارهائی شایسته مقام رسول الله"ص" نیست!

و چگونه می تواند شایسته او باشد با اینکه او فرستاده ای از سوی خداست و آیت رسالت و متن دعوتش قرآن است، که کلامی است در بیان خود معجزه، و نیز ذکر است و قرآن مبین؟

قرآن شعر نیست!

قرآن چیزی نیست به جز ذکر و خواندنی آشکار !

و معنای ذکر و خواندنی بودن قرآن این است که قرآن ذکری خواندنی است از طرف خدا که هم ذکر بودنش روشن است و هم خواندنی بودنش و هم از ناحیه خدا بودنش !

-اِن هُوَ اِلّا ذِکرٌ و قُرآنٌ مبینٌ !

-ما به رسول خود شعر نیاموختیم برای اینکه مردم را با قرآن – که منزه از خیالبافی های شعری است- انذار کند، البته از مردم آن عده ای را انذار کند که زنده بوده باشند!

این آیه، ارسال رسول و انزال قرآن به رسول را از دوچیز عبارت دانسته:

۱-انذار کسی که زنده باشد، یعنی حق را تعقل کند و برای شنیدنش گوش فرا دهد.

۲-حقانیت قول و واجب شدن آن بر کفار!

در تفسیر قمی آمده است که . . . در این مسئله هیچ حرفی نیست که رسول خدا"ص" در تمامی طول عمر شریفش حتی یک بار هم شعر نگفت!

(۱)

ظاهر و باطن قرآن

در تفسیر عیاشی به نقل از فضیل بن سیار آمده که گفت:

-« من از امام محمد باقر علیه السلام از این حدیث پرسیدم که فرموده اند:

-هیچ آیه ای در قرآن نیست مگر آنکه ظاهری دارد و باطنی!

-و هیچ حرفی در قرآن نیست مگر آنکه برای او حدی و حسابی است

-و برای هر حدی مطلعی است...!

منظور از ظاهر و باطن چیست؟

فرمود:

-ظاهر قرآن " تنزیل " آن،

و باطن قرآن " تأویل" آن است،

بعضی از تأویل های آن گذشته و سپری شده ،

و بعضی هنوز نیامده است،

مانند آفتاب و ماه در جریان است،

هر وقت چیزی از آن تأویل ها آمد،

آن تأویل واقع می شود...! »

اعجاز قرآن

اشاره

۱- مستند:بحث روایتی المیزان ج ۱ ص۷۹

مستند:آیه ۲۳ سوره بقره " وَ اِن کُنتُم فی رَیبٍ مِمّا نَزَّلنا علی عَبدِنا فاتوُا بِسوُرَهٍ مِن مِثلِهِ...! "

المیزان ج ۱ ص۱۰۹

تأئید خدا بر معجزه بودن قرآن

« و اگر از آنچه ما بر بنده خویش نازل کرده ایم به شک اندرید؟

سوره ای مانند آن بیاورید...! »

خدای تعالی با این آیه به همه می فهماند که قرآن مجید معجزه است و هیچ بشری نمی تواند نظیرش را بیاورد و اینکه این کتاب از ناحیه خدا نازل شده و در آن هیچ شکی نیست که معجزه ای است که تا زمین و زمان باقی است، آن نیز به اعجاز خود باقی است!

نظیر این مطلب در قرآن کریم مکرر آمده است:

-« بگو اگر انس و جن دست به دست هم دهند،

که مثل این قرآن بیاورند, نمی توانند!

هرچند که مددکار یکدیگر باشند! »

-« و یا آنکه می گویند: این قرآن افترائی است که به خدا بسته!

بگو: اگر راست می گوئید؟

غیر از خدا هر کس را که می خواهید دعوت کنید و به کمک بطلبید،

و شما هم ده سوره مثل آن به خدا افتراء ببندید! »

آیه مورد بحث می تواند اعجاز بودن قرآن را از لحاظ آورنده آن در نظر داشته

باشـد. یعنی تعجیز به خـود قرآن نیست، بلکه به قرآن است از حیث اینکه مردی بی سـواد و درس نخوانـده آن را آورده است، کسـی که آن را آورده تعلیم ندیده، و این معارف عالی و گرانبها و بیانات بدیع و بی سابقه و متقن را از احدی از مردم نگرفته است:

-« بگو اگر خدا می خواست، نه من آن را بر شما می خواندم،

و نه از آن اطلاعی داشتم،

خود شما شاهدید که مدتها از عمرم قبل از این قرآن در بین شما زیستم،

درحالی که خبری از آنم نبود،

باز هم تعقل نمی کنید!؟ »

این نکته را هم بایـد دانست که این آیه و نظـایر آن دلاـلت دارنـد بر اینکه قرآن کریم همه اش معجزه است، حتی کوچکترین سوره اش، مانند: کوثر و یا سوره عصر!

آیات مشـتمل بر این تحدی ها از نظر عموم و خصوص متفاوتند. بعضـی جا درباره یک سوره تحدی کرده بعضی بر ده سوره، بعضی بر عموم قرآن، بعضی بر خصوص بلاغت آن، و بعضی بر همه جهات آن!

یکی از آیاتی که بر عموم قرآن تحدی کرده، آیه ای است که می فرماید:

-« بگو ! اگر انس و جن دست به دست هم دهند،

که مثل این قرآن را بیاورند، نمی توانند...! »

(۱)

قرآن از چه لحاظ معجزه است؟

« بگو! اگر انس و جن دست به دست هم بدهند که مثل این قرآن را بیاورند، نمی توانند! هرچند که مددکار هم باشند! »

آیه فوق می فهماند که قرآن از هر جهتی که ممکن است مورد برتری قرار گیرد برتر است، نه یک جهت و دو جهت!

قرآن کریم، معجزه است در بلاغت،

برای بلیغ ترین بلغاء ؛

آیتی است فصیح،

برای فصیح ترین فصحاء؛

۱- مستند:آیه ۸۸ سوره اسری " قُل لَئِنِ اجتَمَعتِ الاِنسُ وَالجِنُّ عَلی اَن یأتوُا بِمِثلِ هذاَ القُرآنِ لایأتوُنَ بِمِثلِهِ !" المیزان ج ۱ ص۱۱۳

خارق العاده است در حکمتش،

برای حکماء؛

سرشارترین گنجینه علمی است معجزآسا،

برای علما؛

اجتماعی ترین قانونی است معجزآسا،

برای قانونگذاران؛

سیاستی است بدیع و بی سابقه،

برای سیاستمداران؛

حکومتی است معجزه، برای حکام !

... و خلاصه معجزه ای است برای عالمیان! در حقایقی که راهی به کشف آن ندارند مانند امور غیبی، اختلاف در حکم، و علم و بیان!!!

قرآن کریم دعوی اعجاز از هر جهت برای خود می کند، آن هم اعجاز برای تمامی افراد جن و انس، چه عامی و چه خواص، چه عالم و چه جاهل، چه مرد و چه زن، چه فاضل متبحر و چه غیر فاضل، به شرطی که این قدر شعور داشته باشد که حرف حساب سرش بشود!

در آیه فوق به روشنی و صراحت تحدی شده است و ظهور در این دارد که به تمامی خصوصیات قرآن و صفات کمالی که از نظر لفظ و معنا دارد، تحدی شده است، نه تنها به فصاحت و بلاغت لفظ آن، زیرا اگر منظور معجزه بودن لفظ آن بود، دیگر معنی نداشت که همه جن و انس را دخالت دهد، بلکه باید می فرمود که اگر همه عرب جمع شوند، نمی توانند مثل آن را بیاورند!

علاوه بر اینکه ظاهر آیه می رساند که تحدی مزبور مدت معینی ندارد، به شهادت اینکه می بینیم در این عصر هم که اثری از فصحا و بلغای آن روز عرب نمانده، قرآن بر اعجاز باقی مانده، و به بانگ بلند تحدی می کند!

در ادامه آیه، خدای تعالی چنین سوگند می خورد:

-« سوگند می خورم که ما در این قرآن برای مردم مکرر مثل ها آوردیم، که حق را برایشان روشن می کرد و ایشان را به

ایمان به ما و شکر نعمت های ما دعوت می نمود، و لکن بیشتر مردم جز راه کفران نپیمودند و شکر ما را نگزاردند! » (المیزان ج ۲۵ص ۳۴۱)

(۱)

علم و معرفت، دلیل اعجاز قرآن

تنها راه آوردن معجزه برای عموم بشر که برای همیشه و در هر زمانی ثابت باشد، این است که آن معجزه از سنخ « علم» و « معرفت » باشد. چون غیر از علم و معرفت هر چیز دیگری که تصور شود که سر و کارش با سایر قوای دراکه انسان باشد، ممکن نیست عمومیت داشته باشد و دیدنی اش را همه و برای همیشه تاریخ ببینند و شنیدنی اش را همه بشر، در تمام ادوار تاریخ بشنوند.

مثلاً: عصای موسی معجزه بود برای کسانی که در زمان خود آن را دیدند ولی نمی تواند برای انسانهای بعد از عصر او که آن را ندیده اند، معجزه باشد!

علم و معرفت می تواند برای همه و برای ابد معجزه باشد!

قرآن کریم به « علم و معرفت» تحدی کرده و فرموده است:

-اگر در آسمانی بودن آن شک دارید،

همه دست به دست هم بدهید،

و کتابی درست کنید که از نظر علم و معرفت مانند قرآن باشد!

درباره قرآن فرموده:

-« وَ نَزَّ لنا عَلَیکَ الکِتابَ تِبیاناً لِکُلِّ شَیءٍ...! »

-ما کتابی را که بیان همه چیزهاست بر تو نازل کردیم! (نحل ۸۹)

-« وَلا رَطبٍ وَ لا یابِسٍ اِلّا فی کِتابٍ مُبینٍ ! »

-هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتابی بیانگر, ضبط است! (انعام۵۹)

متن تعلیمات عالیه اسلام و کلیات قرآن کریم و جزئیات آن در آیه هائی مثل: « به هر چه رسول امر کرد انجام دهید و از هر چه نهی کرد اجتناب کنید! » و مثل: « تا در میان مردم به آنچه خدا نشانت داده حکم کنی! » و آیاتی دیگر که امور را به پیامبر اسلام حوالت داده و آن جناب بیان کرده، همه نشان می دهند که اسلام از معارف الهی فلسفی، اخلاق فاضله، قوانین دینی و فرعی - از عبادات، معاملات، سیاسات اجتماعی و هر چیز دیگری که انسانها در مرحله عمل بدان نیاز دارند. نه تنها متعرض

کلیات و مهمات مسائل است بلکه جزئی ترین مسائل را نیز متعرض است!

تمامی معارفش بر اساس فطرت و اصل توحید بنا شده، به طوری که تفاصیل و

۱- مستند: آیات مندرج در متن المیزان ج ۱ ص۱۱۶

جزئیات احکامش، بعد از تحلیل، به توحید بر می گردد، و اصل توحیدش بعد از تجزیه به همان تفاصیل بازگشت می کند.

قرآن کریم, بقاءِ همه معارفش را تضمین کرده است و آن را صالح برای تمامی نسل های بشر دانسته و فرموده است که این کتاب با مرور ایام و کرور لیالی کهنه نمی شود، کتابی است که تا آخرین روز روزگار ناسخی هیچ حکمی از احکام آن را نسخ نمی کند و قانون تحول و تکامل آن را کهنه نمی سازد!

-« وَ اِنَّهُ لَکِتابٌ عَزیزٌ، لایَأتیهِ الباطلُ مِن بَینِ یَدَیهِ وَ لا مِن خَلفِهِ, تَنزیلٌ مِن حَکیمٍ حَمیدٍ ! »

-« اِنّا نَحنُ نَزَّلنَا الذِّکرَ وَ اِ نّا لَهُ لَحافِظوُنَ ! »

(۱)

زندگی پیامبر، دلیل اعجاز قرآن

« بگو! اگر خدا می خواست این قرآن را بر شما تلاوت نکنم نمی کردم،

و نه شما می فهمیدید!

شما می دانید که قبل از این سالها در میان شما بودم!؟

آیا باز هم تعقل نمی کنید؟ »

قرآن کریم بشر را به شخص رسول الله"ص" که آورنده آن است تحدی کرده و فرموده است که آوردن شخص امّی و درس نخوانده و مربی ندیده، کتابی را که هم الفاظش معجزه است و هم معانی اش، امر طبیعی نیست و به جز با معجزه صورت نمی گیرد.

رسول خدا"ص" سالها به عنوان مردی عادی در بین مردم زندگی کرد در حالی که نه برای خود فضیلتی و فرقی با مردم قائل بود و نه سخنی از علم به میان آورده بود حتی احدی از معاصرینش یک بیت شعر یا نثر هم از او نشنید، و در مدت چهل سال که دو ثلث عمر او می شود، آن جناب نه مقامی کسب کرد و نه یکی از عناوین اعتباری که ملاک برتری و تقدم است، به دست آورد، و آنگاه در رأس چهل سالگی ناگهان طلوع کرد و کتابی آورد که فحول و عقلای قومش از آوردن مانند آن عاجز ماندند، و زبان بلغاء و فصحاء و شعرای سخن به لکنت افتاد و لال شد!

و بعد از آنکه کتابش در اقطار زمین منتشر گشت، احدی جرئت نکرد که در مقام معارضه با آن برآید، نه عاقلی این فکر خام را در سر پرورانید، نه فاضلی دانا چنین هوسی

۱- مستند:آیه ۱۶ سوره یونس " قُل لَو شاءَ اللهُ ما تَلَوتَهُ عَلَیکَم ...! " المیزان ج ۱ ص۱۱۹

کرد، نه خردمندی در یارای خود دید و نه زیرک هوشیاری اجازه چنین کاری به خود داد!

(۱)

سایر دلایل اعجاز قرآن

۱- اخبار غیبی از گذشتگان

قرآن کریم در آیات بسیاری با خبرهای غیبی خود تحدی کرده، یعنی در میان بشر اعلام نموده که اگر در آسمانی بودن این کتاب تردید دارید، کتابی نظیر آن مشتمل بر اخبار غیبی بیاورید!

این آیات بعضی درباره داستانهای انبیاء گذشته و امت های ایشان است، مانند:

-« تلک من انباء الغیب نوحیها الیک ... این از خبرهای غیبی است که ما به تو وحی می کنیم, و تو خودت و قومت هیچکدام از آن اطلاع نداشتید. » (هود۴۹)

-« ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک... این سرگذشت (یوسف) از خبرهای غیبی است که ما بر تو وحی می کنیم, تو خودت در آن ماجرا نبودی, و ندیدی که چگونه حرف های خود را یکی کردند تا با یوسف نیرنگ کنند.» (یوسف ۱۰۲)

-« ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک ... این از خبرهای غیبی است که ما به تو وحی می کنیم, و گرنه تو آن روز نزد ایشان نبودی که داشتند قرعه های خود را می انداختند, که کدامشان سرپرستی مریم را بعهده گیرند, و نیز نبودی که چگونه بر سر این کار با هم مخاصمه می کردند. » (آل عمران ۴۴)

-« ذلک عیسی بن مریم قول الحق الذی فیه یمترون ... این عیسی بن مریم است, آن قول حقی که درباره اش شک می کنند! » (مریم ۳۴)

۲- خبر از حوادث آینده

یک قسمت دیگر درباره حوادث آینده است، مانند:

-« غلبت الروم . . . سپاه روم در سرزمین پائین تر شکست خوردند, ولی هم ایشان بعد از شکستشان به زودی و در چند سال آتی غلبه خواهند یافت! »

(روم ۴)

-« ان الـذی فرض علیک القرآن لرادک الی المعاد . . . آن خدائی که قرآن را نصیب تو کرد, به زودی تو را بدانجا که از آن جا جلاء وطن کردی, بر می گرداند! »

(قصص ۸۵)

۱- مستند: آیه ۴۹ سوره هود و آیات مندرج در متن المیزان ج ۱ ص۱۲۲

-« لتدخلن المسجد الحرام ... به زودی داخل مسجد الحرام می شوید, انشاء الله در امن و امان, در حالی که سر ها تراشیده باشید, و تقصیر کرده باشید, و هیچ خوف و ترسی نداشته باشید! » (فتح ۲۷)

-« سیقول المخلفون . . . به زودی آنها که از شرکت در جهاد تخلف کردند, وقتی برای گرفتن غنیمت روانه می شوید, التماس خواهند کرد که اجازه دهید ما هم بیائیم! » (فتح ۱۵)

-« انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون ... به درستی که ما خودمان ذکر را نازل کرده ایم و خودمان نیز به طور مسلم آن را حفظ خواهیم کرد.» (حجر۹)

-« والله یعصمک من الناس ... و خدا تو را از شر مردم حفظ می کند!» (مائده ۶۷)

و آیات بسیاری دیگر که مؤمنین را وعده ها داده و همان طور که وعده داده بود، تحقق یافت!

از این باب است آیات دیگری که درباره امور غیبی است، نظیر آیات زیر:

-« و حرام علی قریه اهلکناها انهم لایرجعون حتی ... ممکن نیست مردم آن شهری که ما نابودشان کردیم، و مقدر نمودیم که دیگر باز نگردند، این که باز گردند، مگر وقتی که راه یأجوج و مأجوج باز شود، در حالی که از هر پشته ای سرازیر شوند، و وعده حق نزدیک شود، که در آن هنگام دیده آنان که کافر شدند، از شدت تحیر باز می ماند و می گویند: - وای بر ما که از این آینده خود در غفلت بودیم، بلکه حقیقت مطلب آن است که ما ستمگر بودیم! » (انبیاء ۹۷)

-« وعدالله الذین آمنوا منکم و ... خدا کسانی از شما را که ایمان آوردند و عمل صالح کردند وعده داده که به زودی ایشان را جانشین در زمین کند! »

(نور۵۵)

-« قل هو القادرعلی نبعث علیکم عذاباً من فوقکم ... بگو خدا قادر است بر اینکه عذابی از بالای سرتان بر شما مسلط کند! » (انعام۶۵)

۳- بیان حقایق علمی

آیات زیر از حقایقی خبر داده که در روزهای نزول قرآن در هیچ جای دنیا اثری

از آن حقایق علمی وجود نداشته و بعد از چهارده قرن و بعد از بحث های علمی طولانی، بشر موفق به کشف آنها شده است:

-« و ارسلنا الریاح لواقح . . . ما باد ها را فرستادیم تا گیاهان نر و ماده را تلقیح کند! » (حجر۲۲)

-« و انبتنا فیها من کل شیء موزون ... و رویاندیم در زمین از هر گیاهی موزون که هر یک وزن مخصوصی دارند. » (حجر۱۹)

-« والجبال اوتادا ... آیا ما کوه ها را استخوانبندی زمین نکردیم؟ » (نبأ ۷)

۴– خبر حوادث آینده اسلام

آیات زیر از حوادث عظیم آینده اسلام و یا آینده دنیا خبر داده که همه آن حوادث بعد از نزول قرآن واقع شده است:

-« یا ایها الذین آمنوا من یرتد عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه ... ای کسانی که ایمان آورده اید, هر کس از شما از دین خود بر گردد ضرری به دین خدا نمی رسد, چون به زودی خداوند مردمانی خواهد آورد که دوستشان دارد, و آنها نیز خدا را دوست می دارند! » (مائده ۵۴)

-« و لکل امه رسول ... برای هر امتی رسولی است, همینکه رسولشان آمد, در میان آن امت به عدالت حکم می شود. » (یونس ۴۷)

۵– عدم اختلاف در معارف و نظم یکسان قرآن

قرآن کریم به این معنا تحدی کرده که در سراسر قرآن اختلافی در معارف آن وجود ندارد:

-« افلا یتدبرون القرآن ... چرا در قرآن تدبر نمی کنند؟ که اگر از ناحیه غیرخدا بود, اختلاف های زیادی در آن می یافتند. » (نساء ۸۲)

این کتاب آسمانی که رسول خدا"ص" آن را آورده، به تدریج نازل شده و قرائت آن به مردم به صورت پاره پاره و در مدت بیست و سه سال صورت گرفته در حالیکه در این مدت حالات مختلف و شرایط متفاوتی پدید آمده است:

پاره ای از آن در مکه و پاره ای دیگر در مدینه، پاره ای در شب و پاره ای در روز، پاره ای در سفر و پاره ای در جنگ، طایفه ای در روزگار عسرت و شکست و برخی در لحظات پیروزی و پیشرفت، عده ای در حال امنیت و گروهی در حال ترس و وحشت ... نازل گردیده است.

آن هم نه اینکه برای یک منظور نازل شده باشد، بلکه هم برای القاء معارف الهی و هم برای تعلیم اخلاق فاضله و تقنین قوانین و احکام دینی، آن هم درباره تمامی حوائج زندگی نازل شده است، ولی با این حال در چنین کتابی کوچکترین اختلافی در نظم متشابه و یکسانش دیده نمی شود – کتاباً متشابهاً مثانی !

۶– عدم اختلاف در بیان اصول و معارف

از نظر معارف و اصولی که قرآن کریم بیان کرده، اختلافی در آن وجود ندارد، و طوری نیست که یکی از معارفش با یکی دیگر آن متناقض و متنافی باشد. آیات قرآن، برخی برخی دیگر را تفسیر می کند. جمله ای از آن بیان و مصدق جمله ای دیگر است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

–« بعضی از قرآن ناطق به مفاد بعض دیگر و پاره ای از آن شاهد پاره ای دیگر است! »

اگر قرآن از ناحیه غیر خدا بود، هم نظم الفاظش از نظر حسن و بهاء مختلف می شد، و هم جمله اش از نظر فصاحت و بلاغت متفاوت می گشت، و هم معنا و معارفش از نظر صحت و فساد و اتقان و متانت، متغایر می شد!

۷– اعجاز در بلاغت قرآن

یکی دیگر از جهات اعجاز که قرآن کریم بشر را با آن تحدی کرده، یعنی فرموده: - اگر در آسمانی بودن این کتاب شکی دارید، نظیر آن را بیاورید– مسئله " بلاغت" قرآن است:

–« ام یقولون افتریه قل فاتوا بعشر سور مثله مفتریات... و یا می گویند که این قرآن را وی به خدا افتراء بسته است. بگو: اگر چنین چیزی ممکن باشد, شما هم ده سوره مثل آن را به خدا افتراء ببندید و بیاورید! و حتی غیر خدا هرکسی را هم که می توانید به کمک بطلبید, اگر راست می گوئید!؟

–و اما اگر نتوانستید این پیشنهاد را عملی سازید, پس باید بدانید که این کتاب به علم خدا نازل شده است, و اینکه معبودی جز او نیست! پس آیا باز هم تسلیم نمی شوید؟ »

–« ام یقولون افتریه, قل فاتوا بسوره مثله ... و یا می گویند, قرآن را به دروغ به خدا نسبت داده است, بگو: اگر راست می گوئید یک سوره مثل آن را بیاورید!

و هرکسی را هم که می توانید به کمک دعوت کنید!

-لکن اینها بهانه است! حقیقت مطلب این است که چیزی را که احاطه علمی بـدان ندارنـد, و هنوز به تأویلش دست نیافته اند, تکذیب می کنند! »

این دو آیه مکی هستند و به ترتیب در سوره هود و سوره یونس آیه هـای ۱۴ و ۳۹ می باشـند. در این دو آیه به نظم و بلاغت قرآن تحـدی شده است. چون تنها بهره ای که عرب آن روز از علم و فرهنگ داشـتند و حقاً هم متخصـص در آن بودند همین مسئله سخندانی و بلاغت بود.

از طول مدت این تحدی، در عصر نزولش که بگذریم، در مدت چهارده قرن هم که از عمر نزول قرآن گذشته، کسی نتوانسته کتابی نظیر آن را بیاورد، و حداقل کسی این معنا را در خور قدرت خود ندیده است!

اگر هم کسی در این صدد بر آمده، خود را رسوا و مفتضح تاریخ ساخته است!

آنچه بـاعث شـده، آوردن مثل قرآن را بر بشـر، فرد فرد بشـر و یا دسـته جمعی آن، محال سازد و قـدرتش را بر این کار نارسـا گردانـد، این بـوده که – قرآن مشـتمل بر تـأویلی است که چـون بشـر احـاطه به آن نداشـته، آن را تکـذیب کرده و از آوردن نظیرش نیز عاجز مانـده است. برای اینکه اگر کسـی چیزی را درک نکنـد، نمی توانـد مثل آن را بیاورد. چون جز خـدا کسـی علمی بدان ندارد، لاجرم احدی نمی تواند به معارضه خدا بر خیزد!

در آیه ۸۲ سوره نساء می فرماید:

-« اگر قرآن از طرف غیر خدا بود اختلاف زیادی در آن پیدا می کردید!»

یعنی تنها چیزی که بشر را عاجز از آوردن مثل قرآن کرده این است که خود قرآن یعنی الفاظ و معانی آن، این خصوصیت را دارد که اختلافی در آن نیست.

اگر در عالم به کلامی بر بخوریم که کلامی جـدی و جداسازنـده حق و باطل باشـد، در عین حال اختلافی در آن نباشـد، باید یقین کنیم که این کلام آدمی نیست!

-« والسماء ذات الرجع, والارض ذات الصدع, انه لقول فصل, و ما هو بالهزل!

-سوگند به آسمان, که دائم در برگشت به نقطه ای است که از آن حرکت کرده,

-سوگند به زمین, که در هر بهاران برای برون کردن گیاهان شکافته می شود,

-که این قرآن, جداسازنده میان حق و باطل است!

-که این قرآن سخن باطل و هزل نیست ... ! »

-« ... بلکه, این قرآنی است با مجد و عظمت, در لوحی محفوظ ...! »

-« ... و آن در ام الکتاب بود, که در نزد ما بلند مرتبه و فرزانه است! »

-« ... این کتاب خواندنی هائی است بزرگوار و محترم,

و این خواندنی و دیدنی در کتابی نادیدنی قرار دارد,

که جز پاکان احدی با آن ارتباط ندارد! »

آیـات فوق و آیاتی دیگر نظیر آنها، همه حکایت از این دارنـد که قرآن کریم در معانی و معارفش، همه متکی بر حقایق ثابت و لایتغیر است، نه خودش در معرض دگرگونگی است، و نه حقایق آن!

این از عجایب قرآن کریم است، که یک آیه از آیات آن ممکن نیست بدون دلالت و بی نتیجه باشد.

و وقتی یکی از آیات آن با یکی دیگر، مناسب با آن، ضـمیمه می شود، ممکن نیست که از ضمیمه شدن آن دو نکته بکری از حقایق دست نیایـد و همچنین وقتی آن دو آیه را با سومی ضـمیمه کنیم مشاهـده می کنیم که سومی شاهد صدق آن نکته می شود!

-و این خصوصیت تنها در قرآن کریم است !!

اخبارغیبی درقرآن

اشاره

مستند:آیه ۲ سوره روم "غُلِبَتِ الرّوُمُ فی اَدنیَ الاَرضَ وَ هُم مِن بَعدِ غَلَبِهِم سَیَغلِبوُنَ...! "

المیزان ج ۳۱ ص۲۴۹

پیش گوئی تاریخی شکست و پیروزی روم

خداونـد متعـال سوره روم را بـا وعـده ای از جانب خود آغاز می کنـد و آن این است که به زودی امپراطوری روم که در ایام نزول این سوره از امپراطوری ایران شـکست خورده بود بعـد از چنـد سال بر آن امپراطوری غلبه خواهد کرد. و بعد از ذکر این وعـده منتقـل می شود به وعـده گـاه اکبر که قیامت و یوم الوعـدش گوینـد، روزی که تمامی افراد و اقوام در آن روز به سوی خـدا بـاز می گردنـد، و آنگـاه به اسـتدلال بر مسـئله معاد پرداخته، و سـپس وجهه کلام را به سوی آیات ربوبیت برگردانـده و صفات خاص خـدای متعال را بر می شـمارد و در آخرسوره، بیانات خود را با وعـده نصـرت به رسول گرامی اسـلام، ختم می کند، و در فرارسیدن این وعده تأکید بلیغ می فرماید!

دلیل ذکر این تاریـخ در قرآن کریم این است که کلام الهی مسـئله وعـده غلبه روم در چنـد سال بعـد را ذکر کرد، که مؤمنین وقتی دیدند وعده غلبه روم عملی شد، یقین کنند که وعده دیگر خدای سـبحان نیز عملی خواهد شد و نیز یقین کنند که وعده آمدن قیامت هم مانند سایر وعده هایش عملی می گردد!

رومیان اقوامی هستند که در ساحل مدیترانه در غرب آسیا زندگی می کنند و در آن ایام این اقوام امپراطوری بزرگ و وسیعی را تشکیل داده بودند به طوری که دامنه آن تا حدود شامات توسعه یافته بود.

در ایام نزول این سوره جنگی بین این امپراطوری و امپراطوری ایران در سرزمین

شام و حجاز در گرفته بود و روم از ایران شکست خورده بود.

منظور از اینکه در آیه می فرماید: روزی که روم غلبه می کند مؤمنان به نصرت الهی – که وعده دیگر اوست – خوشحال می شوند این است که با خود می گویند خدای سبحان دو وعده داده بود، یکی پیشگوئی غلبه روم بود و دوم یاری شدن مؤمنان، اولی صورت واقعیت به خود گرفت پس معلوم می شود آن دیگری هم عملی خواهد شد!

(۱)

پیش بینی تحولات اجتماعی – سیاسی مسلمین

مسلمانان منافق که مرض نفاق در دلهایشان جا گرفته و یهود و نصاری را به دوستی گرفته و جذب آنها گشته و رنگ اسلامی خود را باخته بودند، با یک خبر غیبی مورد عتاب قرار گرفتند؛ در برابر آنچه که به دین اسلام در اثر تلون این سست ایمانان، پناه بردن آنان به دشمنان اسلام، طلب عزت از دشمنان خدا و سستی در جهاد، می رسد؛ به زودی خداوند مردمی را می آورد که آنان را دوست دارد و آنان هم خدای سبحان را دوست دارند، در برابر مؤمنین کوچکند و به کفار عزت می فروشند، و در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش ملامتگران هراسی ندارند:

–« ای اهل ایمان! هرکه از شما از دین خود باز گردد!

به زودی خداوند گروهی را بیاورد،

که دوستشان دارد،

و آنان هم خدا را دوست دارند،

با مؤمنین متواضع باشند و با کفار سرکش،

در راه خدا پیکار کنند،

و از ملامت هیچ ملامتگری نهراسند!

این فضل الهی است،

که خداوند به هرکه بخواهد می دهد!

و خداوند گشایش دهنده و داناست! »

آن خطاب های قرآنی، که قرآن خیلی بـدانها اهمیت داده و در تأکیـد و تشدیـد گفتار درباره آنها مبالغه می کنـد، طرز گفتار خود دلالت دارد که عوامل و اسباب موجود

۱- مستند:آیه ۵۴ سوره مائده " ... یَأتیِ اللهُ بِقَومٍ یحُبُّهُم وَ یحُبِّوُنَهُ ...! " المیزان ج ۱۰ ص۲۸۸

دست به دست هم داده و می خواهند مردم را به پرتگاه های سقوط و هلاکت کشانده و به غضب الهی مبتلا سازند.

مثلاً، خداوند تعالی درباره « ربا » و « دوستی خاندان پیامبر، » و « نهی از دوستی یهود و نصاری و کفار، » چنین خطاب های مهمی را بیان فرموده است.

مسلم است که وقتی یک سخنگوی دانا در مورد چیز کوچکی فرمان می دهد و درباره آن بی اندازه تأکید می کند و اصرار می نماید، نشان می دهد که عاقبت این کار چیز دیگری است مثلاً- یک عالم الهی را که در راه زهد و عبادت پافشاری و استقامت دارد از ارتکاب رسواترین فجایع در حضور مردم برحذر دارد، می رساند که مورد بی چیز نبوده بلکه عواملی مقدمات کار را ترتیب خواهد داد؛ و جریانی مهم و مهلکه ای بزرگ در کار است.

خطاب هائی از قرآن مجید که به این روش بوده، حوادثی به دنبال داشته، که آنچه را که مورد اشاره، بلکه دلالت آن خطاب ها بوده، تصدیق نموده است، گرچه شنوندگان هنگام نزول آن خطاب ها هیچگونه آگاهی و توجهی به آن اشارات و دلالت ها نداشتند.

قرآن شریف به محبت و دوستی خاندان پیامبر"ص" دستور داده و درآن مبالغه نموده و آن را مزد رسالت و راه به خداوندش دانسته است.

بعد ها ملت اسلام چنان ستم هائی به خاندان پیامبر نمودند که اگر مأمور به ستم بودند، بیشتر از آن نمی کردند!؟

قرآن مؤمنین را از اختلاف نهی و بی اندازه تشدید نمود... ولی چنان شد که امت به قدری متفرق شدند که در این باره از یهود و نصاری هم جلو افتادند. یهود ۷۱ دسته بودند، نصاری ۷۲ گروه، ولی مسلمانان ۷۳ طایفه شدند!! و البته اینها در مذاهب دینی و معارف علمی مذهبشان بود و گرنه در روش های اجتماعی و تأسیس حکومت ها که اختلافشان اندازه نداشته و ندارد!؟

در قرآن از حکم، به غیر آنچه خدا فرستاده نهی شده و از اختلافات طبقاتی نهی شده ... از سرکشی و پیروی هوای نفس و . . . نهی شده و در این باره تشدید هم شده است ولی شد آنچه شد!

جریان نهی از دوستی کفار و اهل کتاب هم نظیر سایر نهی های اکیدی است که در قرآن کریم وارد شده و بلکه می توان گفت که هیچ نهیی در هیچ یک از موارد مسائل فرعی شرعی به اندازه نهی از دوستی با کفار و اهل کتاب تشدید و تأکید نشده است.

در این باره کار به جائی رسید که خدا دوستان اهل کتاب و کفار را از ایشان دانسته است و بی نهایت مسلمانان را بر حذر داشته است.

از آیات فوق به دست می آید که به طور حتم و قطع آنچه در این آیات نهی نموده – دوستی با کفار – واقع خواهد شد.

خداوند تعالی در سوره مائده مسلمانان را از ترس هائی که از دشمنان داشتند، ایمنی بخشید ولی به جای آن از خودش ترسانید که مبادا نورش را بگیرد و دینش را از آنان سلب نماید!

در آیاتی دیگر خداوند تذکر می دهد که تغییر نعمت بدون استحقاق خود مردم نبوده و پیرو تغییرات خود مردم است.

وقتی اساس این سیره منهدم شد و امر به معروف و نهی از منکر و سایر مظاهر آن که حافظ معنای آن سیره است، مختل شد و شعائر عمومی اش سقوط کرد، سیره کفار به جایش می نشیند و دائماً ارکانش را مستحکم نموده و اساسش را ثابت می سازد و این همان حالی است که اجتماع امروز مسلمانان دارد!!

شما اگر در سیره اسلامی همه جانبه ای که کتاب و حدیث تنظیم نموده و میان مسلمانان مقرر می دارد دقت نمائید و سپس به این سیره فاسدی که امروز بار مسلمانان شده، توجه کنید و آنگاه توجه خود را به این آیه معطوف دارید – « به زودی خدا مردمی را می آورد که دوستشان دارد و ایشان هم او را دوست دارند...!» – خواهید دید، تمام رذایلی که اجتماع ما مسلمانان را احاطه کرده و امروزه در ما حکومت می کند، همان چیزهائی است که از کفار اقتباس کرده ایم و آنگاه در ما نمو کرده و تولید مثل نموده است، کاملاً ـ نکته مقابل چیزهائی است که خداوند سبحان در این آیه در توصیف این مردم، بیان فرموده است!

به این معنی که تمام رذایل عملی ما در این جمله خلاصه می شود:

–اجتماع امروز ما خدا را دوست ندارد و خدا هم این اجتماع را دوست ندارد، اینان ذلیل کفارند و سرکش بر مؤمنان! در راه خدا جهاد نمی کنند و از هر سرزنشی جا می خورند و می هراسند!

اخبار غیبی قرآن از تحولات اجتماعی

آنچه در بالاـ گفتیم همان چیزی است که قرآن در پیشانی جمعیت فعلی مسلمین دیده است و به مفهوم دیگر، این همان خبر غیبی است که دانای بدان خبر داده است، که به زودی اجتماع اسلامی از دین خود مرتد می شود (نه ارتداد اصطلاحی،)

بلکه ارتداد تنزیلی، که این آیات قرآنی بیان می کند و آنان را به منزله کفار می داند:

-« هرکه از شما ایشان را دوست بدارد از آنان است و خدا مردم ستمگر را هدایت نمی کند! »

آنگاه که خداونـد اجتماع اسـلامی را چنین گرفتار وعده داده است، مردمی را خواهد آورد که آنان را خدا دوست می دارد و آنها هم خـدا را دوست می دارنـد. در مقابل مؤمنین خاضع و ذلیلند و در برابر کفار سرکشـند! در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش ملامتگر نمی هراسند!

اوصافی که برای آن مردم شمرده شده، یک دسته صفات و خصوصیاتی است که اجتماع اسلامی امروز فاقد آن می باشد، و با دقت در آنها می توان تفصیلاً رذایلی را که آیه خبر از گرفتاری اجتماع مسلمانها بدانها می دهد، به دست آورد.

(قابل ذکر است که تاریخ نگارش این تفسیر درست روزهای قبل از انقلاب جمهوری اسـلامی ایران بوده است- که حکومت و قشـر فاسـدی که دوست کفـار و بیگانگـان بود، رشـد کرده، وابسـته به آنهـا و حافـظ منافع آنان شـده بود و با راهنمائی آنها حرکت می کرد- خداونـد سـبحان، فرزنـدان انقلاب اسـلامی ایران و پیروان امام خمینی"رضوان الله علیه" را آورد، که در راه خدا جهاد کردند و خدا را دوست داشتند و از ملامت هیچ ملامتگری نهراسیدند!

و در حال حاضر نیز ملتهای دربند دیگر از آنها پیروی می کنند تا به خواست خدا وراثت زمین به تدریج به صالحان و دوستان خدا برسد! - امین)

(۱)

طبقه بندی بیانات غیبی پیامبر خاتم"ص"

اشاره

پـاره ای از روایات غیبی که تحت عنوان « اخبار آخرالزمان » یا « علایم قیامت » از پیامبر گرامی خـدا"ص" و از ائمه معصومین نقل شده، این گرفتاری ها و تحولات اجتماعی و اخلاقی و حکومتی را می شمارند.

این ها روایاتی است از کتابهای قـدما، که بیش از هزار سال پیش از این تاریخ نوشـته شده، و نسـبتشان به مؤلفین آنها مسـلم و مورد اتفاق است. علاوه براینکه این روایات از یک سلسله حوادث و وقایعی در تاریخ آینده بشر و مسلمین سخن می گویند

۱- مستند: روایات مندرج در متن المیزان ج ۱۰ ص۲۹۳

که در آن زمان تحقق پیـدا نکرده بودنـد و حتی آن وقت انتظارش هم نبود لذا ما چاره ای جز اعتراف به صـحت آنها و صادر شدن آنها از مرکز وحی نداریم!

طبقه بندی زیر، خلاصه ای از بیانات غیبی پیامبر گرامی خدا"ص" است که در حجه الوداع فرموده، در حالی که درب کعبه را گرفته و با صورت خود به سوی همراهان توجه نموده و آنها را به « علایم آخرالزمان و قیامت،» آگاه ساخته است.

مخـاطب ایـن بیانـات سـلمان فارسـی بـوده که نزدیـک تر از همه به آن حضـرت ایسـتاده بـوده و درخـواست می کرده که آن حضرت مطالب را قطع نکند و ادامه دهد:

۱- وضع حکومت ها در زمانهای پیش بینی شده

-. . . در آن وقت فرماندهانی ستمگر، وزیران فاسق، عارفانی ظالم، امین های خائن بر ایشان حکومت می کنند.

-. . . آنگاه زنان فرمانـده، و کنیزان طرف مشورت قرار می گیرنـد، بچه ها روی منبر ها می رونـد؛ دروغ زیبا، زکات ضـرر، و ثروت مسلمین تاراج می گردد.

-. . . آن وقت مردمی بر ایشان مسلط می شونـد که اگر حرف بزننـد آنان را می کشـند، اگر سـکوت کنند و دم نزنند آنان را برای خود مباح می کننـد، و اموالشان را می برنـد، و احترامشان را پایمال می کنند، و دلهایشان را پر از ترس می سازند، و همه شان را ترسناک و خائف و مرعوب می بینی !

-. . . آنگاه چیزی از مشرق و از مغرب آورده می شود به امتم سرپرستی می کنند. وای بر ضعیفان امتم از آنان! وای بر آنان از خدا !

به کوچک رحم نمی کننـد. به بزرگ احترام نمی گذارند. از گناهکاری نمی گذرند. خبرهایشان فحش و دروغ است، جسـم شان جسم بشر و دلهایشان دلهای شیاطین است!

۲- وضع جامعه و اخلاق اجتماعی و خانواده در زمانهای پیش بینی شده

-. . . از علایم آن زمان، پیروی شهوت ها، میل به هواها، بزرگداشت مال، و فروش دین به دنیاست!

-. . . آن وقت بـد خوب، و خوب بـد شده، و خائن مورد امانت قرار گیرد، و امین خیانت ورزد، و دروغگو تصدیق و راسـتگو تکذیب می شود!

-. . . مرد به پدر و مادر خود جفا، و به دوستش نیکی می کند.

-. . . آنوقت زن با شوهرش در تجارت شرکت می کند.

-. . . شرافتمندان به غضب می آیند و مرد فقیر اهانت می شود.

-. . . آنگاه بازارها نزدیک می شود. آنوقت این می گوید: چیزی نفروختم، و آن می گوید: سودی نبردم و می بینی که همه مذمت خدا را می کنند!؟

-. . . آن وقت مردان به مردان و زنان به زنان اکتفاء می کنند، همان طور که بر دختر در خانه اهلش غیرت به خرج می دهند، بر پسران نیز غیرت به خرج می دهند.

-. . . مردان خود را به زنان و زنان به مردان شبیه می سازند. زن ها به زین ها سوار می شوند – بر این دسته از امتم لعنت خدا باد!

-. . . آنگاه مردان امتم با طلا زینت می کنند، و ابریشم و دیباج می پوشند، و پوست پلنگ را روی سپرها می کشند.

-. . . در آن هنگام " ربا " پیدا می شود. با غیبت و رشوه معامله می کنند. دین زیر پا و دنیا بلند می شود.

-. . . در آن هنگام طلاق زیاد می شود، و برای خدا حدّی به پا نمی شود، و به خدا ضرری نمی زند.

-. . . آنگاه زنان آوازه خوان و ملاهی زیاد می شود، و بدان امتم بر ایشان مسلط شوند.

-. . . در آن وقت است که پرده حرام ها دریده شود. گناه ها کسب شود. بدان بر نیکان مسلط شوند. دروغ زیاد و لجاجت پیدا و فقر رایج شود. مردم در لباس ها با هم مباهات کنند.

-. . . آن وقت ثروتمند تنها از فقر می ترسد، به طوری که سائل از جمعه تا جمعه دیگر سؤال می کند و کسی را نمی یابد که چیزی در دستش بگذارد.

۳– وضع دین و دینداران در زمانهای پیش بینی شده

-. . . از علایم قیامت ضایع کردن نماز است، و پیروی شهوتها و میل به هواها، بزرگداشت مال و فروش دین به دنیا.

-. . . در آن زمان, دل و اندرون مؤمن از آن منکراتی که می بیند و نمی تواند تغییر دهد همچون نمک در آب گداخته، آب می شود!

-. . . آنگاه مسجدها همانند کلیساهای یهود و نصاری زینت می شود. قرآن ها زیور می شود. مناره ها بلند می شود. صف ها

با دلهائی کینه توز و زبانهائی

گوناگون زیاد می شود.

-. . . آنگاه ثروتمندان امتم برای تفریح به مکه می روند و متوسطین ایشان برای تجارت و فقیرها برای نشان دادن به مردم!

-. . .آنگاه مردمی پیدا می شوند که قرآن را برای غیر خدا یاد می گیرند، و آن را مزمار می کنند. مردمی پیدا می شوند که برای غیر خدا علم فقه دین می آموزند. اولاد زنا بسیار می شود. با قرآن تغنی و آوازه خوانی می کنند و به دنیا افتخار و مباهات می نمایند.

-. . . طبل و شیپور ها را بپسندند، امر به معروف و نهی از منکر را انکار کنند تا آنجا که مؤمن در آن وقت ذلیل ترین مردم شود! میان عابدان و قاریانشان بدگوئی پیدا می شود. این ها در ملکوت آسمانها پلید و نجس خوانده می شوند،

-. . . آنگاه " رویبضه " سخن می گوید. (" رویبضه " کسی است که در امور مردم حرفی نمی زند.)

۴- وقوع حوادث طبیعی و ظهور علایم آخرالزمان

-. . . از علایم طبیعی قیامت و آخرالزمان، ظاهر شدن ستاره دنباله دار است.

-. . . باران در تابستان می شود، و بی وقت بر آنها ببارد.

-. . . سپس جز اندکی درنگ نکنند که زمین صدائی کند، و هر دسته ای گمان کنند در ناحیه آنها صدا کرده، و آنگاه آنچه خدا خواهد، درنگ می کنند، و در آن مدت زمین را می شکافند. و زمین پاره های جگرخود (طلا و نقره) را بیرون می افکند (مانند ستونها) آن روز طلا و نقره سودی ندارد!

(در این زمینه روایت مفصلی نیز از امام جعفر صادق علیه السلام نقل گردیده که برای بررسی جزئیات آن، خواننده محقق را به ص ۲۹۷ جلد دهم تفسیر المیزان رجوع می دهیم. ضمنا طبقه بندی مطالب بالا تحریر مولف این مجلد است.)

تفسیر قرآن، و تاریخ آن

اشاره

مستند: مقدمه المیزان المیزان ج ۱ ص۶

تاریخ تفسیر قرآن و تحولات آن

اشاره

این مطالب از مقدمه جلد اول تفسیر گرانقدر المیزان به قلم مؤلف بزرگوار آن، علامه طباطبائی، نقل می شود که مرحوم علامه در این مقدمه برخورد تاریخی علمای تفسیر را در زمانهای مختلف به نقد کشیده و در ضمن، نحوه کار خود را در تفسیر المیزان شرح داده است. مطالعه و تدبر در این مقدمه برای تمامی کسانی که باب آشنائی با قرآن مجید را برای درک معانی و معارف آن باز کرده اند و همچنین برای رفع کلیه شبهات تاریخی در این زمینه، ضروری است.

۱- معنای تفسیر

تفسیر، که به معنای بیان معانی آیات قرآنی و کشف مقصد و مدالیل آن است، از قدیمی ترین اشتغالات علمی است، که دانشمندان اسلامی را به خود جلب و مشغول کرده است.

۲- تاریخ آغاز تفسیر

تاریخ این نوع بحث, که نامش تفسیر است، از عصر نزول قرآن مجید آغاز شده است، که با استفاده از آیه ۱۵۱ سوره بقره که می فرماید- ... همان رسولی که کتاب

قرآن بدو نازل شده، آن کتاب را به شما تعلیم می دهد - می توان بدان پی برد.

-« کما ارسلنا فیکم رسولاً ـ منکم، یتلوا علیکم آیاتنا و یزکیکم و یعلمکم الکتاب و الحکمه ... همچنان که در شما رسولی از خود شما فرستادیم، تا بر شما بخواند آیات ما را و تزکیه تان کند و کتاب و حکمت تان بیاموزد! »

۳- طبقه اول مفسرین

طبقه اول از مفسرین اسلامی، جمعی از صحابه بودند. (البته مراد ما از صحابه غیر از علی علیه السلام و ائمه اهل بیت علیهم السلامند – برای اینکه درباره آن حضرت سخنی جداگانه خواهیم داشت.)

این صحابه عبارت بودند از: ابن عباس، عبدالله بن عمر، ابی و غیر ایشان، که دامن همت به کمر زده و دنبال این کار را گرفتند.

آن روز بحث از قرآن از چارچوب جهات ادبی آیات، و شأن نزول آنها و مختصری استدلال به آیات برای توضیح آیاتی دیگر و اندکی تفسیر به روایات وارده از رسول خدا"ص" در باب قصص و معارف مبدأ و معاد و امثال آن، تجاوز نمی کرد.

۴- طبقه دوم مفسرین

در مفسرین طبقه دوم (تابعین) چون: مجاهد، قتاده، ابن ابی لیلی، شعبی، سدی و دیگران نیز که در قرن اول هجرت بودند، جریان به همین منوال بود.

ایشان هم چیزی به آنچه مفسرین طبقه اول و صحابه، در تفسیر سلوک کرده بودند، نیفزودند. تنها چیزی که به آن اضافه کردند، این بود که بیشتر از گذشتگان در تفسیر خود روایت آوردند.

۵- روایات، و اسرائیلیات

متأسفانه، در بین روایاتی که مفسرین طبقه دوم وارد تفسیر کردند، احادیثی بود که یهودیان دسیسه و جعل کرده و داخل احادیث صحیح نموده بودند. اغلب آنها در بین قصص و معارف مربوط به آغاز خلقت، چگونگی ابتداء خلقت آسمانها، تکوین زمین، دریاها، بهشت شداد، خطاهای انبیاء، تحریف قرآن و چیزهائی دیگر از این قبیل بوده است که هم اکنون در پاره ای روایات تفسیری و غیر تفسیری از آن قبیل روایات دیده می شود!!

۶- بحث های کلامی

بعـد از رسول خدا"ص" در عصـر خلفاء، فتوحات اسـلامی شـروع می شود و مسـلمانان در بلاد فتح شده با فرقه هائی مختلف, امتهای گوناگون و علمای ادیان و مذاهب دیگر آشـنا می شوند و این خلطه و آمیزش سبب می شود بحث های کلامی در بین مسلمانان شایع شود.

۷- فلسفه یونان, و مباحث عقلی

از سوی دیگر در اواخر سـلطنت امویان و اوائل عباسـیان یعنی در اواخر قرن اول هجری، فلسفه یونان به زبان عربی ترجمه شده و در بین علمای اسلام انتشار یافت و همه جا مباحث عقلی ورد زبانها و نقل مجالس علما شد.

۸- مکاتب صوفیه

از جـانب دیگر مقارن با انتشار بحث های فلسـفی، مطالب عرفانی و تصوفی نیز در اسـلام راه یافته و جمعی از مردم را به سوی خود متمایـل کردنـد، تـا به جـای برهـان و اسـتدلال فقهی، حقـایق و معـارف دینی را از طریق مجاهـده و ریاضت های نفسانی دریابند.

۹- جمود فکری

از طرف دیگر، جمعی از مردم سـطحی به همان تعبد صـرف، که در صدر اسـلام نسبت به دستورات رسول خدا"ص" داشتند، بـاقی ماندنـد، و بـدون اینکه کـاری به عقـل و فکر خود داشـته باشـند در فهم آیـات قرآن به احادیث اکتفاء نمودنـد و در فهم معنای حـدیث هم هیچگونه مداخله ای نکردند، بلکه به ظاهر آنها تعبد نمودند. و اگر هم احیاناً بحثی از قرآن می کردند، تنها از جهات ادبی آن بود و بس!

۱۰- اختلاف مذاهب

عوامل فوق الذکر باعث شد که روش اهل علم در تفسـیر قرآن کریم مختلف شود. علاوه بر این عوامل، عامل مهم دیگری که در این اختلاف اثر به سـزائی داشت، اختلاف مذاهب بود، که آن چنان در میان مسـلمین تفرقه افکنده بودند، که میان مذاهب اسـلامی هیـچ جـامعی، کلمه واحـدی نمانـده بود، جز دو کلمه « لا ـ اله الا ـ الله و محمـداً رسول الله! » و گرنه در تمـامی مسـائل اسلامی اختلاف پدید آمده بود.

۱۱- اختلاف تفاسیر

در معنـای اسـماء خـدای سـبحان، در صـفات و افعال او، در معنای آسـمانها و آنچه در آن است، در زمین و آنچه بر آن است، قضا و قـدر، جبر و تفویض، عقاب و ثواب، و نیز در مرگ و برزخ، در مسـئله بعث و بهشت و دوزخ؛ و کوتاه سـخن آنکه، در تمامی مسائلی که با حقایق و معارف دینی ارتباط داشت، حتی اگر کوچکترین ارتباطی هم داشت، اختلاف مـذهبی در آن نیز راه یـافته بود؛ و در نتیجه، در طریقه بحث از معـانی آیات قرآنی متفرق شدنـد و هر جمعیتی برای خود طریقه ای بر طبق طریقه مذهبی خود درست کردند!

نقد و بررسی خطاهای مفسرین مذاهب مختلف

۱- نقد خطای محدثین

آن عده که به اصـطلاح " محدث" یعنی حدیث شـناس بودند، در فهم معنای آیات قرآن مجید اکتفا کردند به آنچه از صحابه و تابعین روایت شده بود.

حالا صـحابه در تفسـیر آیه چه گفته اند؟ و تابعین چه معنائی برای فلان آیه کرده اند؟ هرچه می خواهد باشد، همین که نامش روایت است کافی است، اما مضمون روایت چیست؟ و فلان صحابه در آن روایت چه گفته ؟ مطرح نیست!

هر جـا هم که در تفسـیر آیه روایتی نرسـیده بود، توقف می کردنـد و می گفتنـد: دربـاره این آیه چیزی نمی توان گفت! برای اینکه نه الفاظش آن ظهوری را دارد که احتیاج به بحث و اعمال فکر نداشـته باشد و نه روایتی در ذیلش رسـیده که آن را معنا کرده باشـد پس بایـد توقف کرد و گفت: همه از نزد پروردگار است هرچنـد که ما معنایش را نفهمیم؟!! و تمسک می کردند به آیه ۷ سوره آل عمران:

« والراسـخون فی العلم یقولون آمنـا به کـل من عنـد ربنـا – راسـخان در علم گوینـد: مـا بـدان ایمـان داریم، همه اش از نـاحیه پروردگار ماست نه تنها آنهائی را که ما می فهمیم ؟!! »

این عـده در این روشـی که پیش گرفته انـد خطا رفته انـد، برای اینکه با این روش که پیش گرفته اند عملاً عقل و اندیشه را از کار انداخته اند و در حقیقت گفته اند که ما حق نداریم در فهم آیات قرآنی عقل و شعور خود را به کار بندیم، تنها باید ببینیم روایت از ابن عبـاس و یـا فلاـن صـحابه دیگر چه معنـائی نقل کرده است. و حال آنکه اولاً قرآن کریم نه تنها عقل را از اعتبار نینداخته، بلکه معقول هم نیست که آن را از اعتبار بیندازد،

برای اینکه اعتبار قرآن و کلام خدا بودن آن (و حتی وجود خدا،) به وسیله عقل برای ما ثابت شده است!

در ثانی، قرآن کریم حجیتی برای کلام صحابه و تابعین و امثال ایشان ثابت نکرده و هیچ جا نفرموده است که یا ایهاالناس هرکس صحابی رسول خدا"ص" باشد هرچه به شما گفت بپذیرید که سخن صحابی او حجت است ؟!!

چطور ممکن است حجت کند با اینکه میان کلمات اصحاب اختلاف های فاحش هست، مگر آنکه بگوئی: قرآن بشر را به سفسطه، یعنی قبول تناقض گوئی ها دعوت کرده، و حال آنکه چنین دعوتی را نکرده است، بلکه در مقابل, دعوت کرده تا در آیاتش تدبر کنند، و عقل و فهم خود را در فهمیدن آن به کار بندند، و به وسیله تدبر، اختلافی که ممکن است در آیاتش به نظر رسد، برطرف نمایند، و ثابت کنند که در آیاتش اختلافی نیست!

به علاوه، خدای تعالی قرآن کریم خود را هدایت و نور و تبیان کل شیء معرفی کرده، آن وقت چگونه ممکن است چیزی که خودش نور است، به وسیله غیر خودش، یعنی قتاده و امثال او، روشن شود!؟

و چطور تصور دارد چیزی که هدایت است، خودش محتاج ابن عباس ها باشد تا او را هدایت کنند!؟

و چگونه چیزی که خودش بیان هر چیز است محتاج سدی ها باشد تا آن را بیان کنند!؟

۲- نقد خطای متکلمین

متکلمین که اقوال مختلفی در مذهب داشتند، همین اختلاف مسلک وادارشان کرد که در تفسیر و فهم معانی آیت قرآنی اسیر آراء مذهبی خود باشند و آیات را طوری معنا کنند که با آن آراء موافق باشد و اگر آیه ای مخالف یکی از آن آراء بود تأویل کنند، آنهم تأویلی که مخالف سایر آراء مذهبی شان نباشد.

نام این قسم بحث تفسیری را " تطبیق" گذاشتن مناسب است تا آن را "تفسیر" بخوانیم، چون وقتی ذهن آدمی مشوب و پایبند نظریه های خاصی باشد، در حقیقت عینک رنگی در چشم دارد، که قرآن را نیز به همان رنگ می بیند و می خواهد نظریه خود را بر قرآن تحمیل کند و قرآن را با آن تطبیق دهد. پس باید آن را تطبیق نامید نه تفسیر!

آری! فرق است بین اینکه یک دانشمند، وقتی پیرامون آیه ای از آیات فکر و

بحث می کند، با خود می گوید:

-« ببینم قرآن چه می گوید؟ »

یا آنکه بگوید:

-« این آیه را به چه معنائی حمل کنیم!؟ »

اولی که می خواهد بفهمد آیه قرآن چه می گوید، باید تمامی معلومات و نظریه های علمی خود را موقتاً فراموش کند و به هیچ نظریه علمی تکیه نکند، ولی دومی نظریات خود را در مسئله دخالت داده، و بلکه بر اساس آن نظریه ها بحث را شروع می کند و معلوم است که این رقم بحث از معنای خود آیه نیست!

۳– نقد خطای فلاسفه

اشاره

فلاسفه نیز به همان مشکل دچار شدند که متکلمین شدند. وقتی به بحث در پیرامون قرآن پرداختند سر از تطبیق و تأویل آیات مخالف با آراء مسلم خود درآوردند. البته منظور ما از فلسفه، فلسفه به معنای اخص آن یعنی فلسفه الهی به تنهائی نیست، بلکه منظور فلسفه به معنای اعم آن است، که شامل همه علوم ریاضیات، طبیعیات و الهیات و حکمت عملی می شود.

خواننده عزیز توجه دارد که فلسفه به دو مشرب جدا از هم تقسیم می شود: یکی " مشرب مشّاء " است که بحث و تحقیق را تنها از راه استدلال معتبر می داند و دیگری " مشرب اشراق" است که می گوید: حقایق و معارف را باید از راه تهذیب نفس و جلأ دادن دل به وسیله ریاضت کشف کرد.

۱–مشائیان و قرآن

مشائیان وقتی به تحقیق در قرآن پرداختند هر چه از آیات قرآن درباره حقایق ماوراء طبیعت، و نیز درباره خلقت و حدوث آسمانها و زمین و برزخ و معاد بود، همه را تأویل کردند. حتی تأویل را آنقدر توسعه دادند که به تأویل آیاتی که با مسلمات فلسفیان ناسازگار بود، قناعت نکرده و آیاتی را هم که با فرضیاتشان ناسازگار بود، تأویل نمودند.

مثلاً در طبیعیات، در باب نظام افلاک، تئوری و فرضیه هائی برای خود فرض کردند و روی این اساس فرضی دیوارها چیدند و بالا بردند تا ببینند آیا فرو می ریزد یا خیر؟ که در اصطلاح علمی این فرضیه ها را « اصول موضوعه » می نامند.

افلاک کلی و جزئی فرض کردنـد. عناصـر را مبـدأ پیـدایش موجودات دانسـته و بین آنهـا ترتیب قائـل شدنـد. برای افلاک و عناصر احکامی درست کردند. و مع ذلک، با اینکه

خودشان تصریح کرده اند که همه این خشت ها روی پایه ای فرضی چیده شده و هیچ شاهد و دلیل قطعی برای آن ندارند، با این حال اگر آیه ای از قرآن مخالف همین فرضیه ها بود، تأویلش کردند (و زهی بی انصافی !!)

۲–متصوفه و قرآن

اما دسته دیگر از فلاسفه یعنی " اشراقیون" که متصوفه از آنها هستند، به خاطر اشتغالشان به تفکر و سیر در باطن خلقت، و اعتنایشان به آیات انفسی، و بی توجهی شان به عالم ظاهر و آیات آفاقی، به طور کلی باب تنزیل، یعنی ظاهر قرآن را رها کردند و تنها به تأویل آن پرداختند.

و این باعث شد که مردم در تأویل آیات قرآنی، جرأت یافته و دیگر مرزی و حدی برای آن نشناسند، و هرکس هرچه دلش خواست بگوید، و مطالب شعری، که جز در عالم خیال موطنی ندارد، بر هم بافته، و آیات قرآنی را با آن معنا کنند! و خلاصه به هر چیزی و بر هر چیزی استدلال کنند.

این جنایت خود را بدانجا کشاندند که آیات قرآنی را با حساب جمل و به اصطلاح بازتر و بیشتر و حروف نورانی و ظلمانی تفسیر کنند . . . حروفی را نورانی و حروفی را ظلمانی نام گذاشته، و حروف هر کلمه ای از آیات را به این دو قسم حروف تقسیم کردند، و آنچه از احکام که خودشان برای این دو قسم حروف تراشیده بودند بر آن کلمه و آن آیه مترتب ساختند.

پر واضح است که قرآن کریم و شریف نازل نشد که تنها این صوفیان خیالباف را هدایت کند! و مخاطبین در آیات آن، تنها علمای علم اعداد و اوفاق و حروف باشند! و معارف آن هم بر پایه حساب جمل، که ساخته و پرداخته منجمین است، پی ریزی شده باشد؟!! و چگونه شده باشد؟ و حال آنکه علم نجوم از سوقاتی های یونان است، که به زبان عربی ترجمه شد.

البته, روایات بسیاری از رسول خدا"ص" و ائمه اهل بیت علیهم السلام رسیده، که مثلاً ـ فرموده اند: « برای قرآن ظاهری و باطنی است، و برای باطن آن باز باطن دیگری است تا هفت بطن و یا هفتاد بطن.... »

ما منکر باطن قرآن نیستیم ولکن پیغمبر و ائمه اطهار هم به ظاهر قرآن پرداختند و هم به باطن آن، هم به تنزیل آن و هم به تأویل آن، نه چون نامبردگان که به کلی ظاهر قرآن را رها کنند.

تازه، باید گفت " تأویل" در لسان پیامبر و ائمه علیهم السلام آن تأویلی نیست

که نامبردگان پیش گرفته اند، چون تأویل به اصطلاح آقایان، عبارت است از معنائی که مخالف ظاهر کلام باشد، و یا با لغات و واژه های ساخته شده که در زبان مسلمانان و بعد از نزول قرآن و انتشار اسلام رایج گشته، جور در آید!

ولی " تأویلی " که منظور قرآن کریم است – و در آیاتی از قرآن نامش برده شده – اصلاً از مقوله معنا و مفهوم نیست. (برای توضیح این مطلب رجوع شود به فصل یازدهم همین بخش.)

تفسیر قرآن در عصر حاضر

اشاره

در قرن حاضر، مسلک تازه ای در تفسیر پیدا شد و آن این است که جمعی که خود را مسلمان می دانند، در اثر فرورفتگی و غور در علوم طبیعی و امثال آن، که اساسش " حس و تجربه " است، و نیز غور در مسائل اجتماعی، که اساسش " تجربه و آمارگیری " است، روحیه " حسی گرائی " پیدا کردند، یا به طرف مذاهب فلاسفه مادی و حسی سابق اروپائی تمایل پیدا کردند، و یا به سمت " اصالت عمل " لیز خوردند، مذهبی که می گوید: « هیچ ارزشی برای ادراکات انسان نیست، مگر آن ادراکاتی که منشاء عمل باشد، آن هم عملی که به درد حوائج زندگی مادی بخورد، حوائجی که جبر زندگی آن را معین کند!»

۱– پیروان اصالت ماده، و قرآن

این مذهب اصالت است که پاره ای از مسلمان نما ها به سوی آن گرویده و در نتیجه گفته اند: معارف دینی نمی تواند مخالف با علم باشد، و علم می گوید: اصالت وجود تنها مال ماده و خواص محسوس آن است. پس در دین و معارف آن هم هرچه که از دائره مادیات بیرون است و حس ما آن را لمس نمی کند، مانند: عرش و کرسی و لوح و قلم و امثال آن باید به یک صورت تأویل شود!؟

و اگر از وجود هر چیزی خبر دهد که علوم متعرض آن نیست، مانند وجود معاد و جزئیات آن، باید با قوانین مادی توجیه شود؟!

و نیز آنچه که تشریع بر آن تکیه کرده، از قبیل: وحی، فرشته، شیطان، نبوت، رسالت، امامت و امثال آن، همه امور روحی هستند که به تناسب نام یکی را وحی و دیگری را ملک و غیره می گذاریم. و روح هم خودش پدیده ای مادی و نوعی از خواص ماده است. و مسئله تشریع هم اساسش یک نبوغ خاص اجتماعی است که می تواند

قوانین خود را بر پایه افکار صالح بنا کند تا اجتماعی صالح و راقی بسازد!؟

این آراء مسلمان نما های اعصار جدید است درباره معارف قرآن و اما درباره روایات می گویند چون در میان روایات احادیثی جعلی دسیسه شده و راه یافته، لذا به طور کلی به هیچ حدیثی نمی توان اعتماد کرد مگر آن حدیثی که با کتاب یعنی قرآن کریم موافق باشد، و کتاب هم باید با آیات خودش و با راهنمائی علم تفسیر شود، نه با آراء مذاهب سابق، که اساسش استدلال از راه عقل است، چون علم همه آنها را باطل کرده، زیرا اساس علم حس و تجربه است!!

این گروه ادعا کرده اند که تفسیر مفسرین قبلی تطبیق بوده و تفسیر واقعی قرآن تفسیر آنهاست، ولی عین ایراد مفسرین قبلی به خود آنان نیز وارد است، برای اینکه اگر آقایان مانند مفسرین سلف معلومات خود را بر قرآن تحمیل نکرده اند، پس چرا نظریه های علمی را اصل مسلم گرفته اند و تجاوز از آن را جائز نمی دانند، پس اینان نیز در انحراف سلف شریکند، و چیزی را از آنچه آنان فاسد کردند، اصلاح نکرده اند!

۲- تحمیل تئوری های علمی بر قرآن

اگر در این مسلک هائی که درباره تفسیر نقل شد دقت فرمائید، خواهید دید که همه در این نقص (که نقص بسیار بزرگی است،) شریکند، که آنچه از ابحاث علمی و یا فلسفی به دست آورده اند، بر قرآن کریم تحمیل کرده اند، بدون اینکه مدالیل آیات بر آنها دلالت داشته باشد، و در نتیجه، تفسیر اینان نیز تطبیق شده و تطبیق خود را تفسیر نام نهاده اند و حقایق قرآن را به صورت مجاز در آورده و تنزیل عده ای از آیات را تأویل کرده اند.

لازمه این انحراف آن شد که قرآنی که خودش را به « هدی للعالمین!» و « نور مبین!» و « تبیان کل شیء !» معرفی نموده، هدایت نباشد مگر به کمک غیر خودش، و به جای نور مبین مستنیر به غیرش باشد، از غیر خودش نور بگیرد و به وسیله غیر خودش بیان شود!!؟

عدم اختلاف در معنای ظاهری آیات

هیچ یک از این اختلافاتی که ذکر شد، منشاء آن اختلاف نظر در مفهوم لفظ آیه، و معنای لغوی و عرفی عربی مفرد آن، و جمله اش نبوده، برای اینکه هم کلمات قرآن، و هم جملات آن، و آیاتش، کلامی است عربی، و آنهم عربی آشکار، آن چنانکه در فهم آن هیچ عرب و غیر عرب که عارف به لغات و اسلوب کلام عربی است، توقف

نمی کند.

در میان همه آیات قرآن مجید(که بیش از چند هزار آیه است،) حتی یک آیه نمی یابیم که در مفهومش پیچیدگی و ابهام باشد، به طوری که ذهن خواننده در فهم معنای آن دچار حیرت و سرگردانی شود. و چطور چنین نباشد؟ و حال آنکه قرآن فصیح ترین کلام عرب است، و ابتدائی ترین شرط فصاحت این است که اغلاق و تعقید نداشته باشد. و حتی آن آیاتی هم که جزو متشابهات قرآن کریم به شمار می آیند، مانند آیات نسخ شده و امثال آن، در مفهومش غایت وضوح و روشنی را دارد، و تشابهش به خاطر این است که مراد از آن را نمی دانیم، نه اینکه معنای ظاهرش نامعلوم باشد.

اختلاف در مصادیق کلمات

اختلاف از معنای کلمات پیدا نشده، بلکه همه آنها از اختلاف در مصداق کلمات پیدا شده، و هر مذهب و مسلکی کلمات و جملات قرآن را به مصداقی حمل کرده اند که آن دیگری قبول ندارد، این از مدلول تصوری و تصدیقی کلمه چیزی فهمیده، و آن دیگری چیزی دیگر!

دلیل اختلاف در مصادیق کلمات این است که انس و عادت باعث می شود که ذهن آدمی در هنگام شنیدن یک کلمه و یا یک جمله به معنای مادی آن سبقت جوید و قبل از هر معنای دیگر آن معنای مادی و یا لواحق آن به ذهن درآید.

چون ما در دنیای مادی زندگی می کنیم، وقتی لفظ حیات، علم، قدرت، رضا، غضب، کلام، خلق و امر و امثال آن را می شنویم فوراً معنای مادی آن ها به ذهن ما می آیند، همان معنائی که از این کلمات در خود سراغ داریم.

چون می شنویم که خدا عالم را خلق کرده و یا فلان کار را کرده و یا به فلان چیز عالِم است، همه اینها را مانند خلق و علم و اراده خودمان مقید به زمان می کنیم، چون معهود در ذهن ما این است که مثلاً وقتی بگوئیم: « خواسته یا می خواهد،» زمان گذشته و حال و آینده در نظرمان می آید لذا درباره « خواسته و می خواهد،» خدا نیز همین فرق را می گذاریم. یا وقتی خدا می فرماید « و لدینا مزید – نزد ما بیشتر است!» فوراً به ذهن ما می رسد که کلمه " نزد" همان معنائی را درباره خدا می دهد که درباره ما می دهد و آن عبارت است از حضور در مکانی که ما هستیم.

بشر چون برای تفهیم و تفاهم بین خود لفظ را وضع کرده است و برای زندگی اجتماعی و کارهای اجتماعی هم که همه مادی بود معانی مادی به کار برده است.

بشر وقتی لفظی را وضع کرده به قصد این بوده تا فائده ای از این کار ببرد و تا

این فائـده را داده و می دهـد از آن لفظ اسـتفاده می کنـد هر چنـد شـکل و قیافه آن تغییر کرده باشـد. مانند کلمه " چراغ " که زمانی به " پیه سوز " و " چراغ فتیله ای " می گفتنـد، حالا به لامپ برق می گوینـد. یا اسـلحه که قـدیم کارد و چماق بود، حالا توپ و تفنگ است ولی باز لفظ چراغ و اسلحه در مورد آنها به کار می رود.

در نتیجه مـادام که غرض نورگیری و دفاع و امثال آن باقی است نام چراغ و اسـلحه نیز باقی است، پس ملاک در صادق بودن و نبـودن یـک اسم، موجـود بـودن غرض و موجـود نبودن آن است، و نبایـد به لفـظ اسم جمود به خرج داد، و آن را نـام یک صورت دانست و تا قیامت چراغ را فقط فتیله سوز اراده کرد!

همین جمود باعث شده تا مقلدین از اصحاب حدیث مانند فرقه حشویه و مجسـمیه، به ظواهر آیات جمود کرده، و آیات را به همان ظواهر تفسیر کنند، که در واقع جمود بر انس و عادت است در تشخیص مصادیق !!

اصول واقعی تفسیر

در ظـاهر آیـات قرآن کریم، نمونه هـائی هست که " جمود در ظـاهر آیـات " را تخطئه می کنـد و روشن می سازد که اعتمـاد کردن به انس و عادت در فهم معانی، مقصود اصلی آیه را مختل می سازد. مانند آیات زیر :

-« لیس کمثله شیء . . . هیچ چیزی مانند و مثل خدا نیست, او مثل ندارد! »

-« لا تدرک الابصار . . . دیدگان او را نمی توانند ببینند و درک کنند ولی او دیدگان را درک می کند...! »

-« سبحان الله عمّا یصفون . . . از آنچه درباره خدا می گویند منزه است ! »

چون اگر درک خدا چون درک ما بود، او مثل ما بود، در حالی که آیه اولی می گوید او مثل ندارد!

همین جهت بـاعث شـده که دیگر مردم در درک معـانی آیـات به فهم عـادی و مصـداق هـای مـأنوس در ذهن اکتفاء نکننـد، همچنـانکه دور بـودن از خطـا و به دست آوردن مجهولاـت، انسـان را وادار کرده تـا دست به دامـان بحث هـای علمی شود، و تجویز کرد که بحث را در فهم حقایق قرآن و تشخیص مقاصد عالیه آن دخالت دهد.

از یک سو ناگزیر بوده دنبال علم تفسیر برود، و حقایق قرآن را با ذهنی ساده، نه با عینک معلومات شخصی، موشکافی کند، و از سوی دیگر در فهم معـانی آیـات، به فهم عـادی و مصـداق مـأنوس در ذهن خود قنـاعت ننموده، و در مثـل کلمه « چراغ» را حمل بر

«پیه سوز» نکند! بر سر این دو راهی، کمتر کسی می تواند راه میانه را برود!

البته نبایـد علم را آنقدر در درک حقایق قرآن دخالت دهد که سرانجام از علم "ایقوف" و " زبر" و " بینه" سر در بیاورد و نه آن قدر به فکر ساده خود جمود بدهد که تا روز قیامت "چراغ" را به " پیه سوز" و " سلاح" را به " گرز و کمند" حمل کند؟!

بلکه در عین اینکه به ذیل ابحاث علمی متمسک می شود، نتایج حاصله را بر قرآن تحمیل نکند.

دو نوع طرز تفسیر

۱-قرآن این راه را نمی پسندد که ما در مسئله ای که قرآن متعرض آن است، بحث علمی یا فلسفی را آغاز کنیم و دنبال کنیم تا حق مطلب برای ما روشن شود و آن وقت بگوئیم: « آیه قرآن هم همین را می گوید! »

۲-راه مورد پسند قرآن این است که برای فهم مسئله و تشخیص مقصود آیه، از نظایر آن آیه کمک گرفته و منظور آیه مورد نظر را به دست آوریم. و آنگاه اگر بگوئیم: " علم " هم همین را می گوید! عیبی ندارد، و این روشی است که می توان آن را " تفسیر" خواند. قرآن آن را می پسندد!

طرز تفسیر رسول الله"ص" و اهل بیت "ع"

حال ببینیم رسول خدا "ص" که خدا قرآن را نخست به او تعلیم کرده، و او را معلم سایرین قرار داده؛ و امامان اهل بیت، که رسول خدا"ص" ایشان را در حدیث "ثقلین" منصوب برای چنین مقامی کرده، و خدا هم در آیه " تطهیر" تصدیقش فرموده، و در آیه « لا یمسه الا المطهرون! » فقط علم به قرآن را به آنان مختص کرده . . . چه طریقی را در تفسیر سلوک نموده اند؟

این پیغمبر و این امامان اهل بیت علیهم السلام، طریقه شان در تعلیم و تفسیر قرآن کریم، به طوری که از احادیث تفسیری آنان بر می آید، همین طریقه ای است که ما در بالا بیان کردیم.

هیچ اهل بحثی در آن همه روایات که در این زمینه وجود دارد، حتی به یک حدیث بر نمی خورد که رسول خدا"ص" و یا ائمه اهل بیت علیهم السلام در تفسیر آیه ای از حجت و برهانی علمی و نظری و یا فرضیه و تئوری علمی کمک گرفته باشند.

دلیل این امر روشن است! چون رسول الله"ص" فرموده:

-« وقتی فتنه ها چون پاره های شبی دیجور،

راه خدا و راه نجات را بر شما مشتبه کردند،

در آن هنگام بر شما باد به قرآن . . . ! »

قرآن دلیلی است که به سوی بهترین سبیل راه می نماید.

آن کتاب تفصیل و جداسازی حق از باطل است،

کتاب بیان است، که هر لحظه به تو سعادتی می دهد،

کتاب فصل است، نه شوخی،

کتابی است که ظاهری دارد و باطنی،

ظاهرش همه حکمت است، و باطنش همه علم،

ظاهرش ظریف ولطیف است، و باطنش بسیار ژرف و عمیق . . !

قرآن دارای دلالت ها و علامت هاست،

دلالت هایش هم دلالاتی دارد،

عجایب قرآن را نمی توان شمرد، غرایب آن هرگز کهنه نمی شود،

در آن چراغ های هدایت، و مناره های حکمت است،

قرآن دلیل بر هر پسندیده است نزد کسی که انصاف داشته باشد،

بر هر کسی لازم است که دیدگان خود را در آن بچراند،

ونظر خود را به این صفات برساند تا دچار هلاکت نشود!

چه تفکر مایه حیات قلب شخص بصیر است،

چنین کسی مانند چراغ بدستی است که در تاریکی های شب نور دارد،

او به سهولت و به خوبی می تواند از خطرهائی که تاریکی می آفریند، رهائی یابد، علاوه بر اینکه در مسیر خود توقفی ندارد...!

علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

-« قرآن چنین است که پاره ای از آن پاره ای دیگر را بیان می کند

و بعضی از آن شاهد بعضی دیگر است.... »

این یگانه راه مستقیم و روش بی نقصی است که معلمین قرآن و هادیان آن علیهم السلام پیموده اند!

روش تفسیر مرحوم علامه طباطبائی در المیزان

علامه می گوید:

-« . . . ما نیز به یاری خدای سبحان روش تفسیری خود را به همین طرز (روش ائمه علیهم السلام،) قرار می دهیم و از آیات قرآن در ضمن بیاناتی بحث می کنیم، و به هیچ بحثی نظری، فلسفی، یا به فرضیه ای علمی، یا مکاشفه ای عرفانی، تکیه نمی کنیم!

و نیز در این تفسیر(المیزان) در جهات ادبی قرآن بیش از آن مقداری که در فهم معنی از اسلوب عربی محتاج بدان هستیم، و تا آن نکته را بیان نکنیم از اسلوب عربی کلام آن معنا را نمی فهمیم، و یا مقدمه ای بدیهی، و یا مقدمه ای علمی، که فهم اشخاص در آن اختلاف ندارد، ذکر نمی کنیم!

بنابر این، از آنچه تا کنون بیان کردیم به دست آمد که ما در تفسیر المیزان، به منظور اینکه به طریقه اهل بیت علیهم السلام تفسیر کرده باشیم، تنها در جهات زیر بحث می کنیم:

معارف قرآن در المیزان

۱-معارف مربوط به:

« اسماء خدای سبحان و صفات او، از حیات، علم، قدرت، سمع، بصر، یکتائی و امثال آن؛ و اما ذات مقدس خدای عزوجل را قرآن کریم غنی از بیان می داند! »

۲-معارف مربوط به:

« افعال خدای تعالی، مانند: خلق، امر، اراده، مشیت، هدایت، اضلال، قضاء، قدر، جبر، تفویض، رضا، غضب و امثال آن، از کارهای متفرق. »

۳-معارفی که مربوط است به:

« واسطه هائی که بین خدای سبحان و انسان هستند، مانند: حجاب ها، لوح، عرش، کرسی، بیت المعمور، آسمان، زمین، ملائکه، شیطانها، جن و غیرذلک. »

۴-معارفی که مربوط است به:

« خود انسان در زندگی قبل از دنیا. »

۵-معارفی که مربوط است به:

« انسان در دنیا، مانند: تاریخ پیدایش نوع او، خودشناسی، شناسائی اصول اجتماعی، مسئله نبوت، رسالت، وحی، الهام، کتاب، دین، شریعت، (که از این باب است مقامات انبیاء، که از داستانهای آنان استفاده می شود، همان داستانهائی که قرآن کریم از آن حضرات حکایت کرده است.) »

۶-معارف مربوط به:

« انسان در عوالم بعد از دنیا، یعنی عالم برزخ و معاد. »

۷-معارف مربوط به:

« اخلاق نیک و بد انسان، که مقامات اولیاء در صراط بندگی یعنی اسلام و ایمان و احسان و اخبات و اخلاص و غیر ذلک، مربوط به این معارف است. »

(در تفسیر المیزان، آیاتی که مربوط به احکام دینی است، مورد بحث قرار نگرفته است، زیرا بحث در پیرامون آنها مربوط می شود به کتاب فقه نه تفسیر!)

نتیجه این طریق از تفسیر، این شده که در تمامی المیزان و در تفسیر همه آیات قرآنی یک بار هم دیده نمی شود که آیه ای بر معنائی خلاف ظاهر حمل شده باشد.

در المیزان، « تأویل» که دیگران بسیار دارند، دیده نمی شود، الّا تأویل به آن معنائی که قرآن کریم در چند مورد اثباتش می کند، که آن تأویل اصلاً از قبیل معانی نیست!

در المیزان، در هر چند آیه بعد از تمام شدن بحثها و بیانات تفسیری، بحث هائی متفرق از روایات قرار داده شده، و در آن به آن مقدار که امکان داشته، از روایات منقول از رسول خدا"ص" و ائمه اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین، هم از طریق عامه و هم از طریق خاصه، ایراد گردیده است.

در المیزان، روایاتی که از مفسرین صحابه و تابعین چیزی نقل می کند، نقل نشده است، برای اینکه صرف نظر از اینکه روایاتی است درهم و برهم، کلام صحابه و تابعین حجیتی برای مسلمانان ندارد، مگر روایاتی که به عنوان «

موقوفه» نقل شده است.

اگر در روایات نقل شده از ائمه اهل بیت علیهم السلام دقت بفرمائید، ملاحظه خواهید فرمود که این طریقه نوینی که بیانات این کتاب (المیزان) بر آن اساس نهاده شده، طریقه ای جدید نیست، بلکه قدیمی ترین طریقه ای است که در فن تفسیر سلوک شده و طریقه معلمین تفسیر است، سلام الله علیهم!

در خلال کتاب المیزان، بحث های مختلف فلسفی، علمی، تاریخی، اجتماعی و اخلاقی وجود دارد که در آنها به مقدار وسع بحث گردیده، و در همه این بحث ها به ذکر آن مقدماتی که سنخیت با بحث داشته، اکتفا شده است.

(۱)

کلیداصلی تفسیراخباری،

دوقاعده درمعارف قرآنی

اگر آنطور که باید و شاید اخبار ائمه اهل بیت را در مورد " عام و خاص" و "مطلق و مقید " آیه های قرآن مورد مطالعه قرار دهیم به موارد بسیاری بر می خوریم که از هر کدام از آنها یک نوع دیگر در تفسیر و احکام شرعی استفاده شده است، مثلاً جائی هست که از عام آن استحباب یا کراهت، و از خاص آن وجوب یا حرمت استفاده شده است، و همچنین از مطلق حکمی، و از مقید حکمی دیگر، صادر کرده اند.

این خود یکی از کلیدهای اصلی تفسیر اخباری است که از آن حضرات نقل شده است. مدار تعداد بی شماری از احادیث آن بزرگواران بر همین معناست و با در نظر داشتن آن، خواننده می تواند در معارف قرآنی دو تا قاعده استخراج کند:

قاعده اول:

-هر جمله از جملات قرآنی به تنهائی حقیقتی را می رسانند و با هر یک از قیودی که دارد از حقیقتی دیگر خبر می دهد، حقیقتی ثابت و لایتغیر، و یا حکمی ثابت از احکام.

مثال: آیه شریفه زیر که چهار معنا از آن استفاده می شود:

-« قُل اَللهُ، ثُمَّ ذَرهُم فی خَوضِهِم یَلعَبونَ ! »

۱- مستند: آیه ۱۱۵ سوره بقره و بحث روایتی " وَلِلهِ المَشرِقُ وَ المَغرِبُ فَاَینَما تُوَلّوُا فَثَمَّ وَجهُ اللهِ ...! " المیزان ج ۲ ص۷۷

-معنای اول از عبارت « قُل اَللّهُ !»

-معنای دوم از عبارت « قُل اللّهُ ثُمَّ ذَرهُم !»

-معنای سوم از عبارت « قُل اَللّهُ ثُمَّ ذَرهُم فی خَوضِهِم !»

-معنای چهارم از عبارت « قُل اَللّهُ ثُمَّ ذَرهُم فی خَوضِهِم یَلعَبونَ ! »

می توان نظیر این جریان را تا آنجا که ممکن است همه جا رعایت کرد.

قاعده دوم:

-اگر دیدیم دو قصه و یا دو معنا در یک جمله ای شرکت دارند و آن جمله در هر دو قصه آمده است و یا چیز دیگری در هر دو ذکر شده، می فهمیم که مرجع این دو قصه به یک چیز است.

-و این قاعده دو سر از اسرار قرآنی است که در تحت آن اسراری دیگر است، و خدا راهنماست!

(۱)

شأن نزول آیات و قابلیت انطباق آن

سلیقه ائمه اهل بیت علیهم السلام این است که همواره یک آیه از قرآن را بر هر موردی که قابل انطباق باشد، تطبیق می کنند، هرچند که اصلاً ربطی به مورد یا شأن نزول آیه نداشته باشد!

عقل هم همین سلیقه و روش را صحیح می داند. برای اینکه قرآن به منظور هدایت همه انسانها، در همه ادوار نازل شده است، و نازل شده تا آنان را به سوی آنچه باید بدان معتقد باشند، و آنچه باید بدان متخلق گردند، و آنچه که باید عمل کنند؛ هدایت کند، چون معارف نظری قرآن مختص به یک عصر و زمان خاص، و یا یک حال مخصوص نیست.

آنچه را قرآن فضیلت خوانده، در همه ادوار بشریت فضیلت است و آنچه را رذیلت خوانده، همیشه ناپسند است. آنچه را که از احکام عملی تشریع نموده، نه مخصوص به عصر نزول است و نه به اشخاص آن عصر، بلکه تشریعی است عمومی و جهانی و ابدی !

بنابراین اگر می بینیم که در شأن نزول آیات، روایاتی آمده که مثلاً می گویند: فلان آیه بعد از فلان جریان نازل شد، و یا فلان آیات درباره فلان شخص یا فلان واقعه نازل گردیده، باری نباید حکم آیه را مخصوص آن واقعه و یا آن شخص بدانیم، چون اگر اینطور فکر کنیم، باید بعد از انقضای آن واقعه و یا مرگ آن شخص، حکم آیه قرآن نیز

۱- مستند: بحث روایتی المیزان ج ۱ ص۷۹

ساقط شود و حال آنکه حکم آیه مطلق است و وقتی برای حکم نامبرده تعلیل می آورد، علت آن را مطلق ذکر می کند.

مثلاً اگر در حق افرادی از مؤمنین مدحی می کند به خاطر تقوی یا فضیلتی می کند که تا آخر دهر هر کسی دارای آن فضیلت باشد، مشمول حکم آیه است.

-« وَ اِنَّهُ لَکِتابٌ عَزیزٌ، لایَأتیهِ الباطلُ مِن بَینِ یَدَیهِ وَ لا مِن خَلفِهِ ! »

-« قرآن کتابی است عزیز، که نه در عصر نزول آن باطل در آن رخنه می کند و نه در اعصار بعد! » (فصلت۴۴)

تأویل قرآن و محکمات و متشابهات

اشاره

مستند:آیه۷سوره آل عمران« هُوَ الَّذی اَنزَلَ عَلَیکَ الکِتابَ مِنهُ آیاتٌ مُحکَماتٌ هُنَّ اُمُّ الکِتابِ وَ اُخَرُ مُتَشابِهاتٌ»

المیزان ج۵ص۳۴

مباحث تاریخی درمحکمات ومتشابهات وتأویل

مفسرین در بیان " محکمات و متشابهات" قرآن اختلاف شدیدی کرده اند و دچار انحرافات دامنه داری شده اند.

این اختلاف و انحراف سابقه طولانی دارد و از زمان مفسرین صحابه و تابعین آغاز شده و تا این دوره و زمان به سیر خود ادامه داده است!

سبب روشن و عمده ای که این انحراف را پدید و این مشاجرات و منازعات را به وجود آورده، همانا خلط و اشتباهی است که از آنان بین بحث و گفتگو در " محکمات و متشابهات" با بحث و گفتگو در " تأویل" شده، یعنی آن دو بحث را جدا نکرده و با هم در آمیخته اند. در اثر این خلط و اشتباه، اختلاف عجیبی در طرز طرح مسئله و چگونگی بحث از آن و نتیجه ای که از آن گرفته می شود پدیدار گشته است.

اینک کلیه این مباحث تاریخی را در چند مورد زیر خلاصه و بیان می کنیم:

ماهیت آیات محکم و متشابه

اشاره

آیات قرآنی به دو بخش « محکم» و « متشابه » تقسیم می شوند. این تقسیم به لحاظ مدلولی است که هر یک از آیات، خود جداگانه دارند. یعنی اگر به لحاظ مدلول شخصی تشابهی داشت « متشابه» و اگر نداشت « محکم » هستند.

متشابهات با رجوع به محکمات تشابه شان رفع شده و مراد از آنها معلوم می گردد.

۱- محکم

-مقصود از " محکم" همان اتقان و ثبات مخصوصی است که در این قبیل از آیات وجود دارد که به واسطه آن در دلالت کردن به مدلول خود تشابهی ندارند.

البته این نحو از اتقان، مخصوص به یک دسته از آیات قرآنی است، و تمامی آیات آن چنین احکامی را دارا نیستند.

در آیه شریفه, محکمات را به « ام الکتاب» توصیف کرده است، پس این دسته از آیات نسبت به آیات دیگر سمت « مادر» و مرجعیت را دارند.

تمامی آیات محکم در میان خود اختلافی ندارند، یعنی باهم در افاده معانی متفق می باشند.

نمونه یک آیه محکم:

-« لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیءٍ ! »

-« هیچ چیزی مثل او نیست! » یا « خداوند شبیه چیزی نیست! »

۲- متشابه

-مقصود از « تشابه » عبارت از توافقی است که بین اشیاء مختلف در بعض اوصاف و کیفیات حاصل می گردد.

« متشابه » آن آیاتی است که در نظر ابتدائی مصداق و مدلول واقعی آن برای شنونده روشن نیست، یعنی با مصادیق دیگر اشتباه می شود، و این تشابه به حال خود

هست تا وقتی که آن ر ا به محکمات رجوع داده، و معانی واقعی هر یک را روشن کنیم، که پس از معلوم شدن، خود این آیه متشابه بر گشته و آیه ای محکم می شود.

مانند آیه:

-« اَلرَّحمنُ عَلیَ الْعَرشِ اسْتَوی! »

-« خداوند بر کرسی قرار گرفته ! »

که در نظر ابتدائی برای شنونده تردید حاصل می شود و برایش معنای حقیقی آن روشن نیست، لکن وقتی به آیه محکمی مانند آیه « لَیسَ کَمِثلِهِ شَیءٍ – خداوند شبیه چیزی نیست! » رجوع شد، معلوم می شود که استقرار خداوند بر عرش، نحوه استقرار جسمانی که تکیه بر مکان باشد، نیست، بلکه منظور تسلط و احاطه بر ملک است.

یا مانند آیه متشابه:

-« اِلی رَبِّها ناظِرَه – به پروردگارش نظر می کند! »

که با شنیدن این آیه انسان تردید می کند و منظور از نگاه کردن به خدا را نمی فهمد که چگونه خواهد شد؟ ولی وقتی به آیه:

-« لا تُدرِکهُ الاَبصارِ وَ هُوَ یُدرِکُ الاَبصارِ ! »

مراجعه می کند، معلوم می شود که مقصود از آن نگاه کردن جسمانی نیست.

قسمتی از آیات و روایات در این زمینه نقل می شود:

-« اوست که قرآن را بر تو فرستاد، که برخی از آن کتاب، آیات محکمات است، که آنها " ام الکتاب" و اصل و مرجع دیگر آیات هستند. و برخی دیگر آیاتی است متشابه، تا آنکه گروهی که در دلهایشان میل به باطل است، از پی متشابه رفته، تا به تأویل کردن آن در دین راه شبهه و فتنه گری پدید آورند؛ در صورتی که تأویل آن را جز خدا کسی نمی داند، و " راسخون در علم" گویند: ما به همه آن کتاب گرویدیم، که تمام محکمات و متشابه آن از جانب پروردگار ما آمده است، و به این دانش، و بر این معنا (که آیات قرآن همه از جانب خداست،) تنها خردمندان آگاهند، (که آنها به طور دائم و با تضرع به

درگاه خدا می گویند:)

-بار پروردگارا !

دلهای ما را به باطل مایل مکن، بعد از آنکه هدایت کردی ما را !

و ما را از جانب خویش رحمت فرست!

که تو بسیار بخشنده ای ...! » (آل عمران ۷تا۹)

امام صادق علیه السلام فرمود:

-« قرآن محکمی دارد و متشابهی،

پس به محکم آن ایمان بیاور، و عمل کن!

ولی به متشابه اش ایمان بیاور و لکن عمل منما !

این گفته خداست که فرموده:

-کسانی که دلهایشان از حق برگشته تنها آیات متشابه را دنبال می کنند، تا باعث گمراهی مردم شوند، و از طرفی هم به خیال خود به تأویل قرآن نایل شوند، با اینکه جز خدا کسی تأویل آن را نمی داند!

ولی راسخون در علم می گویند: ما ایمان آورده ایم، تمامی از نزد پروردگار ماست!

راسخون در علم همانا آل محمد"ص" می باشند! »

(نقل از تفسیر عیاشی)

دلیل وجود آیات متشابه در قرآن

وجود " متشابه" در قرآن حتمی و ضروری می باشد.

این ضرورت وجود ناشی از وجود " تأویل" است، همان تأویلی که موجب شده بعض آیات قرآنی مفسر و بیان کننده بعض دیگر باشند!

خداوند متعال در قرآن شریف تذکر داده که این کتاب دارای تأویلی است که معارف و قوانین و احکام و سایر موضوعات

قرآنی به آن ارتباط دارند، ولی ضمناً یادآور شده که توانائی درک آن را فقط نفوس مطهره دارند!

کمال تطهیر الهی که خداوند انسان را برای رسیدن به آن دعوت فرموده، فقط

در عـده معـدودی پیـدا می شود، ولی مؤمنین دیگر هر یک به حسب مقام و درجه خود از آن بهره منـدی دارند، البته به همان اندازه که در قلوبشان وارد می شود!

قرآن شـریف راه رسیدن به این سعادت عظمی را تنها از راه معرفت النفس ممکن می داند, لذا برای تربیت انسانها و ایجاد علم و عمل در آنها، آنها را با حقایق جهان – مبـدأ و معاد و عالم وجود – آشـنا می سازد، تا معرفت حقیقی به نفس و وجود خود پیدا کنند. از لحاظ عملی نیز قوانین اجتماعی برای آنها معین می فرماید تا با قلبی فارغ به جهان علم و عرفان نزدیک شوند!

هـدایت های دینی بر اساس علم و دانش و نفی تقلیـد کورانه بنا شده است. خدای تعالی ابتدا حقایق معارف را به طور واضـح شرح داده و سپس ارتباط خاص معارف با قوانین را روشن فرموده است. لذا یک دسته از آیت قرآن به انسان می فهماند که او موجودی است که خداوند سبحان با دست خود او را آفریده، در آفریدن و بقای او ملائکه و مخلوقات دیگرش را از آسمان و زمین و نبـات و حیوان و مکـان و زمـان و غیرآن واسـطه قرار داده، و به او اعلام کرده که خواه و ناخواه به سوی معاد و وعـده گاهی که در پیش دارد، سیر خواهد کرد، و در آنجا به پاداش یا عذاب ناشی از اعمال و کردارش خواهد رسید!

از طرف دیگر عامه مردم فهمشان از حدود محسوسات تجاوز نکرده و به علم مافوق طبیعت نمی رسد، و فهماندن مفاهیم عالی هم به انسانها جز از راه معلومات ذهنی که در خلال حیات و زندگی دنیوی تحصیل کرده, ممکن نیست....

خلاصه اینکه:

-اختلاـف فهم هـا و عمومی بودن موضوع هـدایت از یک طرف، و وجود تأویل در قرآن، از طرف دیگر، تماماً نشان می دهد که – بیانات قرآنی جنبه مثالی دارند برای رسانیدن حقایق به فهم های عمومی، از راه معلومات ذهنی آنان !

آیات قرآنی به لحاظ مشـتمل بودن بر معارف اصـلی و یا ملاکها و مصالـح احکام، مورد " تشابه" واقع می گردند، ولی از نظر اشتمال بر خود احکام و قوانین به هیچ وجه محل تشابه نیست!

لذا یاید معانی و معارف حقه را در قالب های مختلف بریزند و با امثله گوناگون ایراد کنند، به طوری که بعضی بعض دیگر را تفسیر کند، تا در این صورت به واسطه تدافع و اختلافی که در بین آنهاست، مطالب روشن شود:

۱-تمام آنها مثالهائی هستند که در ماوراء خود حقایق مسلمی

دارند، و مقصود اصلی فهماندن آن حقایق است.

۲-فقط مقـدار لازم از خصوصـیات را باید طرح کرد، زیرا بعضـی از مثلها بعض خصوصـیات موجود در یکی دیگر را نفی می کند، و آن یکی دیگر برخی از خصوصیات این یکی را.

پس تشابهی که در یک آیه واقع است با احکام و استوار بودن آیه دیگری مرتفع خواهد شد!

مفهوم تأویل قرآن

۱-برای تمام قرآن، اعم از آیات محکم و متشابه، تأویل وجود دارد!

۲-این تأویل از قبیل مفاهیم لفظی نیست، بلکه امور خارجی است، که نسبت آن به معارف بیان شده، نسبت " ممثل " است به " مثال ."

۳-تمـامی معـارف قرآن مثل هائی است که برای تأویلی که از آنها نزد خداونـد متعال موجود است، زده شـده است. البته خود بیانات لفظی قرآنی هم نسبت به معارف و مقاصدشان جنبه مثلی دارند.

۴-ممکن است مطهرین و پاکان به تأویل قرآن برسند و دانائی پیدا کنند. مطهرین از جمله راسخین در علمند.

نمونه تأویل حوادث در داستان خضر و موسی"ع "

برای روشن شدن مطلب داستان موسی"ع " را نقل می کنیم که برای یادگیری تأویل حوادث از خضر"ع " رفت:

در این داسـتان، خداوند سـبحان از زبان خضر علیه السلام، هنگامی که با ایرادهای موسی"ع " مواجه می شود، نقل می فرماید، که گفت:

-« به زودی تأویل آنچه را که بر تحملش صبر نداشتی برای تو خبر می دهم! »

همچنین پس از خاتمه بیان و تشریح عناوین قضایا باز نقل می کند که به او گفت:

-« این تأویل آن چیزهائی بود که بر تحملش طاقت نداشتی ! »

چنانکه ملاحظه می شود در این دو جا که لفظ " تأویل " استعمال شده، مقصود از آن بیان صور و عناوین اصلی است که در سه مورد مربوط به سؤال بر حضرت موسی"ع" مخفی بوده و از آن غفلت داشته است، که به واسطه غفلت و توجه نداشتن به آنها عناوین دیگری را جایگزین آنها کرده بود و به آن سبب آنچه را در موارد سه گانه از حضرت خضر مشاهده نمود, مورد ایرادش واقع شد.

ظاهر حوادث در داستان موسی و خضر"ع"

۱-قضیه ای است که در آیه شریفه فرموده: « هر دو رفتند، چون در کشتی نشستند، خضر آن کشتی را شکست و معیوب کرد. »

۲-وقتی از دریا گذشتند، در ساحل به پسری برخورد کردند و خضر"ع" بی گفتگو آن پسر را به قتل رسانید.

۳-وارد قریه ای شدند و از اهل آن طعام خواستند، ندادند و چون خواستند از آنجا خارج شوند، چشمشان به دیواری که قریب به انهدام بود، افتاد، خضر آن دیوار را تعمیر کرد.

ایرادهائی که موسی علیه السلام بر ظاهر عملکرد حضرت خضر گرفت بدین قرار بود:

۱-موسی گفت: آیا کشتی را شکستی تا اهلش را در دریا غرق کنی؟ کار بدی کردی!

۲-موسی گفت: آیا نفس محترمی را که کسی را نکشته بود، بی گناه کشتی؟ همانا که کار بسیار قبیحی را مرتکب شدی!

۳-موسی گفت: آیا روا بود که تو این زحمت را بیخود کشیدی؟ اگر این کار را جای دیگر می کردی در برابر به مزدی نایل می شدی!

تأویل حوادث از زبان خضر"ع"

تأویـل هـای سه گـانه ای که حضـرت خضـر علیه السـلام برای موسـی"ع" بیـان کرد، و صور و عناوین حقیقی آنها را روشن و آشکار نمود، به شرح زیر بود:

۱-نخست فرمود: امـا آن کشتی را که شکسـتم، صاحبانش فقیرانی بودنـد که با آن کسب و ارتزاق می نمودنـد و چون پادشاه کشتی های بی عیب را غصب می کرد، خواستم آن را معیوب کنم تا آن را غصب نکند و برای آنان بماند.

۲-بـار دوم فرمود: امـا آن پسـر، پـدر و مـادرش مؤمن بودنـد، ترسـیدیم اگر این پسـر بـاقی بمانـد آنهـا را فریب داده و از دین برگردانـد، بـدین جهت او را به قتل رساندم، که ایمان آن دو محفوظ ماند، و خواستیم عوض دهد پروردگارشان فرزند بهتر و صالح تر از جهت طهارت باطنی و ارحام دوستی!

۳-سـر انجـام برای سـومین ایراد چنین پاسـخ داد: امـا آن دیـوار را که تعمیر کردم بـدین جهت بـود که دیوار متعلق به دو طفل یتیمی در آن شـهر بود و در زیر آن گنجی از آنان نهفته بود، و پدرشان آدم صالحی بود, پروردگار تو خواست تا آنان به حد رشد رسیده و به لطف و رحمت الهی گنجشان را استخراج نمایند!

حضرت خضر پس از بیان سه تأویل فوق، به طور یک بیان سربسته و کلی از جمیع اعتراضات موسی"ع" پاسخ داد و فرمود:

-« من این کارها را از پیش خود نکردم، بلکه تمامی به امر خداوندی بود! »

به طوری که از این آیات بر می آید, منظور اصـلی از "تأویل" رجوعی است که " شـیء " نسبت به صورت و عنوان خود پیدا می کند.

سه مورد زیر، نتیجه مباحث مربوط در این زمینه می باشد:

۱-معنای اینکه آیه ای دارای " تأویل" باشد و به آن رجوع کند، غیر آن است که " متشابه" باشد و به آیه محکم دیگری رجوع کند.

۲-تأویل داشتن مختص آیات متشابه نیست، بلکه تمامی آیات قرآنی، اعم از محکم و متشابه، دارای تأویلند.

۳-" تأویل" از نوع مفاهیمی که مدلول لفظ هستند نیست، بلکه از امور خارجی و عینی است!

آیا علم به تأویل مختص خداست؟

آیه قرآنی می فرماید:

-« . . . کسانی که در دلهایشان میل به باطل است، آیات متشابه را دنبال می کنند تا فتنه برانگیزند، و تأویل آن را به دست آورند، با اینکه جز خدا کسی تأویل آن را نمی داند، و راسخون در علم می گویند ایمان آورده ایم به آن که تمامی از نزد پروردگار ماست، و تنها خردمندان آگاه به این قسمتند...! »

در اینکه آیا غیر از خدا کسان دیگر نیز تأویل قرآن را می دانند یا نه، بین مفسرین مورد اختلاف شدیدی قرار گرفته است. و در واقع حرف ‹ واو› که بین دو عبارت در آیه زیر واقع شده-

« وما یعلم تأویله الاّ الله ‹ و› الراسخون فی العلم یقولون ...! »

منشأ تمامی این اختلاف هاست، که گروهی آن را واو عطف می دانند و گروهی نمی دانند!

بعضی از قدمای مفسرین و طایفه شافعی و معظم مفسرین شیعه ‹ واو› را عطف دانسته اند، لذا معنای آیه را چنین فهمیده اند که راسخون در علم هم به تأویل آیات متشابه آشنائی دارند!

لکن بیشتر قدما, و همچنین طایفه حنفی از اهل سنت، ‹ واو› را عطف ندانسته، و معتقدند علم تأویل مختص خداست.

اگر دقت کنیم، ملاحظه می شود که در مسئله مورد بحث اشتباهی شده، و خلطی روی داده است، و این اشتباه سبب حرفهای بی اساسی شده که زده اند. آن اشتباه

این است که طرفین بحث « تأویل» آیه را به « معنا و مفهوم لفظی » خلط کرده، و هر دو را یکی دانسته اند. در حالی که تأویل قرآن، آن حقایق خارجی است که تکیه گاه آیات قرآن می باشد!

تجویز علم به تأویل به غیر خدای تعالی

واقعیت این است که، قرآن شریف علم به تأویل را برای غیر حق تعالی تجویز می کند، اما نه به وسیله این آیه و ‹واو› وسط آن، زیرا در این آیه در مقام تقسیم کتاب به " محکم و متشابه،" و مخصوصاً بیان حال مردم نسبت به اخذ و پیروی آن است، یعنی روشن می کند که مردم در برابر " محکم و متشابه" قرآن دو تیره هستند، عده ای به واسطه انحراف و زیغ قلبی مایل به پیروی متشابه هستند، ولی دسته دیگر که راسخون در علمند، به واسطه ثبات در علم از محکمات پیروی کرده، و به متشابهات تنها ایمان قلبی دارند!

بنابراین قصد ابتدائی از ذکر « راسخون در علم، » در آیه مورد بحث، برای بیان حال آنها نسبت به قرآن است، و زائد بر آن از قصد نخستین آیه خارج است!

پس خود این آیه در صدد شرکت دادن آنها در علم تأویل نیست و آیه مزبور علم به تأویل را منحصر به ذات اقدس الهی می داند. ولی آیات دیگری هست که به طور دلیل منفصل، امکان علم تأویل را به راسخون در علم می دهد، چون علم غیب که در آیه- «بگو، جز خداوند کس دیگری از ساکنان آسمانها و زمین دانائی به غیب ندارد...!» مختص خدای تعالی شمرده شده ولی در آیه زیر آن را به اذن الهی برای پیامبر که مورد رضایت و خشنودی حضرتش می باشد، ثابت کرده است:

-« خداوند عالم و دانای به غیب است،

بر عالم غیبش کسی را مطلع نخواهد کرد، مگر:

آن کس را که از رسولان برگزیده است ! »

(۱)

مفاسد طلب تأویل متشابهات و پیروی آنها

« کسانی که در دلهایشان تمایل به باطل است، آیات متشابه را دنبال می کنند تا فتنه بر انگیزند، و تأویل آن را به دست آورند، با اینکه جز خدا کسی

۱- مستند:آیه۷سوره آل عمران «فَاَمّا الَّذینَ فی قُلوُبِهِم زَیغٌ فَیَتَّبِعوُنَ ماتَشابَهَ مِنهُ اِبتِغاءَ الفِتنَهِ و اِبتِغاءَ تَأویلِهِ!» المیزان ج۵ص۱۶۸

تأویل آن را نمی داند...! »

این آیات به طور کنایه متعرض حال منافقین و منحرفین قلبی شده، و ضمناً مسلمانان را به ثبات و استواری در آنچه از معارف دین فهمیده اند، دعوت کرده است، و آنان را به " تسلیم و ایمان" به چیزهائی که برایشان روشن نشده و مشتبه است، فرا خوانده است.

در پایان خاطر نشان ساخته که اساس تمام مفاسدی که در مجتمع مسلمانان پیش آمده، و نظام سعادت آنها را مختل ساخته، همانا پیروی متشابهات و خواستن تأویل آنها بوده است!

یعنی پیروی متشابهات و طلب تأویل آنها تنها چیزی است که هدایت دینی را به گمراهی و ضلالت مبدل ساخته، و اجتماع مسلمانان را به افتراق، و اتحادشان را به دشمنی تبدیل کرده است!

نفی تحریف و اختلاف در قرآن

اشاره

مستند: آیه۸۲ سوره نساء « اَفَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرآنَ وَلَو کانَ مِن عِندِ غَیرِ اللهِ لَوَجَدوُا فیهِ اِختِلافاً کَثیراً ! »

المیزان ج۹ص۲۸

عدم اختلاف در قرآن

قرآن مجید دعوت می کند که مردم در آن تدبر، و در آیه به آیه آن تأمل، و در احکام نازل شده یا حکمت بیان شده یا قصه و مؤعظه یا مطالب دیگر آن تحقیق کنند، و خلاصه به تمام آیات مربوط به آن اعم از مکی و مدنی و محکم و متشابه، مراجعه کنند، و آیات را به یکدیگر ضمیمه نمایند، تا برایشان واضح شود که اختلافی بین آیات نیست !

وقتی در قرآن تدبر شود، روشن خواهد شد که آیات جدید قرآن، آیات قدیمی را تصدیق می کند؛ و بدون آنکه هیچ گونه اختلافی بین آیات فرض شود، آیات شاهد یکدیگرند!

در قرآن به هیچ وجه اختلاف راه ندارد! نه به صورت تناقض – که یک عده از آیات عده دیگر را نفی کنند و با یکدیگر منافات و مدافعه داشته باشند- و نه به صورت تفاوت – که مثلاً- دو آیه از نظر تشابه بیان یا متانت معانی و مقاصد با هم ا ختلاف داشته باشند – که بعضی از آیات از لحاظ پی ریزی و ریشه و اساس محکمتر و شدیدتر از پاره ای دیگر باشند:

-« کتابی است که آیات آن به هم شباهت، و حقایق مکرری دارد،

که از شدت تأثیر آن پوست بدن ها می لرزد! »

همین عدم اختلاف در قرآن، مردم را به این مطلب رهبری می کند که قرآن

کتابی است که از طرف خـدای تعالی نازل شده، و از طرف غیر خدا نیست، چرا که اگر از جانب غیر خدا بود از اختلاف زیاد سالم نمی ماند!

شمول همه جانبه قرآن

هیـچ شـخص متـدبر در قرآن نمی توانـد بی درنگ از مشاهده این حقیقت صـرف نظر نماید که قرآن کتابی است که در تمام شئون مربوط به انسان مداخله کرده است، مانند:

۱-در معارف مبدأ، معاد، خلق و ایجاد،

۲-در فضایل اخلاقی عمومی انسانی،

۳-در قوانین اجتماعی و فردی، که حاکم بر نوع انسان است، و هیچ مطلب کوچک و بزرگ از نظرش مخفی نمانده است،

۴-قصص و مطالب عبرت انگیز، و مواعظ و نصایح!

قرآن مجیـد همه این ها را با بیانی معجز آسا آورده و همه مردم دنیا را دعوت کرده است که مثل آن را بیاورند. این معارف و حقایق، در ضـمن آیاتی نازل شـده که در مـدت قریب ۲۳ سـال، در حالاـت مختلف، در شب و روز، در حضـر و در سـفر، در جنگ و صـلح، در سـختی و خوشـی، در تنگی و گشایش نازل شـده اند ولی با این وصف، نه در بلاغت خارق العاده و معجز آسا، و نه در معارف عالیه و حکمت های بلنـدپایه، و نه در قوانین اجتماعی و فردی این کتاب، در هیـچ کدام اینها، هیچ گونه اختلاـفی وجود نـدارد، و بلکه آخرین آیه منعطف به همـان حقیقتی است که اولین آیه تقریر کرده است، و شـاخ و برگ ها و تفصیلات قرآن، برگشت به همان دارد که در رگ و پی و ریشه آن ثابت و برقرار است!

تفصـیلات قـانونگزاری و حکمتهـای قرآن، وقتی که تجزیه و تحلیـل شود، همه به نکته مرکزی توحیـد خـالص برمی گردد، و توحید خالص قرآن را هم وقتی به صورت ترکیب درآوریم، عیناً همان می شود که از تفصیلات استفاده می کنیم.

این خصوصیت و شأن خاص قرآن است!

کسـی که در قرآن تـدبر کند، و آنطور که باید و شاید تدبر کند، و با شـعور زنده و قضاوت فطری خود حکم خواهد کرد که کسـی که این سـخنان را گفته از کسانی نیست که مرور ایام و تحول و تکاملی که در موجودات مؤثر است، در او مؤثر باشـد، بلکه گوینده

آن خدای واحد قهار است!

جاودانگی و ثبات قرآن

از آیه فوق چند مطلب واضح است:

۱-قرآن کتابی است که فهم های عادی می توانند آن را بفهمند، و به مطالب آن برسند،

۲-آیات قرآن مفسر یکدیگرند،

۳-قرآن کتابی است که قابل نسخ و ابطال، یا تکمیل و تهذیب نیست، و هیچ حاکمی به هیچ وجه نمی تواند بر آن حکومت کند!

اگر قرآن قابلیت تکمیل یا ابطال را داشته باشد ناچار و به حکم ضرورت باید قابل یک نوع تحول و تغییر باشد، ولی قرآن که دارای اختلاف نیست، پس تحول و تغییر در آن راه ندارد، و چون قابل تحول و تغییر نیست، نتیجه آن است که قابل نسخ و ابطال و امثال آن نیز نمی باشد!

لازمه این مطلب آن است که شریعت اسلامی تا روز قیامت ادامه دارد!

(۱)

عدم تحریف در قرآن به نقل روایات

اخبار بسیاری از رسول خدا"ص" از طریق شیعه وسنی نقل شده که فرمود:

« در هنگام بروز فتنه ها، و برای حل مشکلات، به قرآن مراجعه کنید! »

این حدیث دلیل بر تحریف نشدن قرآن است.

دلیل دیگر آن حدیث شریف ثقلین است، که از شیعه و سنی به حد تواتر نقل شده است, که رسول خدا"ص" فرمود:

-« به درستی, من در میان شما دو چیز گرانقدر باقی می گذارم:

۱- کتاب خدا ۲- عترتم، اهل بیتم !

مادام که به آن دو تمسک جوئید، هرگز گمراه نخواهید

۱- مستند: بحث تحلیلی و روایتی المیزان ج۲۳ ص۱۵۸

شد! »

این حدیث دلیل محکمی است بر اینکه قرآن کریم دستخوش تحریف نشده و نمی شود، چه اگر بنا بود قرآن کریم دستخوش تحریف شود، معنی نداشت که پیامبر گرامی خدا"ص" مردم را به کتابی ارجاع دهد که دست خورده و تحریف شده است، و با این شدت تأکید بفرماید: تا ابد هر وقت به آن دو تمسک جوئید گمراه نمی شوید!

همچنین اخبار بسیاری از طریق رسول خدا"ص" و ائمه اهل بیت علیهم السلام رسیده که دستور داده اند اخبار و احادیث شان را عرضه به قرآن کنند، چه اگر کتاب الهی تحریف شده بود، معنائی برای اینگونه اخبار نبود.

دلیل دیگر بر عدم تحریف قرآن، روایاتی است که در آنها خود امام های اهل بیت علیهم السلام آیات کریمه قرآن را در هر باب موافق و عین آنچه در این قرآن موجود عصر ماست، قرائت کرده اند.

از امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده که قرآن موجود همان قرآنی است که از ناحیه خدا نازل شده است، و چیزی که هست ترتیب سوره ها و آیات آن غیر آن وضعی است که در قرآن نوشته شده به خط حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بوده است. قرآنی که آن جناب نوشته بود ترتیب دیگری داشت.

چیزی که هست، نویسندگان قرآن در زمان ابی بکر، علی علیه السلام را شرکت ندادند و همچنین در زمان عثمان، و از همین باب است اینکه به شیعیان خود فرموده اند:

-« اقرؤا کما قرء الناس! »

-« قرآن را به همان طور بخوانید که مردم می خوانند! »

مقتضای این روایات این است که اگر در آن روایات دیگر آمده که قرآن علی "ع" مخالف قرآن موجود در دست مردم است، معنایش این باشد که گفتیم از نظر ترتیب بعضی سوره ها یا آیات تفاوت دارد، آن هم سوره یا آیاتی که به هم خوردن ترتیبش کمترین اثری در اختلال معنای آن ندارد، و آن اوصافی را که گفتیم خداوند قرآن را بدان اوصاف توصیف فرموده، از بین نمی برد.

هرچند مضامین این اخبار مختلف است ولی مجموعاً دلالت دارند بر اینکه قرآنی که امروز در دست مردم است، همان قرآنی است که از ناحیه خدای تعالی بر خاتم الانبیاء "ص" نازل شده است، بدون اینکه چیزی از اوصاف کریمه و آثار و برکاتش از بین رفته باشد!

(۱)

طرفداران تحریف قرآن، و رد نظرات آنها

عـده ای از محـدثین شـیعه و حشویه و محـدثین اهل سـنت را عقیـده بر این است که قرآن کریم تحریف شـده است. اما این به معنـای آن است که چیزی از آن افتـاده، و پاره ای از الفاظ آن تغییر یافته، و ترتیب آیات آن به هم خورده است، ولی تحریف به معنای زیاد شـدن یا قاطی شدن چیزی در آن مورد نظر آنان نبوده و هیچ یک از علمای اسـلام، اعم از شـیعه و سـنی، معتقد نیستند که چیزی به قرآن اضافه شده یا قاطی شده باشد!

جابجائی و عدم ثبت

گروهی از روایـات دلالـت دارنـد بر سـقوط بعضـی از سوره هـا، یا بعضـی آیات، یا برخی جملات، و یا قسـمتی از جملات و کلمات و یا حروف قرآن، که در همان صدر اسـلام در موقع جمع آوری در زمان ابی بکر، و همچنین در موقع جمع آوری بار دوم در زمان عثمان، اتفاق افتاده است. همچنین دلالت دارند بر تغییر و جا به جا شدن آیات و جملات.

برخی از اهل حدیث شـیعه این گونه روایات را ذکر کرده اند. از اهل سـنت نیز در صـحاح خود مانند صـحیح بخاری و مسلم، سنن ابی داود، نسائی، احمد، و سایر جوامع حدیث و کتب تفسیر مانند - آلوسی - آن را ذکر کرده اند.

اختلاف بین مصحف ها

آنچه گفته شد غیر از موارد اختلافی است که بین مصـحف عبدالله بن مسعود با مصحف معروف در روایات ذکر شده است. و نیز غیر از موارد اختلاف مصـحف ابی بن کعب با مصـحف عثمانی است, و همچنین میان خود مصـحف های عثمانی است که عثمان دستور داده بود بنویسند و به اقطار بلاد اسلامی آن روز بفرستند.

در زمان عثمان پنج یا هفت مصحف نوشته شده، و به شام، مکه، بصره، کوفه، یمن و بحرین فرستاده شده، و یکی نیز در مدینه نگهداری شده است.

مطابق روایات، همچنین اختلافی از نظر ترتیب میان مصحف های زمان عثمان با مصحف های دوره ابی بکر وجود دارد. (مثلاً سوره انفـال در زمان ابی بکر جزو سوره های مثانی و سوره برائت جزو سوره های مئین قرار داشت, ولی در زمان عثمان هر دو را جزو سوره های طوال قرار دادند.)

مطـابق روایـات، همچنین اختلافی در ترتیب سوره ها وجود دارد. روایات حاکی است که ترتیب سوره ها در مصـحف عبـدالله بن مسعود و مصحف ابی بن کعب غیر از ترتیب در مصحف عثمانی است!

۱- مستند: بحث تحلیلی المیزان ج۲۳ص ۱۶۰

مطابق روایات, اختلاف دیگری در میان قرائت ها وجود دارد, چه قرائت های غیر معروفی است که از صحابه و تابعین روایت شده، که با قرائت معروف اختلاف دارد.

نظرات علامه طباطبائی در رد نظریه تحریف قرآن

اشاره

علامه فقید در تفسیر المیزان درباره روایات بالا چنین اظهار نظر کرده است:

۱–فساد ناشی از تمسک به اخبار برای اثبات تحریف قرآن

تمسک به اخبار برای اثبات تحریف قرآن مستلزم حجیت نبودن خود آن اخبار است. (زیرا با تحریف شدن قرآن دلیلی بر نبوت پیغمبر باقی نمی ماند تا چه رسد به امامان و حجیت اخبار ایشان!)

پس کسی که به اخبار نامبرده استدلال می کند، تنها می تواند به عنوان یکی از مصادر تاریخ به آن تمسك جوید، و در تاریخ هم هیچ مصدری متواتر یا مصدری همراه با قراین قطعی که مفید علم و یقین شود، وجود ندارد، و عقل در هیچ یك از آن مصادر مجبور به قبول نیست، چون هرچه هست، همه اخبار آحاد است، که یا ضعیف در سند است و یا قاصر در دلالت، و یا به فرض صحت سند و روشنی دلالت که در نایابی چون کبریت احمر است، تازه بیش از ظن چیزی افاده نمی کند!

زیرا به فرض اینکه سندش صحیح و دلالتش روشن باشد، لکن ایمن از جعل و دسیسه نیست، چه اخباری که به دست یهود در میان اخبار مسلمین دسیسه شده، آنقدر ماهرانه دسیسه شده که از اخبار واقعی خود ما قابل تمیز نیست، و چنین خبری قابل اعتماد نیست. اگر به سند آنها مراجعه شود، دیده می شود یا مرسلند یا اصلاً سند ندارند و امثال آن!

۲– فساد ناشی از مخالفت اخبار با قرآن

اینگونه اخبار آیه ها و سوره هائی را نشان می دهند که از قرآن افتاده به هیچ وجه شبیه به نظم قرآنی نیست، و گذشته از اینکه به خاطر مخالفتش با قرآن مردود است!

مثلاًـ در بسیاری از موارد، تفسیر آیه را با خود آیه اشتباه کرده اند. یعنی وقتی امام علیه السلام آیه را خوانده برای تفسیر عبارتی را اضافه کرده، ولی نگفته که آیه چنین نازل شده است! مانند: « یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک (فی علی) »

و حال آنکه روایت نمی خواهد بگوید که (فی علی) جزو قرآن بوده، بلکه می خواهد بفرماید، آیه در حق آن جناب نازل شده است.

۳- فساد ناشی از نفوذ اسرائیلیات

دسیسه و جعل چنان در روایات شایع بوده که اگر کسی به روایات مربوط به خلقت و ایجاد و قصص انبیاء سلف و امت های گذشته و همچنین به اخبار وارده در تفاسیر آیات و حوادث صدر اسلام، مراجعه نماید، هیچ تردیدی درآن برایش باقی نمی ماند!

آری، دشمنان خوب فهمیده بودند که اگر بتوانند به قرآن دستبردی بزنند، و حجیت این قلعه حصین را که جمیع معارف دینی، و سند زنده و جاوید نبوت، و مواد دعوت در آن متحصن است، مختل سازند، امر نبوت حضرت خاتم الانبیاء، بدون کمترین دردسری باطل می شود، و شیرازه دین اسلام از هم می گسلد، و دیگر بر بنای اسلام سنگی روی سنگ قرار نمی گیرد.

عجب اینکه، اینگونه علمای ساده اندیش دینی که در مقام استدلال بر تحریف قرآن بر می آیند به روایاتی که منسوب به صحابه یا ائمه اهل بیت احتجاج می کنند، هیچ فکر نمی کنند که چه می کنند!

اگر حجیت قرآن باطل شود، نبوت و معارف دینی همه باطل می شود، و می ماند قول یک صحابه که باید نبوت پیامبر و قرآنش را با آن قبول کنیم!!؟

۴- فساد ناشی از سوره ها و آیه های ساختگی

روایات تحریف, آیات و سوره هائی را سوای قرآن اسم می برد که از نظر اسلوب و نظم هیچ شباهتی به نظم قرآن ندارند.

اگر خواننده خود مراجعه کند، بهتر می فهمد. مثلًا سوره خلع، سوره حفد، سوره ولایت، و غیرآن، که پاره ای از روایات آن را آورده اند، اقاویل و پریشان گوئی هائی است که سازنده اش از نظم قرآنی تقلید کرده، و نتیجه اش این شده که اسلوب عربی مألوف و معمولی را هم از دست داده است، و چیزی گفته که هر طبع و ذوقی از شنیدن آن دچار

تهوع می شود!

موضوع قرآن علی علیه السلام

اشاره

طرفداران تحریف قرآن، روایتی را مورد استدلال خود قرار داده اند که از عامه و خاصه نقل شده است، که علی علیه السلام بعد از رحلت رسول خدا"ص" از مردم کناره گیری کرد و بیرون نیامد مگر برای نماز، تا آنکه قرآن را جمع آوری کرد، و آنگاه آن را از خانه بیرون آورد و به مردم ارائه داد، و اعلام کرد که این آن قرآنی است که خداوند تعالی بر پیغمبرش نازل فرموده است، و من آن را جمع آوری کردم، مردم او را رد کردند، و قرآن او را نپذیرفتند، و به قرآنی که " زید بن ثابت" جمع کرده بود اکتفاء کردند.

فساد ناشی از قبول نظریه رد قرآن علی

مرحوم علامه طباطبائی در المیزان این نظریه را چنین رد می کند:

-صرف جمع آوری امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرآن کریم را، و عرضه داشتن بر اصحاب و نپذیرفتن آنان، دلیل نمی شود بر اینکه قرآنی که آن جناب جمع آوری کرده بود، مخالف با قرآن دیگران بوده است، و از حقایق اصولی دین و یا فرعی آن چیزی اضافه داشته است، و بیش از این احتمال نمی رود که قرآن آن جناب از نظر ترتیب سوره ها و یا آیه های یک سوره، که به تدریج نازل شده است، با قرآن سایرین مخالفت داشته است، آن هم مخالفتی که به هیچ یک از حقایق دینی برخورد نداشته است!

-چه اگر غیر از این بود، و واقعاً قرآن آن حضرت حکمی یا احکامی از دین خدا را مشتمل بوده که در قرآن های دیگر افتاده بوده است، امیرالمؤمنین به آن سادگی از آن دست بر می داشت؟ نه بلکه به طور قطع با آن محاجه می کرد! در تمام احتجاجات امیرالمؤمنین که نقل شده، حتی یک مورد هم نقل نشده که آن جناب درباره امر ولایت و خلافت خود ویا در امر دیگری آیه و یا سوره ای خوانده باشد که در قرآن های خود آنان نبوده باشد، و آن جناب ایشان را به خیانت در قرآن متهم کرده باشد!؟

قرآن و تأئید صاحبان مصحف

کسانی به غیر آن قرآنی که زید بن ثابت به امر ابوبکر و در نوبت دوم به امر عثمان نوشت، قرآن دیگری داشتند، مانند علی علیه السلام، ابی بن کعب، عبدالله بن

مسعود؛ چیزی را از آنچه که در قرآن دائر در میان مردم بود، انکار نکردند، و نگفتند که فلان چیز غیر قرآن و یا داخل قرآن شده است!

تنها چیزی که از نامبردگان در مخالفت با آن قرآن رسیده، این است که از ابن مسعود نقل شده که او در قرآن خود، معوذتین (دو سوره قل اعوذ،) را ننوشته بود و می گفت اینها دو حرز بودند که جبرئیل برای رسول خدا"ص" آورد تا حسن و حسین را با آن حرز کند و از گزند حوادث بیمه سازد ولی بقیه اصحاب هم این سخن را از ابن مسعود رد کردند. از امامان اهل بیت علیهم السلام به طور متواتر تصریح شده که این دو سوره از قرآن است!

تحریف یا فراموشی

بحث دیگری وجود دارد که آن را روایات « انساء – از یاد بردن» گویند. این روایات از طریق عامه درباره نسخ و انساء در قرآن وارد شده است، که روایات تحریف به معنای نقصان و تغییر قرآن را حمل بر آن نموده اند.

یکی از آنها روایتی است که از ابن عباس نقل کرده اند، که گفت:

-از آنجائی که بعضی از آنچه در شب بر رسول خدا"ص" وحی می شد، او در روز فراموش می کرد، آیه – مانَنسَخْ مِن آیَةٍ اَوْ نُنسِها نَأتِ بخَیرٍ مِنها اَو مِثلِها – نازل گردید.

از سعد بن ابی وقاص روایت کرده اند که وقتی آیه « مانسخ من آیه او ننسها...، » را « ما ننسخ من آیه او ننسأها...،» قرائت کرد. شخصی اعتراض کرد که سعید بن مسیب آن را « او ننسها، » می خواند، تو چرا چنین خواندی؟ سعد گفت: قرآن که بر مسیب و خاندان او نازل نشده، مگر نشنیده ای که خدای تعالی فرماید: « سنقرئک فلا تنسی – به زودی برایت می خوانیم تا فراموش نکنی! » و نیز می فرماید: « واذکر ربک اذا نسیت – به یاد آر پروردگارت را هرگاه که فراموش کردی! »

(علامه طباطبائی می فرماید:

-مقصود سعد از اشتهاد به این دو آیه این بوده که خداوند نسیان را از پیغمبر برداشته و دیگر در حق او " ننسها " معنی ندارد، بدین جهت من آن را " ننسأها " خواندم که از ماده " نسی" به معنای ترک و تأخیر است.

خلاصه معنای « مانسخ من آیه، » این است که آیه را از کار بیندازیم، نه اینکه

تلاوتش را نسخ کنیم، و این چنین نسخ در آیات قرآنی هست، مانند: آیه صدقه دادن برای نجوا و بیخ گوشـی صحبت کردن، که عملش نسخ شده، و دیگر صدقه دادن واجب نیست، ولی تلاوتش باقی مانده است!

ولی معنی " او ننسأها ، » این است که آیه را به کلی ترک کنیم، یعنی از میان آنان برانـدازیم، هم عمل به آن و هم تلاوت آن را متروک سازیم!)

از برخی روایـات اسـتفاده می شـود که نسـخ را در حکم می داننـد یعنی حکمش از بین رفته و خودش بـاقی مانـده است، ولی روایاتی که تلاوت آیه را از بین رفته می دانند، مخالف صریح قرآنند!

ناسخ و منسوخ در قرآن

اشاره

مستند: آیه ۱۰ و۱۰۷سوره بقره « مانَنسَخْ مِن آیَهٍ اَوْ نُنسِها نَأتِ بخَیرٍ مِنها اَو مِثلِها! » المیزان ج۲ص۵۷

نسخ یا تمام شدن عمر حکمی از احکام

« ما هیچ آیتی را نسخ نمی کنیم و از یادها نمی بریم، مگر آنکه بهتر از آن و یا مثل آن را می آوریم! مگر ندانسته ای که خدا بر هر چیزی قادر است؟!

مگر ندانسته ای که ملك آسمانها و زمین از خداست،

و شما به غیر از خدا هیچ سرپرست و یاوری ندارید؟! »

این دو آیه مربوط به مسئله " نسخ" است. معلوم است که " نسخ" به آن معنائی که در اصطلاح فقها معروف است، از این آیه گرفته شده است، یعنی« کشف از تمام شدن عمر حکمی از احکام . »

از نظر آیه نامبرده، نسخ باعث نمی شود که خود " آیت" نسخ شده و به کلی از عالم هستی نابود گردد، بلکه " حکم" در آن عمرش کوتاه است، چون به وضعی وابسته است که با نسخ، آن صفت از بین می رود.

و آن صفت، " صفت آیت" و " علامت بودن" است. پس خود این صفت به همراه مطلب آخر آیه به ما می فهماند که مراد به " نسخ" از بین بردن اثر آیت، از جهت آیت بودنش است، یعنی از بین بردن علامت بودنش، با حفظ اصلش. پس با نسخ " اثر آن آیت" از بین می رود، و اما " خود آن آیت" باقی است، حال اثر آن یا تکلیف شرعی است، و یا هر چیز دیگر!

آیه فوق کلمه " نسخ" و " نسیان" را کنار هم قرار داده است، و چنین معنی می دهد که ما عین یک آیت را به کلی از بین نمی بریم، و یا آنکه یادش را از دلهای شما

نمی بریم مگر اینکه آیتی بهتر از آن یا مثل آن را می آوریم!

آیت چیست؟

و اما اینکه آیت بودن یک آیت به چیست؟ باید گفته شود:

-" آیت ها " مختلفند،

- " حیثیات " مختلفند،

- " جهات " نیز مختلفند.

-بعضی از قرآن آیتی است برای خدای سبحان، به اعتبار اینکه بشر از آوردن مثل آن عاجز است!

-بعضی دیگر که احکام و تکالیف الهی را بیان می کند، آیات اویند، بدان جهت که در انسانها ایجاد تقوی می کنند، و آنان را به خدا نزدیک می سازند!

-موجودات خارجی نیز آیات او هستند، بدان جهت که با هستی خود، وجود صانع خود را با خصوصیات وجودی شان از خصوصیات صفات و اسماء حسنای صانعشان حکایت می کنند!

-انبیاء خدا و اولیاء او نیز آیات او هستند، بدان جهت که هم با زبان و هم با عمل خود، بشر را به سوی خدا دعوت می کنند!

بنابراین, کلمه « آیت » مفهومی دارد که دارای " شدت و ضعف " است.

-بعضی آیات در آیت بودن اثر بیشتری دارند، و بعضی اثر کمتر،

-بعضی آیات از بعض دیگر در آیت بودن بزرگتر هستند –

وَلَقَد رَآی مِن آیاتِ رَبِّهِ الکُبری !

از لحاظ « جهات » نیز اختلاف آیات وجود دارد:

-بعضی آیات در آیت بودن تنها یک جهت دارند، یعنی از یک جهت نمایشگر و یادآورنده صانع خویشند.

-بعضی دیگر از آیات دارای جهات بسیارند!

نسخ جهات آیت

با توجه به توضیحات بالا « نسخ آیت » نیز دو جور است –

۱-نسخ یک آیت به همان یک " جهت " که دارد، مثل اینکه به کلی آن را

نابود کند,

۲-نسخ آیتی که از چند جهت آیت است، فقط از یک جهت خاص نسخ می شود، و جهت دیگرش را به آیت بودن باقی بگذارد، مانند آیات قرآنی، که هم از نظر بلاغت آیت و معجزه است، و هم از نظر حکم، آنگاه " جهت حکمی " آن را نسخ کند، و جهت دیگرش همچنان آیت باشد!

آیات منسوخ نوعاً لحنی دارند که به طور اشاره می فهمانند که به زودی نسخ خواهند شد، و حکم در آن برای ابد دوام ندارد، مانند آیه :

-« فاعفوا و اصفحوا حتی یأتی الله بامره !

-فعلاً عفو کنید, نادیده بگیرید, تا خداوند امر خود را بفرستد! »

که به روشنی می فهماند که حکم عفو، گذشت دائمی نیست، و به زودی حکم دیگر خواهد آمد، که بعدها به صورت حکم جهاد آمد.

(۱)

توضیح علی علیه السلام از آیات ناسخ و منسوخ

امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعد از معرفی عده ای از آیات منسوخ، و آیاتی که آنها را نسخ کرده، فرموده است: آیه -

-و ما خلقت الجن و الانس الّا لیعبدون!

-من جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه "عبادتم" کنند!

با آمدن آیه زیر نسخ شده است:

-ولا یزالون مختلفین، الّا من رحم ربک، و لذلک خلقهم!

-و لایزال در اختلافند، مگر آنهائی که پروردگارت به آنها " رحم" کرده باشد، و به همین منظور هم خلق شان کرده است!

(نقل از تفسیر نعمانی.)

ملاحظه می شود که در آیه اولی " هدف خلقت" را "عبادت" معرفی کرده است. در آیه دومی می فرماید: " هدف از خلقت آنها، رحم کردن،" به آنهاست!

آیه اولی غرض از خلقت را " پرستش خدا" معرفی می کرد، در حالی که می بینیم بسیاری از مردم از عبادت او سر باز می زنند، و از سوی دیگر خدای تعالی

۱- مستند: آیه۱۰۶سوره بقره و بحث روایتی « مانَنسَخْ مِن آیَهٍ اَوْ نُنسِها نَأتِ بخَیرٍ مِنها اَو مِثلِها! » المیزان ج۲ص۶۷

هیچگاه در هدف های خود مغلوب نمی شود، پس چرا در این آیه غرض از خلقت همگی را عبادت دانسته است؟

آیه دوم توضیح می دهد که:

-خداونـد، بنـدگان را بر اساس امکان اختلاف آفریـده است، و در نتیجه لایزال در مسئله هـدایت یافتن و گمراه شدن مختلف خواهنـد بود. این اختلاف دامنگیر همه آنان می شود، مگر آن عده ای که عنایت خاص خدائی دستگیرشان شود، و " رحمت هدایتش" شامل حالشان گردد. و برای همین " رحمت هدایت" خلقشان کرده است!

پس آیه دوم برای خلقت، غایت و غرض و هدفی اثبات می کند، و آن عبارت است از " رحمت مقارن با عبادت و اهتداء ."

معلوم است که این هـدف، تنها در بعضـی از بنـدگان حاصل است، نه در همه، با اینکه آیه اول عبادت را هدف از خلقت همه می دانست، در نتیجه جمع بین دو آیه این می شود که :

-غایت و هدف خلقت همه مردم بدین جهت عبادت است که خلقت بعضـی از بندگان به خاطر خلقت بعضـی دیگر است، باز آن بعض دیگر هم خلقتش برای بعض دیگر است ... تـا آنکه به " اهل عبادت" منتهی شود، یعنی کسانی که برای عبادت خلق شده اند!

پس این صحیح است که گفته شود:

- « عبادت غرض از خلقت همه است!»

(۱)

ناسخ و منسوخ، و قضا و بداء

ادامه روایات اسلامی درباره آیات ناسخ و منسوخ در قرآن، به موضوع بسیار با اهمیت دیگر می پردازد، که در آن چگونگی ورود انسانها به بهشت و دوزخ مشخص گردیده است:

۱-« امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: آیه —

۱- مستند: آیه۱۰۶سوره بقره و بحث روایتی « مانَنسَخْ مِن آیَهٍ اَوْ نُنسِها نَأتِ بخَیرٍ مِنها اَو مِثلِها! » المیزان ج۲ص۶۷

-و ان منکم الاّ واردها کان علی ربک حتماً مقضیاً !

-احدی از شما نیست مگر آنکه به دوزخ وارد می شود! واین قضای حتمی پروردگار توست!

نسخ شده به وسیله آیه :

-الذین سبقت لهم منّا الحسنی اولئک عنها مبعدون,

لایسمعون حسیسها, و هم فیما اشتهت انفسهم خالدون,

لا یحزنهم الفزع الاکبر !

-کسانی که از ما بر ایشان احسان تقدیر شده،

آنان از دوزخ به دورند،

و حتی صدای آن را هم نمی شنوند،

و ایشان در آنچه دوست بدارند جاودانه اند،

و فزع اکبر هم اندوهناکشان نمی کند! »(نقل از تفسیر نعمانی)

البته توهم نشود که آیه اولی به طور عموم همه را محکوم می داند به این که داخل دوزخ شوند و آیه دومی این عموم را تخصیص می زند و حکم آن را مخصوص کسانی می کند که قلم تقدیر بر ایشان احسان ننوشته است!

چنین نیست! زیرا آیه اولی حکم خود را قضای حتمی خدای تعالی می داند و قضای حتمی قابل رفع نیست و نمی شود ابطالش کرد. این موضوع با دلیل ناسخ فقط قابل بیان و توجیه می باشد.

(رجوع شود به تفسیر آیه فوق در المیزان (سوره انبیاء آیه ۱۰۱) که در اینجا از تفصیل آن می گذریم.)

۲-« امام باقر علیه السلام فرمود:

-یک قسم از نسخ " بداء " است که آیه –

« یمحوالله مایشاء و یثبت و عنده ام الکتاب! »

مشتمل بر آن است.

و نیز داستان نجات قوم یونس از این قرار است. » (نقل از تفسیر عیاشی)

وجه مطلب فوق واضح است، چون نسخ هم در تشریع و احکام است، و هم در تکوین، و نسخ در تکوین، همان " بداء " است، که امام فرمود — نجات قوم یونس یکی از مصادیق آن است.

۳-در بعضی اخبار از ائمه اهل بیت علیهم السلام رسیده که مرگ امام قبلی و قیام امام بعدی در جای او را، نسخ خوانده اند.

آخرین شریعت.کمال تمدن الهی

دین اسلام و مشخصات و امتیازات آن

اشاره

مستند: آیه۱ سوره حمد « بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ » المیزان ج۱ص۳۲

الله، خدائی که قرآن معرفی می کند!

قرآن شریف اسم خاص خدا و رب العالمین را « الله » می نامد. کلمه « الله » قبل از نزول قرآن نیز بر سر زبانها دائر بود و عرب جاهلیت نیز آن را می شناخت. آیات قرآنی زیر دلالت بر این امر دارند:

-« و لئن سئلتهم من خلقهم؟ لیقولن الله ! »

- « فقالوا هذا لِلّه بزعمهم، وهذا لشرکائنا ! »

لفظ جلاله « الله » اسم است برای ذات واجب الوجودی که دارای تمامی صفات کمال است!

خود کلمه « الله » بیش از این که نام خدای تعالی است بر هیچ چیز دیگر دلالت ندارد!

کلمه « اله» به معنای پرستش یا تحیّر است.

ظاهراً این کلمه در اثر غلبه استعمال " اسم خاص خدا " شده است.

دلیل اینکه این کلمه « الله » اسم خاص خداست، این است که: خدای تعالی به تمامی اسماء حسنایش و همه افعالی که از این اسماء منتزع و گرفته شده، توصیف می شود، ولی با کلمه « الله » توصیف نمی شود.

(۱)

معنی اسلام، و چهار مرتبه آن

اشاره

کلمه اسلام و تسلیم به معنی آن است که کسی و یا چیزی در برابر کس دیگر حالتی داشته باشد که هرگز او را نافرمانی نکند و او را از خود دور نسازد. این حالت "اسلام "، " تسلیم "، یا " استسلام " است.

اسلام انسان برای خدای تعالی، وصف رام بودن و پذیرش انسان است نسبت به هر سرنوشتی که از ناحیه خدای سبحان برایش تنظیم می شود، چه سرنوشت تکوینی، و چه سرنوشت تشریعی، از اوامر و نواهی و امثال آن !

بدین جهت می توان گفت، مراتب تسلیم بر حسب شدت و ضعف حوادث وارده، و یا آسانی و سختی پیش آمدها، مختلف می شود. کسی که در برابر پیش آمدهای ناگوارتر و تکالیف دشوارتر تسلیم می شود، اسلامش قوی تر است از اسلام کسی که در برابر ناگواری ها و تکالیف آسان تری تسلیم می شود!

بدین ترتیب برای اسلام مراتبی است به شرح زیر:

۱-مرتبه اول اسلام

مرتبه اول اسلام، پذیرفتن " ظواهر " اوامر و نواحی الهی است. کافی است با زبان " شهادتین " را بگوید، چه اینکه قلباً هم موافق باشد یا نباشد.

قرآن مجید در جهت شناسائی این افراد می فرماید:

-« اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم!

بگو: هنوز ایمان نیاورده اید، ولکن بگوئید: ما اسلام آوردیم، چون هنوز ایمان داخل در قلب تان نشده است. »

ایمان چنین انسانی که در این مرحله از اسلام قرار دارد، ابتدائی ترین و یا «اولین مرتبه ایمان » است.

ایمان در این مرحله عبارت است از اذعان و باور قلبی به مضمون اجمالی شهادتین، که لازمه اش عمل به اغلب فروعات دین است.

۲-مرتبه دوم اسلام

۱- مستند: آیه ۱۳۰تا۱۳۴سوره بقره « اِذ قالَ رَبُّهُ اَسلِم قالَ اَسلَمتُ لِرَبِّ العالَمینَ! » المیزان ج۲ص۱۵۹

مرتبه دوم اسلام را قرآن مجید چنین مشخص ساخته است:

-« ای کسانی که ایمان آوردید، داخل در سلم شوید ! »

به حکم این آیه، مرتبه ای از اسلام هست که بعد از ایمان پیدا می شود، و این اسلام که در آیه فوق بدان اشاره می کند، بعد از ایمان آوردن « الذین آمنوا!» است، یعنی مرتبه دوم از اسلام است!

در این مرحله که ادامه همان مرحله قبلی است، ایمان به معنای اعتقاد تفصیلی به حقایق دینی است، که اعمال صالحه ای را به دنبال دارد.

البته در این مرحله، در بعضی موارد، فرد مرتکب گناهانی می شود.

قرآن مجید مشخصات و تکالیف این مرحله را چنین تعیین می فرماید:

-« الذین آمنوا بآیاتنا و کانوا مسلمین ! »

-« آنان که به آیات ما ایمان آوردند، و مسلمان بودند ! »

-« مؤمنان تنها آنهائی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده، و سپس تردید نکردند، و با اموال و نفوس خود در راه خدا جهاد نمودند! اینها هستند که در دعوی خود صادقند! »

-« ای کسانی که ایمان آوردید، آیا می خواهید شما را به تجارتی راهنمائی کنم که از عذاب دردناك نجاتتان دهد؟ به خدا و رسولش ایمان بیاورید! و در راه خدا با اموال و جانهای خود جهاد کنید! »

در آیات بالا ملاحظه می شود که دارندگان ایمان را مجدداً به داشتن ایمان ارشاد می فرماید، پس معلوم می شود که ایمان دوم آنها، غیر از ایمان اولی است!

۳- مرتبه سوم اسلام

مرتبه سوم اسلام، دنباله و لازمه همان مرتبه دوم ایمان است. چون نفس آدمی وقتی با ایمان نامبرده انس گرفت، و متخلق به اخلاق آن شد، خود به خود سایر قوای منافی و مخالف با آن، از قبیل قوای حیوانی و درندگی، برای نفس، رام و منقاد می شود.

تمام آن قوائی که متمایل به هوس های دنیوی و زخارف فانی و ناپایدارش می شوند، رام گشته، و نفس به آسانی می تواند از سرکشی آنها جلوگیری کند!

اینجاست که آدمی آن چنان خدا را بندگی می کند که گوئی او را می بیند.

البته، اگر هم او خدا را نمی بیند ولی این یقین را دارد که خدا او را می بیند. و

چنین کسی دیگر در باطن و سرخود هیچ نیروی سرکشی که مطیع امر و نهی الهی نباشد، و یا از قضا و قدر الهی به خشم در آید، نمی بیند، و سراپای وجودش تسلیم خدا می شود!

قرآن مجید وصف این مرحله را در آیه زیر با عبارت « یسلموا تسلیماً ! » بیان می فرماید:

-« نه، به پروردگارت قسم!

ایمان آنها کامل نمی شود، مگر وقتی هم که تو را در اختلاف خود حکم کنند، و وقتی تو حکم راندی در دل هیچ گونه ناراحتی از حکم تو احساس نکنند، و به تمام معنی تسلیم شوند! »

این اسلام در مرتبه سوم است، که در مقابلش ایمان مرتبه سوم قرار دارد، آنجا که خدای تعالی در سوره مؤمنون شرح می فرماید:

-« قد افلح المؤمنون، الذین .... »

یا زمانی که به ابراهیم نبی مرسل می فرماید: « اسلم ! »

میگوید: « اسلمتُ لرب العالمین ! »

ضمناً اخلاق فاضله از رضا و تسلیم و سوداگری با خدا، و صبر به خواست خدا، و زهد به تمام معنی، و تقوی، و حب و بغض به خاطر خدا؛ همه از لوازم این مرتبه از ایمان است.

۴- مرتبه چهارم اسلام

مرتبه چهارم اسلام دنباله و لازمه همان مرحله سوم از ایمان است، چون انسانی که در مرتبه قبلی بود، حالش در برابر پروردگارش حال عبد مملوک است در برابر مولای مالکش، یعنی دائماً مشغول انجام وظیفه عبودیت است، آن هم به طور شایسته!

عبودیت شایسته همان " تسلیم صرف " بودن در برابر اراده مولی و محبوب او، و رضای اوست!

این حالت که گفتیم مربوط می شود به عبودیت عبد در برابر مالک عرفی و بشری، اما عبودیت در ملک خدای رب العالمین عظیم تر و باز هم عظیم تر از آن است، برای اینکه ملک خدا حقیقت ملک است، که در برابر آن هیچ موجودی استقلال ندارد! نه استقلال ذاتی، و نه استقلال عملی و صفتی!

انسانی که در این مرتبه قرار می گیرد به کوشش و اختیار خود نیست، بلکه در

همـان حـال قبلی که بوده، عنـایت ربـانی شامـل حـالش می گردد، و این موضوع برایش روشن می گردد که ملـک تنهـا برای خـداست، وغیر خـدا، مالک خویش، و هیـچ چیز خودش، نیست، مگر آنکه خـدا تملیکش کرده باشـد! پس ربی هم سوای او ندارد!

و این معنائی است موهبتی، و افاضه ای است الهی، که دیگر خواست انسان در به دست آوردنش دخالتی ندارد!

در برابر این مرحله از اسـلام، مرتبه چهـارم " ایمـان" قرار دارد، و آن عبـارت است از اینکه این حـالت که دارد تمـامی وجـود آدمی را فرا گیرد. و در این مرحله است که قرآن می فرماید:

-« لا خوف علیهم ولا هم یحزنون ! »

چون در این مرحله، مؤمن بایـد این یقین را داشـته باشـد که غیر از خـدا هیـچ کس و هیـچ چیز اسـتقلال از خود نـدارد، لذا از چیزی نمی ترسد، و از فقدان چیزی نیز ناراحت و محزون نمی شود!

-« اَلا انَّ اولیآء الله، لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ! »

این ایمان وقتی در قلب کسی پیدا می شود که دارای اسلام مرتبه چهارم باشد.

(۱)

تمامیت کلمه الهی، و ظهور دین اسلام

ظـاهر سـیاق آیه فوق می رسانـد که مراد از « کلمه ربّـِک » کلمه دعوت اسـلامی بوده باشـد، بـا آنچه لاـزم آن است از: نبوت محمـد"ص" و نزول قرآن، که به همه کتابهـای آسـمانی محیـط و مسـلط است، و به عموم معـارف الهی و کلیات شـرایع دینی مشتمل است!

و مراد از « تمـامیت کلمه » این است که این کلمه یعنی ظهـور دعوت اسـلامی بـا نبوت محمـد "ص" و نزول قرآن، که مـافوق همه کتابهای آسمانی است، پس از آنکه روزگاری دراز در مسیر تدریجی، نبوت پس از نبوت و شریعت پس از شریعت، سیر می کرد؛ به مرتبه ثبوت رسیده، و در قرارگاه تحقق قرار گرفت!

از ایـن بیـان روشـن شـد کـه مراد از " تمـامیت کلمه " رسـیدن شـرایع آسـمانی از مراحـل نقص و ناتمـامی به مرحله کمـال، و مصداقش همین دین محمدی است "ص" !

-« هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کلّه ! »

تمامیت این کلمه الهی از جهت " صدق " این است که آنچنانکه گفته شده تحقق پذیرد.

۱- مستند: آیه۱۱۵ سوره انعام « وَ تَمَّتْ كَلِمَهُ رَبِّكَ صِدقاً وَ عَدلاً لامُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ! » المیزان ج۲ص۱۵۹

و تمامیت آن از جهت " عـدل " این است که مواد و اجزای آن یکنواخت باشد، بدون اینکه به تضاد و تناقض مشتمل شود، و هر چیز را آن طور که شاید و باید بسنجد، بدون حیف و میل!

(۱)

اسلام، تنها دین نزد خدا

دین در نزد خداونـد متعـال یکی بیش نبوده و اختلافی در آن نیست، و بنـدگانش را جز به آن دین مـأمور نسـاخته، و در تمام کتابهـائی که بر پیغمبرانش فرسـتاده جز همان را بیان نکرده، و آن دین، همانا اسـلام است! اسـلامی که عبارت است از تسـلیم شدن در برابر حق - حق در اعتقاد، و حق در عمل !

اسلام، آن تسلیمی است که بنده در برابر بیانی که از مقام ربوبی صادر شده، باید داشته باشد – اعم از اینکه آن بیان مربوط به معارف باشد، یا مربوط به احکام.

و آن معـارف و احکـام گرچه از لحـاظ کمیت و کیفیت در ادیـان مختلـف است، لکن واقع و حقیقت همه یـک موضوع بیش نیست، یعنی اختلاف بین شـرایع به حسب کمـال و نقص است، نه آنکه اختلاف آنها به نحو تضاد و تنافی باشـد. همه آنها را یک معنی – که همان تسلیم و اطاعت فرمان الهی بر طبق بیان پیغمبرانش باشد، جمع می کند.

این چنین تسـلیم و اطاعتی همانا دینی است که خداونـد از بنـدگانش خواسـته و برای آنان بیان داشـته است، که لازمه اش آن است که آدمی آنچه را از معـارف برایش بیان شـده و روشن گشـته، بگیرد، و در برابر متشابهات بـدون آنکه تصـرفی از پیش خود در آن بکند، توقف نماید.

امـا آن اختلافی که اهـل کتـاب یعنی یهود و نصاری در دین الهی پدیـد آورده انـد، چنان نیست که از روی جهل و نادانی به مطلب باشد، بلکه آنان اختلاف را از روی ظلم و بدون عذر موجه پدید آورده و آن راه را پیموده اند.

خداوند متعال در کتاب آسمانی آنان بیان داشته که دین یکی بیش نیست، و آن هر آینه اسلام و تسلیم است!

یهود و نصـاری به خـدا معترفنـد و کافر نیسـتند، بلکه کفر آنان نسـبت به ایات الهی است، آن آیاتی که حقیقت امر را برایشان آشکار نموده است.

۱- مستند: آیه۱۹ سوره آل عمران « اِنَّ الدّینَ عِندَاللهِ الاِسلامُ ...! » المیزان ج۵ص۲۲۹

معنی و مقصود از عبارت " دین نزد خدا " حضور تشریعی دین است، یعنی ادیان از نظر شرع یکی بوده و اختلافی جز از حیث کمال و نقص ندارند، و آن هم در اثر اختلافی است که در استعداد های امتهای سابق و لاحق بوده، نه آنکه مقصود این باشد که دین از نظر تکوین و ساختمان آفرینش یکی است، و در فطرت انسانیت به یک نحو و روش جریان دارد!

علی علیه السلام فرموده:

-« اینک نسبت اسلام را چنان بیان دارم که کسی قبل از من و یا بعد از من بیان نداشته باشد:

-" اسلام " همانا تسلیم، و" تسلیم" عبارت است از یقین، و " یقین" هم تصدیق کردن دین، و " تصدیق" آن عبارت از اقرار و اعتراف به ثبوت آن است؛ و " اقرار" به دین هم اداء وظایف معین آن می باشد، و " اداء " همان عمل است و بس !

-مؤمن دین خود را از پروردگارش گرفته است.

ایمان مؤمن را از کردار و عملش باید فهمید،

چنانکه به کفر کافر از انکارش باید پی برد.

-ای مردم بر شما باد که دست از دین خود بر ندارید،

گناه با آن بهتر از حسنه با غیر آن است!

زیرا گناه در آن آمرزیده می شود،

ولی حسنه در غیر آن قبول نخواهد شد! »(به نقل ابن شهرآشوب)

(۱)

اهمیت زندگی اسلامی

اهمیت اسلام و زندگی اسلامی برای انسان نزد خدا چنان عظیم است که " مرگ بدون اسلام" را موضوع اختیاری انسان فرض کرده، و از آن نهی نموده است، یعنی به طور کنایه ملازم شدن با اسلام را در جمیع حالات دستور داده، تا مرگ که خواه نا خواه در یکی از آنها پیش می آید، در حالت اسلام واقع شده باشد.

این نکته قابل ذکر است که " مرگ " از امور تکوینی است، و خارج از حدود اختیار آدمی می باشد، و روی این جهت امر و نهی متعلق به این قبیل امور، به ناچار امر و نهی تکوینی خواهد بود، لکن گاهی یک امر غیر اختیاری را با امر اختیاری دیگر جفت

۱- مستند: آیه۱۰۲ سوره آل عمران « وَلا تَموُتُنَّ اِلّا وَ اَنتُم مُسلِموُنَ ...!» المیزان ج۶ص۲۷۹

کرده و هیئت ترکیبی آن را تحت اختیار دانسته و امر و نهی اعتباری به آن متوجه می کنند. در آیه شریفه فوق می فرماید:

-« ای اهل ایمان !

چنانکه شایسته خداترس بودن است، از خدا بترسید،

و نمیرید جز به دین مبین اسلام! »

(۱)

مراحل جهانی شدن دین اسلام

در این آیه شریفه منظور از " ام القری" مکه مکرمه است، و مراد به " و من حولها، " سایر نقاط عربستان است، یعنی آنهائی که در خارج مکه زندگی می کنند. مؤید این معنی کلمه " عربیاً " است، چون می فرماید: بدین جهت قرآن را عربی نازل کردیم که عربی زبانها را انذار کنی.

-« ... و نیز این چنین به سویت وحی کردیم قرآنی عربی را،

تا مردم مکه و پیرامون آن را انذار کنی و ...! »

در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر غرض از نازل کردن قرآن انذار خصوصی عربی زبانها باشد، با جهانی بودن قرآن نمی سازد؟

جوابش این است که دعوت پیامبر اسلام در جهانی بودنش تدریجی و مرحله به مرحله بوده است.

۱-در مرحله اول، به حکم آیه شریفه " وانذر عشیرتک الاقربین!" مأمور بوده تنها فامیل خود را دعوت کند،

۲-در مرحله دوم، به حکم آیه شریفه " قرآناً عربیاً لقوم یعلمون!" مأمور شده آن را به عموم عرب ابلاغ کند،

۳-در مرحله سوم، به حکم آیه شریفه " و انزل الی هذا القرآن لانذرکم به و من بلغ! " مأمور شده آن را به عموم مردم برساند.

یکی از ادله ای که می رساند چنین مراتبی در دعوت اسلام بوده است، آیه شریفه " قل ما اسئلکم علیه من اجر... ان هو الاّ ذکر للعالمین!" است، برای اینکه از سیاق سوره "ص" که آیه فوق در آن است، بر می آید، خطاب در آن به کفار قریش است، و می فرماید:

-این قرآن هدایت و تذکر برای تمام عالمیان است، و اختصاص به یک

۱- مستند: آیه ۷ سوره شوری « وَکَذلِکَ اَوحَینا اِلَیکَ القُرآناً عَرَبیّاً لِتُنذِرَ اُمَّ القُری وَمَن حَولَها! » المیزان ج۳۵ص۲۸

قوم و یا دو قوم ندارد، و چون کتابی است همگانی، دیگر معنی ندارد که رسول الله از عرب مطالبه اجر و پاداش کند!

علاوه بر اینکه در این معنا هیچ حرفی نیست، که دعوت اسلام شامل اهل کتاب و مخصوصاً یهود و نصاری نیز می شود، چون در قرآن بارها به اهل کتاب خطاب ها کرده و ایشان را به پذیرفتن دعوت دین، دعوت فرموده است.

و نیز مسلم تاریخ است که رجالی از غیر عرب اسلام را پذیرفته اند، مانند: سلمان فارسی، بلال حبشی، و صهیب رومی .

(۱)

جهانی بودن رسالت پیامبر اسلام

آیات کریمه سوره فوق پیرامون اوصاف قرآن نازل بر پیغمبر اسلام "ص" بحث می کند و آن را به اوصاف زیر معرفی می نماید. این کتاب آیت و معجزه و نشانه رسالت آن جناب است. این کتاب، مردم را ازظلمت ها به بیرون می کشد، و نیز مردم را به سوی راه مستقیم هدایت و راهنمائی می کند.

عبارت " بیرون می کشد مردم را ! " و ظاهر سیاق آیه نشان می دهد که منظور " عموم مردم " است، نه خصوص بستگان رسول خدا"ص"، و نه خصوص مؤمنین از ایشان، چه در ظاهر و لفظ آیه هیچ دلیلی بر این دو خصوصیت نیست، و کلام خدای تعالی هم صریح است در اینکه رسالت رسول خدا"ص" رسالتی است عمومی ... و - لیکون للعالمین نذیرا ! " آیه ای است در سوره فرقان، که نشان می دهد قرآن برای همه اهل عالم نذیر است!

آیات دیگری نیز بر همین معنی دلالت می کند، مانند:

-آیه ۱۹ سوره انعام که می فرماید: « تا هشدار دهم شما و هر که را که این قرآن به گوشش برسد! »

-آیه ۱۵۸ سوره اعراف که می فرماید: « بگو ای مردم من فرستاده خدایم به سوی همگی شما ! »

آیات دیگری نیز در قرآن بر این امر اشعار دارد، مانند آیات صریحی که یهود و عموم اهل کتاب را دعوت می کند.

همچنین عمل خود آن حضرت که همه اقوام و ملت ها را دعوت می کرد، و هرکه از هر قوم و ملتی ایمان می آورد، ایمانش را می پذیرفت، و نمی فرمود که من تنها

۱- مستند: آیه۱ تا ۵ سوره ابراهیم « الر ، کِتابٌ اَنزَلناهُ اِلَیکَ ...!» المیزان ج۲۳ص ۱۰

مبعوث به قوم خود هستم! به شهادت اینکه اسلام عبدالله بن سلام یهودی، سلمان فارسی، بلال حبشی و صهیب رومی و امثال ایشان را پذیرفت.

همچنین آخرین آیه همین سوره که در مقابل اولین آیه آن می فرماید:

- « هـذا بلاغ للناس و لینذروا به ... این ابلاغ رسالتی است به نفع مردم، تا همین مردم " دیگران " را نیز انذار نموده و به وسیله این قرآن هشدار دهند، و نیز تا دانا گرداند و بفهمند که معبود یکتا تنها اوست، و تا صاحبان خرد متذکر شوند! »

این آیه مؤید همان معناست که نشان می دهد مقصود از " مردم " تنها همان افرادی نیست که در زمان رسول الله "ص" ایمان آورده و از ظلمات به سوی نور بیرون آمدند، بلکه عموم افراد بشر است!

(۱)

دین حقی که بر دنیا غلبه خواهد کرد!

« خدا آن کسی است که رسول خود محمد"ص" را با هدایت و با آیات و معجزات و با دینی فرستاد،

که با فطرت و حقیقت آفرینش منطبق است،

فرستاد، تا آن را بر سایر ادیان غلبه دهد، و یاری کند،

هرچند مشرکان نخواهند، و ناراحت هم بشوند! »

خدای تعالی خواسته است که دین اسلام در عالم بشریت انتشار یابد، و معلوم است که چنین امر به سعی و مجاهده نیازمند است، و چون اهل کتاب سد راه مجاهدات مسلمین شده و می خواستند با دهن های خود این نور را خاموش سازند، لذا هیچ چاره ای از قتال با آنان نبود.

مخالفین با خواست خدا یا باید از بین بروند و یا زیر دست حکومت مسلمین باشند، و جزیه بدهند.

و نیز از آنجائی که خدای تعالی خواسته است که این دین بر سایر ادیان غالب آید، لذا مسلمانان باید بدانند که هر فتنه ای به پا شود، به مشیت خدا و به نفع ایشان و به ضرر دشمنان ایشان تمام خواهد شد، و با این حال دیگر سزاوار نیست سستی و نگرانی به خود راه دهند و در امر قتال کوتاه بیایند، چه باید بدانند که اگر ایمان داشته باشند، خدا خواسته دست بالا قرار گیرند.

آیه فوق دین اسلام و عقاید و احکام آن را دین حق نامیده، که با واقع و حق

۱- مستند: آیه۲۳ سوره توبه « هُوَ الَّذی اَرسَلَ رَسوُلَهُ بِالهُدی وَ دینِ الحَقِّ لِیُظهِرَهُ عَلیَ الدّینِ کُلِّهِ ! » المیزان ج۱۸ص۸۶

انطباق دارد!

(۱)

فراگیر بودن دین قیّمه اسلام

- « این است دین قیّمه ! »

مراد به " دین قیّمه " به تفسیر مفسرین، دین کتب قیّمه است. مراد به کتب قیّمه اگر همه کتابهای آسمانی، یعنی کتاب نوح و پائینتر از او از سایر انبیاء علیهم السلام باشد، معنا آیه این می شود که:

-این دعوت محمدی که بشر به پذیرفتن آن مأمور شده،

دینی است که در همه کتابهای قیّمه آسمانی مکلف بدان بودند،

و دین نوظهوری نیست،

چون دین خدا یکی بوده است،

پس به ناچار باید به آن بگروند،

برای اینکه قیم است!

و اگر مراد به کتب قیّمه معارفی است که رسول خدا"ص" از صحف مطهره برای آنان خوانده است، معنای آیه چنین می شود که:

-مردم در دعوت اسلامی مأمور نشده اند،

مگر به احکامی قیم، و قضاهای قیم،

احکام و قضایائی که مصالح مجتمع انسانی را تأمین می کند!

پس با در نظر گرفتن این معنا بر مردم واجب است به این دعوت ایمان بیاورند و به آن متدین شوند!

آیه شریفه در هر حال اشاره دارد به اینکه دین توحید (که قرآن کریم متضمن آن است، قرآنی که مصدق کتب آسمانی قبل از خود بوده و به حکم آیه ۴۸ سوره مائده مهیمن و مافوق آنهاست،) با دستوراتی که به مجتمع بشری می دهد، قائم به امر آنان و حافظ مصالح حیاتشان است.

همچنانکه آیه زیر این معنا را با وافی ترین بیان خاطر نشان می سازد:

-« روی دل خود به سوی خدا کن!

در حالی که از تمایل به افراط و تفریط پرهیز می کنی،

۱- مستند: آیه ۵ سوره بیّنه « ... ذلِکَ دینُ القَیِّمهِ...!» المیزان ج ۴۰ص ۳۴۱

و متمایل به راه وسط باشی!

که فطرت خدا همین است.

فطرتی که خدا مردم را بر آن فطرت خلق کرده است.

و در خلقت خدا تبدیلی نیست.

این است دین قیّم ! » (سوره روم آیه ۳۰)

با این آیه بیان عمومیت رسالت رسول خدا "ص" و شمول و فراگیری دعوت اسلام برای عموم بشر تکمیل می شود!

(۱)

نفوذ اسلام به دنیای موجودات دیگر

قرآن مجید جن را یکی از مخلوقات قبل از خلقت بشر معرفی می کند، و در آیات متعددی جزئیاتی در این باره روشن می سازد، که در این زمینه به جلد سوم همین مجلدات، تحت عنوان: " ملائکه و جن و شیطان" مراجعه شود، که مفصلاً موضوع جن و سایر مخلوقات قبل از انسان از نظر قرآن کریم، در آنجا بیان شده است.

آیه فوق یکی از وقایع تاریخی زمان ظهور پیامبر گرامی اسلام را که مرتبط با اسلام آوردن طائفه ای از جن است، بیان می کند، و می فرماید:

-« به یاد آر آن زمان را که،

ما عده ای از جن را متوجه به سوی تو کردیم،

عده ای که می شنیدند قرآن را،

وقتی حاضر شدند در جائی که قرآن تلاوت می شد،

به یکدیگر گفتند: ساکت باشید تا آن طور که باید خوب بشنویم!

وقتی قرائت قرآن تمام شد و پیامبر از آن فارغ گشت،

جنیان به سوی قوم خود برگشتند،

در حالی که بیم رسان ایشان از عذاب خدا بودند،

خطاب به قوم خود گفتند:

-ما کتابی را به گوش خود شنیدیم که بعد از موسی نازل شده،

و کتب آسمانی قبل را تصدیق می کند،

و به سوی حق و طریق مستقیم هدایت می کند! »

۱- مستند: آیه ۲۹ سوره احقاف « وَ اِذ صَرَفنا اِلَیکَ نَفَراً مِنَ الجِنِّ یَستَمِعوُنَ القُرآنَ...! » المیزان ج۳۶ص۳۵

این قسمت از آیات، حکایت دعوت جنیان است در برابر قومشان که ایشان را به اسلام می خواندند و انذار می کردند.

مراد به کتاب نازل شده بعد از موسی، قرآن کریم است.

این کلام دلالت دارد بر اینکه جنیان نامبرده مؤمن به دین موسی"ع" و کتاب آنجناب بوده اند، و این جنیان متوجه شده اند که قرآن، تورات و یا همه کتابهای قبل را تصدیق می کند. آیات قرآن از این به بعد گفتگوی آنها را با قوم خود تعریف می کند، که آنها به قوم خود گفتند:

-« یا قومنا اجیبوا داعی الله !

ای قوم ما، بیائید و دعوت این داعی به سوی الله را بپذیرید،

و به وی ایمان بیاورید، تا خداوند گناهانتان را بیامرزد،

و از عذابی دردناک پناهتان دهد.

و بدانید که اگر کسی دعوت داعی به سوی الله را اجابت نکند،

نمی تواند خدای را در زمین عاجز کند،

و به جز خدا هیچ ولیّ و سرپرستی ندارد،

و چنین کسانی در ضلالتی آشکارند! »

(۱)

دین خالص

از خلال آیات سوره زمر بر می آید که مشرکین معاصر رسول الله"ص" از آنجناب درخواست کرده اند که از دعوتش به سوی توحید و از تعرض به خدایان آنها دست بردارد، و گرنه نفرین خدایان گریبانش را خواهد گرفت. در پاسخ آنان این سوره نازل شده و به آن جناب تأکید کرده که دین خود را خالص برای خدای سبحان کند، و اعتنائی به خدایان مشرکین نکند، و علاوه بر آن به مشرکین اعلام نماید که مأمور به دین توحید و اخلاص دین است، توحید و اخلاصی که آیات و ادله وحی و عقل همه بر آن تواتر دارند!

لذا می بینیم خدای سبحان در خلال سوره چند نوبت کلام را متوجه این مسئله می سازد و یک جا می فرماید:

-« فاعبدالله مخلصاً له الذین !

و در آیه دیگر می فرماید:

۱- مستند: آیه۲سوره زمر« فَاعبُدِاللهَ مُخلِصاً لَهُ الدّینَ اَلا لِلهِ الّدینُ الخالِصُ...! » المیزان ج۳۴ص۴۷و۷۳

-« الا لله الدین الخالص ! »

سپس می فرماید:

-« قل انی امرت ان اعبد الله مخلصاً له الدین ! »

و همچنین :

-« قل الله اعبد مخلصاً له الدین ! »

و آنگاه آیات دیگری را متذکر می شود، که اشاره است به همین مطلب خواسته شده از طرف مشرکین، که رسول الله"ص" دست از دین خود و دعوت به توحید بردارد، مانند:

-« قل اغیرالله تأمرونی اعبد، ایها الجاهلون ! »

سپس دستوری را که جهت خالص کردن دین به رسول خدا"ص" داده بود با آیه: « الا لله الدین الخالص! » تعمیم می دهد، و می فرماید:

-« آنچه به تو وحی کردیم که دین را خالص برای خدا کنی،

مخصوص شخص تو نبود،

بلکه این وظیفه ای است بر هر کس که این ندا را می شنود ! »

تفاوت پیامبر و دیگران در خلوص دین

معنای خالص بودن دین برای خدا این است که خدای تعالی عبادت آن کسی را که هم خدا را عبادت می کند، و هم غیر خدا را، نمی پذیرد، حال چه اینکه هر دو را بپرستد و چه اینکه اصلاً غیر خدا را بپرستد.

-« بگو من مأمور شده ام که خدای را بپرستم،

و دین را خالص برای او بدانم،

و نیز مأمورم که اولین مسلمان باشم ! »

آیه بالا به رسول گرامی تکلیف می کند: به ایشان بگو آنچه من بر شما تلاوت کردم، که باید خدای را بپرستم، و دین خدا را خالص کنم، هرچند خطاب متوجه من است، و لکن چنین نیست که شما را به آن دعوت کنم و خودم فقط شنونده باشم و

مأمور باشم که خطاب خدا را به شما برسانم و خودم هیچ وظیفه ای نداشته باشم!

بلکه من نیز مانند شما مأمورم او را عبادت کنم و دین را خالص برای او سازم، و باز تکلیف من به همین جا ختم نمی شود، بلکه مأمورم که قبل از همه شما، و در حقیقت اولین کسی باشم که در برابر آنچه بر من نازل شده تسلیم شده باشم. و به همین

جهت قبل از همه شما من تسلیم شده ام، و اینک بعد از تسلیم شدن خودم دارم به شما ابلاغ می کنم. آری، من از پروردگارم می ترسم، و اورا به اخلاص می پرستم، و به او ایمان آورده ام، چه اینکه شما ایمان بیاورید یا نیاورید! پس دیگر طمعی در من نبندید!

تفاوت دین کامل با انسان کامل

هرچند که دین اسلام از دین نوح و موسی و عیسی علیهم السلام کاملتر است، آیا یک فرد مسلمان معمولی، از نظر کمالات معنوی، به پایه نوح و موسی و عیسی علیهم السلام می رسد، یانه؟ قطعاً می دانیم نمی رسد!

و این نیست مگر به خاطر اینکه حکم شرایع و عمل به آنها غیر حکم ولایتی است، که از تمکن در آن شرایع و تخلق به آن اخلاق حاصل می شود.

دارنده مقام توحید کامل و خالص، هر چند از اهل شریعت های گذشته باشد، کاملتر و برتر است از کسی که به آن مرتبه از توحید و اخلاص نرسیده، و حیات معرفت در روح و جانش جایگزین نگشته، و نور هدایت الهی در قلبش راه نیافته است، هر چند که او از اهل شریعت محمدی"ص"، یعنی کامل ترین و وسیع ترین شریعت ها باشد.

پس، صحیح است چنین فردی از خدا درخواست کند که او را به راه صراط مستقیم، صراط بزرگان از شرایع گذشته، هدایت فرماید، هرچند شریعت خود او کاملتر از شریعت آنان باشد! (المیزان ج ۱ ص ۶۷)

(۱)

تفاوت پیروان اسلام با اهل کتاب

قرآن مجید تمامی آنچه را که از تخلفات صاحبان ادیان گذشته از دستورات الهی و راهنمائی رسولان خدا، و آنچه را که از صفات مؤمنین واقعی صدر اسلام، در طولانی ترین سوره قرآن یعنی سوره بقره، شمرده و نقل فرموده، در دو آیه آخر این سوره خلاصه گیری کرده است.

غرض سوره بقره بیان این معنا بوده که حق عبادت خدای تعالی را مشخص کند، که عبد به تمامی آنچه او بر بندگانش، و به زبان پیامبرانش، نازل فرموده، ایمان آورند، بدون اینکه میان پیامبران او فرقی بگذارند!

این غرض، همان هدفی است که آیه بالا آن را ایفاد می کند.

۱- مستند: آیه ۲۸۵و۲۸۶ سوره بقره«آمَنَ الرَّسوُلُ بِما اُنزِلَ اِلَیهِ مِن رَبِّهِ وَالمؤمِنوُنَ...!» المیزان ج۴ص۴۳۷

قرآن مجید در قصص خود، مخالفت با این دستور را از بنی اسرائیل حکایت می کند، که با اینکه انواعی از نعمت ها، از قبیل: کتاب و نبوت و ملک و غیر آن به ایشان داده بود، ایشان این نعمت ها را با عصیان و تمرد و شکستن میثاق ها و کفرشان تلافی کردند.

خدای سبحان سوره بقره را با صفتی شروع می کند که واجب است بر هر صاحب تقوائی که متصف به آن صفت بوده باشد، و آن صفت عبارت است از اینکه بنده خدا واجب است از عهده حق ربوبیت خدا برآید، می فرمود:

-متقین از بندگان او :

به غیب ایمان دارند،

و نماز را به پا می دارند،

و از آنچه خدا روزی شان فرموده، انفاق می کنند،

و به آنچه بر پیامبر اسلام،

و به آنچه بر سایر رسولان،

نازل فرموده، ایمان می آورند،

و به آخرت یقین دارند !

و به دنبال چنین صفاتی است که خدا آنان را مورد انعام قرار داد، و هدایت قرآن را روزیشان کرد!

دنبال این مطلب به شرح حال کفار و منافقین پرداخت، و سپس به طور مفصل وضع اهل کتاب و مخصوصاً یهود را بیان کرد و فرمود که خدای تعالی با لطایفی از هدایت بر ایشان منت نهاد، ولی در مقام تلافی جز با طغیان و عصیان خدا و کفران نعمت های او، و رد بر خدا و رسولانش، و دشمنی با فرشتگانش، و تفرقه انداختن میان رسولان و کتب او، عکس العملی از خود نشان ندادند!

خدای تعالی هم این طور با آنان مقابله کرد که با هر تکالیفی دشوار و احکامی سخت، از قبیل: به جان هم افتادن و یکدیگر را کشتن، و به صورت میمون و خوک مسخ شدن، و با صاعقه و عذاب آسمانی معذب نمودن؛ محکومشان کرد.

در پایان سوره بقره به همین مطالب برگشته، و بعد از بیان وصف رسول و مؤمنون به وی فرمود:

-اینان بر خلاف آنان هستند،

اینان هدایت و ارشاد خدا را تلقی به قبول و اطاعت کردند،

و به خدا و ملائکه و کتب و رسولان او ایمان آوردند،

بدون اینکه میان احدی از پیامبران فرق بگذارند!

-« کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله ...!»

این آیه شرح می دهد که کتاب نازل بر رسول خدا"ص" مردم را به سوی ایمان و تصدیق همه کتب آسمانی و همه رسولان و ملائکه خدای تعالی دعوت می کند، و هرکس بدانچه بر پیامبر اسلام نازل شده، ایمان داشته باشد، در حقیقت به صحیح همه مطالب نامبرده ایمان دارد!

-« لا نُفَرِّقُ بَینَ اَحَدٌمِن رُسُل ! »

(۱)

هماهنگی ایمان و عمل در اسلام

شارع مقدس اسلام در تعلیم گروندگان خود اکتفاء به بیان کلیات عقلی و قوانین عمومی نکرد، بلکه مسلمین را از همان ابتدای تشرف به اسلام به " عمل" واداشت، و سپس به بیان لفظی پرداخت.

هر مسلمانی که در فراگرفتن معارف دینی و شرایع آن از لحاظ نظری به کمال می رسید، با توجه به اینکه از ابتداء با عمل شروع کرده بود، عملاً- نیز به کمال می رسید. آنها که مجهز به هر عمل صالح بودند، از توشه تقوی و فضیلت نیز غنی می شدند. معلم آنها بدین جهت موفق بود که خودش نیز به گفته ها و دستورات خود عمل می کرد.

قرآن مجید به او می گفت:

-« افمن یهدی الی الحق ... آیا کسی که به حق و حقیقت راه یافته سزاوارتر است به اینکه پیرویش کنند یا کسی که راه خود را نیافته و دیگران باید او را هدایت کنند ؟! » (یونس ۳۵)

-« اتمرون الناس بالبر ... آیا مردم را به نیکی و احسان دعوت می کنید و خود را از یاد می برید؟! » (بقره ۴۴)

کلام خدای تعالی مشتمل است بر حکایت و نقل فصولی از ادب الهی متجلی در اعمال انبیاء و فرستادگان برای رعایت این نکته، یعنی نشان دادن عمل در تعلیم و تربیت، چه در اقسام عبادت ها، و چه در طرز معاشرت و برخورد پیامبران با مردم.

قانون و شریعت اسلام و امتیازات آن

اشاره

۱- مستند: بحث تحلیلی المیزان ج۱۲ص۱۰۹

مستند: آیات مندرج در متن المیزان ج۷ص ۲۶۱

اصول دعوت شارع اسلام

در آن هنگام که بار سنگین دعوت اسلامی پیامبر را رنج می داد، خداوند سبحان وی را دستور می فرمود تا با مدارا و به طور تدریج وظیفه خود را انجام دهد، و این مدارا و تدریج هم در خود دعوت، و هم در مورد دعوت شوندگان، و هم در مورد آنچه که بدان دعوت می شدند، از سه جهت نمودار بود:

۱-از نظر معارف و قوانینی که برای ریشه کن کردن مفاسد و اصلاح شئون جامعه انسانی، در دستگاه دینی وجود دارد،

۲-روش تدریج از نظر انتخاب کسانی که دعوت شده، و ترتیبی که در مورد آن به کار رفته است،

۳-مراتبی که از نظر نحوه دعوت و اجرای آن به کار رفته است، و این مراتب عبارتند از تبلیغات، مقاومت منفی، و جهاد!

نزول تدریجی قوانین اسلام

اسلام دعوت به عقاید حقه را یکجا در اول آشکار کرد، ولی دستورات و قوانین

خود را رفته رفته و یکی یکی اظهار داشت.

در اوایل دوران " رسالت" و بعد از ایام " نبوت" آیات زیر فرو فرستاده شد. در این آیات خلاصه ای از توحید و معاد و امر به تقوی و عبادت وجود دارد:

-« کَلّا اِنَّ الاِنسانَ لَیَطغی ... نه هرگز، انسان از طغیان دست بر نمی دارد،

و این هنگامی است که خود را بی نیاز ببیند،

محققاً بازگشت به سوی پروردگارت می باشد،

آیا دیدی آن کس را که هرگاه بنده ای نماز می گذارد، او را نهی می کرد؟

آیا دیدی که اگر بر هدایت بوده و امر به تقوی کند؟

آیا دیدی آنگاه که حق را تکذیب و از آن رو بگرداند؟

آیا نمی داند که خدا می بیند؟! » (علق ۱۴)

آیات مکی قرآن کریم به یک سلسله امور مجمل و کلی دعوت می کنند، و آیات مدنی آن را تفصیل می دهند. در عین حال خود آیات مدنی هم از خاصیت تدریج بر کنار نیست، حتی احکام و قوانین در مدینه نیز به طور تدریج نازل گردید.

نمونه بارز این آیات، قانون تحریم شراب و شرابخواری است.

آیه زیر در مکه نازل شده و به موضوع شراب اشاره می کند، ولی اظهار نظر صریحی درباره آن نمی فرماید، مگر همین که با جمله " رزقاً حسناً " اشاره می کند که خمر، روزی و رزق خوبی نیست!

-« از میوه های درخت خرما و انگور شراب مستی آور، و همچنین رزق نیکو به دست می آورید! » (نحل ۶۷)

سپس آیه زیر در مکه نازل می شود:

-« بگو ! پروردگارم کارهای زشت را چه در ملاء عام و چه در پنهانی، وهمچنین گناه را حرام کرده است! » (اعراف ۳۳)

این آیه به طور صریح " اثم – گناه" را حرام می کند، ولی بیان نمی دارد که شرب خمر " اثم " است. و این از آن جهت است که می خواهد با ملایمت مردم را دعوت کند تا از عادت بدی که شهواتشان آنان را بدان کشانده، و گوشتشان بدان روئیده، و استخوانشان بدان سخت شده، دست بردارند.

بعداً آیه زیر در مدینه نازل می شود و بیان می دارد که شرب خمر از نوع همان "اثم – گناه" است، که در آیه سوره اعراف تحریم شد. لسان این آیه زبان ملایمت و نصیحت است:

-« راجع به شراب و قمار از تو می پرسند، بگو ! در این دو گناهی بس بزرگ است، و فوائدی هم برای مردم دارد، ولی گناه آن از نفع آن بیشتر است! » (بقره ۲۱۹)

نهایتاً در مدینه آیه زیر نازل می شود و در آن ماجرای تحریم شراب را پایان می دهد:

-« ای مؤمنین!

شراب، قمار، بت پرستی، و شرط بندی با تیرهای مخصوص؛

پلید و از عمل شیطان است،

حتماً از آن اجتناب کنید، باشد که رستگار شوید!

شیطان می خواهد که با شراب و قمار در بین شما دشمنی و بغض بیندازد، و از راه حق و نماز بازتان دارد،

آیا از این اعمال دست بر نمی دارید؟! » (مائده ۹۱)

انتشار تدریجی یک دین جهانی

پیامبر اسلام"ص" به سوی تمام بشر برانگیخته شد، و دعوت وی اختصاص به گروه خاص و یا زمان و مکان خاصی ندارد.

خداوند متعال در قرآن شریف می فرماید:

-« بگو ای مردم!

من فرستاده خدایم به سوی همه شما ...! » (اعراف ۱۵۸)

« وَ ما اَرسَلناکَ اِلّا رَحمَةً لِلعالَمینَ ! » (انبیاء ۱۰۷)

هیچ شبهه ای نیست که آن حضرت در زمان خود، نبوتی عام و مأموریتی همگانی داشته است، و عمومیتی که در آیات بالا وجود دارد، تمام زمان ها و مکان ها را شامل می شود!

ولی آن کس که درست به وسعت معارف و قوانین اسلامی پی برده باشد، و از طرفی ظلمت جهل و سرکشی و فسادی که دنیای آن روز را فراگرفته بود، در نظر آورد،

به خوبی می فهمد که ممکن نبود پیغمبر یک دفعه با تمام جهانیان به مبارزه بر خاسته و با شرک و فساد ستیزه کند!

بلکه مصلحت این بود که مردم را به طور تدریج دعوت نموده و برنامه کار را از قوم و قبیله خود شروع کند، تا با نفوذ و ثبات دین در بین آنان بتواند بر دیگران دست یابد، و همین طور هم شد:

-« وَانذِر عَشیرَتَکَ الاَقرَبینَ - خویشاوندان نزدیکت را انذار کن! » (شعرا۲۱۴)

خداوند سبحان به رسول گرامی خود دستور فرمود تا پس از قیام به اصل دعوت، ابتداء قبیله خود را انذار کند. وی امر پروردگار را اطاعت کرد و نزدیکان خود را فراخواند و آنان را به آنچه که برای آن برانگیخته شده بود، دعوت کرد، و به آنها وعده داد که اول کسی که وی را جواب گوید، جانشین او خواهد بود!

علی علیه السلام این دعوت را پذیرفت و پیغمبر هم از او تشکر کرد، ولی دیگران به طوری که در روایات صحیح و کتب تاریخ وارد شده، پیغمبر را به باد استهزاء گرفتند.

سپس جمعی دیگر از خویشانش نیز به او ایمان آوردند، مانند: خدیجه، که زن او بود؛ و عمویش حمزه بن عبدالمطلب و عبید. و همچنین به طوری که از روایات شیعه استفاده می شود، عموی دیگرش ابوطالب نیز به او ایمان آورد.

بعداز آن خداوند متعال وی را فرمان داد تا دعوت را به قوم خود توسعه دهد:

-« این چنین قرآن عربی را بر تو وحی کردیم تا به وسیله آن مکه و حومه آن را انذار کنی ! » (شوری ۷)

البته، دعوت مخصوص آنان نبوده ولی این از باب مصلحت بود که از آنها شروع کرده است.

سپس خداوند سبحان وی را فرمان داد تا دعوت خویش را به تمام دنیا توسعه دهد:

-« یا اَیُّهاَ النّاسُ اِنّی رَسوُلُ اللهِ اِلَیکُم جَمیعاً !

ای مردم ! من فرستاده خدایم به سوی همه شما ...! » (اعراف ۱۵۸)

مراتب اجرای دعوت اسلامی

اشاره

مراتبی که از نظر نحوه دعوت و اجرای آن به کار رفته، عبارتند از:

-تبلیغات،

-مقاومت منفی،

-جهاد.

۱– تبلیغات

قرآن مجید پیامبر گرامی اسلام را فرمان می دهد تا با رعایت کرامات انسانی و اخلاقی نیکو، تبلیغات خود را انجام دهد:

-« بگو، من بشری هستم مثل شما،

که به من وحی می شود! » (کهف ۱۱۰)

-« نسبت به مؤمنین تواضع و نرم خوئی کن! » (حجر ۸۸)

-« بدی را به آنچه بهتر است پاسخ گوی !

آنگاه کسی را که بین تو و او دشمنی است،

دوستی نزدیک خواهی یافت! » (حم سجده ۳۴)

قرآن کریم به پیامبر می آموزد که از تمام فنون بیان بر حسب اختلاف فهم و استعداد اشخاص استفاده کند:

-« مردم را با حکمت و پند نیک به راه پروردگارت بخوان،

و با بهترین روش ها به مناظره با آنها برخیز ! » (نحل ۱۲۵)

۲- دعوت منفی

دعوت منفی بدین شکل بود که مؤمنین از نظر دین و رفتار از کفار کناره گیری کرده و جامعه اسلامی خاصی به وجود آورند، که از هرگونه عقاید شرک آمیز کفار برکنار بوده باشد. تماس آنها با غیر مسلمین صرفاً در حدودی باشد که ضروریات زندگی ایجاب می کند:

-« لَکُم دینُکُم وَ لِیَ دینِ !

-دین شما برای شما، و دین من هم برای خودم ! » (کافرون۶)

در قرآن آیات زیادی در خصوص کناره گیری و بیزاری از دشمنان دین وجود دارد.

۳- جهاد

جهاد با مراتبی که دارد از مزایای دین اسلام و از افتخارات آن می باشد. البته تبلیغات و دعوت منفی در ضمن جهاد نیز باید به کار رود.

روش پیامبر گرامی اسلام در غزواتش همین بوده است. وی به دستور الهی قبل از شروع جنگ دشمن را دعوت می کرد و نصیحت می فرمود.

خداوند چنین دستور داده بود:

-« اگر روی گرداندند، آنوقت اجازه تان دادیم که بر عدالت بجنگید! »

اسلام دینی است مبتنی بر عقیده، و قرآن می فرماید:

-« لا اِکراهَ فی الدّینِ قَد تَبَیَّنَ الرُّشدُ مِنَ الغَیِّ !

-اجباری در دین نیست، چه آنکه رشد از گمراهی نمایان شده است! »

اسلام در مقابل ستمگرانی که با برهان و استدلال قانع نشده و به راه عناد و لجاج می رفتند، اسلحه به کار برده است، و نیرو و قدرت را تنها در مقابل آنانکه سنگ راهش می شدند، به کار می انداخت، و این هم برای آن بوده که شر آنها را دفع کند، نه آنکه آنان را داخل حوزه اسلامی بنماید!

خداوند تعالی می فرماید:

-« وَ قاتَلوُهُم حَتّی لاتَکوُنَ فِتنَهً !

-بکشید آنان را تا دگر فتنه نباشد! »

اسلام از روی اختیار دست به جنگ نزده است، و این دشمنان بودند که آتش جنگ را بر می افروختند، و اسلام ناچار به دفاع می شد، و در این راه هم از ابزارهای شریف استفاده می کرد.

در جنگ و صلح؛ تخریب، آتش سوزی، استفاده از سموم، منع آب از دشمنان را حرام، و کشتن زنان و اطفال و اسیران را منع فرموده، و رفتار نیک و مدارا با آنها را سفارش کرده است!

(۱)

جامعیت شریعت محمدی"ص"

اشاره

« برای شما از دین همان را تشریع کرد که نوح را بدان توصیه فرمود، و آنچه ما به تو وحی کردیم، و به ابراهیم و موسی و

عیسی توصیه نمودیم، این بود که :

۱- مستند: آیه ۱۳ سوره شوری « شَرَعَ لَکُم مِنَ الدّینِ ما وَصّی بِهِ نوُحاً وَالَّذی اَوحَینا اِلَیکَ وَ ...!» المیزان ج۳۵ص۴۷

-دین را به پا دارید!

و در آن تفرقه راه نیندازید ...! »

ترتیبی که در بردن نـام این پیغمبران گرامی به کـار رفته ترتیب ذکری است، لکن مطابق با ترتیب زمانی، چون اول نوح بود، و بعد ابراهیم، و بعد موسـی و عیسـی علیهم السـلام، و اگر نام رسول الله"ص" را مقدم بر سایرین ذکر کرد به منظور برتری دادن بوده است، و خواسته بفرماید: شرافت و حرمتی بیشتر دارد!

در آیه شریفه سوره احزاب نیز این ترتیب به چشم می خورد:

-« به یاد آر آن زمان را که ما از انبیاء میثاق گرفتیم،

و از تو، و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم ! »

در آیاتی که اول نام شـریعت نوح را می برد برای این است که بفهمانـد قدیمی ترین شـریعت ها، شـریعت نوح بوده است، که عهدی طولانی دارد.

از آیه شریف چند نکته استفاده می شود:

۱-جامع بودن شریعت محمدی"ص"

سیاق آیه این معنا را افاده می کند که شـریعت محمدی (علی مشـرعها آلاف التحیه والسـلام!) جامع همه شریعت های گذشته است. خیال نشود که جامع بودن این شریعت با آیه سوره مائده منافات دارد، آنجا که می فرماید:

-« برای هر یک از شما شریعت و طریقه ای قرار دادیم! »

چون خاص بودن یک شریعت با جامعیت آن منافات ندارد.

۲-پنج شریعت دیگر

نکته دوم اینکه شـرایع الهی و آن ادیانی که مسـتند به وحی هسـتند تنها همین شرایع نامبرده اند، یعنی شریعت نوح و ابراهیم و موسـی و عیسـی و محمد صـلوات الله علیهم، چون اگر شریعت دیگری می بود باید در این مقام که مقام بیان جامعیت شریعت اسلام است، نام برده می شد.

و لازمه این نکته آن است که —

-اولاً، قبل از نوح شریعتی، یعنی قوانین حاکمه ای در جوامع بشری آن روز

وجود نداشته است تا در رفع اختلافات اجتماعی که پیش می آمده، به کار رود.

–ثانیاً، انبیائی که بعد از نوح و تا زمان ابراهیم مبعوث شده اند، همه پیرو شریعت نوح بوده اند.

–و انبیائی که بعد از ابراهیم و قبل از موسی مبعوث شده اند، تابع و پیرو شریعت ابراهیم بوده اند.

–و انبیاء بعد از موسی و قبل از عیسی پیرو شریعت موسی،

–و انبیاء بعد از عیسی تابع شریعت آنجناب بوده اند.

۳–پنج پیامبر اولواالعزم

اینکه انبیاء صاحب شریعت که قرآن کریم آنها را " اولواالعزم" خوانده است، تنها همین پنج نفرند، چون اگر پیغمبر اولوا العزم دیگری می بود، باید در این مقام که مقام مقایسه شریعت اسلام با سایر شرایع است، نامش برده می شد.

پس این پنج تن بزرگان انبیاء هستند!

(۱)

بصیرت های دین اسلام برای مردم

شریعت اسلام، بصیرت هائی برای مردم است، که با آن تشخیص می دهند که چه راهی از راه های زندگی را طی کنند تا به حیات پاک در دنیا و سعادت زندگی آخرت برسند!

و نیز شریعت اسلام هدایت و رحمتی است برای مردمی که به آیات خدا یقین دارند!

اگر شریعت را بصیرت ها خواند، بدین جهت است که شریعت متضمن احکام و قوانینی است که یک یک آنها راهنمای سعادت آدمی است، پس شریعت عبارت است از بصیرت هائی چند، نه یک بصیرت!

می فرماید:

–این شریعتی که تشریع شده، و یا این قرآنی که مشتمل بر شریعت است، وظایف عملی را تعیین کرده که اگر مردم به آن عمل کنند، یک یک آنها مردم را بینا می سازند،

۱– مستند: آیه ۲۰سوره جاثیه « هذا بَصائِرُ لِلناسِ وَ هُدیً وَ رَحمَهٌ لِقَومٍ یوُقِنوُنَ.... » المیزان ج۳۵ص۲۷۷

و مردم به وسیله آن به راه حق هدایت می شوند،

راه حقی که همان راه خدا و سبیل سعادت است!

در پایان این آیه، هدایت و رحمت را مختص به قومی کرده که یقین دارند، با اینکه قبلاً ـ تصریح کرده بود که قرآن بصائر برای همه مردم است، و این خالی از این اشعار و اشاره به این نکته نیست که مراد به هدایت-

هدایت به معنای "رساندن به مقصد،" است،

نه صرف " نشان دادن راه آن."

(۱)

نسخ مناسک و شرایع قبلی با ظهور اسلام

خداوند متعال با آوردن هر شریعتی، شریعت قبلی را نسخ فرموده است، چون بهتر از آن را آورده است، که با افکار امت های بعدی که ترقی یافته تر از قبلی ها بوده، سازگار باشد.

در آیه فوق می فرماید:

-« هر امتی را شریعتی قرار دادیم،

که ایشان بدان عمل کننده اند،

پس نباید در امر دین با تو منازعه کنند،

و به سوی پروردگارت بخوان!

بی گمان تو بر هدایت مستقیم هستی!

و راه تو راست است! »

مراد به هر" امت" امتهای گذشته یکی پس از دیگری است، تا منتهی به امت اسلام شود، نه امتهای مختلف زمان رسول الله"ص"، از قبیل عرب و عجم و روم و غیره، چون می دانیم که شریعت خدا همواره یکی بوده است، و نبوت هم جهانی بوده است.

گویا کفار اهل مکه و یا مشرکین، وقتی عبادات اسلامی را دیده اند و برای آنها ناشناس و نوظهور بوده و نظیر آن را در

شریعت های سابق یعنی شریعت یهود ندیده بودند، لذا در مقام منازعه با رسول خدا"ص" در آمده اند که این چه جور عبادتی است و از کجا آورده ای؟ ما این عبادت را در هیچ شریعتی ندیده ایم؟ اگر این قسم عبادت از شرایع نبوت بود و به عبارت دیگر اگر تو که آورنده این عبادتی پیغمبر بودی باید مردم خداپرست که از امتهای گذشته اند آن را می شناختند؟

۱- مستند: آیه ۶۷ سوره حج « لِکُلِّ اُمَّهٍ جَعَلنا مَنسَکاً هُم ناسِکوُهُ ...! » المیزان ج۲۸ص۲۹۵

خدای تعالی جواب داده که هر امتی از امتهای گذشته عبادتی داشته اند که آن قسم خدا را عبادت می کردند، و عبادت هیچ امتی به امت دیگر منتقل نشده است، چون خداوند با هر شریعت، شرایع قبلی را نسخ می کرد و بهتر از آن را می آورد، چون افکار امتهای بعدی ترقی یافته تر از قبلی ها بود و استعداد عبادتی کاملتر و بهتر از سابق را یافته بودند، پس همیشه عبادت سابقین در حق لاحقین نسخ می شد!

در آخر آیه می فرماید:

-« اِنَّکَ لَعَلی هُدیً مُستَقیمٌ ... بی گمان تو بر هدایت مستقیم هستی!»

(۱)

اسلام، شریعت آسان، یادگارابراهیم"ع"

از مقدمه آیه فوق فهمیده می شود که شریعت اسلام شریعتی است سهل و آسان، ملت و آئین پدر بزرگ مسلمانان، ابراهیم حنیف، که برای پروردگار خود تسلیم بود!

اگر ابراهیم"ع" را پدر مسلمین خواند بدین جهت بود که او اولین کسی است که برای خدا اسلام آورد، آنجا که فرمود:

-اسلام بیاور! گفت:

-اسلام آوردم برای پروردگار عالمیان!

و در دعای خود فرمود:

-هر که پیروی ام کند از من است! (بقره ۱۳۱ و ابراهیم ۳۶)

این است که تمامی مسلمانان عالم، از هر جا که باشند، فرزندان ابراهیم"ع" و از اویند!

خدای سبحان نیز فرمود:

-« نزدیکتر از هر کس به ابراهیم کسانی هستند که پیروی اش کردند،

و این پیغمبر، و کسانی که به این پیغمبر ایمان آوردند! »(آل عمران۳۸)

خدای تعالی در آیه مورد بحث دو منت بر مؤمنین گذاشت-

یکی آنجا که فرمود: اوست که شما را قبل از نزول قرآن و هم در این کتاب یعنی قرآن "مسلمان" نامیده است که معلوم می

شود خدا اسلام آنان را قبول فرموده است!

۱- مستند: آیه ۷۸ سوره حج « ...مِلَّهَ اَبیکُم اِبراهیمَ هُوَ سَمّیکُمُ المُسلِمینَ مِن قَبلُ وَ فی هذا...!» المیزان ج۲۸ص۳۰۴

دیگر منت الهی در همان اول آیه بود که فرمود:

-او شما را برگزید، و در این دین برای شما دشواری ننهاد ...!

که این منتی است از خدا بر مؤمنین به اینکه اگر واگذار به خود می شدند هرگز از نزد خود به سعادت دین نایل نمی شدند.

چیزی که هست، خدا بر آنان منت نهاد و ایشان را برای دین حق از میان خلایق برگزید، جمع کرد و هر حرج و دشواری را از سر راه دینداری ایشان برداشت، اعم از حرج در خود احکام دین یا حرج های عارضی و اتفاقی !

(۱)

قائم تر بودن دین و شرع اسلام

« این قرآن هدایت می کند به سوی دینی که اقوم از هر دین و مسلط تر بر اداره امور بشر است! »

خدای تعالی این ملت حنیفه را ملتی قائم نامیده، و فرموده:

-« ذلِکَ الدّینُ القَّیِمُ ! »

و این بدان جهت است که این دین خیر دنیا و آخرت ملت خود را تأمین و تضمین نموده، و قائم بر اصلاح حال معاش و معاد ایشان است، و این نیز نیست مگر به خاطر اینکه این دین موافق با مقتضیات فطرت انسانی، و ناموسی است که خداوند بر اساس آن ناموس انسان را خلق کرده و او را به حسب آن ناموس مجهز به اسبابی فرموده که او را به سوی غایت و هدف خلقتش و سعادتی که برایش در نظر گرفته شده، راهنمائی کند.

بنابراین، توصیف این ملت در آیه مورد بحث به وصف " اقوم – قائم تر" یا به مقایسه با سایر ملل است و یا با سایر شرایع.

اگر به قیاس با سایر ملل باشد، جهت اقوم بودن ملت اسلام از سایر ملتها این است که برای هر ملتی سنتی است که آن را برای خود اتخاذ نموده اند تا سودشان برساند و تا حدی به درد زندگی شان بخورد، و لکن این سنت ها اگر در پاره ای امور ایشان را سود بخشد، در پاره ای دیگر به ضررشان تمام می شود، و اگر پاره ای هوا ها و امیالشان را تأمین کند باری خیرات عظیمی را از ایشان فوت می گرداند.

در میان همه ملت ها این تنها اسلام است که قائم به مصالح حیات مسلمانان و

۱- مستند: آیه ۹ سوره اسری « اِنَّ هذاَالقُرآنَ یَهدی لِلَّتی هِیَ اَقوَمُ ...! » المیزان ج۲۵ص۸۴

به تمامی اهداف دنیائی و آخرتی ایشان است، بدون اینکه خیری از ایشان فوت گرداند. بنا بر این پس ملت حنیفه اقوم بر حیات انسانی از غیر آن است !

و اگر به قیاس با سایر شرایع الهی قبلی، مانند شریعت نوح و موسی و عیسی علیهم السلام بوده باشد، همچنانکه ظاهرش هم همین است، در این صورت دلیلش این است که این دین حنیف از ادیان سابق خود که کتب انبیاء سلف متضمن آنها بودند، کاملتر است، زیرا تمامی معارف الهی، تا آنجا که بنیه بشری طاقتش را دارد، و همچنین تمامی شرایعی که بشر در زندگی خود بدان نیازمند است، در این دین آمده است، و حتی یک عمل از اعمال فردی و اجتماعی بشر را بدون حکم نگذاشته است!

پس آنچه قرآن به سوی آن هدایت می کند، قویم تر از آن چیزی است که سایر کتب و شرایع بدان هدایت می کنند!

(۱)

دین اسلام، و نفی اختلاف طبقاتی

یکی از بزرگترین اموری که اسلام در یکی از دو رکن " حقوق مردم" و " حقوق خدا " - که همان حقوق مردم باشد - مورد اهتمام قرار داده، " انفاق" است، که به انحاءِ گوناگون توسل جسته تا مردم را بدان وادار سازد!

پاره ای از انفاقات، از قبیل زکات و خمس، کفارات مالی، و اقسام فدیه را واجب؛ و پاره ای صدقات و بخشش ها و غیر آن را مستحب نموده است.

غرض و هدف اسلام این بوده که بدین وسیله اختلاف طبقاتی را برطرف سازد و زندگی آنهائی را که در طبقه پائین هستند و نمی توانند بدون کمک مالی از ناحیه دیگران حوائج زندگی خود را برآورند، مورد حمایت قرار دهد، تا سطح زندگی شان را بالا ببرد، و افق زندگی طبقات مختلف را به هم نزدیک سازد و اختلاف میان آنها را کم کند.

از سوی دیگر، با شدت هرچه بیشتر، توانگران و طبقات مرفه جامعه را از تظاهر به ثروت، یعنی از تجمل و آرایش مظاهر زندگی، از خانه و لباس و غیره نهی فرموده، و از مخارجی که در نظر عموم غیرمعمولی است، و طبقه متوسط جامعه چشم دیدن آن گونه خرج ها را ندارد، تحت عنوان " نهی از اسراف و تبذیر و امثال آن " جلوگیری نموده است!

غرض اینها ایجاد یک زندگی نوعی است، زندگی متوسطی که فاصله طبقات مختلف از آن فاحش و بدون شباهت نباشد، تا در نتیجه ناموس وحدت و همبستگی زنده

۱- مستند: آیه ۲۶۱ تا ۲۷۴ سوره بقره « مَثَلُ الَّذینَ یُنفِقوُنَ اَموالَهُم فی سَبیلِ اللهِ...!» المیزان ج۴ص۳۲۳

گشته، و خواست های متضاد و کینه های دل و انگیزه های دشمنی بمیرند!

محیط پاکی که زندگی نوع در پاکی و خوشی و صفا شبیه به هم باشد، درست نمی شود، مگر به اصلاح حال نوع، به این که حوائج زندگی نوع تأمین گردد، و این نیز به طور کامل حاصل نمی شود، مگر به اصلاح جهات مالی و تعدیل ثروت ها، و به کار انداختن اندوخته ها، و راه حصول این مقصود، انفاق افراد است از اندوخته ها و مازاد آنچه با کوشش و تلاش به دست آورده اند! زیرا که مؤمنین با هم همه برادرند، و زمین و اموال زمین هم از آن یکی است، و او خدای عز و جل است!

این خود حقیقتی است که تاریخ زندگی پیامبر گرامی اسلام و روش او، صحت و استقامت آن را اثبات می کند، و نمونه عملی آن را در برهه ای از زمان، یعنی زمان جناب رسول خدا – که صلوات خدا بر او و آل او باد – البته در آن ایام کوتاهی که دعوتش مستقر گردید، نشان می دهد.

این همان نظامی است که امیرالمؤمنین(صلوات الله علیه) بر آن تأسف می خورد، و از انحراف مردم از مجرای آن شکوه ها می نماید، و در نهج البلاغه خود می فرماید:

-« امروز کارتان به جائی رسیده که روز به روز و ساعت به ساعت خیر از شما دورتر، و شر به شما نزدیک تر، و طمع شیطان در هلاک ساختن مردم بیشتر می شود!

-امروز روزگاری است که نیروی شیطان در حال قوی شدن است، و نقشه هایش دارد فراگیر می شود، و او به هدفش دست می یابد!

-اگر نمی پذیرید به وضع جامعه بنگرید!

-آیا جز این است که به هر سو چشم باز کنی قصری می بینی که دارد با فقر پنجه نرم می کند؟

-و یا توانگری که نعمت خدای را با کفران تلافی می کند، و یا بخیلی را می بینی که بخل از حق خدا را غنیمت می شمارد!؟

-و یا متمردی که گوشش از شنیدن مواعظ کر شده است!؟ »

گذشت روزگار درستی این نظریه قرآن را کشف کرد.

اینک آیات الهی را در این زمینه مورد دقت و تأمل قرار دهید:

-« حکایت آنان که اموال خویش را در راه خدا انفاق می کنند،

حکایت دانه ای است که هفت خوشه رویانیده،

که در هر خوشه صد دانه باشد، و خدا برای هر که بخواهد دوبرابر هم می کند،

که خدا وسعت بخش و داناست!

کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند و بعد از آن، این انفاق خود را به منت و یا اذیتی همراه نمی سازند، پاداش آنان نزد پروردگارشان است،

آنان نه خوفی دارند و نه اندوهناک می شوند...!

... ای آنان که ایمان دارید!

از خوب های آنچه به دست آورده اید، و آنچه برایتان از زمین بیرون آوردیم، انفاق کنید!

پست آن را که خودتان استفاده نمی کنید، برای انفاق منظور نکنید!

بدانید که خدا ستوده و بی نیاز است!

شیطان به شما وعده تنگدستی می دهد، و به بدکاری تان وا می دارد،

و خدا از جانب خود آمرزش و فزونی به شما وعده می دهد،

که خدا وسعت بخش و داناست...!

... هر خرجی که کردید، و به هر نذری که ملتزم شدید، خدا از آن آگاه است،

و ستمگران یاورانی ندارند!

اگر صدقه ها را علنی دهید خوب است،

و اگر پنهانی دهید، و به تنگدستان بدهید، البته برای شما بهتر است،

و گناهان شما را محو می کند،

که خدا از آنچه می کنید، آگاه است ...!

... هر خواسته ای انفاق کنید، به نفع خود کرده اید!

انفاق جز برای رضای خدا مکنید!

هرخواسته ای را انفاق کنید، به شما می رسد، و ستم نمی بینید! »

وقایع مهم در تاریخ تشریع اسلم

تاریخ تشریع نماز

اشاره

(تذکر: دراین بخش قسمتی از مسائل مربوط به تاریخ تشریع قوانین اسلامی ذکر شده و مشروح قوانین اسلامی در مجلدات بعدی ارائه شده است.)

مستند: آیه۹و۱۰سوره علق « اَرَاَیتَ الَّذی یَنهی، عَبداً اِذا صَلّی ! » المیزان ج۴۰ص۳۱۲

نماز رسول الله قبل از بعثت

در اولین سوره قرآن کریم, خدای تعالی اشاره می کند به بنده ای که نماز می خواند. مراد به عبدی که نماز می خواند، به طوری که از آخر آیات سوره علق بر می آید, رسول خدا"ص" است, چون در آخر آیات آنجناب را از اطاعت آن شخص نهی نموده، و امر به سجده و نزدیک شدن به خدا فرموده است.

بنا بر این فرض که سوره علق اولین سوره نازل شده از قرآن شریف باشد، و نیز بنا براین که از اول تا به آخر سوره یکباره نازل شده باشد، سیاق این آیات دلالت دارد براینکه رسول خدا"ص" قبل از نزول قرآن نماز می خواند، و همین امر دلالت دارد بر این که آن جناب قبل از رسیدنش به مقام رسالت با نزول قرآن، یعنی قبل از حادثه بعثت، از انبیای الهی بوده است.

بعضی گفته اند که نماز قبل از بعثت آن جناب نماز واجب نبوده است، و به طوری که از اخبار برمی آید نمازهای واجب در شب معراج واجب شده است. این سخن درست نیست! برای اینکه آنچه از داستان شب معراج مسلم است تنها این است که نمازهای پنجگانه یومیه درآن شب با شکل خاص خود، دو رکعت دو رکعت واجب شد، و هیچ دلالتی ندارد بر این که قبل از آن شب به صورت دیگر تشریع نشده باشد، بلکه در بسیاری از آیات سوره های مکی، و از آن جمله در سوره هائی که قبل از سوره اسری نازل شده, نظیر سوره مدثر و مزمل و غیر آن دو، سخن از نماز رفته، و به تعبیر هائی مختلف از آن یاد نموده است، هرچند که کیفیت آن را ذکر نفرموده است، اما اینقدر هست که

نمازهای قبل از معراج مشتمل بر مقداری تلاوت قرآن کریم، و نیز مشتمل بر سجده بوده است.

در بعضی از روایات هم آمده که رسول خدا"ص" در اوایل بعثت با خدیجه سلام الله علیها و علی علیه السلام نماز می خواند. در این روایات هم نیامده که نماز آن روز به چه صورت بوده است.

(۱)

اولین دستور نماز در اهل بیت رسول الله"ص"

- « به آنچه می گویند صبر نشان بده، و به حمد پروردگارت تسبیح گوی! و اهل خود را به نماز خواندن امر کن !

- وَ امُر اَهلَکَ بِالصَّلوه ! »

این آیه در مکه نازل شده است، و عبارت " اهل خود" بر حسب انطباق آن با هنگام نزولش، شامل حضرت خدیجه کبری همسر رسول الله"ص" و حضرت علی علیه السلام است. چون علی علیه السلام هم اهل آن جناب و در خانه آن جناب بود. احتمال دارد علاوه بر آن دو بزرگوار شامل بعضی از دختران رسول خدا"ص" هم باشد. چون از همسران رسول خدا"ص" فقط حضرت خدیجه"س" در مکه همسری آن جناب را داشته لذا این آیه شامل همسران و یا پیروان و خویشاوندان او نمی شود.

نماز های چهارگانه اولیه

آیه شریفه در بیان زمان اقامه نماز ها می گوید:

« بر آنچه می گویند صبر کن!

و پیش از طلوع شمس،

و پیش از غروب آن،

به ستایش پروردگارت تسبیح گوی!

و کناره های شب،

و اواخر روز،

نیز تسبیح گوی!

شاید که خشنود شوی! »

در آیه فوق نماز ظهر را که وسط روز است، قید نکرده است. شاید آنچه از

۱- مستند: آیه ۱۳۰تا ۱۳۲سوره طه « فَاصبِرِ عَلی مایَقوُلوُنَ وَ سَبِّح بِحَمدِ رَبِّکَ ...! » المیزان ج۲۸ص۵۴

نمازهـای یومیه در هنگام نزول سوره طه، و نیز سوره هود، که قبل از سوره اسـری نازل شـده انـد، واجب شـده بود، چهار نماز بوده است، و تا نزول سوره اسری نماز ظهر واجب نشده بود. ظاهر دو آیه سوره طه و سوره هود هم همین است.

این سوره از سوره های اولی است که در مکه نازل شده است، و اخبار وارده از شیعه و سنی نیز دلالت دارد بر این که واجبات روزانه در معراج، پنج نماز تشریع شـده است. همچنانکه می بینیم در سوره اسری که بعـد از معراج نازل شده است، پنج نماز ذکر شده است.

(۱)

تشریع نمازهای یومیه، زمان و تقسیمات آن

بنـا بر روایـات وارده از ائمه اهل بیت علیهم السـلام، آیه شریفه از اول ظهر تا نصف شب را شامل می شود. و نمازهای واجب یومیه که در این قسـمت از شبانه روز باید خوانده شود، چهار نماز است: ظهر و عصر و مغرب و عشاء، و با انضمام نماز صبح، که جمله " قرآن الفجر" بر آن دلالت دارد، نمازهای پنجگانه یومیه کامل می شود.

مراد از " قرآن الفجر" نماز صبح است، و چون مشتمل بر قرائت قرآن است آن را قرآن صبح خوانده است، چون روایات همه متفقند بر این که مراد به " قرآن الفجر" همان نماز صبح است.

آخر آیـه ختـم می شـود به عبـارت: « اِنَّ قُرآنِ الفَجرِ کـانَ مَشـهوُداً !» که روایـات از طرق عـامه و خـاصه متفقـاً این عبـارت را تفسیرکرده اند به اینکه نماز صبح را هم ملائکه شب (در موقع مراجعت) و هم ملائکه صبح (در موقع آمدن) می بینند.

تفسیر " مشـهود" بودن قرآن الفجر در روایات شیعه و سنی به اینکه هم ملائکه شب آن را می بینند و هم ملائکه روز، آن قدر در این دو طایفه زیاد است که نزدیک است به حـد تواتر برسـد، و در بعضـی از آنها شـهادت خـدا و دیدن مسـلمین نیز اضافه شده است.

در این آیه, وجوب نمازهای پنجگانه و اوقات آنها بیان شـده است، و مؤید آن روایتی است که از امام صادق علیه السـلام نقل شده است، که فرمود: خداوند چهار نماز واجب کرده است. در یک قسـمت زمانی که ابتدائش اول ظهر و آخرش نصف شب است، دو تا از ظهر تا غروب، یکی قبل از دیگری، و دو تا از اول غروب آفتاب تا نصف شب، که آنها هم یکی قبل از دیگری است.

۱- مستند: آیه۷۸سوره اسری« اَقِمِ الصَّلوةَ لِدِلوُکِ الشَّمسِ اِلی غَسَقِ اللَّیلِ وَ قُرآنَ الفَجرِ...! » المیزان ج۴۰ص۳۱۲

در روایات اسلامی، در تفسیر عیاشی از سعید بن مسیب از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که گفت، به حضورش عرض کردم:

-نماز چه وقت بر مسلمانان واجب شد, آن طور که امروز واجب است؟

فرمود:

-در مدینه، و بعد از قوت یافتن دعوت اسلام و وجوب جهاد بر مسلمانان، چیزی که هست آن روز به این صورت فعلی واجب نشد، بلکه هفت رکعت کمتر بود، و آن هفت رکعت را رسول خدا"ص" اضافه نمود - دو رکعت در ظهر، دو رکعت در عصر، یک رکعت در مغرب، و دو رکعت در عشاء، ولی نماز صبح را به همان صورت که در مکه واجب شده بود، گذاشت، چون در هنگام صبح ملائکه روز در آمدن و ملائکه شب در رفتن عجله دارند، و لذا نماز صبح را برای اینکه هم آیندگان آن را با رسول الله"ص" درک کنند، و هم روندگان، به دو رکعت باقی گذاشت.

معنی آیه « اِنَّ قُرآنِ الفَجرِ کانَ مَشهوُداً !» همین است، که هم مسلمانان آن را شاهدند و هم ملائکه شب و هم ملائکه روز!

(۱)

تشریع نماز جمعه

« ای کسانی که ایمان آورده اید!

وقتی در روز جمعه برای نماز جمعه اذان گفته می شود،

تندتر بدوید و برای رسیدن به نماز از خرید و فروش و هر عملی که شما را از نماز باز دارد، دست بردارید! »

" جمعه " روزی از هفته است که در عرب قدیم آن را " یوم العروبه" می گفتند، و سپس جمعه اش خواندند، و این نام بیشتر مورد استعمال قرارگرفت.

" نماز جمعه" همان نمازی است که برای خصوص ظهر روز جمعه تشریع شد.

" سعی به سوی ذکر خدا" دویدن به سوی نماز جمعه است.

" ذکر خدا" همان نماز است.

" ذروا البیع" امر به ترک کسب و تجارت است، و به طوری که از سیاق بر

۱- مستند:آیه۹سوره جمعه « یاأَیُّهَـاالَّذینَ آمَنوُا اِذا نوُدِیَ لِلصَّلوهِ مِـنْ یَومِ الجُمعَـهِ فَاسـعَوااِلی ذِکرِاللهِ وَذَروُاالبَیعَ !» المیزان ج۴۰ص۳۱۲

می آیـد در حقیقت نهی از هر عملی است که انسان را از نماز باز دارد، حال چه خرید و فروش باشد و چه عملی دیگر، و اگر نهی را مخصوص به خریـد وفروش کرد از این بـاب بوده که خریـد و فروش روشن ترین مصـداق اعمالی است که آدمی را از نماز باز می دارد.

این آیه وجوب نماز جمعه و حرمت معامله را در هنگام حضور نماز تأکیـد نموده است. در ضـمن کسانی را که در حال خطبه نماز آن را رها کرده و به دنبال لهو و تجارت می روند، عتاب نموده و عملشان را عمل بسیار ناپسند دانسته است.

اما بعد از اتمام نماز می فرماید:

-« چون نماز به پایان رسید،

در زمین پراکنده شوید،

و از فضل خدا طلب کنید،

و خدا را بسیار یاد کنید،

تا شاید رستگار شوید! »

مراد به پراکنده شدن در زمین، متفرق شدن مردم از مسجد به بیرون، و مشغول شدن در کارهای روزانه برای به دست آوردن فضل خدا، یعنی رزق و روزی است.

اگر از میـان همه کارهـای روزانه خصوصاً طلب رزق را نـام برد، برای این بـود که مقابـل ترک کسب و بیع در آیه قبلی واقع شود، لکن از آن جـائی که منظور از ترک کسب، همه کارهائی است که آدمی را از نماز باز دارد، لاجرم منظور از طلب رزق هـم همـه کارهـائی است کـه عطیه خـدای تعـالی را در پی دارد، چه طلب رزق و چه عیـادت مریض، و یـا سـعی در برآوردن حاجات مسلمین، و یا زیارت برادر دینی، یا حضور در مجالس علم و کارهائی از این قبیل.

وقتی می فرمایـد: « خدا را زیاد یاد کنید!» این یاد خدا در نفس آدمی رسوخ می کند و در ذهن نقش می بندد و عوامل غفلت را از دل ریشه کن می سازد و باعث تقوای دینی می شود که خود مایه فلاح است: « وَاتَّقوُااللهَ لَعَلَّکُم تُفلِحوُنَ ! »

روایات وارده از ائمه اهل بیت علیهم السـلام و همچنین از طریق اهل سـنت متفقنـد که کاروانی از تجار وارد مـدینه شـد و آن روز جمعه بود و مردم در نماز جمعه شـرکت کرده بودند و رسول خدا"ص" مشـغول خطبه نماز بود. کاروانیان به منظور اعلام آمدن خود طبل و دایره کوبیدند و مردم مسجد نماز و رسول الله "ص" را رها کرده و به طرف کاروانیان متفرق شدند. آیه زیر نازل شد:

-« و چون در حین نماز از تجارت و لهوی باخبر می شوند،

به سوی آن متفرق گشته و تو را در حال خطبه سرپا رها می کنند،

بگو !

-آنچه نزد خداست از لهو و تجارت بهتر است!

-و خدا بهترین روزی رسان است! »

در این قسمت از آیه, به رسول الله"ص" امر می کند که مردم را به خطائی که مرتکب شدند, آگاه کند و بفهماند که کارشان چقدر زشت بوده است!

منظور از عبارت " آنچه نزد خداست...!" ثوابی است که خدای تعالی در برابر شنیدن خطبه و موعظه در نماز جمعه عطا می فرماید.

در کتاب فقیه روایت آمده که در مدینه هر وقت مؤذن در روز جمعه اذان می گفت، شخصی ندا در می داد که دیگر خرید و فروش مکنید، حرام است!

در روایت ابی الجارود از امام باقر علیه السلام آمده که ... در آیه سوره جمعه عبارت " فَاسعَوا ! " معنایش این است که برای نماز جمعه شارب (سبیل) خود را کوتاه کنید و موی زیر بغل را زایل سازید و ناخن بگیرید و غسل کنید. اینها "سعی" برای نماز جمعه است.

" سعی" برای روز قیامت هم همین است که آدمی خود را برای آن روز مهیا سازد!

تاریخ تغییر قبله

اشاره

ص:۴۳۶

مستند: آیه ۱۴۲ تا ۱۵۱ سوره بقره « قَد نَری تَقَلُّبَ وَجهِکَ فی السَّمآءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبلَهً تَرضیها...! »

المیزان ج۲ص ۱۹۰

تغییر قبله مسلمین از بیت المقدس به کعبه

ایامی را که رسول خدا"ص" درمکه بود, مسلمانان رو به قبله یهود و نصاری یعنی " بیت المقدس" نماز می خواندند. این برنامه تا چند ماهی بعد از هجرت آنجناب به مدینه نیز دوام داشت.

برگشتن قبله از بیت المقدس به " کعبه" یکی از بزرگترین رخدادهای دینی و اهم احکام تشریعی است که مردم بعد از هجرت رسول الله"ص" به مدینه با آن روبرو شدند.

در این ایام بود که اسلام دست به انقلابی ریشه دار می زند و معارف و حقایق خود را نشر می دهد. معلوم است که یهود و غیر یهود در مقابل این انقلاب ساکت نمی نشینند، چون می بینند اسلام یکی از بزرگترین مفاخر دینی آنان را که همان قبله ایشان بود از بین می برد، قبله ای که سایر ملل به خاطر آن تابع یهود بودند، و یهود در این شعار دینی متقدم بر آنان بودند.

این تغییر قبله باعث تقدم مسلمانان و دین اسلام می شود، و توجه تمامی امت را یکجا جمع می کند، و همه در مراسم دینی به یک نقطه رو می کنند، و این تمرکز همه توجه ها به یک سو باعث نجات ایشان از تفرقه می شود، هم تفرق وجوه شان در ظاهر، و هم تفرق کلمه شان در باطن!

مسلماً وحدت قبله، مخصوصاً قبله شدن " کعبه" بر اتحاد مسلمین تأثیر بیشتر و قوی تری به جای می گذارد و از سایر مراسم مانند: دعا و طهارت و غیره، بیشتر اهمیت پیدا می کند، و یهود و مشرکین را نگران می سازد، مخصوصاً یهود را که به شهادت تاریخی که قرآن از آنان نقل می کند، مردمی هستند در تمام ادوار اگر حکمی از جانب

خدا درباره امور محسوس آمده، مانند: قتال و هجرت و سجده و امثال آن، زیربار نرفته و به شدیدترین وجهی مقاومت کرده اند.

در آیات پیشین همین سوره در قرآن کریم دیده می شود که زمینه سازی و مقدمه چینی برای چنین تحول عظیمی تدارک دیده می شود: نزول آیات مربوط به داستان آمدن ابراهیم به مکه، و ساختن بنای کعبه، و مأموریت یافتن ابراهیم و اسماعیل در خصوص تطهیر خانه خدا برای عبادت، دعای آن دو بزرگوار برای کعبه، و امن شدن مکه، و اشاره به امت مسلمه ای که در دعایشان از آن یاد می کنند؛ همه و همه نشان می دهد که مسئله عظیمی در پیش است، و این نشانه های تاریخی که خدای تعالی درباره کعبه، در آیات مفصلی از قرآن کریم، از آن خبر داد، ذهن ها را برای پذیرش این تحول عظیم آماده ساخته بود، و شایستگی و واقعیت قبله شدن کعبه را در آیات مزبور به طور واضح نشان داده بود:

-« پس، تو را به زودی به سوی قبله ای بر می گردانیم,

که دوست می داری، اینك! همین امروز!

روی خود به سوی قسمتی از مسجد الحرام کن!

و هرجا بودید، رو بدان سو کنید!

کسانی که " اهل کتاب" هستند، می دانند که این برگشتن به طرف کعبه حق است، و حکمی است از ناحیه پروردگارشان,

و خدا از آنچه می کنند، غافل نیست! »

از بررسی تحلیلی در آیات فوق فهمیده می شود که رسول خدا"ص" قبل از نازل شدن حکم تغییر قبله، یعنی نازل شدن این آیات، روی خود را در اطراف آسمان می گرداند، و گویا انتظار رسیدن چنین حکمی را می کشیده است، و یا توقع رسیدن وحیی در امر قبله داشته است، چون دوست می داشته خدای تعالی با دادن قبله ای مختص به او و امتش، احترامش کند، نه اینکه از قبله بودن بیت المقدس ناراضی بوده باشد، چون حاشا به رسول الله"ص" از چنین تصوری! فقط از آیه فهمیده می شود که آن جناب قبله اختصاصی را دوست می داشته است!

از روایات وارده در مورد این حادثه تاریخی، و در مورد شأن نزول آیه آن بر می آید که یهودیان مسلمانان را سرزنش می کرده اند که شما قبله ندارید و از قبله ما استفاده می کنید و با بیت المقدس به مسلمانان فخر می فروختند و رسول خدا "ص" از این بابت ناراحت می شد.

شبی، آن نبی رحمت در تاریکی از خانه بیرون شد و رو به سوی آسمان گردانید، منتظر بود وحیی از ناحیه خدای سبحان برسد و این اندوهش را زایل سازد، پس آیه فوق نازل شد.

آیه شریفه، قبله ای جدید برای مسلمانان معرفی کرد، و سرزنش یهود و تفاخر آنها را خاتمه داد!

آیه شریفه، بار اول حکم را مختص به رسول خدا"ص" کرده و سپس حکم را عمومیت داده و به آن جناب و به عموم مؤمنین خطاب شده است. این خود مؤید این احتمال است که آیه نامبرده وقتی نازل شد که رسول الله"ص" با مسلمانان مشغول نماز بوده است. معلوم است در چنین وضعی اول باید به پیشنماز بگویند: روی خود به جانب مسجدالحرام بکن و بعداً به عموم بگویند: شما هم روی خود را برگردانید و برای همیشه، و بر همه مسلمانان واجب است که این کار را بکنند:

-« هرجا بودید روی خود را بدان سو کنید! »

(۱)

تغییر قبله، و پی آمدهای آن

خدای متعال، فلسفه تغییر قبله، و تحولی را که بدین سان در شئون جامعه اسلامی بار آورد، و مسائلی را که در این زمینه وجود داشت، و توهم و ابهاماتی را که احیاناً در سینه مؤمنین ممکن بود خلجان کند، با آیات بالا پاسخ گفته و دفع فرموده است.

آن توهم این بود که فلسفه برگرداندن قبله و نسخ قبله قبلی چه بوده است؟

تکلیف نمازهائی که تاکنون به قبله قبلی، یعنی بیت المقدس، خوانده شده، چه خواهد بود؟

وقتی بنا بود خدای تعالی کعبه را قبله مسلمین قرار دهد، چرا از همان روز اول نکرد و گذاشت تا مدتی مسلمانان رو به بیت المقدس نماز بخوانند . . .؟

خدای تعالی چنین فرمود:

-« ... و ما آن قبله را که رو به آن می ایستادی (یعنی بیت المقدس را) قبله نکردیم، مگر برای اینکه معلوم کنیم، چه کسی رسول

۱- مستند: آیه ۱۴۳و ۱۵۰سوره بقره « وَماجَعَلنا القِبلَهَ الَّتی کُنتَ عَلَیها اِلّا لِنَعلَمَ مَن یَتَّبِعُ الرَّسُولَ .... » المیزان ج۲ص۲۰۳

را پیروی می کند و چه کسی به عقب برمی گردد، هرچند که این آزمایش جز برای کسانی که خدا هدایتشان فرموده، بسیار بزرگ است...! »

-« ... و کسانی که اهل کتابند، می دانند که این برگشتن به طرف کعبه حق است، و حکمی است از ناحیه پروردگارشان، و خدا از آنچه می کنند، غافل نیست! »

-« ... و از هرجا بیرون شدی، رو به سوی مسجدالحرام کن!

و هرجا هم که بودید روی بدان سوی کنید،

تا دیگر مردم را حجتی علیه شما نباشد،

مگر آنانکه ستمکارند،

پس از آنان مترس و فقط از من بترس،

تا نعمتم را بر شما تمام کنم،

باشد که راه را بیابند! »

فلسفه تغییر قبله

خدای تعالی برای روشن شدن فلسفه این تغییر قبله، خاطرنشان فرمود که – تشریع احکام جز به خاطر مصالحی که برگشتش به تربیت و تکمیل مردم است، صورت نمی گیرد. و منظور از تشریع احکام هم تربیت و تکمیل مردم است و هم جداسازی مؤمنین از غیر مؤمنین، و هم مشخص کردن فرمانبران از عاصیان متمرد، و آن سببی که باعث شد قبله یهودیان را مدتی قبله شما مسلمانان قرار دادیم عیناً همین ها بود که گفتیم.

خدای تعالی با تأکید بر کلمه "رسول" در آیه مشخص فرموده که " صفت رسالت" در این جداسازی دخالت داشته است!

تکلیف نمازهای گذشته

یکی دیگر از توهمات این بود که آن نمازهائی که مسلمانان به سوی بیت المقدس خواندند، تکلیفش چیست؟

چون ظاهراً نماز به غیر قبله بوده و باید باطل باشد، که خدای تعالی از این ابهام پاسخ فرموده: قبله مادام که نسخ نشده قبله است، چون خدای تعالی هر وقت حکمی را

نسخ می کنـد، از همان تاریـخ نسـخ از اعتبار می افتد نه اینکه وقتی امروز نسخ کرد دلیل باشد بر اینکه در سابق هم بی اعتبار بوده است. و این خود از رأفت و رحمتی است که به مؤمنین دارد!

-« خداوند ایمان شما را ضایع نمی گرداند،

خدا به مردم رئوف و رحیم است! »

اطلاع یهود از تغییر قبله مسلمین

یهود در کتابهای آسـمانی خود خوانده بودندکه قبله پیامبر اسـلام " کعبه" است، نه بیت المقدس، همچنانکه قرآن شـریف می فرماید:

-« آنها که دارای کتاب آسمانی هستند، می دانند که آن حق است،

و از جانب پروردگارشان می باشد! »

اگر حکم تغییر قبله نازل نمی شد، حجت یهود علیه مسلمین تمام بود، یعنی می توانستند بگویند که این شخص پیغمبری نیست که انبیاء گذشـته وعده آمدنش را داده بودند، ولی بعد از آمدن حکم تغییر قبله و التزام به آن، و عمل بر طبق آن، حجت یهود را از دستشان می گیرد، مگر افراد ستمگری از ایشان که زیر بار نروند!

منافع مسلمین در تغییر قبله

مسلمین با آمدن این فرمان به سه نعمت از طرف خداوند مهربان نایل شدند:

اول: اینکه وعده ای که پروردگارشان در کتابهای آسمانی قبلی داده بود، به وقوع پیوست و حجت علیه یهود تمام شد.

دوم: اینکه پی گیری و ملازمت این حکم، مسلمانان را به سوی تمامیت نعمتشان، و کمال دینشان سوق می دهد.

سوم: اینکه در آخر آیه فرمود: « لَعَلَّکُم تَهتَدوُنَ! » بـدین ترتیب خـدای تعـالی اظهـار امیـدواری به هـدایت مسـلمانان به سوی صراط مستقیم کرده است.

(۱)

نیاز به داشتن قبله، و قبله یابی

تشریع قبله در اسـلام، و اعتبار وجوب خواندن نماز رو به قبله، نمازی که عبادت عموم مسلمین جهان است، و همچنین وجوب

ذبح حیوانان رو به قبله، و سایر مستحبات

۱- مستند: بحث علمی ذیل آیه ۱۴۴ بقره المیزان ج۲ص۲۲۳

مانند: خوابیدن، نشستن، و وضو گرفتن رو به قبله (و حرام بودن نشستن در توالت رو به قبله،) جملگی باعث شده که مردم برای پیدا کردن قبله شهر خود، اقدام کنند.

چون در ابتداء امر، تشخیص قطعی قبله برای مردم دور از مکه فراهم نبود، ناگزیر با حدس و گمان به تخمین آن اکتفا می کردند. رفته رفته ریاضی دانان با استفاده از جدول هائی که در " زیج" نجوم به کار می رفت، اقدام به تهیه عرض و طول جغرافیائی شهرها کردند، و با مقایسه عرض آن با خط استوا و انحراف به سوی شرق یا غرب از طریق حساب " حبوب و مثلثات" نسبت به تعیین دقیقتر قبله اقدام نمودند. سپس به وسیله " دائره هندیه" این حساب را برای تمامی افق ها و شهرهای مسلمان نشین به عمل آوردند.

بعد از آن به جای این حساب از " قطب نما" استفاده کردند، ولی عملاً به اشتباهاتی برخوردند که صحت قطعی نظریه خود را نتوانستند به ثبوت برسانند.

در زمینه تعیین چگونگی درجات کم کم مشکل پیدا کردن قبله صحیح شهر ها نیز به صحت بیشتری نزدیک شد، تا اینکه شیخ فاضل و استاد شهیر ریاضی " مرحوم سردار کابلی" برای حل این مشکل کمر همت بست و انحراف قبله را با اصول جدید استخراج نمود, و در رساله ای در این باره به نام " تحفه الاجله فی معرفه القبله، " در اختیار همگان گذاشت که در آن طریقه استخراج قبله را با بیان ریاضی روشن ساخت و جدولهائی برای تعیین قبله هر شهری رسم کرد.

از جمله رموزی که وی موفق به کشف آن گردید — و خدا جزای خیرش دهاد ! — کرامت و معجزه باهره ای بود که برای رسول الله"ص" در خصوص قبله محرابش در مسجد مدینه اثبات و اظهار کرد.

دانشمندان قبلاً با حسابهائی که می کردند به نتیجه رسیده بودند که محراب مسجد النبی در مدینه رو به قبله نبوده است ولی از طرف دیگر چون ممکن نبود رسول الله"ص" در ایستادن به طرف قبله و بنای مسجد رو به آن طرف اشتباه کند لذا مسئله پیچیده شده بود که مرحوم " سردار کابلی" این معنا را روشن ساخت که محاسبات دانشمندان اشتباه بوده است و محراب مسجد النبی با محاسبه ایشان دقیقاً رو به کعبه بوده است.

آن وقت روشن شد که در قرن ها قبل که اثری از این محاسبات نبود و در حالی که آن جناب در حال نماز بود، وقتی به طرف کعبه برگشت، درست به طرفی برگشته که اگر خطی از آن طرف به طرف کعبه کشیده شود، به خود کعبه برمی خورد، و این خود

کرامت باهر و روشن است (صَدَقَ اللهُ وَرَسُولَهُ !)

بعد از مرحوم سردار کابلی، مرحوم مهندس فاضل " سرتیپ عبدالرزاق بغایری " برای بیشترین نقطه زمین قبله ای استخراج کرد و در رساله ای در شناخت قبله نوشت و در آن جدول هائی ترسیم کرد که حدود ۱۵۰۰ نقطه از نقاط مسکونی زمین را نام برد.

با تدوین این رساله بحمدالله نعمت تشخیص قبله به کمال رسید – مثلاً شهر تهران با عرض جغرافیائی (۳۵ درجه و ۴۱ دقیقه و ۳۸ ثانیه) و طول جغرافیائی (۵۱ درجه و ۲۸ دقیقه و ۵۸ ثانیه) مشخص گردید – و محاسبات ریاضی و نجومی تکمیل یافت.

از لحاظ استفاده از قطب نما نیز اشکال این بود که دو قطب مغناطیسی زمین با دو قطب جغرافیائی آن منطبق نیست و در عین حال که قطب مغناطیسی به مرور زمان تغییر می کند، بین قطب شمال جغرافیائی با آن حدود هزار مایل فاصله وجود دارد.

بالاخره, مهندس فاضل و ریاضی دان عالیقدر" مرحوم سرتیپ حسینعلی رزم آرا" در سال ۱۳۳۲ شمسی این مشکل را حل کرد و انحراف قبله را از دو قطب مغناطیسی در هزار نقطه مسکونی کره زمین مشخص ساخت، برای سهولت کار " قبله نمائی" اختراع کرد که به تخمین نزدیک به یقین می تواند قبله را در هر جا مشخص کند. و این " قبله نما" در حال حاضر مورد استفاده می باشد.

(۱)

سال تغییر قبله

از روایاتی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده، جزئیات بیشتری از لحاظ زمان وقوع رویداد تاریخی تغییر قبله مسلمین به طرف کعبه و چگونگی الهام وحی آن به رسول الله "ص" مشخص می گردد، که ذیلاً این جزئیات نقل می شود:

-« قبله وقتی از بیت المقدس به سوی کعبه برگشت که رسول الله "ص" سیزده سال در مکه نماز به سوی بیت المقدس خوانده بود و بعد از مهاجرت به مدینه نیز، هفت ماه به همان سو نماز خواند و آن وقت خدای تعالی او را به طرف مکه برگردانید.

یهودیان رسول خدا"ص" را سرزنش می کردند و می گفتند: تو تابع مائی و به سوی قبله ما نماز می گزاری! رسول خدا"ص" از این سرزنش دچار

۱- مستند: آیه ۱۴۹سوره بقره و بحث روایتی « فَوَلِّ وَجهَکَ شَطرَ المَسجِدِ الحَرامِ ...! » المیزان ج۲ص۲۱۶

اندوهی سخت شد و در نیمه شبی از خانه بیرون شد و به آفاق آسمان نگاه می کرد و منتظر بود از ناحیه خدای تعالی در این خصوص امری صادر شود.

فردای آن شب، وقتی هنگام نماز ظهر شد، آن جناب در مسجد" بنی سالم" بود و دو رکعت از نماز ظهر را خواند, که جبرئیل نازل شده و دست به دو شانه آن حضرت گذاشت و او را به طرف کعبه برگردانید و آیه "قَد نَری تَقَلُّبِ وجهَکَ فی السَّماء ...!" را بر او نازل کرد و در نتیجه آن حضرت دو رکعت از یک نماز را به سوی بیت المقدس، و دو رکعت دیگرش را به سوی کعبه خواند.

بعد از این جریان سروصدای یهود و مردم نفهم بلند شد که چرا از قبله ای که داشت، برگردید!» (نقل از امام صادق علیه السلام در مجمع البیان از تفسیرقمی.)

از نظر تاریخ تغییر قبله، روایات زیادی نقل شده که بیشتر آنها تاریخ تحویل قبله را در ماه رجب سال دوم از هجرت، یعنی ماه هفدهم از هجرت می دانند، و صحیح تر هم همین است.

در کتاب فقیه آمده که:

«... رسول خدا"ص" سیزده سال در مکه و نوزده ماه در مدینه به طرف بیت المقدس نماز خواند (بعد از شرح جزئیات شب مورد اشاره در آیه می گوید:)

... فردای آن شب هم نماز صبح را رو به بیت المقدس خواند، و هم دو رکعت از نماز ظهر را، سر دو رکعت، جبرئیل آمد و آیه را وحی کرد و آن گاه دست آن جناب را گرفت و رو به کعبه اش کرد.

مردمی هم که پشت سرش به نماز ایستاده بودند، رو به کعبه شدند، به طوری که زنان جای فعلی مردان را گرفتند و مردان جای فعلی زنان را، و این نماز ظهر اولش به سوی بیت المقدس و آخرش به سوی کعبه واقع شد. بعد از نماز ظهر خبر به مسجدی دیگر در مدینه رسید، اهل آن مسجد دو رکعت از عصر را خوانده بودند، دو رکعت دیگر را به طرف کعبه برگشتند. آنها نیز اول نمازشان به سوی بیت المقدس و آخرش به سوی کعبه شد ... و مسجد قبلتین همان مسجد است.»

قمی نظیر این روایت را کرده ولی گفته که رسول خدا "ص" خودش (در مدینه) بلکه در مسجد بنی سالم نماز می خواند که این جریان واقع شد.

(۱)

تغییر قبله و منازعات یهود

موضوع تبـدیل و تحویـل قبله, یکی از اساسـی ترین موضوعاتی بود که در حیات مادی و معنوی اهل کتاب- مخصوصاً یهود- تـاثیرات عمیقی داشت. یهودیان " نسـخ" در دین را مخالف دین می دانسـتند لـذا پس از نزول حکم قبله و تحویل آن به سوی کعبه، بحث ها و مشاجرات بین آنان و مسلمان تا زمان طولانی ادامه داشت.

یهود این موضوع را در بین مسـلمانان برای ایجاد شبهه در دین اسلام القاء می کرد که — چگونه خانه کعبه در دین ابراهیم می توانست قبله باشد با اینکه خداوند بیت المقدس را قبله قرار داده است؟ آیا چنین سـخنی غیر از قائل شدن به وجود حکم نسـخ در دین حق ابراهیم چیز دیگری خواهد بود؟ با اینکه نسخ خود محال و باطل است! (این بود نظر یهود.)

اما قرآن شریف پاسخ شبهات آنها را در آیات فوق داده و فرموده:

-« اول خانه ای که جهت عبادتگاه مردم نهاده شده، خانه "مکه" است، که در آن برکت و هدایت جهانیان است.

در آن آیات الهی مشخصی وجود دارد:

-مقام ابراهیم

-امنیت کسانی که وارد مکه می شوند،

-تشریع حج از طرف خدا برای صاحبان استطاعت مالی،

که هرکس کفر ورزد — یعنی آن را ترک کند — خدا از جهانیان بی نیاز است! »

پس جواب یهود چنین داده شد که:

بـدون شـک " کعبه" را ابراهیم قبـل از بنـای بیت المقـدس محـل عبادت قرار داد، چنانکه در آن نشانه هائی برای این موضوع هست،ماننـد: " مقام ابراهیم" و غیر آن. اما بیت المقـدس را سـلیمان نبی بنا کرده است که قرنها بعـد از ابراهیم"ع" بوده است! قرآن کریم دلالـت دارد بر اینکه عمـل تشـریع حـج نیز به وسـیله ابراهیم"ع" پس از پایـان یـافتن بنای خانه کعبه صورت گرفته است:

- « وعهدنا الی ابراهیم و اسماعیل ان طهرا بیتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود!»

(بقره ۱۲۵)

۱- مستند: آیه ۹۶و۹۷سوره آل عمران « اِنَّ اَوَّلَ بَیتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذی بِبَکَّهَ مُبارَکاً و هُدیً لِلعالَمینَ...!» المیزان ج۲ص۲۱۶

(۱)

پاسخ اعتراضات یهود درباره قبله

خدای تعالی در قرآن کریم خبر داد که به زودی یهود بر مسئله تغییر قبله اعتراض خواهند کرد لذا به رسول گرامی خود تعلیم کرد که چگونه اعتراض آنها را پاسخ گوید.

اعتراض آنها این بود که خدای تعالی از قدیم الایام بیت المقدس را برای انبیای گذشته اش قبله قرار داده بود و تغییر آن به سوی کعبه, چه وجهی داشت؟ اگر این تغییر به امر خدا باشد چگونه حکم شرعی خود را عوض می کند؟ و اگر به امر خدا نیست آیا پیامبر از جانب خود حکم خدا را عوض کرده است...؟

خدای تعالی قبلاً در آیات زیر برای آنها پاسخ لازم نازل و بر پیامبر گرامی خود یاد داده بود:

-« به زودی سفیهانی از میان مردم خواهند پرسید:

چه انگیزه ای مسلمانان را از قبله ای که رو بدان نماز می کردند، بر گردانید؟

بگو !

-مشرق و مغرب از آن خداست، او هر که را خواهد به صراط مستقیم هدایت می کند.

-ما شما را امتی وسط قرار دادیم تا شاهدان بر سایر مردم باشید،

و رسول بر شما شاهد باشد،

و ما, آن قبله را که رو به آن می ایستادی, قبله نکردیم مگر برای اینکه معلوم کنیم چه کسی رسول را پیروی می کند! و چه کسی عقب بر می گردد،

هر چند این آزمایش جز برای کسانی که خدا هدایتشان کرده، بسیار بزرگ است،

و خدا هرگز ایمان شما را بی اثر نمی گذارد،

که خدا به مردم بسیار رئوف و رحیم است ...! »

خداوند متعال به رسول گرامی خود تعلیم داده بود که این را بگوید تا بفهمند که

۱- مستند: آیه ۱۴۲سوره بقره « سَيَقوُلُ السُّفَهاءُ مِنَ النّاسِ ماوَلّيهُم عَن قِبلَتِهِم الَّتى كانوُا عَلَيها...! » الميزان ج۲ص۱۹۲

تمامی جهات ملك خداست و او هر حکمی را که می راند، هر زمان طبق مصلحت، و به منظور هدایت به سوی صراط مستقیم و کوتاه ترین راه به سوی کمال قوم و صلاح ایشان است.

دلیل خطاب آنها به سفاهت، که منظور یهود و مشرکین عرب است، بدان جهت بوده که آنها فطرتشان مستقیم نیست، و رأی شان در مسئله تشریع دین خطاست.

(۱)

توطئه یهود در امر قبله

در موضوع تغییر قبله مسلمین از بیت المقدس به کعبه، یهودیان مدینه به توطئه هائی علیه مسلمین و رسول اکرم"ص" دست زدند که قرآن شریف در آیات فوق پرده از روی این اعمال بر داشته است:

-« طائفه ای از اهل کتاب (یهود) بعضی به بعض دیگر گفتند:

پیغمبر و پیروانش را در نماز اول روز که به جانب بیت المقدس خواندند، تصدیق کنید، ولکن نماز آخر روزشان را که به جانب کعبه خواندند، تصدیق مکنید!

-همچنین گفتند: به غیر خودتان وثوق و اطمینان نکنید(یعنی به مؤمنین،) و به آنان خبر تحویل قبله را به سوی کعبه که از شواهد نبوت پیغمبر موعود است، اظهار مدارید! »

زیرا در تصدیق نمودن امر کعبه و افشاء و اظهار داشتن آن، دو محذور برایتان پیش می آورد:

یکی این که در آن صورت برای مؤمنین هم قبله ای مانند قبله شما درست می شود و در نتیجه آقائی و تقدمتان در موضوع قبله از بین می رود.

دوم آنکه اگر افشاء و اظهار حقانیت تحویل قبله را به جانب کعبه نمودید، نزد پروردگارتان با شما احتجاج کرده و می گویند: خدایا، اینان با عالم بودن به حقانیت قبله جدید، ایمان نیاوردند!

خدای متعال هم از سخن ابتدائی آنها (ایمان آوردن به نماز اول روز و تصدیق ننمودن نماز به سوی کعبه، و همچنین موضوع کتمان داشتن آن به منظور هدایت پیدا نکردن مؤمنین،) پاسخ داده و می فرماید:

-« هدایتی که مؤمنین بدان محتاجند، و در واقع هدایت و راهنمائی حقیقی نیز همان است، همانا هدایت الهی می باشد، نه هدایت و

۱- مستند: آیه ۷۲سوره آل عمران « وَ قالَت طائِفَةٌ مِن اَهلِ الکِتابِ ...!» المیزان ج۲ص۲۱۶

راهنمائی شما، که مؤمنین از راهنمائی شما بی نیازند.

شما چه ایمان آورید و چه راه کفر را طی کنید، چه امر قبله را افشاء کنید و چه مخفی دارید، به هرحال برای آنان چندان تأثیری ندارد.»

خدای متعال سپس از سخن دیگر ایشان (یعنی ترس از قبله دار شدن مؤمنین، و قدرت بر احتجاج نمودن با یهود نزد پروردگارشان) پاسخ می دهد و می فرماید:

-« فضل در دست خداست و به هر که خواهد عطا می کند،

نه آنکه در دست شما باشد، تا قدرت بر نگهداری آن برای خود و منع نمودن از دیگران داشته باشید! »

تشریع روزه

اشاره

مستند: آیه ۱۸۳تا۱۸۵ سوره بقره « یا اَیُّهاَ الَّذینَ آمَنوُا کُتِبَ عَلَیکُمُ الصِّیامُ ...! » المیزان ج۳ص۲

مقرر شدن روزه بر مسلمین

خداوند متعال در قرآن شریف می فرماید:

« ای کسانی که ایمان آورده اید!

روزه بر شما مقرر گردیده،

همانگونه که بر پیشینیان شما مقرر شده،

شاید پرهیزکاری کنید، در روزهائی چند،

و هرکس از شما بیمار یا در سفر بود، چندی از روزهای دیگر،

و بر کسانی که روزه بر ایشان طاقت فرساست، بدلی مقرر شده،

و آن خوراک بینوائی است!

و هرکس به دلخواه کار نیکی را انجام دهد، برایش بهتر است،

و روزه داشتن نیک است، اگر بدانید! »

سابقه روزه در ادیان دیگر

به طوری که از ظاهر آیه استفاده می شود, منظور از اینکه فرمود:

" روزه به امتهای پیشین نیز واجب بوده است. "

امت های پیشین از پیروان پیغمبران قبل از اسلام است مانند: امت موسی و عیسی علیهماالسلام ولی این آیه در مقام بیان این معنی نیست که تمام امت های گذشته و پیروان جمیع پیامبران، مکلف به روزه گرفتن بوده اند و یا در صدد بیان اینکه روزه ای

که بر ایشان واجب بوده، از هرحیث مثل روزه ای است که بر این امت واجب شده، نیز نمی باشد، بلکه از نظر اصل روزه است، نه از نظر وقت و سایر مشخصات.

در قرآن کریم تعیین نشده که این پیشینیان چه کسانی هستند، جز اینکه از ظاهر عبارت " کَما کُتِبَ، " بر می آید که اهل دین آسمانی بوده اند و روزه بر ایشان واجب بوده است.

در تورات و انجیل فعلی که در دست یهودیان و مسیحیان است چیزی که دلالت بر وجوب روزه بکند، نیست، فقط آن را بزرگ شمرده و ستوده اند. ولی در عین حال تا به امروز در سال چند روزی را به اشکال مختلف روزه می گیرند. مثل روزه ای که در آن خوردن گوشت یا خوردن شیر یا مطلق خوردن و آشامیدن را ترک می نمایند.

در قرآن کریم از قضیه روزه زکریا"ع" و روزه مریم سلام الله علیها، فقط ترک سخن گفتن آنان را نقل فرموده است.

اساساً عبادت بودن روزه امری است که فطرت انسانی خود به آن پی می برد، و از طوایفی هم که پیرو ادیان آسمانی نبوده اند، مثل مصر و یونان و روم قدیم نیز نقل شده است. بت پرستان هند نیز به روزه معتقد بوده اند، و هم اکنون طبق عقاید خود روزه می گیرند.

مقدمه چینی برای تشریع روزه

دو آیه فوق الذکر در قرآن کریم، نسبت به آیه سومی جنبه مقدمه دارد، چون که گوینده در صدد بیان وظیفه ای نسبتاً سنگین و دشوار بوده و احتمال تمرد و سرپیچی درباره آن می رفته است لذا برای اینکه شنوندگان آماده دریافت حکم شوند و دچار اضطراب و نگرانی نگردند، مطالبی را به طور مقدمه بیان فرموده است تا ذهن مخاطب را با ملایمت متوجه تشریع حکم روزه بکند.

مطالبی که ذکر شده انواع تخفیفات و تسهیلاتی است که در تشریع این حکم به کار رفته و منافعی است که در دو جهان برای او در بر خواهد داشت.

از این رو، بعد از ذکر واجب شدن روزه، بلافاصله می فرماید: شما تنها امتی نیستید که مکلف به روزه گرفتن شده اید بلکه این حکم درباره پیشینیان شما از امتهای گذشته نیز بوده است.

علاوه بر اینکه امید است در سایه عمل به حکم روزه (لعلکم تتقون!) چیزی را که به مقتضای ایمانتان می جوئید، بیابید، و آن همان " تقوی " است که بهترین توشه کسانی است که به خدا و روز جزا ایمان دارند.

سپس اشاره می کند به مدت معدود و اندک آن که شامل همه اوقات نخواهد شد.

آنگاه, تخفیفاتی را که در نظر گرفته شده، می شمارد و می فرماید: ما رعایت حال کسانی را که مشکل دارند، کرده ایم، حتی کسانی که اصلاً طاقت روزه را ندارند باید " فدیه" بدهند و بینوائی را غذا دهند.

پس سزاوار است روزه را از روی علاقه و رغبت به جای آورید و در انجامش سنگینی و کراهت به خود راه ندهید!

فرمان تشریع روزه ماه رمضان

بعد از این مقدمات هفتگانه، دستور روزه گرفتن را با عبارت " فمن شهد منکم الشهر فلیصمه ! " در آیه سوم صادر می فرماید که فرمان تشریع است:

-« ... ماه رمضان،

که قرآن در آن نازل شده،

... هرکس از شما ماه رمضان را درک کند،

باید روزه بدارد...! »

تشریع این حکم برای این است که کسانی که ایمان آورده انـد، متقی و پرهیزکار شونـد، نه اینکه پروردگار عالمیان نیازی به روزه گرفتن مؤمنین داشته باشد! ... لعلکم تتقون!

آنچه به حـال عموم مردم منـاسب است این است که در امور مورد نیـاز همگان ماننـد: خوردن و آشامیـدن و تمایل جنسـی، از شهوات مشروع خودداری کنند، تا به واسطه این تمرین اراده شان تقویت شود و بتوانند از شهوت های نامشروع نیز خودداری نماینـد و به سوی پروردگارشان تقرب جویند زیرا کسـی که بخواهد با عالم قدس و طهارت ارتباط پیدا کند باید از هرچیز که او را از خدا باز می دارد، دوری گزیند!

کسـی که در امور مشـروع و مباح دعوت خدا را اجابت کند و خودداری نماید، می تواند در امور غیرمشروع و حرام، بهتر جلو خود را بگیرد و اطاعت فرمان خدا را بنماید!

زمـان اجرای این فرمـان را خـدای متعـال, شـهر رمضـان قرار می دهـد و روزهـای معـدودی که در آیه ذکر می فرمایـد، همان روزهای ماه مبارک رمضان است.

ماه رمضان، ماه نهم از ماههای عربی است که بین شعبان و شوال واقع شده

است. در قرآن کریم هیچ ماهی جز ماه رمضان با نام ذکر نشده است.

ماه رمضان ماه نزول قرآن است. حقیقت قرآن در ماه رمضان دفعتاً بر قلب پیغمبر گرامی خدا نازل شد ولی تفصیل آن در مدت پیغمبری آن حضرت به تدریج نازل گردید.

(۱)

تغییر شرایط روزه در جنگ خندق

در تفسیر قمی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

" خوردن و آمیزش در شبهای ماه رمضان بعد از خواب حرام بود یعنی هرکس نماز عشاء را می خواند و افطار نکرده می خوابید، موقعی که بیدار می شد، حرام بود افطار کند، و همچنین آمیزش با زنان در شب و روز ماه رمضان ممنوع بود.

مردی از یاران پیغمبر"ص" به نام " خوات بن جبیر انصاری" پیرمرد سالخورده ای ناتوان بود و در جنگ خندق مانند پیغمبر"ص" روزه دار بود. شامگاهان نزد همسرش آمد و غذا خواست گفتند: نخواب تا غذائی تهیه کنیم. ولی او خسته بود و آوردن غذا هم قدری طول کشید و خواب او را در ربود. وقتی که بیدار شد به همسرش گفت: امشب افطار بر من حرام شد و با مدادان با همان حال گرسنگی برای کندن خندق حاضر شد و در این بین از شدت گرسنگی بیهوش گردید. حضرت او را دید و بر حالش رقت آورد.

یک دسته از جوانان هم بودند که شبهای ماه رمضان پنهانی با زنان خود در می آمیختند لذا خدای متعال این آیه را نازل فرمود:

-« آمیزش با زنانتان در شب روزه برای شما حلال شد،

ایشان پوشاک شما هستند و شما پوشاک ایشانید،

خدا دانست که شما به خودتان خیانت می کردید،

بر شما عطف توجه کرد و از شما درگذشت.

اکنون با آنان در آمیزید و آنچه خدا برایتان مقرر فرموده بجوئید،

و بخورید و بیاشامید تا رشته سیاه از رشته سفید صبحدم برایتان نمایان گردد

سپس روزه را تا شامگاه به پایان رسانید،

و در حالی که در مسجدها معتکف هستید با زنان در نیامیزید!

۱- مستند: آیه۱۸۷ سوره بقره وبحث روایتی « اُحِلَّ لَکُم لَیلَهَ الصِّیامِ الرَّفثُ اِلی نِسائِکُم...! » المیزان ج۳ص۶۷

اینها حدود خدا هستند، بدانها نزدیک نشوید!

بدینسان، خدا آیات خود را برای مردم بیان می کند،

شاید پرهیزکاری کنند! »

بدین ترتیب، اجازه آمیزش در شب روزه داده شد و همچنین خوردن بعد از خواب تا طلوع فجر جایز گردید.“

مضمون این حدیث را کلینی و عیاشی و دیگران نیز در روایات متعددی نقل کرده اند و همه آنها معتقدند که سبب نازل شدن آیه فوف داستان ” خوات انصاری“ و سبب نازل شدن حلیّت آمیزش، قضیه جوانان است.

تاریخ کعبه و تشریع حج

اشاره

مستند: آیه۹۶و۹۷سوره آل عمران « اِنَّ اَوَّلَ بَیتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذی بِبَکَّةَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلعالَمینَ...!»

المیزان ج۶ ص۲۵۲

اولین خانه عبادت در جهان

اشاره

قرآن کریم در آیه فوق تاریخ بنای کعبه و هدف از ساخت آن را به مردم اعلام می دارد.

۱-هدف بنای کعبه

منظور از اینکه می فرماید:

-« اول خانه ای که جهت عبادتگاه مردم نهاده شده، خانه مکه است!»

بنا کردن آن برای عبادت و پرستش خداست، تا مردم آن را وسیله عبادت حق قرار داده، و از مسافت های دور به قصد زیارتش بیایند، و در آن مکان به پرستش خدای متعال بپردازند.

دلیل بر این موضوع، خود آیه شریفه می باشد که خانه کعبه را " مبارك و میمون،" معرفی کرده است و در عین حال آن را " راهنما و هدایت کننده جهانیان، " دانسته است!

خود لفظ " بکّه " نیز دلیل دیگری به این معناست زیرا در کلمه " بکّه" اشاره ای به ازدحام آوردن مردم نزد خانه کعبه می باشد، که برای طواف و نماز و سایر عبادات به آنجا هجوم می آورند.

۲- نامگذاری کعبه

منظور از کلمه " بکّه" زمین خانه می باشد. اینکه آن را قرآن " بکّه" نامیده به جهت ازدحامی است که مردم در آنجا می کنند.

بعضی کلمه " بکّه " را همان کلمه و لفظ " مکّه" گفته اند و بعضی ها نیز " بکّه" را اسم " حرم" و بعض دیگر اسم " مسجد الحرام" و بعضی آن را " مطاف" یعنی جای گردیدن و دور زدن دانسته اند.

۳- مبارک بودن کعبه

کعبه را " مبارك" گويند، چون خير کثير و فراوانی بر آن افاضه و در آن قرار داده شده است. گرچه مبارك بودن خانه کعبه شامل بركات دنيوی و اخروی است اما از تقابل آن با عبارت " هُدیً لِلعالَمینَ !" روشن می شود که مراد تنها بركات دنيوی است که عمده آن، وفور ارزاق و توجه مردم به عمران و آبادی آن به واسطه حج است.

بنابراین، مبارك شدن کعبه همانا جامه عمل پوشاندن به دعای حضرت ابراهیم علیه السلام است که در آیات سوره ابراهیم بدان تصریح شده است.

۴- راهنما بودن کعبه

موضوع راهنما بودن کعبه برای جهانیان به واسطه نشان دادن سعادت اخروی آنان و رساندنشان به کرامت قرب الهی است زیرا خدای متعال آن را برای عبادت و پرستش حق قرار داده است و نزد آن انواع و اقسام عبادت را تشریع فرموده است.

از این که در تمام ادوار تاریخ مقام کعبه محترم و محل عبادت بوده است، اولاً نشان آن است که، هدایت و راهنمائی آن هم راجع به سعادت دنیوی است و هم اخروی، چنانکه نحوه هدایتش عمومیت داشته و جمیع مراتب هدایت را شامل می شود.

ثانیاً هدایت آن مربوط به عالم خاص و دسته مخصوصی چون فرزندان ابراهیم یا عرب یا مسلمانان نبوده، بلکه شامل تمام جهانیان است!

آیات الهی در کعبه

اشاره

« فِیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ....»

از آیه شریفه بر می آید که " نشانه های روشن،" در خانه کعبه وجود دارد و این نشانه ها هریک برای غرض خاصی بوده و چنین شرح شده است:

۱-مقام ابراهیم

مقام ابراهیم سنگی است که اثر پاهای حضرت ابراهیم خلیل"ع" بر آن بوده است. و چنانکه معروف است آن سنگ در مکان مشهور به " مقام ابراهیم" کنار خانه کعبه مدفون است.

چنانکه ابوطالب عم بزرگوار پیامبر اکرم"ص" در قصیده لامیه خود بدان اشاره کرده و گفته:

« و موطیء ابراهیم فی الصخر رطبه

علی قدمیه حافیا غیر ناعل! »

و چه بسا از عبارت " مقام ابراهیم" فهمیده می شود که خود خانه کعبه، یا قسمتی از آن جایگاه عبادت کردن ابراهیم "ع" بوده است.

۲-امنیت کعبه

امنیت خانه خدا هم از نشانه های روشن است که در کعبه وجود دارد. البته، جمله « وَ مَن دَخَلَ کانَ آمِناً ...!» برای بیان یک حکم تشریعی است نه آنکه بخواهد امنیت تکوینی خانه را بیان کند لکن از ظاهر آن می توان پی برد که اخبار از تشریع قبلی می دهد، و حکم امنیت آن از دوران پیشین پابرجا بوده است، چنانکه از دعای حضرت ابراهیم (مذکور در سوره بقره و سوره ابراهیم،) چنین بر می آید.

این مطلب پیش از بعثت رسول اکرم اسلام"ص" بین اعراب جاهلیت محفوظ بوده است و تا زمان حضرت ابراهیم سابقه دارد.

اما اینکه بعضی ها گمان کرده اند مراد از " امنیت خانه" نرسیدن حوادث و فتنه بر آن است، مطلبی است که تاریخ جنگها و اختلال امنیت ها در مکه آن را رد می کند، مخصوصاً حادثه ای که پیش از نزول آیه زیر در آنجا روی داد:

- « آیا کافران مکه ندیدند که ما آن شهر را حرم امن و امان قرار داده ایم، درصورتی که از اطرافشان مردم دیگر را می ربایند؟ »

آیه فوق زاید بر امنیت و استقرار و استمرار آن در حرم، دلالت بیشتری ندارد و روشن است که این امر هم به واسطه احترامی است که مردم برای خانه کعبه قائل شده و تعظیم آن را – که در شریعت ابراهیم ثابت بوده – واجب می شمردند، نه اینکه امنیت آن تکوینی باشد!

۳-واجب شدن حج برای توانگران

تشریع حج برای توانگران هم از نشانه های روشنی است که در کعبه وجود دارد. آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه تشریع عمل

حج سابقه دار بوده است، همچنانکه در شریعت ابراهیم "ع" بوده، در شریعت اسلام نیز با آیه شریفه امضا شده است و آن بر

توانگران و کسانی که استطاعت این راه را داشته باشند، واجب گشته است!

(۱)

مشخصات کعبه

۱- شکل کعبه

شکل کعبه تقریباً مربع است و با سنگ های کبود بسیار محکمی درست شده است. ارتفاع فعلی آن ۱۶ متر است.

(در زمان رسول الله"ص" ارتفاع آن بسیار کوتاه بوده است به طوری که رسول الله"ص" به علی علیه السلام دستور می دهد بر شانه مبارکش بالا رود و بت هائی را که بر سقف کعبه نهاده شده بودند، بشکند و پائین بیاورد.)

طول ضلعی که " ناودان" در آن قرار دارد و همچنین ضلع مقابل آن، ده متر و ۱۰ سانتی متر است، ولی طول دو ضلع دیگر آن دوازده متر می باشد.

" درب " خانه مبارکه در ارتفاع دو متر از کف زمین واقع شده است.

" حجر الاسود" در رکنی که طرف چپ درب خانه (برای کسی که می خواهد وارد خانه شود،) قرار گرفته و در ارتفاع یک متر و نیمی نصب شده است.

سنگ " حجرالاسود" سنگ ثقیلی است که شکل بیضی غیرمنظمی دارد. رنگ آن سیاه مایل به سرخی است و روی آن نقطه های سرخ و خط های زردرنگ وجود دارد. قطر آن قریب سی سانتی متر است.

زوایای کعبه از قدیم به " رکن" معروفند. زاویه شمالی را " رکن عراقی" و زاویه غربی را " رکن شامی" و زاویه جنوبی را " رکن یمانی" و زاویه شرقی را - که حجرالاسود در آن قرار دارد- " رکن اسود" می نامند.

مقدار مسافتی که بین " درب خانه" و " رکن حجرالاسود" می باشد، " ملتزم " نامیده می شود زیرا شخص طواف کننده برای دعا و استغاثه به خداوند، بیشتر در آنجا متوقف می شود.

اما " ناودان " خانه، بر دیوار شمالی قرار دارد و به " میزاب رحمت" موسوم

۱- مستند: آیه۹۶و۹۷سوره آل عمران و بحث تاریخی و تحقیقی المیزان ج۶ ص۲۵۲

است. آن را حجاج بن یوسف احداث کرده و سپس سلطان سلیمان عثمانی در سال ۹۵۴ آن را به ناودانی از نقره تبدیل نمود و بعد از او سلطان احمد در سال ۱۰۲۱ ناودان دیگری که از طلا ساخته و میناکاری شده بود به جای آن نصب کرد. بعداً سلطان عبدالحمید عثمانی در سال ۱۲۷۳ هجری قمری ناودانی از طلا آورد و بر آن نصب کرد که اکنون همان ناودان برجاست.

در مقابل ناودان دیوار قوسی شکلی کشیده شده که به " حطیم" موسوم است. دو طرف این دیوار به دو زاویه شمالی و غربی خانه منتهی است که فاصله دو طرف آن تا زاویه خانه به دو متر و سه سانتی متر می رسد. ارتفاع آن یک متر است که از طرف داخل به سنگهای مرمر منقش، پوشانده شده، و مسافت وسط آن تا وسط ضلع خانه هشت متر و ۴۴ سانتی متر است.

فضای واقع بین دیواره حطیم و دیوار خانه کعبه را " حِجر اسماعیل" گویند.

در اولین ساختمانی که حضرت ابراهیم "ع" بنا فرمود، قریب سه متر از حجر اسماعیل در داخل خانه بود، و باقی آن جایگاه گوسفندان هاجر و فرزندش اسماعیل بوده است. گویند هاجر و اسماعیل همان جا، یعنی در " حجر اسماعیل" دفن هستند.

۲- پیراهن کعبه

در روایاتی که راجع به تاریخ زندگی هاجر و اسماعیل و آمدنشان به سرزمین مکه است، نقل شده که پس از پایان بنای کعبه " هاجر" عبای خود را به در خانه کعبه آویزان کرد.

گویند اولین کسی که به کعبه " پیراهن" پوشانید، " تبّع، ابوبکر اسعد" است که با بردهائی که به نخهای نقره مزین شده بود آن را پوشانید و بعد از او جانشینانش نیز همین عمل را انجام می دادند و سپس مردم با جامه های مختلف آن را می پوشاندند و بعضی را روی هم می انداختند و هر زمان که یکی از آن قطعات کهنه می شد، قطعه تازه ای روی آن آویزان می کردند.

این عمل تا زمان " قصیّ بن کلاب" ادامه داشت. او مردم عرب را مأمور کرد تا سالانه پارچه ای تهیه کرده و پیراهن کعبه قرار دهند. قانون وی همچنان میان فرزندانش ادامه داشت. " ابوربیعه بن مغیّره" یک سال و قبایل قریش سال دیگر به نوبت این عمل را انجام می دادند.

رسول اکرم"ص" نیز آن را با جامه های یمانی پوشانید. پیراهنی که پیغمبر اکرم

اسلام بر آن نهاد همچنان بر خانه کعبه آویزان بود تا وقتی که مهدی عباسی به حج خانه خدا آمد و خادمان کعبه شکایت کردند که قطعات آن متفرق شده و روی پیراهن خانه متراکم گشته و بیم سقوط آن می رود. مهدی دستور داد تا آن را برداشته و به جای آن پیراهن واحدی بیاویزند و هر سال یک بار آن را عوض کنند. این عمل همچنان ادامه پیدا کرد و تا کنون نیز به همان وضع سالی یک بار عوض می شود.

خانه کعبه پیراهنی هم از طرف داخل دارد. اول نفری که آن را از داخل پوشانید، مادر عباس بن عبدالمطلب بود. او به واسطه نذری که برای فرزندش عباس کرده بود، این عمل را انجام داد.

۳- عظمت خانه کعبه

خانه کعبه نزد تمام مردم و طوایف مختلف، بزرگ و مقدس بوده است:

هندی ها آن را با دیده عظمت نگریسته و معتقد بودند که روح " سیوا " که پیش آنان سومین" اقنوم" شمرده می شود، هنگامی که با زنش بلاد حجاز را می گشت، در حجرالاسود حلول کرده است.

ستاره پرستان فرس و کلدانیان خانه کعبه را یکی از بیوت هفتگانه معظم می دانستند که به واسطه قدمت و طول بقای آن می گفتند: کعبه خانه " زحل" است.

(بیوت هفتگانه آنان عبارت بود از: ۱- کعبه، ۲- مارس، واقع در بالای کوهی در اصفهان، ۳- مندوسان، در طرفهای هند، ۴- نوبهار، در شهر بلخ، ۵- بیت غمدان، در شهر صنعا، ۶- کاوسان، واقع در شهر فرغانه خراسان، ۷- خانه ای در بالاترین قسمتهای کشور چین.)

فارسیان نیز کعبه را احترام می نمودند زیرا عقیده داشتند که روح "هرمز" در آن حلول کرده است. بسا می شد که به عزم زیارت به آنجا مسافرت می کردند.

یهودیان هم خانه کعبه را بزرگ می شمردند و در آنجا خدا را طبق مراسم دین ابراهیم پرستش می کردند. صورت ها و اشکالی هم در آنجا قرار داشت که از جمله صورت ابراهیم و اسماعیل (در حالی که به دست هایشان تیرها گرفته بودند،) به نظر می رسید. همچنین دو صورت از " مریم و مسیح " در آنجا بود که از آن استفاده می شود مسیحیان نیز آنجا را مقدس می دانستند.

عربها بالاترین تعظیم را درباره آن انجام می دادند و آن را " خانه خدا " می دانستند و از هر سوی به عنوان حج به آنجا روی می آوردند و خانه را هم بنای ابراهیم می دانستند. موضوع " حج" را نیز از دین ابراهیم می شمردند. این عقاید به طور

توارث بین آنها باقی مانده بود.

۴- ریاست خانه کعبه

ریاست خانه کعبه در زمان اسماعیل"ع" برای او، و بعداً برای فرزندانش ثابت بود، تا اینکه عربهای " جرهم" بر آنان غالب شده و ریاستش را به دست گرفتند. بعدها "عمالقه" که طایفه ای از " بنی کرکر" بودند و در قسمتهای پائین مکه سکونت داشتند، پس از جنگهای متعددی بر " جرهم" که در قسمت بالای مکه اقامت داشتند، پیروز شده و ریاست خانه کعبه را به دست گرفتند.

این ریاست برای عمالقه دوام چندانی نداشت و به زودی به جرهم منتقل شد و آنها قریب ۳۰۰ سال ریاست خانه را به دست گرفتند و در این مدت به ساختمان آن افزوده و ارتفاع آن را بالا بردند.

کم کم فرزندان اسماعیل"ع" کثرت پیدا کردند و نیرومند شدند و از طرفی هم جای سکونتشان تنگ و در مضیقه واقع گشتند و به ناچار با جرهم جنگ کرده و بر آنها غالب شدند و از مکه خارجشان کردند.

رئیس فرزندان اسماعیل در آن وقت " عمرو بن لحی" بود و از طائفه "خزاعه" محسوب می شد. " عمرو" بر مکه مسلط شد و ریاست کعبه را به دست گرفت. همین عمرو اولین کسی بود که بر خانه کعبه بت هائی قرار داد و مردم را به پرستش آن دعوت کرد.

اول بتی که در آنجا نصب کرد به نام هبل موسوم بود که آن را از شام به مکه آورد و بعداً بت های دیگری به آن افزود و بالاخره بت پرستی در اعراب شایع و عبادت و پرستش خدا مطابق دین حنیف ابراهیم متروک شد.

ریاست خانه کعبه در بین طائفه خزاعه تا زمان حلیل خزاعی ادامه داشت. حلیل پس از خود ریاست آن را به دخترش که زن قصی بن کلاب بود مقرر نمود و گشودن و بستن درب خانه کعبه را به مردی از خزاعه که نامش ابوغبشان بود محول کرد.

ابوغبشان این حق را در برابر شتر و مشکی پر از شراب به قصی بن کلاب فروخت که در میان عرب ضرب المثل معروف " زیان بارتر از معامله ابو غبشان!" از آن زمان شایع گشت.

پس از آن ریاست خانه کعبه به قریش منتقل شد. قصی بن کلاب ساختمان کعبه را تجدید کرد.

وضع خانه کعبه به همین نحو ادامه داشت تا زمانی که رسول اکرم "ص" مکه را

فتح کرد و داخل آن شد. حضرت فرمان داد تا تصاویری که بر خانه خدا بود پائین آورده و محو کردند و بت ها را شکستند.

" مقام ابراهیم" که عبارت از سنگی است که اثر قدم های حضرت ابراهیم"ع" بر آن باقی مانده، در آن زمان در جوار کعبه نمایان بود، لکن آن را در محلی که فعلاً به مقام ابراهیم معروف است، دفن کردند.

اخبار و داستانهای مربوط به کعبه زیاد است لکن ما به قسمت هائی که برای شخص محقق برای فهم آیات حج و کعبه لازم بود، اکتفا کردیم.

این نکته شایان ذکر است که در مورد خانه کعبه هیچ یک از فرق اسلامی با هم اختلاف نظر ندارند و این از خصوصیات کعبه است که مورد اتفاق تمام مسلمین جهان است.

(۱)

تاریخ ساختمان کعبه

اشاره

این بحث تاریخی از روایات و تواریخ اسلامی در ذیل آیه شریفه فوق نقل شده که نشان دهنده جزئیات تاریخی ساختمان کعبه در ادوار مختلف تاریخ بوده و در ضمن مشخصات عمومی حرم مقدس الهی را نیز شامل است.

آیه شریفه متذکر این نکته است که - اول خانه ای که جهت عبادتگاه مردم نهاده شده، خانه مکه است - اما اینکه خانه کعبه اولین خانه است که در روی زمین بنا شده تا مردم از آن منتفع شوند و قبل از آن خانه دیگری ساخته نشده باشد، معنائی است که لفظ آیه به آن دلالتی ندارد.

۱- اولین بنای کعبه

آنچه مسلم وقطعی است، این است که بنا کننده خانه کعبه ابراهیم خلیل الرحمان"ع" است. کسانی هم که در آن موقع اطراف آن اقامت کرده و توطن نموده اند، تنها فرزندش اسماعیل و عده ای از قبایل یمن بودند که به " جرهم" شهرت داشتند.

خود خانه مبارکه بنائی است تقریباً مربع شکل و زوایای چهارگانه آن به سوی چهار جهت (شمال و جنوب و مشرق و مغرب) واقع شده و به این واسطه بادها هر اندازه تند و سریع باشند، زوایای خانه آنها را شکافته و نمی گذارند به خانه لطمه ای وارد شود.

۲- تجدید بنای کعبه قبل از اسلام

۱- مستند: آیه۹۶و۹۷سوره آل عمران « اِنَّ اَوَّلَ بَیتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذی بِبَکّهً مُبارَکاً وَ هُدیً لِلعالَمینَ...! » المیزان ج۶ ص۲۶۴

ساختمـان کعبه در قرون متمـادی همـان بنـائی بود که حضـرت ابراهیم خلیـل"ع" نهاده بود و بعـد ها رو به خرابی رفته یا بر اثر حادثه ای خراب شده که تجدید ساختمان آن را روایتی از امیر المؤمنین علیه السلام چنین تعریف می کند:

" خانه کعبه اولین خانه ای نیست که در روی زمین ساخته شـده بلکه پیش از آن هم خانه ها بودنـد لکن خانه کعبه اولین خانه مبارکی است که برای پرسـتش و عبادت کردن مردمان درست شـد. در آنجا هدایت و رحمت و برکت جمع است. اول کسـی که آن را بنا کرد ابراهیم"ع" بود, بعـداً که خراب شـد، قومی از عرب "جرهم" آن را ساختند، برای مرتبه سوم " عمالقه" آن را بنا کردند و پس از آن " قریش" آن را درست کردند. "

(نقل از شهرآشوب)

چون ریاست کعبه به " قصـی بن کلاب" - یکی از اجـداد رسول اکرم اسـلام"ص" در قرن دوم پیش از هجرت- رسـید آن را خراب کرد و مجدداً به طرزی محکم بنا نمود و سقف آن را با چوبهای ضخیم درخت خرما و غیرآن پوشانید.

همچنین در جوار کعبه ساختمان " دارالندوه" را که محل حکومت و مشورت با اصحابش بود، ساخت. سپس چهار جهت خانه کعبه را بین طوایف قریش قسمت کرد تا خانه هایشان را در اطراف آن بسازند و درهای خانه ها را به جانب کعبه باز کنند.

۳- تجدید بنای کعبه در عصر رسول اللّه"ص"

پنـج سال قبل از بعثت پیامبر اکرم"ص"، سـیلی خانه کعبه را خراب کرد. طوایف عرب برای بنای آن اقدام کرده و با مشارکت هم آن را ساختند. بنّائی آن را " باقوم رومی" به عهده داشت که یک نجار مصری هم او را کمک می کرد.

چون موقع نصب "حجرالاـسود" رسـید، هر یـک از طوایف نـامبرده می خواست تا افتخار نصب آن را به خود اختصاص دهـد، بـدین جهت بین آنها مشاجره و نزاع درگرفت، تا بالاخره همه حاضـر شدند که در آن موضوع محمد"ص" را، که در آن وقت جوانی سی و پنج ساله بود، حَکَم قرار دهند, و به حکمیت او راضی شوند، زیرا به خردمندی و درستی رأی او معترف بودند.

محمد"ص" بالاپوشی خواست و حجرالاسود را در میان آن نهاد و دستور داد تا

قبایل عرب با شرکت یکدیگر اطراف آن را بلند کنند. چون حجرالاسود به محل نصبش نزدیک شد، خود حضرت آن را گرفته و در جایش نصب فرمود.

از طرفی چون از لحاظ بودجه و هزینه ساختمان در مضیقه افتاده بودند به ناچار ارتفاع آن را کوتاه گرفتند و مقداری هم از مساحت خانه را که واقع در "حجراسماعیل" بود، از حدود بناء و ساختمان خارج کردند.

۴- تخریب خانه خدا به وسیله یزید

بنای خانه کعبه به همین صورت بود تا "عبداله بن زبیر" در عهد یزید بن معاویه بر حجاز مسلط شد. فرمانده یزید که حصین نام داشت به فرمان او با عبداله به جنگ پرداخت و خانه کعبه را هدف منجنیق قرار داد. در این حادثه ساختمان کعبه خراب شد و پیراهن کعبه و مقداری از چوبهایش آتش گرفت.

در اثنای جنگ بود که خبر مرگ یزید منتشر شد و حصین از ادامه جنگ منصرف شد.

عبداله تصمیم گرفت که خانه کعبه را تماماً خراب کند و آن را مجدداً بسازد. برای این منظور دستور داد تا از یمن گچ اعلاء آوردند و خانه کعبه را با آن ساختند.

عبداله در وضع خانه کعبه تغییراتی هم داد. او "حجراسماعیل" را داخل در بنای خانه کرد و درب آن را هم از کف زمین قرار داد و در مقابل آن از طرف دیگر، درب دیگری درست نمود تا مردم از یکی داخل و از دیگری خارج شوند.

ارتفاع خانه را نیز تا ۲۷ ذراع بالا برد. چون از بنای آن فارغ شد، داخل و خارج خانه مبارکه را به مشک و عنبر معطر ساخت و پیراهنی از دیبا به آن پوشانید.

بنای آن در ۱۷ ماه رجب سال ۶۴ هجری پایان یافت.

۵- تغییرات زمان حجاج بن یوسف

چون عبدالملک بن مروان به خلافت رسید، فرمانده خود حجاج بن یوسف مشهور را به جنگ عبداله بن زبیر فرستاد. حجاج بر عبداله غلبه کرد و او را کشت. چون خانه کعبه را دید به اطلاع عبدالملک رسانید که عبداله در آن تغییراتی داده است، عبدالملک دستور داد تا آن را به شکل اولیه برگردانند.

حجاج بن یوسف از جانب شمالی خانه، شش ذراع و یک وجب خراب کرد و آن دیوار را مطابق بنای قریش ساخت. درب شرقی خانه را هم از کف زمین بالا برد، و درب غربی آن را مسدود کرد.

سپس زمین آن را با سنگ هائی که اضافه آمده بود، پر کرد.

۶- توسعه حرم در زمان عباسیان

از روایت عبدالصمد در تفسیر عیاشی بر می آید که ابوجعفر منصور عباسی، به توسعه مسجدالحرام اقدام کرده و برخی از خانه های اطراف آن را هم تخریب و جزو مسجد نموده است. سپس مهدی عباسی اقدامات شروع شده را تکمیل کرده و او نیز برخی از خانه هائی را که تا آن زمان مشمول توسعه نشده بود، خریداری و جزو قسمت های مشمول توسعه بنای مسجدالحرام ساخته است.

۷- تعمیرات و تغییرات زمان سلاطین عثمانی

چون سلطان سلیمان عثمانی در سنه ۹۶۰ هجری به پادشاهی رسید، سقف کعبه را تغییر داد. سپس سلطان احمد عثمانی که در سنه ۱۰۲۱ هجری به پادشاهی رسید در آنجا ترمیمی کرد.

در سال ۱۰۳۹ هجری سیل عظیمی دیوارهای شمالی و شرقی و غربی خانه کعبه را خراب نمود، در این زمان سلطان مراد چهارم که از پادشاهان آل عثمان بود، خرابی آن را ترمیم کرد.

۸- تعمیرات مسجدالحرام در زمان آل سعود

(از سال ۱۰۳۹ هجری به این طرف تغییراتی در شکل مسجدالحرام و خانه کعبه به عمل نیامده بود، تا اینکه در سالهای بین ۱۴۰۰ و ۱۴۱۵ قمری - سالهای بعد از انقلاب اسلامی ایران - سلاطین آل سعود تغییرات زیادی در اطراف مسجدالحرام داده و باب و مساجدی را به نام سلطان فهد و دیگر ملوک آل سعود نامگذاری کرده اند.

ناگفته نماند، در سال تحریر این مباحث یعنی دهه هفتاد شمسی، تغییرات شهرسازی که در شهر مکه و مدینه منوره، از ۱۵ سال گذشته به این طرف صورت گرفته، شهر مکه را از یک طرف به جده متصل کرده و از طرف دیگر خیابانها و ساختمانهای آن به "منی" و "عرفات" وصل شده است و شهر مکه تقریباً قیافه شهر مذهبی و قدیمی خود را از دست داده و تبدیل به یک شهر به ظاهر غربی گردیده است. اغلب شرکت ها و مؤسسات داخلی وخارجی در آنجا سرمایه گذاری کرده اند. ظواهر فرهنگی غربی بر اغلب کوچه ها و محلات و بازارهای مکه و مدینه منوره مسلط شده است.

از بالای بام مساجد حرم مقدسه، هتل های خارجی سر برکشیده و چنان به نظر

زایر می آید که جزو ساختمان حرم شده است!

جز بازار ابوسفیان که تا این اواخر به نام نامی ترین دشمن اسلام با فروشگاههای سنتی خود پابرجا نگه داشته شده بود، در قسمت های دیگر مکه اثر چندانی از تاریخ و سنن اسلامی به چشم زایر نمی خورد! ولی از سالهای ۱۳۸۸ به بعد، همین خاطره کریه را هم هتل هائی با سرمایه های غربی - سعودی از بین برده است! امین: ۱۳۹۲)

(۱)

تشریع حج ابراهیمی و حج محمدی"ص"

ابراهیم خلیل الله"ع" در پایان سیر بندگی خود به سوی خدای تعالی، از طرف خداوند سبحان مأمور می شود برای مردم عمل حج را تشریع کند، که قرآن کریم این فرمان را چنین حکایت می کند:

-« وَ اَذِّن فی اللنّاسِ بِالحَجِّ یَأتوُکَ رِجالاً وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأتینَ مِن کُلِّ فَجٍّ عَمیقً ! »

- « در میان مردم اعلام حج کن تا پیادگان و سوارگان بر مرکبهای لاغر از هر ناحیه ای دور بیایند! »

چیزی که هست، خصوصیاتی را که آن جناب در عمل حج تشریع کرده برای ما نامعلوم است ولی این عمل همچنان در میان عرب جاهلیت یک شعار دینی بود، تا آنکه پیامبر اسلام "ص" مبعوث شد و احکامی در آن تشریع کرد، که نسبت به آنچه ابراهیم علیه السلام تشریع کرده بود، مخالفتی نداشت بلکه در حقیقت مکمل آن بود.

این را ما بدین دلیل می گوئیم که خدای تعالی به طور کلی اسلام و احکام اسلام را " ملت ابراهیم " خوانده و فرموده است:

-« بگو پروردگارم مرا به سوی صراط مستقیم هدایت کرده و دینی استوار، که ملت ابراهیم و معتدل است! »

و نیز فرموده:

-« برای شما از دین، همان را تشریع کرد که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی را نیز بدان سفارش کرده بود، به اضافه احکامی که بخصوص تو وحی کردیم ! »

۱- مستند: بحث علمی المیزان ج۲ص۱۵۴

به هر حال، آنچه رسول خدا"ص" از مناسک حج تشریع فرمود، یعنی احرام بستن از میقات، توقف در عرفات، به سر بردن در مشعر، قربانی، سنگ انداختن به سه جمره، سعی میان صفا و مروه، طواف بر دور کعبه، و نماز در مقام؛ هر یک به یکی از گوشه های سفر ابراهیم علیه السلام به مکه اشاره دارد و مواقف و مشاهد او و خانواده اش را مجسم می سازد.

و به راستی چه مواقفی و چه مشاهدی!

چقدر پاک و الهی بود!

مواقفی که راهنمایش به سوی آن مواقف جذبه ربوبیت،

و سائق اش ذلت عبودیت بود!

آری, عباداتی که تشریع شد – و بر همه تشریع کنندگان آن بهترین سلام ها باد! صورتهائی از توجه کملین از انبیاء به سوی پروردگارشان است، تمثال هائی است که مسیر انبیاء علیهم السلام را از هنگام شروع تا ختم مسیر حکایت می کند، سیری که آن حضرات به سوی مقام قرب و زلفی داشتند:

-« لَقَد کانَ لَکُم فی رَسوُلَ اللهِ اُسوَهٌ حَسَنَهٌ ! »

-« برای شما هم در رسول الله اقتدائی نیکو بود! »

و می فهماند آنچه امت اسلام به عنوان عبادت انجام می دهند، تمثالی از سیر پیامبرشان است!

و این خود اصلی است که در اخباری که حکمت و اسرار عبادات را بیان می کند، و علت تشریع آن را شرح می دهد، شواهد بسیاری بر آن دیده می شود, که کاوشگر بینا می خواهد تا به آن شواهد وقوف و اطلاع یابد!

(۱)

تاریخ تشریع حج

قرآن شریف تاریخ تشریع حج را پس از پایان یافتن بنای خانه کعبه به دست ابراهیم "ع" و پسرش اسماعیل "ع" بیان فرموده است:

-« از ابراهیم و فرزندش اسماعیل پیمان گرفتیم،

که خانه مرا برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان

و رکوع کنندگان و سجود کنندگان،

۱- مستند: آیه۹۷سوره آل عمران « وَ لِلهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ البَیتِ مَنِ استَطاعَ اِلَیهِ سَبیلاً ! »المیزان ج۶ ص۲۵۳

پاکیزه دارید! » (بقره ۱۲۵)

از وقتی که حضرت ابراهیم علیه السلام خانه کعبه را بنا کرد، همیشه مقصد مردم و محل عبادت کنندگان بوده است.

خدای متعال خانه کعبه را برای عبادت و پرستش حق قرار داده و در آنجا انواع و اقسام عبادات را تشریع فرموده است.

آیه زیر نشان می دهد که پس از دعوت ابراهیم علیه السلام و اعلام حج، به زودی مورد قبول عامه مردم واقع شده و عده زیادی از بلاد نزدیک و دور، چادرنشین و شهری، برای انجام دادن عمل حج خواهند آمد:

- « در میان مردم اعلام حج کن!

تا پیادگان و سوارگان بر مرکبهای لاغر از هر ناحیه ای دور بیایند! »

از قرآن شریف، در تاریخ پیامبران و ادیان, استنباط می شود که این شعار الهی در زمان « شعیب پیغمبر و موسی " معروفیت کامل داشته و پابرجا و مستقر بوده است، زیرا در آیه ۲۷ سوره قصص: « اَن تاجرنی ثَمانی حججَ! » که سخن شعیب را در مقام عقد قرارداد با موسی "ع" نقل می کند، از لفظ « حج» به جای «سال» استفاده شده که روشن می کند در آن اوان، شماره سالها را با تکرار شدن عمل حج حساب می کردند.

در دعای حضرت ابراهیم علیه السلام هم نکات زیادی است که می رساند خانه کعبه همیشه به عبادت الهی معمور، و نشانه های هدایت و راهنمائی مردم بوده است.

ناگفته نماند که عرب جاهلیت نیز خانه کعبه را بزرگ شمرده و عمل حج را به عنوان اینکه از شرع ابراهیم است، انجام می دادند. تاریخ هم گویاست که سایر مردم نیز کعبه را محترم می دانستند، و عمل حج – به واسطه توجه به خدا و یاد او – خود نوعی هدایت و راهنمائی است.

اما پس از ظهور اسلام، داستان عظمت آن روشن تر از آن است که بیان شود! ذکرش شرق و غرب عالم را پر کرده، و در جمیع عبادات و طاعات و نشست و برخاست مسلمین، و در سایر شئون زندگی، آنان را به خود مشغول داشته است، و به جمیع مراتب هدایت و رهبری آنان را رهنمون گشته و در مرحله عبودیت و پرستش ذات ربوبی از مرحله نازل آن که خطور ذهنی باشد، گرفته، و تا سرحد عبودیت کامل که " انقطاع الی الله ! " و بریدن از جمیع ماسوای او و پیوستن به ذات اقدسش باشد، پیش برده و به مقامی که جز پاکان و پاکدلان نرسند، و جز مخلصان آن را مس نکنند، رسانده است!

در حقیقت، مسلمانان را به سعادت دنیوی که همان وحدت کلمه و یگانگی امت

باشد، رهبری کرده و غیر مسلمانان را هم بیدار می کند تا به نتایج وحدت اسلامی و همآهنگی قوای مختلف آن پی برده و از خواب غفلت بیدار شوند!

(۱)

تشریع حج تمتع

این آیات در " حجه الوداع" یعنی آخرین حجی که پیامبر اکرم اسلام"ص" به جای آورده, نازل شده و بسیاری از احکام حج را تشریع فرموده است.

" حج" همان عمل معروفی است که ابراهیم خلیل"ع" آن را وضع فرمود. و بعد از آن حضرت در میان اعراب متداول بوده است. هنگام ظهور اسلام، از طرف خدا الی الابد برای این امت قرار داده شده است.

این عبادت، با احرام شروع می شود، و با اعمالی مانند وقوف در عرفات و مشعر انجام می یابد، و اعمال دیگری نیز مانند: قربانی، طواف خانه خدا، نماز طواف، سعی بین صفا و مروه و غیره از واجبات آن است.

حج بر سه قسم است:

۱-حج افراد ۲- حج قران ۳- حج تمتع

" حج تمتع" همان است که در اواخر زمان حیات پیامبر گرامی اسلام تشریع شد.

" عمره " عبارت است از زیارت خانه خدا در حال احرام، به جای آوردن طواف و نماز طواف، سعی بین صفا و مروه و تقصیر.

(عمره در حقیقت قسمت اول مراسم حج است یعنی بدون وجوب رفتن حجاج به عرفات و منی و اعمال آن محل، انجام می گیرد.)

آیه " تمتع" با اینکه جز حکمی از احکام حج را بیان نمی کند، ولی با بیان بسیار تهدید آمیزی پایان می یابد و خدای تعالی می فرماید:

-« وَاتَّقوا اللهَ وَاعلَموُا اَنَّ اللهَ شَدیدُ العِقاب ! »

این تشدید و تهدید حاکی از آن است که از افراد مورد خطاب انتظار انکار این حکم یا لااقل توقف در قبول آن می رفت. و جهت انکار این بود که اعراب از زمان حضرت ابراهیم "ع" با حج خانه خدا مأنوس بودند و در زمان جاهلیت آن را به جای می آوردند، بعد از طلوع اسلام هم این حکم امضا شد و تا آخر عمر پیامبر اکرم"ص" نیز به همین منوال انجام می گرفت.

۱- مستند: آیه۱۹۶ تا۲۰۳ سوره بقره « وَ اَتِمّوُا الحَجَّ وَالعُمرَةَ لِلّهِ ! » المیزان ج۳ص۱۰۴

چنین حکم ریشه داری با همه سوابق ممتـد و انس و عادت مردم به آن تغییر وضـعش کار سـهلی نبود و عرب ها به این آسانی آن را نمی پذیرفتنـد. لذا پیغمبر"ص" مجبور شد برای تبلیغ آن در مجمعی عمومی سـخنرانی کند و خاطر نشان سازد که حکم در دست خـداست و آن طور که دسـتور می دهـد باید عمل شود و به همین جهت در آخر آیه امر به تقوی و پرهیزکاری شده است و سختی عقوبت پروردگار را یادآوری کرده است!

عرب های جاهلیت بعد از انجام حج چند روزی در "منی" توقف کرده و با بیانات مختلف از شـعر و نثر به پدرانشان افتخار می کردند، خدای متعال، در مقابل این عمل زشت آنان، دستور داد مسلمانان بعد از فراغت از حج به ذکر او مشغول باشند.

(۱)

تغییرات در حج تمتع در زمان عمر

در تاریخ حج یکی از مسائل مهمی که تحولی در مراسم آن به شمار می رود، تشریع حج تمتع است. با اینکه تشریع این امر به وسیله وحی الهی و دسـتور پیامبر گرامی اسلام"ص" تأکید گردیده است، لکن در زمان حکومت عمر از ا نجام آن جلوگیری می شد.

بحث های روایتی ذیل آیه فوق گوشه هائی از این تاریخ و نیز اختلاف پیش آمده را روشن می سازد:

امام صادق علیه السلام فرمود:

-« هنگامی که رسول خدا"ص" خواست حج واجب را به جای آورد، چهار روز به آخر ماه ذیقعده مانده حرکت کرد. نماز را در " شـجره" گزارد، آنگاه مرکب به طرف " بیـداء" رانـد، و از آنجا احرام بست و تلبیه گفت و صد شتر برای قربانی برد. همه مردم احرام حج بستند و ابداً نیت عمره ای نداشتند، و از موضوع " متعه (حج تمتع) " مطلع نبودند.

هنگامی که به مکه رسـید، طواف به جای آورد، و مردم نیز با آن حضرت طواف کردند. بعد دو رکعت نماز طواف در " مقام ابراهیم" به جای آورد، و استلام حجر کرد و سپس فرمود:

-به آنچه خدا ابتداء کرده ابتداء می کنم. و به طرف " صـفا" حرکت کرد، و هفت مرتبه بین صـفا و مروه سعی کرد. همین که سعی هفتمین به مروه خاتمه یافت، برای سخنرانی ایستاد و فرمود:

۱- مستند: آیه۱۹۶ سوره بقره و بحث روایتی « وَ اَتِمّوُا الحَجَّ وَالعُمرَهَ لِلهِ ! » المیزان ج۳ص۱۱۵

- احرام را بشکنید، و عملتان را عمره قرار دهید!

این دستور خداست!

مردم احرام را شکستند، حضرت فرمود:

-من اگر آنچه را در آخر دریافت داشتم در اول داشته بودم و " قربانی با خود نیاورده بودم" مانند شما احرام را می شکستم ولی خدا می فرماید:

- سر نتراشید، احرام را نشکنید، تا قربانی به جایگاه خود برسد!

سراقه بن جعثم کنانی گفت:

-هم اکنون دین خود را فرا گرفتم، گویا امروز آفریده شده ایم ! بفرما ببینیم این دستور مختص به همین سال است یا همیشه باید چنین کنیم!

حضرت فرمود:

- این دستور ابدی است!

مردی به پا خاست و عرض کرد:

- یا رسول الله! برای حج بیرون شویم در حالی که از سرهایمان آب غسل جنابت می چکد؟

حضرت فرمود:

- تو هرگز به این حکم ایمان نخواهی آورد! »

-(نقل از امام جعفر صادق علیه السلام در کافی، از حلبی)

" سیوطی" در " جمع الجوامع" از سعید بن مسیب نقل کرده که:

« عمر از تمتع در ماه های حج نهی کرد و گفت:

من خودم با رسول الله"ع" به جا آوردم، و هم خودم از آن نهی می کنم! و جهتش این است که مسلمانی که از گوشه دنیا خسته و غبار آلوده در ماه حج برای عمره می آید، خستگی و کوفتگی اش در حال به جای آوردن عمره است، و تلبیه ای را

که در آن حال می گوید به حساب عمره گذاشته می شود، بعد می آید و طواف می کند، و از احرام بیرون می آید، و لباسهایش را می پوشد و بوی خوش استعمال می کند، و با خانواده اش در صورتی که همراه باشد آمیزش می نماید، تا روز " ترویه" که از نو برای حج تلبیه می گوید، در حالی که غبار سفر فروشسته و از خستگی راه بیرون آمده است. و حجی را که بر عمره برتری دارد اینگونه برگزار می کند؟!

اگر مردم را به حال خود بگذاریم با زنان خود در زیر درخت " اراک" در

می آمیزنـد؟! علاوه بر آنکه اهـل مکه نه گلّه ای دارنـد و نه زراعتی؛ بهارشـان هنگـامی است که مردم از اطراف به آنجـا می آیند، و اگر مردم تمتع نکنند و حج و عمره را در دو وقت انجام دهند به نفع ایشان است. »

در " سنن بیهقی" از مسلم از ابی نضره روایت شده که گفت:

« به " جابر" گفتم: " ابن زبیر" از " متعه"(حج تمتع) نهی می کند ولی " ابن عباس" امر می فرماید؟

جابر گفت:

جریان قضیه در دست من است. ما با رسول الله"ص" تمتع کردیم. ابوبکر هم با ما بود. عمر که به خلافت رسید گفت:

-پیغمبر همین پیغمبر، و قرآن همین قرآن است ولی دو " متعه" در زمـان پیـامبر بود که من از آنهـا جلوگیری می کنم، و هرکه را مرتکب شود، به کیفر می رسانم! یکی متعه زنان است، و بر کسی که نکاح منقطع کند دست نیابم جز اینکه او را زیر سنگ گم کنم! و دیگری متعه حج است! »

تشریع زکات و خمس

اشاره

مستند: آیه۱۰۳و۱۰۴ سوره توبه « خُذ مِن اَموالِهِم صَدَقَةً تُطَهِّرُهُم وَ تُزَكِّيهِم بِها وَ ...!» المیزان ج۱۸ ص۳۰۳

حکم زکات مالی

این آیه شریفه متضمن حکم زکات مالی است، که خود یکی از ارکان شریعت و ملت اسلام است. هم ظاهر آیه این معنا را می رساند و هم اخباری بسیار که از طرق امامان اهل بیت علیهم السلام و از غیر ایشان, آیه را چنین تفسیر کرده اند.

-« از اموال آنها زکات بگیر،

تا بدین وسیله پاکشان کنی،

و اموالشان را نموّ دهی،

و درباره آنان دعای خیر کن،

که دعای تو مایه آرامش آنان است،

و خدا شنوا و داناست! »

خدای سبحان رسول گرامی خود را امر می کند به اینکه صدقه را از اموال مردم بگیرد. صدقه از انواع و اصنافی از مالها گرفته می شود:

یک صنف نقدینه، یعنی طلا و نقره, صنف دیگر شتر و گاو و گوسفند، نوع سوم غلات چهارگانه، یعنی گندم و جو و خرما و کشمش است.

خطاب به رسول الله"ص" می فرماید:

-ای محمد! از اصناف مالهای مردم زکات بگیر و ایشان را پاک و اموالشان را پر برکت گردان!

مقصود از اینکه فرمود: « صل علیهم!» دعای خیر به جان و مال ایشان است.

همچنانکه از سنت چنین به یادگار رسیده که آن جناب در برابر کسی که زکات می داده چنین دعا می کرده که: خدا به مالت خیر و برکت مرحمت فرماید!

خدای سبحان می فرماید:

-نفوس ایشان به دعای تو سکونت و آرامش می یابد!

این خود نوعی تشکر از مساعی ایشان است. همچنانکه عبارت آخر آیه « والله سمیع علیم !» مایه آرامشی است که دلهای متکلفینی که این آیه را می شنوند و یا می خوانند به وسیله آن سکونت می یابد.

سپس با آیه زیر مردم را به دادن زکات تشویق می کند:

-« مگر ندانسته اند که آن کس که توبه از بندگانش می پذیرد، و زکات ها را می گیرد, خداست! »

اگر زکات می دهند، بدین جهت است که رسول خدا"ص" و یا عامل و مأمور وصول آن حضرت از ناحیه خدا مأمور به گرفتن آن است لذا در این آیه به عنوان تشویق می فرماید که مگر نمی دانید که این صدقات را خدا می گیرد؟ و گرفتن رسول خدا"ص" نیز گرفتن خداست، پس در حقیقت گیرنده آن خود خداست!

در روایات اسلامی از حضرت امام صادق علیه السلام در کافی نقل شده که فرمود:

-وقتی آیه فوق نازل شد رسول خدا"ص" دستور داد منادی در میان مردم ندا در دهد که خداوند زکات را بر شما واجب کرده است همچنانکه نماز را واجب کرده است. و از همان موقع زکات در طلا و نقره و شتر و گاو و گوسفند و گندم و جو و خرما و کشمش واجب گردید.

منادی هم این معنا را به گوش مردم رسانید و در خاتمه اعلام داشت که خدا از غیر این چند چیز زکات نمی خواهد!

آنگاه می گوید:

-بر سایر اموالشان زکاتی مقرر نکرد تا آنکه یک سال گذشت. مردم رمضان بعدی را روزه گرفتند و افطار کردند، پس آنگاه منادیش را فرمود تا ندا در دهد:

-ای گروه مسلمین! زکات اموالتان را بدهید تا نمازهایتان قبول شود!

آنگاه مأمورین وصول را روانه کرد تا زکات و مالیات اراضی را جمع کنند.

(۱)

نیازهای مالی جامعه در اسلام و حق مالکیت فردی

شریعت مقدس اسلام مبتکر و پیشقدم شناسائی هویت و واقعیت جامعه در مقابل فرد، و تشریع احکام مالی برای اجتماع و قوانین و نظاماتی برای آن، است.

اسلام در قرآن کریم اعلام داشته که با ترکیب عناصر افرادی که دور هم زندگی می کنند موارد جدیدی پیدا می شود به نام اجتماع که مانند خود افراد حیات و مماتی دارد، و وجود و عدمی، و شعور و اراده ای، و ضعف و قدرتی، و عیناً مانند افراد تکالیفی دارد، و خوبی ها و بدی ها و سعادت و شقاوت و امثال آن.

در بیان همه این امور آیات بسیاری در قرآن کریم هست.

اسلام همانطور که برای افراد حقوقی مقرر نمود، برای اجتماع نیز حقوقی مقرر داشت. سهمی از منافع اموال و عایدات افراد را به عنوان صدقات واجبه، که همان زکات باشد، و به عنوان خمس غنیمت، و غیر آن را به اجتماع اختصاص داد، و هر چند قوانین اجتماعی به آن صورت کاملی که اسلام آورد، سابقه نداشت و از ابتکارات اسلام بود، لکن اصل آن ابتکاری و نوظهور نبود، و فطرت بشر به طور اجمال آن را در می یافت و در شرایع قبل از اسلام از قبیل شریعت حمورابی و قوانین روم قدیم، جسته و گریخته، چیزهائی درباره اجتماع دیده می شود، بلکه می توان گفت هیچ سنت قومی در هیچ عصری و در میان هیچ طایفه ای جاری نبوده مگر آنکه در مالی حقی برای اجتماع رعایت می شده است، و بنابراین مجتمع هر جور که بوده, در قیام و رشدش نیازمند به هزینه مالی بوده است.

امتیازات قوانین مالی اسلام

شریعت اسلام در میان سایر سنت ها و شریعت ها در چند مورد ممتاز است:

اسلام در تأمین جهات مالی اجتماع تنها اکتفا کرده به روز پیدایش و حدوث ملک، و از آن تجاوز نکرده است. یعنی، وقتی مالی در ظرفی از ظروف اجتماع به دست آمد، مثلاً از زراعت غله ای یا از تجارتی سودی عاید شد، در همان حال به دست آمدنش سهمی را ملک اجتماع دانسته است، و بقیه سهام را ملک صاحبش, یعنی کسی که سرمایه گذاری نموده و یا کار کرده است، دانسته که جز پرداخت آن سهم، چیز دیگری از او نخواسته است، و وقتی سهم اجتماع را پرداخت کرد، دیگر برای همیشه مالک بقیه سهام خواهد بود.

۱- مستند: گفتار تحلیلی و علمی المیزان ج۱۸ ص۳۱۸

بالاتر از این از امثال آیه « خلق لکم ما فی الارض جمیعا – تمامی آنچه را که در زمین است برای شما آفرید! » (۲۹بقره) و آیه « اموالتان را که خداوند آن را مایه قوام شما قرار داده، به سفیهان ندهید! »(۴ نساء) استفاده می شود که هر ثروتی که به دست می آید، در حال به دست آمدن، ملک اجتماع است، آنگاه سهمی از آن به آن فردی که ما وی را مالک یا عامل می نامیم، اختصاص یافته، و مابقی سهام که همان سهم زکات یا خمس باشد در ملک مجتمع باقی می ماند، پس یک فرد مالک، ملکیتش در طول ملک اجتماع است.

خلاصه اینکه حقوق مالیه ای که شریعت اسلام برای اجتماع وضع کرده، حقوقی است که در هر ثروتی در حین پیدایش آن وضع نموده، و اجتماع را با خود شریک کرده، و آنگاه فرد را نسبت به آن سهمی که مختص به اوست مالک دانسته و به او آزادی داده تا در هر جا بخواهد به مصرف برساند و حوایج مشروع خود را تأمین نماید، به طوری که کسی حق اعتراض نداشته باشد مگر غیرمنتظره ای جامعه راتهدید کند، مانند: حمله دشمن یا قحطی، که زندگی افراد را تهدید کند، که باید با صرف اموال شخصی خود از آن جلوگیری کنند.

مالیات، باج و خراج های غیرمشروع

اما وجوهی که معمولاً به عنوان باج سرانه و یا مالیات بر در آمد و یا خراج زمین و ده که در شرایط خاصی اخذ می شود و یا عشریه ای که در احوال معینی می گیرند، همه اینها را اسلام غیرمشروع دانسته و آن را نوعی ظلم و غصب شمرده است، که باعث محدودیت در مالکیت می شود.

پس، در حقیقت، در اسلام، جامعه از افراد خود غیر از مال خودش و سهمی که در غنیمت و عواید دارد، آنهم جز در اول پیدایش و به دست آمدن آن، چیز دیگری نمی گیرد، و وقتی سهم مالک معین شد و جدا گردید، احدی حق معترض شدن ندارد، و در هیچ شرایطی نمی تواند دست او را کوتاه و حریتش را زایل سازد.

محل مصرف وجوهات اسلامی

اسلام حال افراد را نسبت به اموال خصوصی اجتماع در نظر گرفته است. می بینیم که زکات را به هشت سهم تقسیم کرده و از آن تنها یک سهم را در راه خدا – فی سبیل الله – اختصاص داده و بقیه را برای فقرا و مساکین و کارمندان مالیه و مؤلفه القلوب و دیگران تعیین نمود.

همچنین خمس را شش سهم کرد و از آن بیش از یک سهم برای خدا نگذاشت، و بقیه را به رسول و ذی القربای رسول، یتیمان، مساکین و ابن سبیل تعیین نمود.

فلسفه توزیع ثروت اسلامی

فلسفه تقسیم فوق بدان جهت است که فرد، یگانه عنصری است که اجتماع را تکوّن می دهد و جز با اصلاح حال افراد، اجتماعی نیرومند پدید نمی آید.

رفع اختلاف طبقاتی، که خود از اصول برنامه اسلام است، و ایجاد تعادل و توازن در بین نیروهای مختلف اجتماع و تثبیت اعتدال در سیر اجتماع با ارکان و اجزایش، صورت نمی گیرد؛ مگر با اصلاح حال فرد، و نزدیک به هم ساختن زندگی آنها.

اگر وضع افراد اجتماع سر و صورت به خود نگیرد، و زندگی ها به هم نزدیک نشوند، و تفاوت فاحش طبقاتی از میان نرود، هر قدر هم برای اجتماع پول خرج شود، و بر شوکت و تزئینات مملکتی افزوده گردد، کاخهای مشیّد بالا رود، معذلک روز به روز وضع جامعه وخیم تر می گردد، و به تجربه های طولانی و قطعی نشان داده که کوچکترین اثر نیکی نمی بخشد!

توزیع شخصی و اختیاری ثروت

اسلام به خود اشخاصی که به اجتماع بدهکار شده اند اجازه داده تا مثلاً زکات خود را به پاره ای از مصارف از قبیل: فقرا و مساکین برسانند و محدودشان نکرده به اینکه حتماً بدهی خود را به حکومت و زمامدار مسلمین و یا مأمورین جمع آوری زکات بدهند.

این خود نوعی احترام و استقلالی است که شارع اسلام نسبت به افراد مجتمع خود رعایت نموده است، نظیر احترامی است که برای امان دادن یک مسلمان به یک محارب قائل می شود و هیچ فردی از افراد مسلمین نمی تواند آن ذمّه و آن خط امان را نقض نماید، و با اینکه از کفار محارب است، همه مجبورند، و حتی خود زمامدار نیز محکوم است به اینکه آن ذمّه را محترم شمارد.

اما اگر زمامدار و ولیّ امر مسلمین در مورد خاصی مصلحت اسلام و مسلمین را در این دید که از دادن چنین ذمّه ای جلوگیری کند، در این صورت می تواند نهی کند و بر مسلمین واجب می شود که از آن خودداری نمایند، چون اطاعت ولیّ امر واجب است.

(۱)

تشریع خمس

این آیه مشتمل است بر وجوب دادن خمس غنیمت، و غنیمت به معنای رسیدن به درآمد از راه تجارت و یا صنعت و یا جنگ است:

-« بدانید که آنچه شما غنیمت می برید، هرچه باشد، پنج یک آن از آنِ خدا و رسول و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و ابن سبیل بوده، آن را به اهلش برگردانید اگر به خدا و به آن چه که بر بنده اش محمد"ص" در جنگ بدر نازل کرده، ایمان دارید! »

در روز بدر این معنی را نازل کرده بود که انفال و غنیمت های جنگی از آنِ خدا و رسول اوست و احدی را در آن سهمی نیست و اینک همان خدائی که امروز تصرف در چهار سهم آن را بر شما حلال و مباح گردانیده، دستورتان می دهد که یک سهم آن را به اهلش برگردانید!

از ظاهر آیه بر می آید که تشریع در آن مانند سایر تشریعات قرآنی ابدی و دائمی است و نیز استفاده می شود که حکم مورد نظر آیه مربوط به هر چیزی است که غنیمت شمرده شود، هرچند غنیمت جنگی مأخوذ از کفار نباشد، مانند استفاده های کسبی و مرواریدهائی که با غوص از دریا گرفته می شود و کشتیرانی و استخراج معادن و گنج؛ گو اینکه مورد نزول آیه غنیمت جنگی است ولکن مورد مختص نیست.

در روایات اسلامی، در کافی، از امام ابی الحسن علیه السلام نقل شده که در پاسخ به مسئله خمس فرمودند: « خمس در هر فائده ای که مردم می برند، چه کم و چه زیاد، واجب است! »

محل مصرف خمس در جامعه اسلامی

مصارف خمس در خود آیه مشخص شده است:

-« و بدانید آنچه را که سود می برید برای خداست پنج یک آن، و برای رسول و خویشاوند او و یتیمان و مسکینان و راه ماندگان ...! »

از ظاهر مصارفی که در آیه برشمرده بر می آید که مصارف خمس منحصر در

۱- مستند: آیه ۴۱ سوره انفال « وَاعلَموُا اَنَّما غَنِمتُم مِن شَیءٍ فَاِنَّ لِلهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسوُلِ وَلِذِی القُربی وَ ...!» المیزان ج۱۷ ص۱۴۱

آنهاست و برای هر یک از آنها سهمی است، به این معنا که هر کدام مستقل در گرفتن سهم خود می باشند، نه این که منظور از ذکر مصارف از قبیل ذکر مثال باشد.

" ذوالقربی" به معنای نزدیکان و خویشاوندان است و در این آیه مراد به آن نزدیکان رسول خدا"ص" و یا به طوری که از روایات قطعی استفاده می شود خصوص اشخاص معینی از ایشان است.

در کافی از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت است که فرمود:

-« خمس در پنج چیز واجب است: در غنیمتها و غوص و در گنجها و در معادن و کشتیرانی. از همه این چند صنف خمس گرفته می شود. و در مصارفی که خدا معلوم کرده، تقسیم می شود، و چهار پنجم دیگر، اگر غنیمت است، در میان لشکریان تقسیم، و اگر غیر آن است به صاحبش رد می شود.

و در میان آنان به شش سهم تقسیم می شود: سهمی برای خدا، و سهمی برای رسولخدا"ص"، و سهمی برای ذی القربی، و سهمی برای یتیمان، و سهمی برای مسکینان، و سهمی برای درماندگان در سفر.

آنگاه، سهم خدا و رسولخدا"ص" را به وراثت به جانشین او می دهند.

پس زمامداری که جانشین پیغمبر است سه سهم می برد: دو سهم از خدا و رسولش، و یک سهم از خودش!

پس، با این حساب نصف تمامی خمس به او می رسد، و نصف دیگر آن طبق کتاب سنت در میان اهل بیت او سهمی به یتیمان ایشان و سهمی به مسکینان ایشان و سهمی به سادات در مانده در سفر، داده می شود، آن قدر که کفاف مخارج یک سال ایشان بکند.

و اگر چیزی باقی ماند آن نیز به والی داده می شود.

و اگر به همه آنان نرسید و یا اگر کفاف مخارج یک سال ایشان را نکرد والی (زمامدار) باید از خودش بدهد تا همه برای یک سال بی نیاز شوند. و اگر گفتیم: والی باید از خودش بدهد برای این است که اگر زیاد می آمد او می برد.

و اگر خداوند تعالی خمس را مخصوص اهل بیت رسولخدا"ص" کرد و به مسکینان و درماندگان در سفر از غیر سادات نداد برای این بود که عوض خمس به آنان صدقات را داد، چون خداوند تعالی می خواست آل محمد

علیهم السلام به خاطر قرابتی که با آن حضرت دارند منزه و محترم باشند، و به چرک (زکات) مردم محتاج نگردند، لذا خمس را تا حدی که رفع نیازشان را بکند برای آنان قرار داد تا به ذلت و مسکنت نیفتند، و اما صدقه دادن خود سادات به یکدیگر عیبی ندارد.

و این کسانی که خداوند خمس را برایشان قرار داده خویشاوندان رسولخدا"ص" و همانهایند که در آیه « و انذر عشیرتک الاقربین!» از آنان یاد فرموده و ایشان فرزندان عبدالمطلب از ذکور و اناث هستند، و احدی از خاندان قریش و سایر تیره های عرب جزو آنان نیستند. و همچنین موالی ایشان نیز در این خمس سهمی ندارند، صدقات مردم برای موالی ایشان حلال است و موالی با سایر مردم یکسانند.

کسی که مادرش از بنی هاشم و پدرش از سایر دودمانهای قریش باشد زکات و سایر صدقات بر او حلال است و از خمس چیزی به او نمی رسد، برای این که خدای تعالی می فرماید: ایشان را به نام پدرانشان بخوانید! »

خلاصه، آنچه که از اخبار ائمه اهل بیت علیهم السلام رسیده متواتر است در این که:

۱-خمس مختص به خدا و رسول و امام از اهل بیت و یتیمان و مسکینان و ابن سبیل ها از سادات است، و به غیر ایشان داده نمی شود،

۲-اینکه خمس به شش سهم به همان نحوی که در روایات بالا آمده تقسیم می شود،

۳-اینکه خمس مختص به غنائم جنگی نیست، بلکه هر چیزی را که در لغت غنیمت شمرده می شود، شامل می شود، مانند: سود کسب و گنج و استخراج مروارید از دریا و معدن ها و کشتیرانی

۴-در روایات ائمه آمده که خمس موهبتی است از ناحیه خدا برای اهل بیت که بدین وسیله زکات و صدقات را برایشان حرام کرد.

اینکه در روایات داشت: خدای سبحان غرضش از تشریع خمس احترام اهل بیت رسولخدا"ص" و دودمان او بوده و خواسته است تا محترم تر از آن باشند که چرک اموال

مردم را بگیرنـد. ظاهر این روایات این است که نکته نامبرده را از آیه زکات گرفته انـد که خطاب به پیغمبرش می فرماید: « از اموالشان صـدقه ای بگیر تا بدان وسـیله پاک و پاکیزه شان سازی ...!» چون تطهیر و تزکیه (پاکیزه کردن) همیشه در چیزهائی است که چرک و آلودگی و مانند آن داشته باشند.

تشریع محرمات در اسلام

اشاره

مستند: آیه۲۱۹و۲۲۰سوره بقره « يَسأَلوُنَكَ عَنِ الخَمرِ وَالمَيسَرِ قُل فيهِما اِثمٌ كَبيرٌوَمَنافِعُ لِلناسِ ...!»

المیزان ج۳ ص ۲۸۰

تاریخ تحریم شرابخواری و قمار

یکی از احکام تشریع شده در اسلام که از لحاظ تأثیر تاریخی و اهمیت اجتماعی و روانی آن بسیار مشهور است، تشریع تحریم شرابخواری و قمار است. نکات عمده تاریخی این مطلب را ذیلاً شرح می دهیم و جزئیات فقهی و تفسیری آن در جلدهای دیگر ذکر خواهد شد.

آیاتی که راجع به این موضوع است، در چهار مرحله نازل شده است:

۱-« بگو، جز این نیست که پروردگارم " فواحش " را،

آنچه از آنها هویداست،

و یا آنچه پنهان است،

و اثم، و بغی یا سرکشی بناحق را،

حرام فرموده است. » (اعراف ۳۱)

در این آیه صریحاً " اثم " تحریم شده است ولی بیان نشده که مراد از " اثم " چیست، و خمر دارای " اثم کبیر " است، و شاید این سکوت به منظور ارفاق و تسهیل بر مکلفین باشد.

۲-« و از میوه های درختان خرما و انگور، که از آنها شراب، و رزق خوبی بگیرید! » (نحل ۶۷)

در این آیه نیز اشاره به پلیدی شراب شده است، زیرا کلمه " شراب" را در مقابل " رزق خوب" قرار داده و معلوم کرده که آن از رزقهای نیکو نیست!

دو آیه فوق در مکه نازل شده است و گویا مردم قبل از نزول آیه زیر متوجه حرمت آن نبودند:

۳-« لا تَقرَبوُا الصَّلوهَ وَ اَنتُم سُکاری - به نماز نزدیک مشوید در حالی که مست هستید! » (نساء ۴۲)

این آیه در مدینه نازل شد تا اندازه ای از می گساری و مستی جلوگیری کرد، یعنی مردم را در بهترین حالات که نماز است و بهترین جاها که مسجد است، از این عمل زشت باز داشت.

بعد ازآیه فوق، آیه زیر نازل شد و خمر را به طور کلی تحریم کرد:

۴-« یَسألوُنَکَ عَنِ الخَمرِ وَ المَیسَرِ ... از تو درباره شراب و قمار می پرسند, بگو در آن دو گناهی کبیر است, و در ضمن سودهائی هم برای مردم دارند, ولی گناه آنها از سود آنها بزرگتر است! » (بقره ۲۱۹)

دلالت آیه بر حرمت خمر از این راه است که برای آن " اثم کبیر" اثبات می کند، و در آیه اعراف تصریح شده که اثم حرام است.

در قرآن شریف برای قتل و کتمان شهادت و افتراء و غیره اثبات " اثم" شده، ولی " اثم بزرگ " فقط در مورد شراب و قمار شده، و نیز " شرک" که آن را " اثم عظیم" خوانده است.

بعد از آیه فوق, آیه زیر نازل شد:

۵-« یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنوُا اِنَّما الخَمرُ وَ... ای کسانی که ایمان آورده اید, جز این نیست که شراب و قمار و بت ها و تیرهای شانس, پلید و از کار شیطان است؛ از آنها اجتناب کنید...! » (مائده ۹۲و۹۳)

از این دستور اکید، و مخصوصاً از ذیل آیه فهمیده می شود که مسلمانان بعد از نزول آیه سوره بقره هنوز به طور قطعی شرب خمر را ترک نکرده بودند، تا اینکه این آیه نازل شد.

آئین اسلام، پایه احکام خود را بر نگهداری و تقویت عقل سالم قرار داده است، و از هر چیزی که عمکرد عقل را باطل سازد، مانند: شراب و قمار و تقلب و دروغ و غیره، اکیداً منع نموده است!

از چیزهائی که بیش از هر چیز با حکومت عقل سلیم و فرمانروائی مطلق آن مخالف است، در بین افعال- شرابخواری، و در بین اقوال- دروغگوئی است.

اهمیت تحریم شراب در روایات اسلامی بسیار نقل شده است. روایت زیر نشان می دهد هرکسی که در رابطه با آن کوچکترین عمل یا خدمتی انجام دهد، جزو ملعونین خدا حساب می شود:

(در کتاب کافی از جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که:)

رسول خدا "ص" فرمود:

-خدا ده کس را درباره شراب لعن فرموده است:

۱-آن کس که درختش را کاشته،

۲-آن کس که نگهبانی اش کرده،

۳-آن کس که انگورش را فشرده،

۴-آن کس که آن را نوشیده،

۵-آن کس که در جام ریخته،

۶-آن کس که حمل کرده،

۷-آن کس که از حامل دریافت کرده،

۸-آن کس که فروخته،

۹-آن کس که خریده،

۱۰-و آن کس که از بهایش استفاده کرده است!!!

(و نیز در کافی از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده که:)

رسول خدا"ص" فرمود:

-شراب رأس گناهان است!!!

(۱)

تدریج در تحریم محرمات

« ای کسانی که ایمان آورده اید، جز این نیست که شراب و قمار و بت ها (یا سنگهائی که برای قربانی نصب شده) و چوبه های قرعه، پلید و از عمل شیطان است!

۱- مستند: آیه ۹۰تا۹۳سوره مائده « یاأَیُّها الَّذینَ آمَنوُا اِنَّماَ الخَمرُ وَ المَیسَرُ وَ الاَنصابُ وَالاَزلامُ رِجسٌ ...!» المیزان ج۱۱ص۲۰۳

پس دوری کنید از آنها، باشد که رستگار شوید...! »

این چهار آیه از سوره مائده (از ۹۰تا۹۳) همگی در مقام بیان حال شراب هستند. در بعضی از آنها قمار، و در بعض دیگر انصاب و ازلام هم علاوه شده است.

اگر آیاتی که در سوره بقره و نساء و اعراف درباره شراب نازل شده، به این آیات اضافه کنیم و بررسی نمائیم، از سیاق مختلف آنها به این نتیجه می رسیم که شارع مقدس اسلام شراب را به تدریج تحریم فرموده است.

به این معنا که نخست شراب را در ضمن عنوان گناه، که عنوانی است عام، تحریم کرده و فرموده است:

-« بگو پروردگار من ! "فواحش" را (چه علنی و چه در پرده،) و همچنین " اثم" را تحریم نموده است! » (اعراف ۳۳)

و آنگاه آن را به تحریم خاص و به صورت نصیحت بیان کرده و فرموده است:

-« بگو، گرچه برای مردم در این دو (شراب و قمار) منافعی است، الّا اینکه گناه آن دو از نفعشان بزرگتر است! »

و نیز فرموده:

-« مبادا این که مستید در صدد نماز خواندن برآئید، بلکه صبر کنید تا آنکه به حال خود آمده و بفهمید چه می گوئید! »

بار سوم آن را باز به تحریم خاص و لکن با تشدید و تأکید هرچه بیشتر بیان کرده و فرموده:

-« ... شراب و قمار و بت ها و تیرهای قرعه، پلید و از عمل شیطان است، پس دوری کنید از آنها...! »

این آیات آخری از چند جهت مشتمل تشدید و تأکید است:

۱-با کلمه " اِنَّما" تشدید فرموده،

۲-شراب را پلید و رجس خوانده،

۳-آن را عمل شیطان نامیده،

۴-امر صریح به اجتناب از آن داده است،

۵-فرموده در این اجتناب, امید رستگاری هست،

۶-مفاسدی را که مترتب بر آشامیدن شراب است، بیان فرموده،

۷-پرسیده آیا این مقدار از بیان مفاسد آن شما را از این عمل زشت باز

نمی دارد؟

۸-بعد از آن همه تأکید آنان را به اطاعت خدا و رسول امر فرموده، و از مخالفتشان بر حذر داشته است،

۹-فرموده: خداوند از اینکه او را اطاعت بکنید یا نکنید بی نیاز است،

۱۰ - در آیه چهارم فرموده: « بر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح کرده اند، گناهی نیست در آنچه قبل از این از این محرمات خورده اند و...! » که دلیل بر تشدید است.

رِجسٌ مِن عَمَلِ الشَّیطان

-« ... شراب و قمار و بت ها و تیرهای قرعه، پلید، و از عمل شیطان است، پس دوری کنید از آنها...! »

این عبارت، پلید بودن آنهائی را که در آیه شمرده بیان می کند، و پلید بودن آنها مشتمل بر وصفی است که فطرت انسانی نزدیکی به آن را برای خاطر آن وضعش جایز نمی داند زیرا در آن هیچ خاصیت و اثری که در سعادتش دخیل باشد و احتمال دهد که روزی آن خاصیت از آن پلیدی جدا شود، نمی بیند.

سپس می فرماید:

-شیطان می خواهد به وسیله همین پلیدی ها یعنی شراب و قمار بین شما دشمنی و عداوت به وجود آورد، و مانع ذکر خدا و نماز شود.

از اینکه عداوت و بغضاء را تنها از آثار شراب و قمار دانسته از این جهت است که این اثر در آن دو ظاهر تر است.

بر آنچه گذشته حرجی نیست!

خداوند متعال در پایان آیات مزبور می فرماید:

-« لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا...! »

-بر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح کرده اند، نسبت به آنچه از شراب نوشیده و یا از سایر محرمات مرتکب شده اند، حرجی نیست، اما به شرطی که علاوه بر ایمان و عمل صالح در جمیع مراحل و اطوار خود ایمان به خدا و رسول و احسان در عمل را دارا باشند!

با داشتن چنین فضایلی، اگر قبل از نزول آیه تحریم، و رسیدن آن به گوششان، و

یا قبل از اینکه معنی آن را فهمیده باشند، به یکی از این پلیدی ها که عمل شیطان است، مبتلا بوده اند، حرجی بر آنها نیست، و خدای تعالی از گناهان گذشته آنها صرف نظر کرده است.

آنچه از آیات استفاده می شود این است که شراب در مکه و قبل از هجرت تحریم شده است. آیه ۳۳ سوره اعراف که مکّی است بر این امر دلالت دارد. آیه ۲۱۹ سوره بقره هم آیه ای است که در اوایل هجرت در مدینه منوره نازل شده است، لذا شکی باقی نمی ماند که در اوایل هجرت شراب بر مسلمین تحریم شده بود. از آیه فوق بر می آید که بعد از آیه سوره بقره و قبل از آیه سوره مائده برخی از مسلمین به دنبال عادت زشت قبلی خود مبتلا بوده اند.

(۱)

چهار محرمه در اسلام و سابقه محرمات در یهود

« حق این است که مردار و خون و گوشت خوک، و آنچه نام غیر خدا بر آن یاد شده، برای شما حرام است. و هرکه ناچار شود بدون زیاده روی و تجاوز، خدا آمرزگار و رحیم است! »

مفاد این آیه با چند عبارت مختلف در چهار جای قرآن ایراد شده است:

-در سوره انعام و نحل که هر دو مکّی هستند، و یکی در اوایل بعثت و دیگری در اواخر توقف رسول خدا"ص" در مکه نازل شده است.

-درسوره بقره و مائده، که یکی در اوایل هجرت به مدینه و دیگری در اواخر آن نازل شده، و هر دو شامل این مطلب هستند.

این آیه به طوری که بعضی از مفسرین گفته اند، دلالت دارد بر انحصار محرمات در همین چهار مورد (مردار، خون، گوشت خوک، و آنچه برای غیر خدا ذبح شود!) و لکن با مراجعه به سنت به دست می آید که محرمات دیگری غیر از این چهار محرمه که, اصل در محرماتند، نیز وجود دارد که رسول خدا"ص" به امر پروردگارش که فرمود: «آنچه رسول به شما دستور داد بدان عمل کنید و آنچه شما را از آن نهی کرد، ترک نمائید! » بیان نموده است. (آیه ۷ سوره حشر)

سپس خدای تعالی مؤمنین را از بدعت نهادن در دین احتراز می دهد و می فرماید:

۱- مستند: آیه۱۱۵سوره نحل « إِنَّما حَرَّمَ عَلَيكُم المَيتَةَ وَالدَّمَ وَ لَحمَ الخِنزيرِ وَ ما اُهِلَّ لِغَيرِاللهِ ...! » المیزان ج۲۴ص۳۰۰

-« برای آن توصیف دروغ که زبانهایتان می کند، می گوئید:

این حلال است و این حرام !

که دروغ بر خدا می بندید،

کسانی که دروغ بر خدا بندند رستگار نمی شوند! »

خطاب این آیه متوجه مؤمنین است، و این احتمال را تأئید می کند که مراد از جمله مورد بحث نهی از بدعت در دین باشد، یعنی چیزی از حلال و حرام داخل در دین مکنید، و چیزی که از دین نباشد و به وسیله وحی نرسیده باشد، در میان جامعه باب مکنید، چه این افتراء به خداست، هرچند که باب کننده اش آن را به خدا نسبت ندهد.

قرآن مجید آنگاه مسئله محرمات در یهود را مطرح کرده و می فرماید:

-« برای یهود آنچه را که قبلاً برای تو نقل کردیم، حرام کردیم،

ما بر آنها ستم نکردیم بلکه خوشان به خودشان ستم کردند! »

آنچه را که قبلاً خداوند برای رسول ا لله"ص" درباره محرمات یهود نقل فرموده در سوره انعام در آیه ۱۴۶ است که می فرماید:

-« برای یهود تمام ناخنداران را حرام کردیم،

و از گاو و گوسفند، پیه آن دو را برایشان حرام کردیم،

مگر آن پیه که بر پشت های آن دو باشد،

یا چربی روده ها، یا آنچه با استخوانی آمیخته باشد،

این چنین، آنان را به ظلم شان جزا دادیم،

و البته ما راستگویانیم ! »

گویا گوینده ای پرسیده است که حال که محرمات از خوردنی ها منحصر بر چهار حرام است، پس چرا حرامهای دیگری که در مورد یهود گفته شده، فرمان یافته است؟ و خدای تعالی خود در جواب می فرماید:

-« اگر ما اینها را قبلاً بر بنی اسرائیل حرام کرده بودیم،

ظلم شان نکردیم،

بلکه ایشان خودشان بر خود ظلم کردند،

و به کیفر ظلمشان بعضی چیزها را بر آنان حرام کردیم! »

بدین معنی که همین چیزها برای آنان حلال بود و لکن چون پروردگار خود را

عصیان نمودند لذا به عنوان عقوبت آنها را برایشان حرام کردیم!

در جای دیگر قرآن نیز می فرماید:

-« و به خاطر ظلم هائی از یهودیان، طیباتی را که بر ایشان حلال بود، حرام کردیم! »

و خدای مهربان در ادامه می فرماید:

-« اگر بعد از آن عصیان، به سوی پروردگار خود رجوع می کردند،

و از نافرمانی توبه می کردند،

خدا هم از ایشان گذشت می کرد،

و دوباره حرام ها را برایشان حلال می کرد،

که او آمرزگار و رحیم است! »

پس در بنی اسرائیل اصرار بر معصیت ها نتیجه اش تحریم حلالهایشان شد!

(۱)

روزی های حلال وتحریم های خلاف شرع

« هان ای مردم! از آنچه در زمین است بخورید، در حالی که حلال و طیب باشد و گامهای شیطان را پیروی مکنید، که او شما را دشمنی آشکار است! »

خدای تعالی در صدر این آیه خطاب را متوجه عموم مردم کرده است، نه فقط مؤمنین، و این بدان جهت است که حکمی که در این آیه به گوش می رساند، و بیانش می فرماید، حکمی است که مورد ابتلای عموم مردم است.

اما مشرکین برای اینکه نزد آنان اموری حرام بود که خودشان بر خود حرام کرده بودند و آنگاه به خدا افتراء بسته بودند، مانند آنچه در روایت آمده که قبایل ثقیف و خزاعه و بنی عامربن صعصعه و بنی مدلج چیزهائی از رستنی ها و چارپایان و بحیره و سائبه و وصیله را بر خود حرام کرده بودند.

البته این در میان مشرکین عرب بود وگرنه در مشرکین غیر عرب هم اموری از این قبیل یافت می شد ولی مؤمنین, آنها هم با اینکه به اسلام در آمده بودند اما هنوز خرافاتی چند از باب توارث اخلاقی و آداب قومی و سنتهای منسوخه در بینشان باقی

۱- مستند: آیه۱۶۸سوره بقره « یااَیُّهاَالنّاسُ کُلوُا مِمّا فی الَارضِ حَلا لاً طَیِّباً وَلا تتَّبِعوُا خُطُواتِ الشَّیطانِ ...!» المیزان ج۲ص۳۹۱

مانده بود که مؤمنین گرفتار این بقایای خرافات قدیم بودند لذا خطاب در آیه متوجه عموم مردم شد که آنچه در زمین هست برایشان حلال است و می توانند بخورند و پابند احکام خرافی قدیم نباشند.

معنای آیه با توجه به معانی مختلف کلمه " اکل " این می شود که:

-« از آنچه خدا از نعمت های خود در زمین آفریده و در اختیار شما قرار داده است، بخورید و در آن تصرف کنید، که هم حلال است و هم طیب ! »

یعنی هیچ مانعی به غیر از آنچه که از ناحیه طبیعت خودتان و یا از ناحیه طبیعت زمین مانع است، شما را از خوردن و تصرف آنچه حلال است جلوگیر نشود.

عبارت « کُلوُا مِمّا فی الاَرضِ حَلا لاً طَیِّباً !» یک اباحه عمومی و بدون قید و شرط است اما چیزی که هست عبارت بعدی یعنی « وَلا تتَّبِعوُا خُطُواتِ الشَّیطان ! » می فهماند که در این میان چیزهای دیگری هم وجود دارد که نامش " خطوات شیطان،" است و مربوط به همین " اکل حلال طیب،" است و این امور، یا مربوط به نخوردن به خاطر پیروی شیطان است و یا خوردن به خاطر پیروی شیطان ! و چون تا اینجا معلوم نکرد که آن امور چیست؟ لذا برای اینکه ضابطه ای به دست داده باشد که چه چیزهائی عنوان پیروی شیطان را داراست کلمه " سوء و فحشاء و سخن بدون علم، " را خاطر نشان کرد که بفهماند که هر چیزی که بد است یا فحشاء است یا بدون علم حکم کردن، که پیروی از آن پیروی شیطان است!

و وقتی نخوردن، و تصرف نکردن در چیزی که خدا دستور به اجتناب از آن نداده است، جایز نباشد، خوردن و تصرف کردن بدون دستور او نیز جایز نیست! پس هیچ اکلی حلال و طیب نیست مگر آنکه خدای تعالی اجازه داده و تشریعش فرموده و از خوردن آن منعی نکرده است!

آیه مورد بحث و نظایر آن تشریع حلیّت همه چیزهاست و در مقابلش آیه ۱۷۳ سوره بقره که می فرماید: « اِنَّما حَرَّمَ عَلَیکُم المَیتَهَ وَالدَّمَ وَ لَحمَ الخِنزیرِ وَ ما اُهِلَّ لِغَیرِاللهِ ...!» در آن از خوردن چیزهائی نهی فرموده است.

پس برگشت معنای آیه به این می شود (و خدا داناتر است) که مثلاً بگوئیم:

-از همه نعمت های خدا که در زمین برای شما آفریده بخورید، زیرا خدا آنها را برای شما حلال و طیب کرد، و از خوردن هیچ حلال طیبی خودداری مکنید که خودداری از آن هم سوء است و هم فحشا

و هم سخن گفتن بدون علم (یعنی وهم تشریع،) و شما حق ندارید تشریع کنید، یعنی چیزی را که جزو دین نیست جزو دین کنید، که اگر چنین کنید، خطوات شیطان را پیروی کرده اید!

پس، آیه شریفه چند نکته را افاده می کند:

۱-اینکه، حکم می کند به حلیت عموم تصرفات، مگر هر تصرفی که در کلامی دیگر از آن نهی شده باشد,

۲-اینکه، خودداری و امتناع از خوردن و یا تصرف کردن در چیزی که دلیلی علمی بر منع از آن نرسیده، خود تشریع است و حرام,

۳-اینکه، مراد از پیروی خطوات شیطان این است که بنده خدا به چیزی تعبد کند و آن را عبادت و اطاعت خدا قرار دهد که خدای تعالی هیچ اجازه ای در خصوص آن نداده باشد. چون خدای تعالی هیچ مشی و روشی را منع نکرده مگر آن روشی را که آدمی در رفتن بر طبق آن پای خود در جای پای شیطان بگذارد، و راه رفتن خود را مطابق راه رفتن شیطان کند، در این صورت است که روش او پیروی گام های شیطان می شود.

(۱)

تاریخ تحریم ربا و فلسفه آن

اوضاع و شرایط تاریخی زمان تحریم ربا را آیات قرآن مجید و روایات اسلامی به خوبی روشن ساخته و نشان می دهند که علیرغم تحریم قبلی ربا از طرف پیامبر گرامی اسلام هنوز در برخی موارد این کار ممنوع ادامه داشته است.

خداوند متعال با نزول سوره روم در مکه, در مورد مسئله ربا چنین تذکر داده بود:

-« و آن سودی که شما به رسم ربا دادید،

که بر اموال مردم ربا خوار بیفزاید،

نزد خدا هرگز نیفزاید،

بلکه محو و نابود شود،

ولی آن زکاتی که بی ریب و ریا، و از روی شوق و اخلاص، به فقیران دادید، ثوابش چندین برابر می شود،

۱- مستند: آیه ۲۷۵ تا ۲۸۱سوره بقره « الَّذینَ یَأْکُلوُنَ الرِّبا...!» المیزان ج۴ ص ۳۷۱

و همین زکات دهندگان هستند که بسیار دارائی خود را افزون کنند!»

از اینجا معلوم می شود که مسئله رباخواری از همان اوایل بعثت رسول الله"ص" و قبل از هجرت منفور بود، تا آنکه در آیه سوره آل عمران در مدینه صریحاً تحریم و سپس در آیات فوق الذکر در سوره بقره در مدینه درباره آن تشدید شده است.

علاوه بر اینکه، حرمت ربا بنا به حکایت قرآن کریم، که در بین یهود معروف بوده است، چون قرآن مجید در آیه ۱۰۶ سوره نساء می فرماید:

-« و ربا خواری یهودیان، با این که از آن نهی شده بودند...!»

همچنین آیه :

-« لیس علینا فی الامیین سبیل...!»

که حکایت کلام یهودیان است و اِشعار بر این معنا دارد، با در نظر گرفتن اینکه قرآن کریم کتاب یهود را تصدیق کرده، در مورد ربا نسخ روشنی ننموده است، دلالت دارد بر اینکه ربا در اسلام حرام شده بود.

هم در سوره روم و سوره آل عمران, و هم در این سوره، مسئله ربا کلاً در مقابل مسئله انفاق و صدقه و ترغیب به دادن صدقه قرار گرفته است. ربا خواری درست ضد و مقابل انفاق و صدقه است.

چون رباخوار پول بلاعوض می گیرد و انفاقگر پول بلاعوض می دهد، و نیز آثار سوئی که مترتب بر رباخواری است درست مقابل آثار خوبی است که بر مسئله صدقه و انفاق مترتب می شود. آن یکی اختلاف طبقاتی و دشمنی می آورد، و این یکی رحمت و محبت می افزاید. آن خون مسکینان را به شیشه می گیرد، و این باعث قوام زندگی محتاجان و مسکینان می شود. آن اختلاف در نظام و ناامنی می آورد، ولی این انتظام در امور و امنیت می بخشد...!

خدای سبحان در آیات سوره بقره، در امر رباخواری تشدیدی فرموده که درباره هیچ یک از فروع دین نکرده, مگر یک مطلب که تشدید در آن نظیر تشدید در امر رباست، و آن این است که مسلمانان دشمنان دین را بر خود حاکم سازند و اما بقیه گناهان کبیره، هرچند قرآن کریم مخالفت خود را با آنها اعلام نموده و در امر آنها تشدید هم کرده ولکن لحن کلام خدای متعال ملایم تر از تشدید در امر رباست، و همچنین در امر حکومت دادن دشمنان خدا بر جامعه اسلامی!

حتی لحن قرآن شریف در امر زنا، شرب خمر، قمار، ظلم و گناهانی بزرگتر از این مانند کشتن افراد بی گناه؛ ملایم تر از تشدید در آن دو گناه است.

این نیست مگر برای اینکه فساد آن گناهان از یک نفر یا چندین نفر تجاوز نمی کند، و آثار شومش تنها به بعضی از جهات نفوس سرایت می کند، و آن عبارت است از فساد ظاهر اجتماع، و اعمال ظاهری افراد؛ بر خلاف ربا و حکومت بی دینان، که آثار سوء اش بنیان دین را منهدم می سازد، و آثارش را به کلی از بین می برد، و نظام حیات نوع را تباه می سازد و پرده ای بر روی فطرت انسانی می افکند، و حکم فطرت را ساقط می سازد و دین را به فراموشی می سپارد!

تصدیق تاریخ بر نظریه قرآن در آثار رباخواری

در میان مسلمانان، سهل انگاری در دین باعث شد زمام امور کشورهای اسلامی به دست دشمنان دین بیفتد، و کار مسلمانان به جائی بکشد که نه صاحب مرگ خود هستند، و نه صاحب زندگی خود! نه اجازه دارند بمیرند، نه فرصت می دهند تا از مواهب حیات برخوردار گردند! دین از میان مسلمانان رخت بر بست و فضایل نفسانی از میان آنان کوچ کرد!

رباخواران به جمع آوری اموال و تراکم ثروت پرداختند و در کسب جاه و مقام با یکدیگر مسابقه گذاشتند و همین باعث به راه افتادن جنگ های جهانی شد و جمعیت دنیا به دو قسمت تقسیم شدند و رو بر روی هم ایستادند:

یک طرف ثروتمندان مرفه و طرف دیگر استثمارشدگان بدبخت که همه زندگی شان به غارت رفته بود!

آنچه قرآن شریف درباره رباخواری و سرپرستی دشمنان دین بر مسلمانان، فرموده، از پیشگوئی های قرآن مجید است.

آیات قرآنی و روایات درمنع و تحریم ربا

(جزئیات مربوط به رباخواری در قسمت مربوط به ساختار جامعه اسلامی و قوانین اسلامی در مجلدات بعدی این کتاب مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت. ذیلاً فقط آیاتی که مربوط به تحریم رباست – علاوه بر آیات استفاده شده در متن - ذکر می شود و ضمناً از لحاظ تاریخی برخی جزئیات امر را نیز از روایات اسلامی می آوریم :)

۱-« هان! ای کسانی که ایمان آورده اید!

ربا را، که همان دو چندان گرفتن است، مخورید!

و از خدا بترسید، شاید که رستگار شوید! » (آل عمران ۱۳۰)

۲-« هان! ای کسانی که ایمان آورده اید!

از خدا پروا کنید، و آن زیادی ربوی که باقی مانده، رها کنید،

اگر دارای ایمانید!

اگر نکنید، باید بدانید که در حقیقت" اعلان جنگ" با خدا و رسول کرده اید!

و اگر توبه کنید، اصل سرمایه تان حلال است،

نه ظلم کرده اید، و نه به شما ظلمی شده است!

اگر بدهکار شما در تنگی و فشار زندگی است،

باید مهلتش دهید تا هر وقت داشته باشد، بدهد!

البته اگر تصدّق کنید برایتان بهتر است،

اگر اهل عمل باشید! »(بقره ۸-۲۷۱)

روایات اسلامی در این معانی بسیار است و آنچه از روایات شیعه و سنی بر می آید این است که اجمالاً آیه درباره اموال ربوی نازل شده که بنی مغیره (دودمانی از مردم مکه،) از بنی ثقیف (مردم طائف) طلب داشتند. چون در زمان جاهلیت به آنان پول یا جنس به قرض می دادند و ربا می گرفتند. همین که اسلام آمد و باقیمانده طلب خود را از ایشان مطالبه نمودند، مردم ثقیف ندادند، چون اسلام خط بطلان بر معاملات ربوی کشیده بود! طرفین نزد رسول الله"ص" مرافعه بردند، در پاسخشان این آیات سوره بقره نازل شد.

این روایات نیز نشان می دهند که ربا قبل از نزول این آیات تحریم شده بود و اگر قبلاً حرام نشده بود و به مردم ابلاغ نشده بود مردم ثقیف از دادن بدهی ربوی خود امتناع نمی ورزیدند!

تشریع حکم قصاص

اشاره

مستند: آیه۱۷۸و۱۷۹سوره بقره « یا اَیُّهاَالَّذینَ آمَنوُا کُتِبَ عَلَیکُمُ القِصاصُ ...!» المیزان ج۲ ص۴۲۲

تشریع حکم قصاص درجامعه اسلامی

« ای کسانی که ایمان آورده اید، قصاصِ جنایتی که واقع می شود، بر شما واجب است:

آزاد در مقابل آزاد، برده در مقابل برده، زن در مقابل زن!

پس اگر صاحب خون از برادرش (قاتل) بگذرد،

قاتل باید که احسان او را به خوبی تلافی کند،

و خون بهائی را که بدهکار است، به طرز خوبی بپردازد!

این خود تخفیفی است از ناحیه پروردگارتان،

و هم رحمتی است!

پس اگر بعد از عفو کردن دبه در آورد و از قاتل قصاص بگیرد،

عذابی دردناک دارد!

و شما را در قصاص حیات است! ای خردمندان !

اگر بخواهید تقوی داشته باشید! »

در اینکه خطاب را متوجه خاص مؤمنین کرده، اشاره است به اینکه حکم قصاص مخصوص جامعه مسلمین است، کفاری که در کشورهای اسلامی به عنوان اهل ذمّه زندگی می کنند، و غیر آنان از کفار، مشمول آیه نیستند، و آیه از کار آنان ساکت است.

این آیه به منزله تفسیر آیه ۴۹ سوره مائده است که فرمود:

-« اِنَّ النَّفسَ بِالنَّفسِ...! »

مفهوم عفو در قصاص

عفو از قاتل تنها در حق قصاص است، هر حقی که باشد، چه تمامی حق قصاص باشد و چه بعضی از آن - مثل اینکه صاحبان خون چند نفر باشند، بعضی حق قصاص خود را به قاتل ببخشند و بعضی نبخشند، که در این صورت هم دیگر قصاص عملی نمی شود بلکه تنها باید دیه، یعنی خونبها بگیرند.

در آیه فوق از صاحبان خون تعبیر فرمود به " برادران قاتل،" و این برای آن است که حس محبت و رأفت آنان را به نفع قاتل برانگیزد و نیز بفهماند که:

-در عفو لذتی است که در انتقام نیست!

حکم به انتقال از قصاص به دیه, خود تخفیفی است از پروردگار، و به همین جهت تغییر نمی پذیرد. پس ولیّ خون نمی تواند بعد از عفو دوباره دبّه در بیاورد و از قاتل قصاص بگیرد. اگر چنین کند، او هم متجاوز است و عذابی دردناک دارد!

اثر قصاص در حیات انسانها

-« ولکم فی القصاص حیاه یا اولی الالباب لعکم تتقون! »

این آیه به حکمت و فلسفه تشریع حکم قصاص اشاره می کند و هم توهّمی را که ممکن است از تشریع عفو و دیه به ذهن می رسد، دفع می کند. و نیز مزیت و مصلحتی را که در عفو است، یعنی نشر رحمت و انگیزش رأفت، بیان نموده و می فرماید:

-عفو به مصلحت مردم نزدیکتر است, تا انتقام !

و حاصل معنای آیه این است که، عفو هر چند تخفیفی و رحمتی است، نسبت به قاتل، ولکن مصلحت عموم تنها با قصاص تأمین می شود. قصاص است که حیات را ضمانت می کند، نه عفو و دیه گرفتن، و نه هیچ چیز دیگر، و این حکم هر انسان دارای عقل است. و اینکه فرمود: « لعلکم تتقون! » معنایش این است که بلکه شما از قتل بپرهیزید.

سابقه تاریخی قصاص در ملل و ادیان

در عصر نزول آیه قصاص، و قبل از آن نیز عرب به قصاص و حکم اعدام قاتل

معتقد بود، و لکن قصاص او حد و مرزی نداشت بلکه به نیرومندی و ضعف آنها بستگی داشت و چه بسا می شد که یک مرد در مقابل یک مرد و یک زن در مقابل یک زن قصاص می شد و چه بسا می شد در برابر کشتن یک مرد، ده مرد کشته می شد و یا در مقابل قتل یک برده یک آزاد به قتل می رسید، و در برابر مرئوس یک قبیله، رئیس قبیله قاتل قصاص می شد و چه بسا می شد که یک قبیله قبیله ای دیگر را به خاطر یک قتل نابود می کرد.

ملت یهود نیز به قصاص معتقد بودند. حکم قصاص در فصل ۲۱و۲۲ سفر خروج و فصل ۳۵ سفر عدد از تورات آمده است. قرآن کریم در آیه ۴۵ سوره مائده آن را چنین نقل فرموده است:

-« در آن الواح (موسی) برایشان نوشتیم:

یک نفر به جای یک نفر،

چشم به جای چشم، بینی در برابر بینی،

گوش در مقابل گوش، دندان در برابر دندان،

زخم در برابر زخم،

قصاص باید کرد! »

مسیحیان، به طوری که حکایت کرده اند، در مورد قتل به غیر از عفو و گرفتن خونبها حکمی نداشتند.

سایر شعوب و امتها هم با اختلاف طبقاتی شان، فی الجمله حکمی برای قصاص در قتل داشتند، هرچند که ضابطه درستی حتی در قرون اخیر برای حکم قصاص معلوم نکردند.

در این میان، اسلام عادلانه ترین راه را پیشنهاد کرد، نه آن را به کلی لغو کرد و نه بدون حد و مرزی اثبات کرد بلکه قصاص را اثبات کرد ولی تعیین اعدام قاتل را لغو نمود و در عوض صاحب خون را مخیّر کرد میان عفو و گرفتن دیه، آنگاه در قصاص رعایت معادله میان قاتل و مقتول را هم نمود و فرمود:

-آزاد در مقابل آزاد اعدام شود، برده در ازاء کشتن برده، و زن در مقابل کشتن زن!

(بحث تحلیلی مربوط به حکم قصاص و جواب اعتراضات مربوط به حکم اعدام، به طور مفصل از صفحه ۴۲۹ تا صفحه ۴۳۶ در جلد دوم المیزان مطرح گردیده

است که خواننده محقق را به این مبحث رجوع می دهیم!)

تشریع جهاد و آغاز جنگهای صدراسلام

(توجه: فصل هشتم این بخش، تحت عنوان فوق، به دلیل مناسب بودن با موضوع جهاد مسلمانان در صدر اسلام و برای احتراز از تکرار آن در این بخش، به بخش آغازین جلد دهم: تاریخ صدر اسلام و جنگ های رسول الله «ص» منتقل شده است. سیدمهدی امین)

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹